





لمحت من نفخت القدس

لمحت من نفخت القدس

نجمه

شیخ محمد عالم صدیقی مدنی

بیگانه در کلاس

محمد تقی در انجمن



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



موسسه انتشارات اسلامی لاہور

مجموعات نفائس



لمحات من نفخت القدس

بجماشته

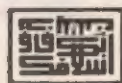
شيخ محمد عالم صديقي علوي

پيشگفتار و فہارس

محمد نذير رانجھا



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



موسسه انتشارات اسلامی ○ لاہور



سائنات و فنون

تشریح

در بیان تعلیم و تربیت

در ایران

لیکن در دسترس



ناتسک پرنایان در دسترس



مجله علمی و ادبی

شنانامه این کتاب

نام : لمحات من نفحات القدس

نگارنده : شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فہارس : محمد نذیر رانجا

ناشران : (۱) : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد

(۲) : مؤسسۃ انتشارات اسلامی

۲۴۹ - این ہمن آباد - لاہور (پاکستان)

تعداد : ۱۰۰۰

چاپ : مکتبۃ العلمیۃ، یک روڈ، لاہور

صفحات : ۴۴ + ۴۶ + ۱۵۸ = ۲۴۸

تاریخ انتشار : ۱۴۰۶ھ، ق. / ۱۳۴۵ھ ش. / ۱۹۸۶م.

بہا : یکہ : 650

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ردیف

۸۲

تأسیس بر مبنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتی ایران و پاکستان

فهرست مطالب لمحات من نفحات القدس

۴۴-۱۱	پیشگفتار
۲	آغاز متن لمحات
۷-۲	دیباچه
	مقصد اول در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و
۳۸-۷	سنت و استحباب ذکر بر سبیل جبر.
	مقصد ثانی که در بیان مشایخ گرامی (قدس الله اسرارهم)
۳۸	سلسله زکیّه، صغیفه فقیریه است.
۳۹	زنجیره نسبی خواجه احمد الیسوی
	کرامات و خوارق عادات از حضرت سلطان (خواجه احمد الیسوی)
۱۲۳-۴۴	قدس سوره.
۱۲۹-۱۲۴	ذکر حضرت حکیم اتا قدس سوره
۱۳۰-۱۲۹	صوفی، دانشمند در حق الله علیه
۱۳۲-۱۳۰	بابا ماجین قدس سوره

۱۳۵—۱۳۲	حضرت زنگی انا قدس سره
۱۳۸—۱۳۵	حسن اوزن انا قدس سره
۱۴۰—۱۳۸	حضرت سید انا قدس سره
۱۴۲—۱۴۰	حضرت اسماعیل انا قدس سره
۱۴۳—۱۴۲	اسحاق انا قدس سره
۱۴۴—۱۴۳	حضرت صد انا قدس سره
۱۴۵—۱۴۴	حضرت بدر انا قدس سره
۱۴۷—۱۴۵	حضرت المین بابا قدس سره
۱۴۷	حضرت علی شیخ قدس سره
۱۴۸—۱۴۷	حضرت شیخ نمود قدس سره
۱۵۱—۱۴۸	شیخ کمال الدین قدس سره
۱۵۶—۱۵۱	حضرت شیخ سید احمد قدس سره
۱۵۸—۱۵۶	مولانا شمس اوزکندی قدس سره
۱۵۸	شیخ زاده کاتب قدس سره
۱۷۷—۱۵۸	حضرت شیخ خادم علیه الرحمۃ والرضوان
۱۶۱	ذکر ملاقات حضرت عزیزان (خادم) قدس سره بحضرت خواجہ احرار
۱۷۷	ابراہیم شیخ قدس سره
۱۷۹—۱۷۷	مولانا سلف الله رحمة الله عليه
۱۸۴—۱۷۹	حضرت محمد دمی و اسنادی و سیدی و سیدی مولانا عصمتہ اللہ

١٩٤—١٩٦	حضرت عزیزان شیخ جمال الدینؒ
٣١٣—١٩٧	حضرت عزیزان شیخ خدایاد قدس سرہ
٢٣١	ذکر ملاقات حضرت عزیزان حضرت مولانا محمد قاضی قدس سرہ
٢٣٣	ذکر ملاقات حضرت عزیزان حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ
٢٤١—٢٣٥	ذکر اولاد حضرت عزیزان (خدایادؒ) قدس سرہ
٢٤١	زبدۃ المتورین مولانا سیدؒ
٢٥٤—٢٤٩	ومن کلمات القدسیۃ فی الفقر
٢٥٨—٢٥٤	ومن کلمات القدسیۃ فی البذل
٢٦٠—٢٥٨	ومن کلمات القدسیۃ فی التوکل
٢٦٤—٢٦٠	ومن کلمات القدسیۃ فی الرحمة والشفقة
٢٦٦—٢٦٤	ومن کلمات القدسیۃ فی الذکر
٢٧٣—٢٦٦	ومن کلمات القدسیۃ فی الہمت
٢٧٧—٢٧٣	ومن کلمات القدسیۃ فی العیرة
٢٨٠—٢٧٧	ومن کلمات القدسیۃ فی الریاضۃ
٢٨٧—٢٨٠	ومن کلمات القدسیۃ فی الطلب
٢٩١—٢٨٧	ومن کلمات القدسیۃ فی العلم اللدنی
٢٩٢—٢٩١	ومن کلمات القدسیۃ فی المعرفة
٢٩٤—٢٩٢	ومن کلمات القدسیۃ فی حسن الخلق
٢٩٧—٢٩٤	ومن کلمات القدسیۃ فی الوجد

۲۹۷—۳۰۷	ومن كلمات القدسية في المشاهدة
۳۱۰—۳۱۰	ومن كلمات القدسية في الفناء
۳۱۱—۳۱۱	ومن كلمات القدسية في التوحيد
۳۱۲—۳۱۲	ومن كلمات القدسية في البقاء
۳۱۳—۳۱۳	في تاريخه (وصال حضرت خديداً)
۳۳۰—۳۳۰	حضرت عزيزان درویش قدس ستره
۳۳۱—۳۳۱	خدمت مولانا خوش محمد عزيزان قدس ستره
۳۳۲—۳۳۲	ذکر آباد اجداد گرامی حضرت ایشان و هو ابن شیخ خاوند شاه
۳۴۲—۳۴۲	فتح الله شیخ خاوند الملقب بمرست
۳۴۲	حضرت شیخ زین الدین فرزند حضرت شیخ شهاب الدین سروردی
۳۴۲	ذکر اولاد حضرت درویش شیخ قدس ستره
۳۴۵—۳۴۵	طاهر محمد شیخ قدس ستره ...
۳۴۷—۳۴۷	محمد مؤمن شیخ قدس ستره
۳۴۹—۳۴۹	حضرت خواجہ مولانا عزیزان
۳۵۱—۳۵۱	خوجہ یار صوفی
۳۵۵—۳۵۵	حضرت متجاق حافظ قدس ستره
	ذکر ملاقات حضرت متجاق حافظ قدس ستره بحضرت مخدومی شیخ حسین
۳۵۳	الخوارزمی قدس ستره .
۳۵۷—۳۵۷	مولانا خوش محمد عزيزان قدس ستره

۳۵۷—۳۶۲	قبر شیخ قدس ستره
۳۶۲—۳۶۴	بخشایش شیخ قدس ستره
۳۶۴—۳۶۵	ذکر مولانا محمود کو شانی
۳۶۵—۳۷۰	حضرت عزیزان قاضی قدس ستره
۳۷۰—۳۷۱	جان دولت حاجی و حضور بولدی صوفی
۳۷۱—۳۷۵	بابای کرش دوز قدس ستره
۳۷۵	مولانا عابد غجدالی قدس ستره
۳۷۵—۳۷۶	کوکی شیخ قدس ستره
۳۷۶—۳۷۷	احمد صوفی قدس ستره
۳۷۷	بابا خادم قدس ستره
۳۷۸	ابوالحسن شیخ قدس ستره
۳۷۸—۳۷۹	عارف صوفی قدس ستره
۳۷۹—۳۹۵	حضرت عزیزان مولانا ولی قدس ستره
۳۹۵—۴۴۵	حضرت عزیزان قائم شیخ قدس ستره
۴۴۵—۴۵۸	حضرت عزیزان بیرم شیخ قدس ستره
۴۴۸	ذکر ارادت حضرت عزیزان ما قدس ستره
۴۵۹—۴۶۰	ذکر حضرت مخلص خان قدس ستره
۴۶۰—۴۶۳	حضرت افتخار شیخ قدس ستره

فهرست های هشتم گانه لمحات

۴۸۹ - ۴۷۷	فهرست آیت ها
۵۲۹ - ۴۹۰	_____ حدیث ها
۵۴۸ - ۵۳۰	_____ اقوال مشایخ
۵۸۴ - ۵۴۹	_____ اشعار عربی و فارسی و ترکی
۴۰۲ - ۵۸۵	_____ نام کسان و نسب ها
۴۰۴ - ۴۰۳	_____ نام کتب ها و رساله ها
۴۰۹ - ۴۰۵	_____ نام جای ها
۴۲۱ - ۴۱۰	_____ مأخذ و منابع و اختصارات





پیشگفتار

زندگینامه نگارنده کتابی که در دست شما است، یعنی نگارنده "لمحات من نفحات القدس" در پرده ابرام است. جز آنکه استوری در باره وی نام و زایش و مرگ او تنهای نویسنده شیخ محمد عالم صدیقی ^{علوی}، زاده در ۹۷۲ هـ.ق/ ۱۵۶۴ م و درگذشته ۱۰۴۱ هـ.ق/ ۱۶۳۲ م. می باشد.

این ناچیز می گوشت تا زندگینامه نامبرده و خاندان ایشان را تا آنجا که ممکن است از متن کتاب بدست آورد. پس "هنر" ابن بی هنر این بوده که آنچه در باره این خاندان در کتاب آمده اینجا، یکجا گرد آورم.

له: در "لمحات" (چاپ حاضر) "الصدیق" آمده است. و این ختم سهواً بقلم کتاب است زیرا که در "استوری" و "لمحات" چاپ تاشکند اسم نگارنده "محمد عالم الصدیقی ^{علوی}" مذکور است که کاملاً درست می باشد.

طه: استوری ۱: ۹۸۳.

نام و نسب پدری:

شیخ محمد عالم صدیقی علوی پسر محمد مؤمن شیخ ابن درویش شیخ (خلیفه شیخ خداداد (م)
 ۵۹۳۹. ق. / ۱۵۳۲. م. ابن شیخ خادند شاه الملقب بمرست ابن فتح الله شیخ
 ابن هبة الله شیخ ابن فتح الله شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن قطب -
 الاقطاب زین الدین ابن شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ سہاب الدین
 السہروردی. و حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی بسیزده واسطہ بحضرت امیر
 المؤمنین ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ می رسند.

نسب مادری:

از سوی مادر نیز نسب مؤلف بہ امیر المؤمنین ابو بکر صدیق (رض) می رسد کہ
 خود در صفحہ ۳۴۷ لمحات می نگارد:

۱. لمحات (چاپ حاضر): ۳۴۵.

۲. لمحات (ج ۲): ۱۹۷، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۶۲.

۳. لمحات (ج ۲): ۳۱۳.

۴. لمحات (ج ۲): ۳۳۱، ۳۳۳.

۵. لمحات (ج ۲): ۳۴۲.

۶. لمحات: ۳۴۲.

«چنانچه خدمت خواجہ شاہ کلابادی رحمہ اللہ کہ از فرزندان حضرت صوفی دانشمند
 قدس سترہ بود و بدان سبب بہ این مخلص نسبت خویشی خود را می گفت چونکہ
 جد مادری این مخلص کہ حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسرین
 حافظ سلطان محمد نور مرقدہ الی الابد کہ مشہور بہ حافظ تاشکندی بحضرت صوفی
 دانشمند قدس سترہ کہ ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند»^۱

و این نسبت مادری با حافظ تاشکندی را بار دوم در صفحہ ۳۶۰ "لمحات"
 در حکایتی کہ از شیخ خدا داد نقل می کند، می آرد،

"و ہم حضرت عزیزان ما (شیخ خدا داد) می فرمودند کہ روزی حضرت والد
 ما قبر شیخ بہ پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس
 سترہ کہ جد مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند. یک از پادشاهان
 خوارزم خواست کہ بحضرت ایشان تعیین والد ما قدس سترہ بکنند. حضرت ایشان
 فرمودند کہ ای سلطان: شما متن شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دیم،^۲

کیفیت روحانی پدر و مادر مؤلف:

پدر نگارندہ، یعنی محمد مؤمن شیخ، پسر دوم در پیش شیخ^۳ (دم ۵۹۵۸ ق.)
 بودہ است. مؤلف در بارہ پدرش می گوید:

۱: لمحات: ۳۴۴.

۲: لمحات: ۳۶.

«ایشان نیز چون برادر خود طاهر محمد شیخ از مجله خلفای حضرت عزیزان شیخ قاسم شیخ اند. صاحب ریاضات شاقه بودند. سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند. کثرت مراقبت ایشان را خم سخته بود.

والله این مخلص که به حضرت عزیزان ما ارادت داشتند و مکاشفات قبور داشتند. می فرمودند که والد شما بیشتر شب نشسته جس نفس کرده کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بطریق خواجگان قدس الله امرار هم می گفتند»

نیای نگارنده:

راجع به جد بزرگوار خود درویش شیخ می نویسد که در مجلسی پیر محمد خان (از امرای بخارا) بخارا را بایشان نیاز کرده بود^{۴۴۵}

ازین روی بدست می آید که نیاکان او در آن ولایت نفوذ روحانی و هم از لحاظ این جهانی معزز بودند. دلی آنان همواره آخرت را بهتر از دنیا می شمردند. چنانچه از واقعه زیر معلوم می گردد:

«حضرت خواجه عبدالشہید قدس سره از فرزندان حضرت خواجه

۴۴۵: برای شرح حال ایشان رک. لمحات: ۳۹۵-۴۴۵.

۴۴۶: لمحات: ۳۴۵.

۴۴۷: لمحات: ۳۲۵.

احرار^{له} (م ۵۸۹۵ ق.) قدس ستره به ظاهر شیخ (عم مؤلف لمحات) گفته اند که از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید؟ گفتند: فی. ما گفتیم که در حدیث است که هرگز از زمین باشد و در آن زراعت نکند وی مغبون است. ایشان فرموده اند که مراد از زمین، زمین دل باشد که هر که در وی دانه محبت نکارد، وی مغبون است^{علیه}.

شیخ درویش^{رحم} در علیا باد (سمرقند) روی مسند ارشاد متکلم بوده است و همین جا در سال ۵۹۵۸ ق. (شیخ اولیا) فوت کرده و مدفون گشت^{علیه}. جای دیگری نکارد که جد بزرگوارش در ساختن مسجد سهم داشته؛ و این مجلس نیز استماع دارد که حضرت ایشان (درویش شیخ) بر بنای مسجد حکم آیه کریمه "انما یعمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتٰی الزَّکٰوةَ وَلَمْ یَحْشَ اِلَّا اللَّهَ فَعَسٰی اُولٰٓئِكَ اَنْ یَّکُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ" میل و سعی تمام داشته اند در زمان که مسجد جامع تاشکند که مسجد عظیم بود، بنای کرده اند. در زمان کندن زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند حضرت آخوند (آخوند) کلان مولانا محمد تاشکندی

له: خواجه عبیدالله احرار^{رحم} جانشین و خلیفه حضرت مولانا یعقوب چرخ^{رحم} (م ۸۵۱ هـ).

له: همان.

له: لمحات: ۳۳۱.

له: التوبة: ۱۸.

که اعلم العلماء وقت بوده اند به ملاقات حضرت ایشان رسیده. بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان در کناره بنشینند که گردد به ایشان نرسد. چون این خطور بخاطر ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس ستره فرموده اند: آخون شما در قبر گرد نمی شوید؛

نیز شیخ محمد عالم عزیزان^{می} گوید که (بر مزار شیخ خدا داد^ی) قریب صفای^ی که آنجا بیشتر اهل الله مدفونند) حضرت عزیزان مولانا دلی^{صلی} قدس ستره خانقاهی بنا کرده اند. و جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس ستره نیز حوضی بنا کرده و درختان نایح (کاج) بر اطراف آن حوض در نواحی مزار فایض الانوار آن حضرت کشته اند^{صلی}.

خانواده شیخ محمد عالم عزیزان^ی از لحاظ روحانی مقام بلند داشته و در کارهای خیر و صدقات جاریه سسی زیاد دارا بوده اند و مبالغه نیست که گفته شود زنان این خانواده هم صاحب حال و مقام بوده اند. مثلاً درباره جدّه پداری خود می نگارند:

"و والد این مخلص (شیخ مؤمن^ی) می فرمودند که آثار ولایت در حضرت والدّه ماکه زوجه بزرگ ترین حضرت ایشان (درویش شیخ^ی) بودند، صوید^ی بوده. و صاحب ذوق و شوق بودند. و گاه نیم شب ایشان را وجد غلبه می کرده و به میدان حوالی خود

لح: لمحات: ۳۲۰.

لح: برای شرح حال ایشان رک. لمحات: ۳۷۹-۳۹۵.

لح: لمحات: ۳۶۲.

برآمده در سماع می شده اند.

و این مخلص استماع دارد که ایشان نیز چون حضرت جد بزرگوار (درویش شیخ) به حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس ستره مرید بوده اند. و حضرت عزیزان قدس ستره چون در موضع سید آهوک موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند. والدۀ والا این مخلص روز و شب در خانه خود در گریه بوده اند. بالاخر حضرت عزیزان به حضرت ایشان گفته اند که فقیر شما همیشه در خانه در گریه است. دی را درین خلوت حاضر سازید...

چون ایشان آمده اند. حضرت عزیزان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والدۀ کلان در زیر قدم ایشان افتاده اند و حضرت عزیزان قدس ستره یک انگشت خود را بر پشت ایشان نهاده اند و در آن حین ایشان را خواب ربوده. حضرت عزیزان فرموده اند که این فقیر به جهت ما خواب نکرده. چون به پیش ما حاضر شد او را خواب در ربود. و ایشان باز در گریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آن حضرت به پشت من رسید و آن موضع سال ها بود که درد می کرد و آن درد زایل شد.

علم بکارندۀ لمحات:

شیخ محمد عالم عزیزان^ع خلی جای ها از علم خود طاهر محمد شیخ^ع روایت می کند.

له لمحات: ۳۴۵ الی ۳۴۷.

له لمحات: ۳۱۴ و ۳۱۶.

در جانی می نگارد:

طاہر محمد شیخ قدس ستره فرزند کبیر حضرت ایشان (درویش شیخ) قدس ستره اند و بعد از ایشان بر خست ایشان قائم مقام ایشان در مقام ارشاد خلائی بوده اند و حضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاہر محمد شیخ را رخصت دادیم و اگر مکمل پیدا شود در ظل تربیت دی باشد. همانا که بمن نفس شریف حضرت ایشان بالاخر منظور نظر حضرت ارشاد پناہی عزیزان قاسم شیخ قدس ستره شده اند؛ گویا طاہر محمد شیخ ہم مقامی بلند و عالی در ارشاد داشته و منظور نظر عارفان معروف روزگار خود بوده است. شیخ محمد عالم جای دیگر آورده است که طاہر محمد شیخ بعد از وصال پدرش مرید حضرت عزیزان قاسم شیخ شد و نیز می گوید: "حضرت طاہر محمد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدس ستره نیز بوده اند؛"

وصال اہل اللہ:

شیخ محمد عالم صدیقی "مؤلف" لمحات "خود یک صوفی و عارف روزگار بود و در ہمین "لمحات" به رویداد هائی بر می خوریم که نشان می دهد وی چاشنی عرفان و تصوف را کاملاً جشیده بود. مثلاً در جانی می نگارد:

۱: لمحات : ۳۴۲.

۲: لمحات : ۱۴۳.

۳: لمحات : ۳۴۴.

"و این مخلص بر سر بالین بیشتر از اهل این سلسله (صوفیه جریه زکیه) رسیدیم. دیدم که ذکر گویان جان دادند رقتا الله و آیتا کم.

و از جمله حاجی که (؟) بیگ قدس ستره که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت عزیزان ما قدس ستره بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهار صد رکعات نماز، دو بیست قضای نمازها که در زمان طالب علمی گزارده بود و دو بیست دیگر نفل می گزارد. چون زمان ارتحال رسید تا زمانی که جان بجزوه حلق وی رسیده، ذکر آره کشیده جان بداد. فی المحدث "تموتون کما تعیشون" علی

برادر مؤلف:

"و برادر این فقیر فاضل شیخ که وی نیز مرید حضرت عزیزان ما قدس ستره بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال بدوق و شوق تمام ذکر گویان انتقال نمود؛ و نیز می گوید: "و برادر و پدر و اصل و نسل و نسب من عشق است الی امیدواران را در زمان ارتحال نو می نگردانی و بغایت ازلی و لطف لم یزلی ما دورا از گرداب، بجران به ساحل وصال بیکران بفضل خویش برسانی ... آمین رب العالمین" علی

طه: لمحات: ۳۷۳-۳۷۴.

طه: لمحات: ۳۷۴.

آموزش ظاهری و روحانی مؤلف "لمحات"

از بررسی این متن نام چند تن از استادان و مرتبان نگارنده "لمحات" بدست می آید که از دانشمندان و عارفان معروف آن روزگار بوده اند از آن میان از مولانا عصمت الله^{رحمته} ابن مولانا محمود سرخ^{رحمته} ابن نعمت الله^{رحمته} چند جا نام می برد و او را از استادان خود می خواند.

۱- مولانا عصمت الله^{رحمته} علیه

الف - "حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا عصمت الله^{رحمته} قدس سره می فرموده که یکی از اکابر طریقت را در زمان گفتن کلمه "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" در یک مد آن بسط زمان شده بود جمعی که پنجاه هزار سال در بندگی خدا بوده است^{رحمته}؛

ب - "حضرت استاذی مفضری و مخدومی سیادت پناهی استاذ العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسرین قدوة المحدثین المولی الالهی الذکی النقی التقی الصفی کا^{شف} اسرار الله^{رحمته} مولانا عصمت الله^{رحمته} می فرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم سمرقند

۱: لمحات : ۲۰۴.

۲: لمحات : ۳۱.

۳: برای شرح ایشان ربک . لمحات : ۱۵۸ - ۱۸۴.

تشریف نموده اند. مولانا امامی نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان بوده، محبتیان را فرستاده که حضرت شیخ قدس ستره را منع نمایند از ذکر بلند، چنانچه طریق شریفه ایشان است. و حضرت عزیزان قدس ستره به رئیس آن محبتیان پیش از آنکه سخن گوید خطاب کرده گفته اند که تو آمده ای که ما را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز با مدام نگذاشته ای؟ آن محاسب گفته که باتفاق محبتیان در مسجد ما جماعت نماز با مدام گزارده ایم.

حضرت عزیزان شیخ خادم قدس ستره فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط کن که به خون حیض آغشته است. چون آن شخص توجبه ازار کرده دیده که ازار زنش را که به خون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است... چون محبتیان این کرامت را از ایشان دیده اند، شرمندگی گشته به پیش ملا امامی آمده...^{۱۵۹۰}
ج. در شرح حال مولانا لطف الله رحمة الله علیه که داماد شیخ خادم بوده آورده است:

«از خدمت مولانا (لطف الله) از دختر حضرت عزیزان (شیخ خادم) علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن دختر را به خدمت امیر رزبر که دانشمند روزگار بوده، داده. و از آن دختر، دختر دیگر (تولد) شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقهاء که استاد المبتحین ملاذ المتأخرین الجامع بین علمی الظاهر و الباطن العارف با سراد الله مولانا عصمت الله قدس ستره تولد کرده اند.

از جانب والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیدی مولانا عصمت الله
 . حضرت عزیزان شیخ خادم قدس ستره می رسند و از جانب پدر حضرت خواجہ عارف
 ریگروی (م ۶۱۶ هـ. ق.) قدس ستره که در سلسلہ خواجگان قدس الله اسرار ہم مشہورند
 می رسند و حضرت مخدومی قدس ستره منظور نظر اولیاء گرامی بوده اند^۱

آقای سعید نفیسی تاریخ درگذشت مولانا عصمت الله را ۱۰۰۰ هـ. ق. / ۱۵۹۲ م
 یاد کرده است^۲ ولی بگفته ابو طاہر سمرقندی "قبر مولانا معلم صاحب تصانیف مولانا
 عصمت الله در حقیقہ حضرت ایشان (خواجہ احرار) است. انتقال ایشان (مولانا
 عصمت الله) در یک ہزار و نہ (۹۰۰-۱۰۰۰ هـ. ق.) بوده است^۳

۲- حافظ سلطان محمد تاشکندی رحمۃ اللہ علیہ

چند جا از حافظ سلطان محمد تاشکندی نام می برد و او را در زمرہ استادان خود
 می شمرد.

الف- در شرح و تفسیر آیہ ۶۳ سورۃ الانعام می نویسد: "وہم در
 تفسیر این آیت استادی و جدی علامۃ المعروف بالمحافظات تاشکندی
 قدس ستره فرمودہ اند کہ مراد از تفسیر اعلان است^۴

لہ: لمحات: ۱۷۹ و نیز ریک (ہمین کتاب): ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰
 از ہمین استاد یاد کردہ است.

۵۲: نفیسی: ۷۰. ۵۳: سمری: ۹۶.

۵۴: لمحات: ۱۲.

ب- "جده مادری این مخلص که حضرت استاد العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان
المفسرین برهان المحدثین زبدة المحققین قدوة المدققین حافظ سلطان محمد نور المرقده
الی الابد که مشهور بحافظ تاشکندی، بحضرت صوفی دانشمند قدس ستره که ایشان نیز
صدیقی اند، می پیوندند..."

ج- حضرت عزیزان ما (شیخ خدا داد) قدس ستره می فرمودند که روزی حضرت
والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس
ستره که جده مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند، یک از پادشاهان خوارزم
خواست که بحضرت ایشان تعیین حضرت والد ما قدس ستره بکنند حضرت ایشان
فرمودند که ای سلطان شامتن حضرت شیخ رami دانید و ما شرح ایشان رami دانیم؛

د- "و خدمت مولانا شرتی که از جمله فضلاء و ظرفا و شاگرد جدی و استاد می و
استاد العلماء حافظ تاشکندی قدس ستره بود، می گفت که چون حضرت مولانا معصام
الدین^{۴۴} بحجت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس ستره از بخارا بسمرقند آمده در محله
خواجه کهنشیر^{۴۵} که منزل حضرت مخزن اسرار خواجه احرار است قدس ستره نزول کردند

له: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۱۲۹-۱۳۰.

له: لمحات: ۳۴۴.

له: لمحات: ۳۶۰.

۴۴: گویا ملا معصام الدین ابراهیم (م ۵۹۴۳ هـ. ق) بن عربشاه اسفراینی که در هرات
می زیسته و از آنجا بسمرقند رفته و پس از اندک مدتی در آنجا درگذشته و
وی را در جوار مزار عبیدالله احرار^{۴۶} بخاک سپرده اند. (نقیسی: ۱، ۷، ۶۲۳).

۴۵: برای آگاهی بیشتر ر.ک. سمریه: ۹۵.

هم در آن شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس ستره نیز بیمار شدند و ایشان را
 بمدرسه شاه بیگ خان آوردیم و حضرت مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری
 از عالم انتقال نمودند و از بیماری حضرت حافظ قدس ستره چهارده روز گذشته بود
 که ایشان فرمودند که حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفته اند و ما و سایر یاران که
 در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم. ایشان فرمودند که الآن واقع دیدم که حضرت
 عزیزان قاضی قدس ستره بر سر ما حاضر شده فرمودند که چون ما را پرتافتہ بمولانا عصام
 الدین رفته مولانا عصام الدین را کشته بر سر تو آمده ام عندکدی که الآن برخاسته
 پیش ما آیی و همان ساعت ایشان را صحت تام شده و بالغور بر سر تربت حضرت
 مولانا عصام الدین رسیده از آن جا به بخارا رسیده به ملازمت حضرت عزیزان قاضی
 قدس ستره مشرف گشته؛

هـ - "و حضرت جدی و مخدومی استاد و استاد العلماء حضرت حافظ
 اناشکندی قدس ستره می فرموده اند، بزرگی پیر را از بزرگی مریدی دانند. چون حضرت
 عزیزان قاسم شیخ قدس ستره که بزرگی ایشان دلیل واضح و دلالت است بر بزرگی حضرت
 مولانا ولی عزیزان. و بزرگی شاگرد دال است بر بزرگی استاد؛

۳- مولانا محمد صادق رحمۃ اللہ علیہ

مؤلف، همچنین از این مرد که مفتی شهر کریمه و معاصر عبد اللہ خان (سده ۱۰) است

و مصاحب شیخ خدا داد (م ۹۳۹ هـ ق) بوده نام می برد و ایشان را استاد خود میخواند:

الف: "و حضرت زبدة المحققین قدوة المدققین استاذ العلماء استادی و مخدومی و سندی مولانا محمد صادق نور مرقدہ می فرمودند کہ چون حضرت مولانا عصام الدین قدس سرہ بزار فایض الانوار حضرت خواجہ احرار قدس سرہ تشریف آورده اند، ہمگی اکابر و علماء و فضلاء از برای ملازمت ایشان رفته اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سرہ بدین ایشان زرقند و ایشان را بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری پیدا شده. فرموده اند کہ "جمع شرکای ما در کس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید می شدند، چون است کہ خدمت مولانا احمد بدین مانہ آمده اند." و حضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند؛

بعداً در شرح احوال این استاد ارادت خود نسبت بر ایشان بیان دانشته و چند صفحہ در احوالات ایشان سخن می گوید. وی نویسد:

"و این مخلص می خواهد کہ بعضی از اوصاف حمیدہ خصال حضرت مولانا محمد الصادق قدس سرہ را بیان کند. چون می خواهد کہ این مجموعہ کہ در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان در جمیع علوم یکجا نہ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفہ علیہ ایشان را ارتباط تام بود و بحضرت عزیزان ما (شیخ خدا داد) قدس سرہ اخلاص و

مصاحبت تمام داشتند و صحبت ایشان بسیار می رسیدند و حضرت عزیزان را
برایشان التفات بسیار بود^{له}

ب۔ در تفسیر آیه "أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً^{له}" از مولانا
محمد صادق رحمه الله علیه بدین گونه یاد می کند:

"استاذی و استاذ العلماء و جید العصر فرید الدهر مولوی محمد صادق نور مرقدہ
می فرمودند که مراد از امر مذکور درین آیت اباحت است زیرا که آیت کریمه
"فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا^{له}" دلالت
بر جواز ذکر جبر کرده است^{عج}

ج۔ جای دیگر در شرح احوال مولانا ولی محمد قدس سره می آورد:
"حضرت استاذی و استاذ العلماء، مولانا صادق قدس سره می فرمودند که در
سمرقند در مسجدی در ملازمت و صحبت حضرت عزیزان ولی قدس سره بودیم
و طریقه ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند که این جمله
از قرآن بحسب ترکیب چیست؟ بعد از آن خود در سخن می شدند.
و هم در آن مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جمله بحسب ترکیب^{کب}

الحق: لمحات : ۳۶۸.

له: الاطراف : ۵۵.

له: البقرة : ۲۰۰.

له: لمحات : ۱۳.

چیت، شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتداست. و دیگری گفت که مبتدا بی خبر باشد. و ازین سخن وی حال حضرت عزیزان مولانا ولی قدس ستره دگرگون گشته. فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد، مبتدی بی خبر است. حی گفته بذر آره مشغول شدند و بعد از آن در آن حلقه ذکر چشمان آنحضرت سرخ شده و بر هر که چشم می افتاد از جای می رفت و آن مسجد از اهل علم و صوفیه و غیر ایشان پر بود، هکی مستغرق شده سر از پانی داشتند و مجلس عظیم را گرفت. ^ع
 د- واقعه ای روحانی دیگر از همین استاد نقل می کند:

”روزی حضرت عزیزان (بیرم شیخ) قدس ستره بحضرت اعلم العلماء استاذی و مخدومی مولانا صادق قدس ستره گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم. چون چشم گشادیم، دیدیم که خانقاه از مردم پرند که ما این مردم را هرگز ندیده بودیم. و حضرت مخدومی فرمودند که ملائکه گرامی باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند. چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر به مجلس ذکر حاضر می شوند.“ ^ع

۵- در شرح حال حضرت افتخار شیخ ذکر مرشد ایشان شیخ محمد بکری می آید و چند واقعه در شرح حال ایشان می نویسد بمجمله:

”و حضرت استاذی و مخدومی اعلم العلماء مولانا صادق قدس ستره در علم حدیث از حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند. می فرمودند که حضرت شیخ محمد قدس ستره در قیام

علوم بتبحر بودند و علم ایشان بی تعلّم و تعلیم بوده. والد شریف ایشان شیخ حسن بکری قدس ستره چون او را عمر به مدینه و شریفه رسیده اند، عرض کردند که یا رسول الله، محمد عامی است و چیزی نخوانده و عمر حسن به اخیر رسیده، محمد را بشما می سپارم. آوازی از روضه شریفه برآمده که محمد را ما اقبال نمودیم.

چون شیخ حسن به مصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند، چون فردا شده شیخ محمد قدس ستره دانشمند روزگار ظاهر شده اند.^{له}

آموزش قرآن و عنایت شیخ قاسم رحمه الله علیه

ضمن احوالات حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس ستره می نویسد:

«و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت بود و علم فقیر خدمت طاہر شیخ در پہلوی آنحضرت نشسته بودند، به فقیر عنایت نموده فرمودند که چه می خوانی؟ خدمت طاہر شیخ عرض کردند که «شمسیه»^{له} می خواند و قرآن یاد گرفته است. بر زبان آنحضرت سرکوت جاری شد که «او علوم ملا بلولوب سان»^{له}

له: لمحات، ۴۶۲.

له: «الشمسیه» در منطق از نجم الدین عمر قزوینی معروف به کاتبی، از کتاب های درسی

(کشف الظنون ۲: ۱۰۶۳).

له: یعنی پسر من حتماً ملا خواهد شد.

بعد از آن در خاطر من آمد که آشی که تناول می نمایند آن را به من عنایت نمایند.
 بجز در این خاطر چچه را از دست مبارک خود نهاده به خادم فرمودند که این آتش
 را به این خورد (= بچه) بده. و از آن آتش خوردم. همانا که این عنایت آنحضرت
 سرمایه محبت این محبت به این طایفه علیه گشت و هر روز محبت این مخلص بجز
 ایشان و محبان ایشان زیاده نمی گردد. امیدوارم که در محبت این طایفه علیه بمرم و
 از جمله محبان ایشان محشور گردم. "وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ"
 گوشه چشمی که مستثنا شوم ز انبای جنس
 سگ که شد منظور نجم الدین لکمان را درست است

زیارت سؤل مقبول صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ کردن قرآن مجید هر روزه روز

و در آن وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود و
 لیکن بجهت ضعفی تا زمان بیست و یک سالگی تأخیر یافت.
 و اثر نفس شریف آنحضرت (شیخ قاسم) بود که شی عنایت الهی از خزانده
 نامتناهی در رسید این بنده اشارتی دید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 نشسته اند و در پہلوی چپ آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این مخلص را گرفته به آنحضرت
 (ص) سپردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم به حضرت عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند

که این فرزند ابوبکر است. بعد از آن فرمودند که قرآن خوان و بفرموده آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چند آیات قرائت کردم و چون از آن واقع باز آمدم به عنایت
و التفات حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم قرآن عظیم در مدت هر ده روز یاد شد.
الهی از شفاعت قرآن این بنده غایب غرق در بحار عصیان را محروم ننگردانی و جرم ما را
باعث دوری مانگودانی. بیت:

تو به علم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخسیدید
تو به علم آن دامن به عیب همان
رد مکن چونکه دیده بخسیدید^۱

سال نگارش کتاب:

از مطالب پیشگفته، و نکته زیر، سال نگارش "لمحات" بدست می آید:
"ای عزیز من بدانکه از زمان این واقعه مدت چهل سال گذشته بود که
این مخلص در زمان جمع مجموعه شریفه که در بیان مشایخ صفتیه است، اشارتی ده
که به عنایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصافحه کردم. اللهم تقبل^۲
پیش ازین گفته بود "بجنت ضعتی تا زمان ۲۱ سالگی در یاد گرفتن قرآن تأخیر شد"

۱: لمحات: ۴۱۹.

۲: لمحات: ۴۲۰.

چون زایش نگارنده ۹۷۲ هجری است پس در سال ۹۹۳ هجری ۲۱ ساله بوده است، و اکنون می گوید که از زمان این واقعه - ۶ سال گذشته بود که در روزگار تألیف "لمحات" با آنحضرت (ص) مصافحه کردم. ازین روی - ۴ سال بر ۹۹۳ هجری می افزایم و ۱۰۳۳ هجری / ۱۶۲۴ میلادی سال تألیف "لمحات" بدست می آید و شیخ محمد عالم صدیقی در این روز ۶۱ ساله بوده است.

شیخ محمد عالم صدیقی در علوم ظاهری و باطنی از دانشمندان و عارفان بسیار استفاده نموده و کتاب "لمحات" پُر از واقعیاتی در رابطه با این گونه استفاده ها است که یاد کردن آن با به درازا می کشد.

سخنوری:

ما نه بیت در "لمحات" خواندیم که هشت بیت آن عنوان "ملولف" داشت و یکی بعنوان "لمحرره" در آن آمده است. و ازین معلوم می شود که شیخ محمد عالم صدیقی شعر هم می سروده است. برای شناسائی بیشتر آن نه بیت را اینجا می آوریم:

۱- گر دلت با ذکر تو همزنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست

(ص ۲۰۸)

۲- عشق آمد علم تو مجبول شد

عشق آمد عقل تو معقول شد (ص ۳۷)

۳- زهر فراق یار به هر دم کشیده اند
زان زهر زهره های شیاطین دریده اند

(ص ۲۵۸)

۴- چو منصب تعلق بود ای پسر
تعلق حجابت بود سر بر سر

(ص ۲۰۷)

۵- واجب آمد ترک • لایعنی آرز
آنکه لایعنی بود با آنرا گداز

(«المحرره» ص ۲۶۱)

۶- ز احوال غریب خود پرسی

اسیر بند و زندان ، با که گویم

۷- غریب و ناتوان در کوی بحیران

همه واصل به تو ، ما غرق حرمان

(ص ۲۵۷)

۸- جل و عشقتش به بود از علم تو

حسرت آرد عقل تو ، هم علم تو

(ص ۳۵۷)

۹- تعلق حجابست و بیجا صلی

چو پیوندها بگسل ، واصل

(ص ۲۰۷)

همسران و فرزندان:

از "لمحات" برمی آید که شیخ محمد عالم صدیقی^۲ دو دختر امیر صنع الله^۱ قدس سره که مرید و خلیفه مجاز حضرت شیخ قاسم بود، را به همسری خود در آورده است (گویا بعد از مرگ یکی دیگری را گرفته است) مادر این امیر صنع الله حضرت بی بی محذور دختر شیخ خدا داد (م ۹۳۹ هـ. ق) بود. شیخ محمد عالم صدیقی^۲ ازین دو زن دو پسر داشت خواجه عبدالرشید^۳ امیر بهاء الدین^۴ خود شش می نگارد:

"از خدمت بی بی محذور و مرهما الله خدمت امیر صنع الله قدس سره مرید و مخلص و مجاز و منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند و بعد از ایشان بر حفر عزیزان ما (خواجه خدا داد) قدس سره مرید شده، از ایشان نیز مرضی بوده اند. و از ایشان یک پسر و دو صبیبه که در عقد نکاح این مخلص بودند و ازین دو صبیبه دو فرزند ارجمند است، خواجه عبدالرشید و امیر بهاء الدین علما الله تعالی بفضله و ابقاها بغایبه و جعلها الله من الصالحین الراشدین. آمین^۵

وفات:

بنویشته استوری شیخ محمد عالم صدیقی^۲ در سال ۹۷۲ هـ. ق. ۱۵۶۴/۱۵۶۵.

له: امیر صنع الله ابن امیر شاه از اولاد حضرت امیر و اشی قدس سره. (لمحات: ۲۳۷).

له: لمحات: ۲۳۷.

له: لمحات: ۲۴۰.

تولد یافت و در سال ۱۰۴۱ هـ. ق. / ۱۶۳۲ م. وفات یافت^{له}. دلی بر صوفی آخرین
 "لمحات" چاپ تاشکند (در سال ۱۳۲۷ هـ. ق.) آمده است :
 "مؤلف هذا الكتاب ... عالم شیخ الصدیق العلوی المتوفی ۵۲-۱۰۵۱ هـ. ق.
 فی علیا باد^{له}..."

پس سال وفات مؤلف "لمحات" در استوری ۱۰۴۱ هـ. ق. و در انجام "لمحات"
 چاپ تاشکند ۱۰۵۲ هـ. ق. (۱۶۴۲ م.) آمده است. این نکته را در خدمت
 خوانندگان گرامی بگویم که استوری تاریخ مذکور را بدون استناد به هیچ مأخذی
 نقل کرده و تاریخی که در آخر لمحات (چاپ تاشکند) آمده از مصححین و چاپ
 کنندگان کتاب مذکور می باشد که از سرزمین نگارنده هستند. لذا می توانیم بگویم
 که ۱۰۵۲ هـ. ق. برای تاریخ مرگ آن بزرگوار درست تر است.

مزار:

شیخ ابوطاهر سمرقندی^س "نگارنده" سمریه^س که بسیار از "لمحات" شیخ محمد عالم
 صدیقی بهره مند شده است، درباره مزار فیض آثار حضرت عالم شیخ عزیزان^ج
 می نگارد:

له: استوری ۱: ۹۸۳.

له: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

س: ابوطاهر سمرقندی در سال ۱۲۵۱ هـ. ق. زنده بوده است (سمریه: ۵۸).

• "در موضع علی آباد از تومان شیراز که آن را تومان کا بد نیز گویند واقع است.
 ولد ارجند حضرت مؤمن شیخ عزیزان و ایشان ولد ارجمند حضرت درویش شیخ
 عزیزان بوده اند، علیه الرحمة"

* * *

"لمحات من نفحات القدس"

سبب تألیف:

گذشته از "قندیه" و "سمریه" اسماعیل پاشا در "ایضاح المکنون ۴۰۸:۲" از این کتاب بنام "لمحات الانسبیه فی شرح النفحات القدسیه" یاد کرده است. بدون ذکر نام نگارنده و موضوع. پس از آن ها استوری از آن یاد کرده است. و "نسخه های فارسی" نیز نسخه ای از آن را در مدینه منوره نشان داده است. و این ناچیز آگاهی های بدست آمده از آن منابع و آنچه را از متن کتاب به دست آورده ام در اینجا می آوردم.

له : سمریه : ۱۱۶.

له : نسخه ها : ۱۳۴۵:۲.

سبب تألیف:

پیش از این گفتیم که شیخ محمد عالم صدیقی در سال ۱۳۳۳ هـ. ق. "لمحات" را تألیف کرده است. او در ذکر سبب نگارش آن می گوید:

"یار ما در خاطر این مخلص می گذشت که به مضمون حدیث صحیح "تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین" عمل نموده احوال و اطوار پیشوایان و مجتبان این سلسله مغفله مکرمه را که کبراء دین و عظماء اهل یقین اند، با وجود عدم استطاعت اعانت از ارواح نقده ایشان جسته بیان کند تا آن زمانی که اشارت پربشارت از حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفاء غوث الکبراء شمس العارفین بدر الکاملین مسند العوارف مسند الطوائف الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیة العارف للرموز البسیئة خواجہ احمد العلوی الیسوی رحمہ اللہ به این بنده رسید.

له: وی در قصبه یسی از توابع ترکستان تولد یافته است و خلیفه سوم خواجہ ابویوسف ہمدانی (م ۵۳۵ هـ. ق) بوده و گفته اند که "ایشان را نود و نه ہزار مرید کامل مکمل بود" در سال ۵۶۲ هـ. ق فوت کرده برای شرح حال او نگریدہ بہ: لمحات (چاپ حاضر) از ص ۳۸-۱۲۳ و نفحات الانس و تحفۃ الزائرین و کنوز الاتقیاء و رشحات (قدیہ: ۱۰۶) شیخ شمس الدین ترک (م ۷۱۹ هـ. ق) از اولاد خواجہ احمد یسوی بود کہ از ترکستان بہ ہند آمد و مریشیخ علاء الدین احمد ہابڑ (سد ۷۰۰ هـ. ق) شد و برچی گفته اند کہ مدتی در ارتش سلطان یحییٰ الدین بلبن (۶۶۴ هـ. ق/ ۱۲۶۵ م) می بودہ و بگفتہ مرشد در پانی پت (ہند) قیام و ہمان جا فوت کرد. (تاریخ مشایخ چشت: ۲۱۶).

بشی این مخلص اشارتی دید که بر پشت مبارک حضرت سلطان الطریقه قدس سره
 این بنده شسته از معارف الهی سخن می کرده، بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فریاد
 برآورد که صی بی ادب! حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما بر آنیم که
 بر پشت ما نشیند و از ما سخن گوید و آن اشارت باعث اقدام این کینه شد
 جمع و تالیف خوارق عادت و واردات حضرت ایشان، ادا هم الله الی یوم القیام.

بیت:

بدین امیده‌های شاخ در شاخ
 بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ^{له}

اهداء:

مؤلف این کتاب را بنام "الحاقان ابن الحاقان ابو الفتح امام قلی محمد بهادر
 خان ام ۵۵۰ هـ. ق) نواده عبدالله خان محمدی و این مطلب را در دیباچه آورده:
 "محب علماء و درویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه
 زمان بحر جود و کرم الدنیا فی نظره کالعدم و ادخواه مظلومان دادستان ظالمان الحاقان
 ابن الحاقان ابو الفتح امام قلی محمد بهادر خان دام ظللال رافته علی دوران الزمان الی آخر
 مشایخ کرام و اولیاء عظام توفیق رفیقش کنی و باعث ترویج شریعت غرادر طریقت

له: لمحات: ۳.

له: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم گردانی بدولت در دنیا و عصمت در عقبی نگاه داری.
آمین رب العالمین

نام کتاب:

سپس می نویسد:
"و این مؤلف مستثنی شد لمحات من نفحات القدس و مرتب گشت بر دو مقصد"

نسخه‌های خطی "لمحات"

از لمحات نسخه‌های خطی زیر راجعی شناسیم:

۱- نسخه ای در مدینه منوره در کتابخانه عارف حکمت، به شماره ۳۵ ق که در نسخه ۱۳۴۵ بدون ذکر از تاریخ کتابت آن ذکر شده است.

۲- نسخه ای در کتابخانه گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)

به شماره ۸۷۲۸ که بخط نستعلیق خوش در ماه جمادی الثانی ۱۲۵۱ ق. کتابت شده، ۴۶۴ ص. (چاپ حاضر).

علاوه بر این از نسخه چاپی "لمحات" (چاپ تاشکند در سال ۱۳۲۷ ق) بر

می آید که آن چاپ با مقابله چند نسخه خطی انجام گرفته و این ی رساند که نسخه‌های دیگری

له: لمحات: ۶. له لمحات ۷۱. له نسخه سوم در کتابخانه صولت بهند است
که اخیراً از وجود آن با خبر شده ایم.

از این کتاب در آن منطقه وجود داشته است که شاید هنوز نیز بعضی از آنها باشد که مایهچ اطلاعی در مورد آنها نداریم.

ابوطاهر سمرقندی نیز در "سمریه" چند بار از "لمحات" یاد کرده و در تألیف "سمریه" از کتاب مذکور بسیار استفاده کرده است.^{۱۰۵} و این نشان می‌دهد که "لمحات" در میان صوفیان و دانشمندان روزگار و محیط وی متداول بوده و کسان زیادی از آن مستفید گردیده اند.

نخستین چاپ "لمحات"

"لمحات" بار اول به تصحیح قاری تاشفولاد و ملا شاه احمد اشاشی "و با مقابله چند نسخه خطی در سال ۱۳۲۷ ه. ق. به وسیله مطبع علم الحسنی تاشکندی" در ۲۸۵ صفحه چاپ گردید (اصل کتاب در ۲۶۴ صفحه و از ص ۲۶۵ تا ۲۸۵ نیز چند رساله مختصر و نوشته هائی دیگر است که مطالب آن با موضوع همین کتاب بی ارتباط نیست) و در صفحه ۲۸۵ نیز مصححین سطرى چند راجع به مؤلف نوشته اند که مینا نقل می‌کنیم:

"مؤلف هذا الكتاب العبد لرباني والعامل الصمداني عالم شيخ الصديقي

لـ: رساله سمریه احتمالاً در سال ۱۲۵۱ ه. ق. نگاشته شده است (سمریه: ۸).

ط: سمریه: ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۵.

ث: ر. ک: "چند یادداشت و فرست‌اعلام..." سمریه: ۱۱۹-۱۴۲.

العلوی المتوفی ۱۰۵۲ هـ. ق. فی علیا باد قریة کبیرة من قری سمرقند فی عصر السلطان
ابی الفتح امام قلی محمد بها در خان حقیقہ عبد اللہ خان المشہور المتوفی ۱۰۴۵ هـ. ق.
قدس اللہ اسرارہم ...

مرکز تحقیقات خطی کوشید که نسخه ای از این چاپ را به دست آورد و برای
به دست دادن چاپ بهتری مورد استفاده قرار دهد ولی نشد. ناچار همان نسخه
خطی متعلق به مرکز تحقیقات برای استفاده دانشمندان به صورت افست تکثیر گردید
این حقیر نیز کار تهیه فرست اعلام و پیشگفتار را عمده دار شد. با مطالعه "سمریہ" از
چاپ "لمحات" در تاشکند آگاه شدم. از آقای استاد احمد منزوی که آن روزها ما را
ایران بودند، درخواست کردم که "قندیہ" و نسخه چاپ تاشکند از "لمحات" را برای این
کار تهیه کنند. "سمریہ" و فتوی "قندیہ" را آوردند ولی نشانی از لمحات نیافتند.
در سفر لاهور از جناب آقای محمد اقبال مجددی اطلاعاتی درباره "لمحات" خواستیم
و ایشان در نامه مؤرخه ۸، ۸، ۱۹۸۴ م اطلاعاتی چند فراهم نمودند که از ایشان
و ادوایی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و ہینیک مردانی که مراد از این کا
یاری کرده اند سپاسگزارم.

با پوشش از این که چون نسخه خطی لمحات متعلق به مرکز تحقیقات از سہوا ^{تقلیم}
کاتب ماری نیست و نسخه دیگری ہم برای تصحیح آن یافت شد، ناچار چاپ حاضر
که از روی آن افست گردیده سہوا ^{تقلیم} حاتی ہم دارد و ما فقط در ضمن فارسی توانستیم
آنچه در متن به صورت غلط آمده به شکل صحیح ضبط کنیم.

۱۰۵۲ هـ. ق. بنامہ آقای محمد اقبال مجددی مؤرخہ ۸، ۸، ۱۹۸۴ م.

موضوع "لمحات"

موضوع "لمحات" علاوه از توضیح در مورد ذکر جبر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسله زکیه و جریه سمرقند و بخارا و منطقه ترکستان است. مؤلف آن در دیباچه می نویسد:

"و این مؤلف مستفی شد به "لمحات من نفحات القدس" و مرتب گشت بر دو مقصد. مقصد اول (ص ۷-۳۸) در بیان آیات و احادیث و روایات داله بر جواز و سنت (بود) و استحباب ذکر بر سبیل جبر. مقصد دوم (ص ۳۸-۴۶۲) در بیان خوارق عادات و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسله شریفه جریه قدس الله اسرارهم ^{علیه السلام}

بگمارنده در بسیار جای های "لمحات" از "صوفیه زکیه" و سلسله شریفه علییه زکیه نام برده است. و نیز می نویسد: "مقصد ثانی که در بیان مشایخ کرامی قدس الله اسرارهم سلسله علییه زکیه و صفیه فقیریه ست"

۱. بگمارنده "لمحات" و صوفیانی که ذکر ایشان در "لمحات" مذکور است تلقی به شاخه ای از سلسله خواجگان ترکستان دانند که به ذکر جبر معتقدند و صوفیان سلسله زکیه جریه ذکر جبر را به حضرت خواجه یوسف بهمدانی (م ۵۳۵ ه. ق.) مرشد خواجه احمد سیوی نسبت می دهند که ذکر جبر را ترجیح می داده اند (لمحات: ۱۴). و عارفان دیگر سلسله خواجگان به پیروی خواجه عبدالحق غجدانی (م ۵۷۵ ه. ق.) مرید خواجه یوسف بهمدانی گردیدند خود را به ذکر حق ترغیب می کرده اند. (لمحات: ۳۸).

۲. لمحات: ۷. ۳. رک: "لمحات" ص ۳-۴، ۷، ۱۶، ۴۵، ۳۲۸، ۳۸۵، ۴۵۴ و غیره.

سلسله صوفیه زکیه جهریه

نکته دیگر که می بایست در این جا بدان اشاره کرد، این است که این سلسله صوفیه زکیه جهریه در اصل همان سلسله خواجگان است که بعداً به نام خواجیه بهاء الدین نقشبند به "سلسله نقشبندیه" معروف گشت. برای اثبات این مطلب به اشارت زیر توجه کنید:

خواج احمد یسوی (م ۵۵۶۲. ق ۱۱۶۶ م) خلیفه سوم خواج ابویوسف همدانی درگذشته ۵۳۵ ه. ق. یکی از نامی ترین عارفان سلسله خواجگان بوده. زنجیره طریقت صوفیان زکیه جهریه تا خواج یسوی بدین قرار است:

"شیخ خداداد خرمنی (م ۵۹۳۹. ق. ۱۲۰۰) مرید شیخ جمال الدین مرید شیخ خادم مرید شیخ مودود مرید شیخ علی مرید شیخ ال انا مرید صدر انا مرید زنگی انا مرید حکیم انا مرید خواج احمد یسوی قدس الله اسرارهم بوده اند."

و شرح حال همه بزرگان مذکور و خلفای شیخ خداداد و آبا و اجداد نگارنده "لمحات" در "لمحات" موجود است.

سلسله خواجگان

نگارنده "تاریخ مشائخ چیست" می نویسد:

"سلسله خواجگان از همه سلسله های صوفیه قدیمی تر است. این سلسله در ترکستان بنیاد نهاده شده و مشهور تر و بزرگ تر از تمام مشایخ این سلسله خواجه محمد آقا بیسوی^۱ (۵۶۲ هـ. ق. / ۱۱۶۶ م.) است و بعد از ایشان خواجه عبدالحق غجدانی^۲ (۵۷۵ هـ. ق. / ۱۱۷۹ م.) بوده است.

در این سلسله اصطلاحات زیر وضع گردید و مفاهیم مربوط به آن ها جزء لازم نظام روحانی آن شناخته شد.

بهوش دردم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یاد کرد - باز گشت - نگاه داشت - یاد داشت.

خواجه آقا بیسوی^۱ و خواجه عبدالحق غجدانی^۲ کوششهای زیادی برای ترویج این سلسله نمودند. ولی مقبولیت عام دادن به آن نصیب خواجه بهاء الدین نقشبند^۳ (۷۹۱ هـ. ق. / ۱۳۸۸ م.) بود و بعد از ایشان این سلسله به نام "نقشبند مشهور گشت".

مؤلف "لمحات" بر جا که خواجه احمد بیسوی^۴ را نام می برد ایشان را با عنوان "سلطان الطریقه" یاد می کند. نیز در آغاز مقصد دوم که در بیان مشایخ گرامی سلسله علییه زکیه صغیه فقیریه است می نویسد:

"ای عزیز من بدانکه معلم این سلسله شریفه و سلسله شریفه خواجگان قدس الله

۱: خواجه احمد بیسوی؟

۲: تاریخ مشایخ چیست: ۱۳۰.

اسرار هم حضرت خضر است علیه السلام. چنانچه صوفی دانشمند رحمة الله علیه در مناقب
سلطان انطریق (احمد یسوی) قدس ستره فرموده اند که استاد ایشان حضرت
خضر علیه السلام. و در "نفحات الانس" مذکور است که تعلیم ذکر را بر سبیل خفیه
به حضرت خواجہ جهان (عبدالحق عجدانی^{رحمۃ}) قدس ستره حضرت خضر علیہ السلام کرد
اند.

محمد نذیر رانچھا غفر ذنوبہ و ستر عیوبہ
۱۳۱۔ محلہ غازی آباد نزد دھوک سیدان۔ راولپنڈی

ذوالحجہ ۱۴۰۵ھ۔ ق
شہر پور ۱۳۶۴ھ شمس
پستامبر ۱۹۸۵ م

۱۔ خواجہ عبدالحق عجدانی^{رحمۃ} مرید خواجہ ابوبیقبوب یوسف ہمدانی^{رحمۃ} (۵۳۵ھ۔ ق)۔
۲۔ لمحات: ۳۸۔



لمحات من نفخت القدس

جماشته

شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فہارس

محمد نذیر رانجھا



مرکز تحقیقات فارس ایران و پاکستان
اسلام آباد

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمد و سپاس بقیاس مرخصه و تدری که عارفان
 احادیث از ادراک کمال و قاصد کاشفان بارگاه صمدیت
 از افهام مقال و فائز و آصفان بحسن بیان مجتهدت از
 تبیان مجامد او کاسر فلک را بستان معرفت از ذکر آن
 مقاصد او حاضر و دور و نامستثنای بر حضرت مصطفوی

محمد توصیف: مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
 فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَّىٰ فَقَدَّىٰ فَكَانَ قَابَ
 قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
 مَا رَأَىٰ يَبْتَغِي اللَّهَ جَاهًا سُبْحًا فَجَنَّدَ نُورَ الْمَدَىٰ مُبَشِّرًا بِبَشِيرٍ
 إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
 اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوً

ويعتك ربكاً محموداً صلى الله عليه وعلى آله وصحبه الطيبين
الطاهرين جميعين أما بعد يقول العبد الفقير إلى الله
محمد العالم الضد في العلوي ثبته الله سبحانه على
محبة چون تراكم سين لا بهوا وهو من تلامذ و سوسه
شیطان در نفس شایده این آلوده قیل قال که مال کلال
و مال است می شد ناگاه عنایت از فیست گیری کرده
توسیق رفیق گشته در ظل حمایت بار یافتگان سلسله
شریفه علیته ذکیه فقریه قدسیه شده در ملک امان
و بنده کان ایشان گردید و کلبتم باسط ذرغیه جویید
رباعی تو بعلم ازل مرادیدی بهیب من دیدی تو بخیرید
تو بعلم آن من بعیت همان نزد کن چونکه دیده بخیریدی
بار بار در خاطر این مخلص می گذشت که بمضمون حدیث صحیح
تشر الرحمة عن ذکر النصابین غسل نموده احوال اطوار ایشان
و مجاز این سلسله متعظمه مکرره را که کبریا دین و عظمه مثل
یقین اند با وجود عدم استطاعت عانت از ارواح مقدسه

ایشان جسته بیان کند تا آن درگاه شارت پر شارت از
 حضرت سلطان الطریقه و پیران الحقیقه قطب عرفا غوث الکبریا
 شمس العارفین در اکاملین پسند العوارف پسند الطوائف
 القافیه البشایا بالتدایعالم بالعلوم البرمانیه اعارف
 للیموز السجانیة فواج احمد عسکو ایسکو رحمتہ اللہ باین
 بنده رسید شبی این مخلص شارتی دید که بر پشت سبک
 حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف
 الهی سخن میگوید و بناگاه قطب وقت ظاهر شد فریاد برآورد
 میفرمود و حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ابرائیم که
 بر پشت نشیند و از ما سخن گوید و آن شارت باعث قدامت
 این کمین شد بر جمع و تالیف خوارق عادات و واردا
 حضرت ایشان و صحاب احباب ایشان ادا هم اللہ الی یوم المقام
 بیت بدین برسد کاشاخ در شاخ بدرگاه تو کاشتیم کشاخ
 ای سخن بر زمین بدانکه بهترین سعادت آنست که محبت در ایشان
 و عالمان شجر که عقاید صافیة ایشان بنا بر اصول صحیحہ صحیحہ

از کثرت ثبوت اجماع است و مؤید است بدلائل نقلیه و سوابقه
و باین مرفوق و وجدان و صاحب کشف و عیان اند قد قبل
الیند سبب آنه و جذبهم الیه بطرفه بقت لهم منه الحسنى و الزمهم
کلمة التقوى فتموا عن الله و ساروا الى الله و تعرضوا عن
ما بهوى الله خرق الحجب انوارهم و حالت احوال العرش اسرارهم
و آرباب عزایم و خواص مؤمنانند و مؤیدان مذہب و عقاید
احل سنت و جماعت اند و از بدعتها و ضلالتها دور دور
نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوشت اند نور اللمین
فیضیه الله عنین و قمع المبتدعین و حجة لاهل السنة و المؤمنین اند
و علی الحقیقه این زنده دلائل اکا و بر روش حضرت مصطفی صلی
الله علیہ وسلم و بر روش صحابه کرام او و تابعین و تبع تابعین
و سلف صالحین رضی الله عنهم اند و حسن قند ابابخار و صد
اقتار با ثمار لازم ایشان است و بمنین صدق التجا بحصر
و اباب جلز کرده و اما حسن عتصام علی الله و م بفضل الی
و فیض مبتسب طریقه ایشان است و در عقاید صحیح حق صریح

برایشان کاشوده و سابقه عنایت از لیه پنج هوا و عناد و عرق
 تنوع و خلاف از دل های ایشان برگشیده و دل های ایشان را
 مجمل رحمت خود گردانید چنانچه فرموده **وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ**
إِلَّا سَنَ رَجِمُكَ و محبت ایشان باعث شرافت ازلی و
 موجب کرامت لم یزلی است چه محبت ایشان محبت خدا
 و رسول است چنانچه حضرت مسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 می فرمود **اللَّهُمَّ إِنِّي بِكَ حُبٌّ حُبُّ مَنْ يَحِبُّكَ الْعَمَلُ**
الَّذِي قَرَّبَنِي بِكَ چون درین آوان بر بنی آدم بل بر یکی
 علم واضح و لایح است که محبت محب علما و درویشان بل محبوب
 قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر خود
 و کرم الدنیا فی نظره کالعدم و ادخواه مظلومان دادستان
 ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح امام علی محمد خاں
 دهم طلال آفتاب علی دوران الزمان الهی بحر استیلا بحر کرام
 و اولیا عظام توفیق رفیقش کنه بافت ترویج شریعت
 و طریقت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم گردانید بدو است

وعصمت در حق بی گناه داری این رب العالمین این یوسف می شد
 بهجات من بقیات تقدیر مرتب گشت بر دو مقصد مقصد اول
 در بیان آیات واجادیت و روایات و آله بر جواز و شست
 و استجباب کبر بکبر بیل جمع بر مقصد دوم در بیان خوار و عباد
 و واردات و الهامات شیخ کرام این سلسله شریفه جبریه
 قدس سره ابراهیم اما آیات قوله تعا وَاَنذَرْنِي رَجَبُ وقوله
 تعا وَاَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ وقوله تعا وَوَدَّ اُنْثٰى اِذْ
 وَهَبَ لَهَا فِطْرَتَ اَن كُنْ نَقْدَرُ عَلَيْهِ فَاَدْمٰى فِرَاطُهَا
 وقوله تعا وَذَكَرَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا اِنْ
 آيَات و دلالت بر صدور و وقوع ذکر حجب و دعا کرده از منبیا
 عليهم السلام چون نوح و اَيُّوب و يونس و ذکر ما عليها السلام
 چه چند نذر رفع صوت است چنانچه جوهری در صحاح گفته که
 البنداء رفع الصوت دایم فخر الدین رازی در تفسیر کفر مودود
 من شرط البنداء الجهر و در محافل مذکور شده که البنداء الله
 باجهر الاصوات و در مطلع مذکور شده که البنداء رفع الصوت

این سلسله شریفه جبریه
 شمس خال لا و باج
 جمع است باجماع
 و البنداء الخلف

بالذات و قوله تعالى وكنتموا الحق وكنتم تعلمون حق سبحان
 و تعالی خطاب بعلما بنی اسرائیل کرده بنی می کند ایشانرا
 از پوشیدن حق و میگوید که حال آنکه ای مقتدایان بنی
 اسرائیل عالمند باحقا حق تعالی حق را از خلائق می پوشید
 تا جا بجان ابراهیم و ابراهیم و بکوشهای ناشنوا آستان حق
 نکنند چنانچه قاضی مضامی قدس سره در تفسیر این مقام
 گفته که کانتم ندوا عن الاحفا علی متن لم یسمعه بدین جهت است
 این سلسله سریفه قدس سره ابراهیم ذکر ابراهیم و ابراهیم
 گویند تا کوشهای بشنود و همیشه در رو و بر عارف متفق
 هستند باید که از برای عارف بپوشد و استمند با و از بلند
 چون فی نفسه باید و بکنند پت و توبه بشنود حکایتهای او
 و زبواق و زنگایتهای او و قوله تعالى یا ایها الناس عبودا
 ربکم الذی قاضی مضامی قدس سره فرموده که کلمه یا که از برای
 ندای بعید است ذکر کرده و اشاره کرده با کلمه بنده بحق سبحان
 بحسب بغایت و درست و اهل محبت فرموده اند که محبت

بدین جهت ذکر را مبسوط گفته فرماید که کنند و اظهار شوق و
 هجران کنند و قوله تعا و من لکم ممن منع مساجدکم
 ان یذکروها اسمہ و سبی فیضا بسایه یعنی چه کسی ظللم ترست از
 کسیکه منع کند مساجد ایرا از آنکه ذکر کرده شود و درج
 نام خدای را سحی نماید و رضا پسجد گویند این است دلالت
 بر ذکر هر کرده چه ذکر حقیه که سبط طبع نیست ظالمی آنکه منع
 آن کند بس مفسود آن باشد که کسیکه منع کند از ذکر هر
 در مساجد خدای کسی ظالمترین ظالمان است و چنانکه در صلوٰه
 بلا ضرورت نیک نیست چنانچه نزد اهل دانش ظاهر و هویدا
 و قوله تعا قال ب ایح لی صدیقی و پیروی منی و این
 عقده من است یفقهوا قولی و اهل لی و زیر این اهل
 هر و نخی است و به از روی و نه که فراموشی کنی شبح کشیر
 و ذکر کشیر یعنی گفت موسی علیه السلام ای پروردگار
 شرح بکن از برای من سینه مرا و دهان ساز از برای من کاه
 مرا تبلیغ احکام و ارشاد نام است و بگردان از برای من

از اهل حسن برون را که برادر من است محکم گردان بوی یاد می
 و شرمیکردان وی در کار من که نبوت است تا آنکه تسبیح ترا
 بسیار گویم و یاد تو بسیار کنیم و ازین جاست که شیخ این
 سلسله شریفه قدس سره را هم ذکر را بلند گویند تا ذکر
 بسیار شود چنانچه ظاهر است و قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
آمِنُوا بِاللَّهِ یعنی ای مؤمنان ایمان آرید یعنی مداوم ایمان
 و ثابت در ایمان باشید برین معنی قاضی میفادوی قدس سره
 تصریح نموده طریق استدلال آنکه قرار بمان بیشتر در ایمان است
 و یا شطروجه و دوران و مقصد شیخ این سلسله علیه ذکرت است
 سرایم آنست که ذکر را بلند گویند که دال بر ایمان است تا آنکه
 شاهد ایمان بسیار گردد و بضمون هر بامینو عمل نمایند که اصل
 مرتبه هر دلالت بر استجاب می کند چنانچه در توضیح برین تصریح نمود
 و قوله تعالی قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَعَالِيَ الْأَنْفَارِ و آتی كَلِمَاتٍ لِّتَغْفِرَ لَكُمْ جُلُودًا اصابعهم فی
 اذ انهم و استغوا یا ایهم و استغوا و استغوا و استغوا و استغوا

اِنِّیْ دَعَوْتُكُمْ جَمَادًا ثُمَّ اِنِّیْ عَلِمْتُ لَكُمْ دَسْرَتًا لِّكُمْ هَرَارًا فَغَلَّتْ
 اِسْتِغْفَرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهٗ كَانَ غَفَّارًا یَعْنِیْ كَفْتُ نَوْحَ عَلِیْهِ السَّلَام
 ای پروردگار منم خواندم قوم خود را در شب روز بسزاید نکرد
 خواندن من ایشانرا مگر فرار را از من و بدستیکه من هر وقتیکه
 خواندم ایشانرا کردند گشتان خود را و در کوششهای خود تا که
 نشوند کلام حق را و کشیدند جامهای خود را بر سر خود تا بپسند
 مرنوح را و از حد در گذشتند و بزرگ داشتن خود را بزرگ داشتن
 و بدستیکه که منم خواندم قوم خود را با سلام بلند و آشکارا و نه با بس
 کفتم هر شش خواهرید ای قوم من خود را از گناهان خود بدستیکه
 پروردگار من هست پسر زنده مرا گناهان شما را طریق هست لال
 آنکه مقتدای اهل محبت نیز ارشاد عوهم و خواص ابرسبیل
 و نهان کنیند پنجه طریقه حضرت نوح است علیه السلام تا از
 طوفان نفس بریند و از غرق شدن در بحر هوا و هوس کجاست یابند
 وَ قَوْلُهُ عَلٰی قُلُوبِنَا یُنْجِیْکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْاَیْمْرِ وَ الْبَحْرِ مَعَهُ نُورُهُ تَضَرُّعًا
 وَ خَفِیَّةً یَعْنِیْ کَبَوای محمد صلی الله علیه و آله است که کس کجاست می

شما یازده در تارکیمای بروجرازشداید آن در حالی که میخواهند
 خدا را آشکارا و نهان چنانچه قاضی مضامی قدس سره
 در تفسیر این آیت باین معنی تصریح نموده گفته که ای معنن مبین
 و از تفسیر کوششی منقولست که تضرع زاری آشکارا کردن است و
 امام فخرالدین رازی قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که تضرع
 فلان لفلان اذا اظهر ذل له و هم در تفسیر این آیت استمداد
 وجدی العلامة لهروف بالی فظ التاشکدی قدس سره
 فرموده اند که مراد از تضرع اعلان است و ازین بیان واضح و لا
 شد که است کریمه ادعوا لکم تضرعا و خفیه و خفیه دلالت بر نهی
 از دعا بطریق جبر کرده است چه معنی این آیت آن باشد که بخواهند
 پروردگار خود را آشکارا و نهان و عن ابن عباس و الحسن البصری
 رضی الله عنهما و شیخ الامام الحاکم بن محمد و الدین عسکری
 و الفقیه ابواللیث رحمهما الله ای ادعوه علانیه و تضرعوا و شایع
 او را دین معنی را از شیخ غیر قدس سره نیز نقل کرده است و
 از خلاصه شایع مصباح منقولست که خفیه از جمله اضداد است بمعنی

جبر نیز آمده است و جوهری در صحاح گفته که قال لاصحی خفیت
 و خفیه کتمه و خفیه ایضاً لظنیه و همون الایضا و بر تقدیر آنکه
 مراد از تضحیه تهاهیل است و این باشد چنانچه در صحاح گفته که تضحیه ای
 تهاهیل لایسته و مراد از خفیه کتمان باشد چنانچه تضحیه میضای
 قدس شده این معنی بر استغاده از کشف کرده اند و نموده
 گوئیم مراد از امر از دعوا اباحت و جواز باشد نه وجوب بنا بر جواز
 و ذکر بطریق جهر چنانچه آیات سابقه دلالت بر آن کرده و ایضاً
 استنادی و استناد علماء و حیدر حضرت سید الله بهر لومی
 محقق الصدوق گوید مرده میفرمودند که مراد از امر نه کوفه
 آیت اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذا ذکرُوا الله کذا کریم البکم
 اذوا شد ذکر اولالت بر جواز ذکر جهر کرده است تا جمع بین این
 واقع شود و یا گوئیم که بر تقدیری که مراد از امر ادعوا استجاب
 و یا وجوب باشد دلالت کند بر اولویت خفا و یا وجوب عا
 چنانچه گویند که الاخفاء دلیل لاخلاص و اولویت و یا وجوب
 بر تقدیری است که مقصد مجرد دعا و ذکر باشد پس اگر

احوال صحیح دیگر باشد چون استماع غیر و حفظ آن اولی است چنانچه
 امام نوادی قدس سره در تهمه برین معنی تصریح نموده و میگوید
 مراد از دعا غیر ذکر است فرموده اند که دعا آنست که مشوب بطلب
 باشد و ذکر آنکه مشوب بطلب نباشد بدین جهت صحیح است در کتب
 حدیث باب لذكر و باب لا تَعَاكُوبُ و حضرت خواجہ جمال
 خواجہ عبدالحق قدس سره در درسل امام قشیری قدس سره
 از معنی این آیت سوال کردند امام فرمودند که این تسمی است
 از اسماء الرالی و قوله تعالى لَا يَحْتَائِلُ الْجَاهِلُ بِالْأَشْيَاءِ الْقَوْلُ
 الْأَمِّنُ ظَلَمَ قَاضِي مِضَاوِي قَدَسُ سَبْهِ و تفسیر الامن ظلم فرموده که
 الاجبر من ظلم بالذات على الظالم و تظلم منه یعنی دوست
 نمیدارد خدای آواز بلند کردن به بدی مکرر آواز بلند
 کسیکه مظلوم است بطریق دعای بد بر ظالم و اظهار ظلم ظالم
 چنانچه در حدیث آمده که دعای مظلوم در حق ظالم استجاب
 و بسبب نزول این آیت آنکه مردمی ممان قوم شدند و آن قوم
 وی را طعام ندادند بدین سبب آن مرد ازین قوم نکایت کرد

و بعضی آن مزدوم با ازین کثایت عذاب بنوده منع کرده و این
آیت نازل شد یعنی کثایت آن مرد ازین قوم نیست چنان
مرد مظلوم است لکن این آیت از وجود دلالت بر استجاب آن
جبر کرده است که آنکه حق سبحانه و تعالی جبر را تقید بسو کرده است
و علامه غریت چون شیخ عبدالقادر و شیخ وی گفته اند که حسن
آنست که تفریق قید و ارادت نه بر مقتضای برین نسبت بر حاصل
آن باشد که خداوند تعالی دوست میدارد و جبر بدی را
و دوست میدارد و جبر بخیر را چنانچه آیت وَإِنْ تَبَدَّلَ لَكَ
فِقْهًا بَيْنِي مؤید این معنی است و شک نیست که دعا و ذکر
خیر است و دوم آنکه تقید بسو دلالت میکند که جبر بخیر جایز باشد
زیرا که اصل در شیای جواز است سیوم آنکه إِلَّا نُنْظِمَ ظِلْمَ خَلْقِهِ
تفسیر آن گذشت دلالت کرده بر استجاب عای مظلوم بر ظلم
و ازین استنباط بدو وجه سند لال میتوان کرد و بر استجاب
و دعا و ذکر بطریق جبر اول آنکه این استنباط بصریح دلالت کرده
بر استجاب عای مظلوم بر ظلم بطریق جبر و دوم دعا و بطریق

جبر بر ظالم بر بقدریکه محبوبی باشد و عای خیر برو می
 بطریق اولی محبوب باشد چنانچه است کریمه و عباد الرحمن الذین
 یتشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
 سلاما و لالت برین معنی دارد و هذا المعنی دقیق فتدبر
 و عارف روم قدس سره درین مقام فرموده اند که مستشوق
 ترا گویند زرقانی سالوس شکو هستم دو صد چند ان
 می روزه و کرا از خشم و شناسمت و همدت روان شو خوش
 دل خندان می شوی و چه دیگر آنکه اکابر این سلسله علیه ذکیه
 قدس سره هر ارم جبر ذکر طرب و در اندن شیطان بعین منجمد
 بشر الحقیقه ذکر جبر این طایفه عالیه و عای مظلوم بطریق جبر
 بر ظالم باشد لمحه ای غم نرزم بعضی از کوتاه نظران را
 کمان است که است کریمه و اذکر ربکم فرقیست تضرعا و خفیة
 و دون الجهر من القول بغتة و و الاصال و لا تمکن من الغیة
 و لکن برین زجهر ذکر کرده باشد جواب آنکه سهل تفسیر فرموده اند
 از ذکر برین است مراد قراءت قرآن در نماز است چون پیش از

نزول این آیت در جمیع صلوات بجهت قرائت میگرد و ما مذکور
 آیت حکم با خفا در جمیع صلوات شده و این حکم نیز منسوخ شده است
 بآیت وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا
 چنانچه در مفصلات مذکور است و بر تقدیری که مراد مطلق الذکر باشد
 گوئیم جهر را درین نفر که دون الجهر است تعقیب کرده شده است به قول
 بسراوان آن باشد که جهری که بطریق قول باشد و بسراوان بقول میگوید
 نیست بر تقدیریکه امر از ذکر برای استجاب باشد چنانچه مذکور شد
 نفر بر قید وار دست والا ذکر بالقول چندان فایده نیست جهر
 عین قول است و ایضاً لفظ وَلَا تُخَافِتُ مِنَ الْغَافِلِينَ مستخرج است
 و قاضی بضاوی قدس سره در تفسیر دون الجهر فرموده اند که
 مستکماً کلاماً فوق است و دون الجهر این سخن قاضی دلالت میکند
 بر آنکه کلمه دون مقابل فوق است بمعنی تحت پس معنی آن باشد که
 ذکر بین این باید که واقع شود و در کتاب خفا و نه در کمال جهر و شیخ
 الشیخ شیخ عبدالغفار ابوالنجیب سمرودی اصدقر قدس سره
 این آیت را چنین معنی فرموده اند که تقریباً بآنکه تر از غفیل

و در آن مجلس من قول معروف طایفه الجواهر را بدین سخن آنکه حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب سیری کردند چون بمنزل حضرت
 صدیق اکبر رضی الله عنه رسیدند و دیدند که ایشان قرات
 قرآن را بغایت پست می کردند و بمنزل حضرت عمر رضی الله عنه
 رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند قرات می کردند
 چون صبح شد از ستر آن او بجنبین برپسیده اند حضرت صدیق
 اکبر رضی الله عنه عرض کرده اند که مرشند و آنکه مرشند و
 و حضرت عمر رضی الله عنه عرض نموده اند که مقصود شیطان
 ملعین است و پادار ساختن خفستان از خواب و تنبیه بکس
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق اکبر را فرمودند که
 از آنکه می خواندید بلند تر خوانید و حضرت عمر را امر کردند
 که از آنکه می خواندید پست تر خوانید پس حاصل این حدیث فرات
 بین همین است و قوله تعالی و نحن نُنشِجُ بَیْکُمْ وَ نُقَدِّسُ لَکَ
 مع ملک بام فلک و صوامع قدس و خطایر این از شام تا صبح
 و از فلق تا غسق بی کرد و غفلت و بی شایسته شبست زمره

تقدیس و تسبیح می سرساید در حقایق که از صفات امام
 ابوالقاسم در تفسیر این آیت چنین فرموده اند که ای مرفوع
 اصواتنا بالذکر اگر مرغ جان مجتبان و ذاکران حضرت ساجد
 جل ذکره به بال قدس در فضای صحرای صمدیت پرواز نکنند و بر
 متابعت ملائکه علی سبیل العلانیة بنحیر دل نثار ید کائنات
 صدق بچینانند و سلسله محبت را که عبارت از لاله الهی
 بمنزبان راند هر آینه محبوب خواهم بود من شایسته یقوم فهو
 منهم و قوله تعالی و اذا ذکر الله وحده شمار ذوات قلوب الدین
 لا یؤمنون بالآخرة ذکر فراموش کن ادا سمعوا قول
 لا اله الا الله وحده لاشک که پس از مؤمنین پیروان منم یعنی
 چون نام حق بر زبان رانده شود اندرون ایشان گریزان
 گردد و انکار در ایشان ناپدید شود و قال متبارک تعالی
 و اذا قیل لهم لا اله الا الله یشکون و سماع ایشان
 قول لا اله الا الله را قتر محقق شود که مؤمنان بر سبیل علانیة
 گفته باشند و قوله تعالی و من ظلم منکم گتم شهادة عنده

سن الله ولا تكتموا الشهادة ومن كتمها فإنه اثم قلته
 وكفتم لا اله الا الله بزرگترین شهادت است و لهذا
 و شرف این کلمه را کلمه شهادت میخوانند قال الله تعالى
 قل اني نهي عن كبر الشهادة عنى من موده از گمان شهادت
 و نهى با تقاضای صحاب و دوم و تکرار را تقاضا میکند پس برین
 قاعده لازم آمد که واجب باشد علی الدوام با و از بلند لا اله
 الا الله گفتن تا که هم از نهی و لا تکتموا الشهادة اجتناب نموده
 باشد و هم با تمثال امر و لا اله الا الله قیام نموده باشد
 و ایضا میخفته رضی الله عنهم گویند که مطلق مجری علی طلاق
 می باشد و آیات در بیان ذکر علی سبیل الاطلاق و در بیان
 میج ذکر آن و ندست معروض از ذکر مثلثت بسیم و سبیل
 ذکر جبر باشد و اما حدیث ۱۵ اله بر صدد و رد ذکر جبر و علانیة
 از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عنی عبد الله بن
 الذبیر رضی الله عنهما کان رسول الله علیه و آله و سلم اذا سلم من
 یقول بضموت الاعلی لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك

وعنه عبد الرحمن بن ابرمى رضى الله عنه كان يقول السلام
 عن الصلوة سبحان الملك القدوس ثلثا ويرفع صوته بالثناء
 رواه النسائى يعنى بودند پيشه صلى الله عليه وسلم كه مى گفتند
 در وقتيكه سلام مى دادند بعد از ادا نماز و ترس جان
 الملك القدوس است بار و در مرتبه سيم اين كلمه شريفه
 باواز بلند مى گفتند بعضى از محدثين من فرموده اند كه
 صحيح تر اينست از مذمات ظاهره و تقديرى لطيف است
 از خواب باطنيه يعنى حى سبانه و تعالى است ظاهر
 و باطن اين حديث صحيح است در انكه اخفا و جهر هر دو طريق آن
 حضرت است صلى الله عليه وسلم و از پنجاست كه اكابر قدس الله
 سرار هم در تفسير اينست كه ادعوا ازكم تضرعا و خفيه است
 فرموده اند كه اى ادعوه است و علانية چنانچه مذکور شد
 و عن ابى هريره رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول الله تعالى انما عند ظن عبدي بي اذا ذكرته فان ذكرته
 في نفيه ذكرته في نفيه وان ذكرته في ملاء ذكرته في ملاء خير منه ان

رضی الله عنه گفت که گفته اند پیغمبر صلی الله علیه و سلم می
 گویند او ندانم تا من نزد کمان بنده خویشم که من را کرد
 یعنی اگر کمان نیک رو من که خداوند مرا از انیک بدیم
 بس اگر یاد کند مرا در دل خود من که خداوند مرا یاد کنم زیرا در
 خود او اگر یاد کند مرا در میان جماعت یعنی جهر او علانیه یاد
 کنم و یاد در میان جماعتی که از جماعت اولی بهتر باشند یعنی
 ارواح رسول انبیا و ملائکه مفرقین علیهم السلام چنانچه برین
 سید جلال الدین اللکلائی در شرح مشکوٰۃ تصریح نموده و بعضی
 گویند که مراد از ملائکه ارواح رسول انبیا و شهدا علیهم السلام
 و ابوالحسن طوسی قدس سره در شرح مشکوٰۃ فرموده است که
 این حدیث دلالت بر فضیلت ذکر جهر کرده بقرینه مقابله
 چون مراد از ذکر فرقیه ذکر بطریق خفیه است پس مراد از ذکر
 ملائکه ذکر جهر باشد مجرای عن زید انکه گفته وقتی از حنبله
 بخاطر فاطمه متمنا فاده که درین حدیث شارت است
 برانکه سالک طریق باید که اولاً ظن و اعتقاد خود را نیکو گرداند

تا خجسته عبادات و ریاضات می نمره دهد و ثانیاً باید
 پنهان عبادت و ریاضت مشغول شود تا آنکه نفس اماره از گردن او
 نفسانیته خلاصی یابد و مطمئن گردد و ثالثاً بعد از آنکه علا
 یار شناختن خلق کبر و فیطن و عن ربيعة بن کعب بن
 رضی الله عنه انه قال كنت ابيت عند حجرة ابي عبد الله عليه
 وسلم فكنيت اسمعه اذا قام من الليل يقول سبحان العالیین
 الاموتی ثم يقول سبحان الله و بحمده الاموی یعنی بنده من بودم نگاه
 نزد حجرة شریفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که می شنودم
 از آن سرور صلی الله علیه و سلم در وقتیکه از خواب برخیزد
 از شب می گفتند سبحان العالیین در زمان طو ملی بعد از آن
 می گفتند سبحان الله و بحمده در وقت طو ملی شکر نیست که
 شنیدن ریچه رضی الله عنه این اذکار را از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم دلالت می کند بر آنکه در احادیث کثیره مذکور است که
 این ذکر و آیت دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ایم
 این هم فادۀ صدور ذکر بطریق جبر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم

می کند و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان این صلی الله علیه و سلم
 دخل قبر الیل فشرح له براج فآخذ من قبل القبلة وقال حکم الله
 ان کنت لا وایا قدامی للقرآن عیسی بن عباس رضی الله عنهما
 بمیقہ نمایند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آمدن در قبر می شد
 بر آفر و خسته شد از برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم خر و بر سر
 از ان گرفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جانب قبله میت را
 و گفتند رحمت کند ترا خدای بدست که تو بودی در دنیا نیز
 با و از بلند تنصیع و کثیر البکاء و کثیر الدعاء و کثیر التلاوة مرقراً
 چنانچه در فتاوی تا مار خانی گفته که آلا و آه هو الذی یرفع
 صوته بالذکر والدعاء و القرآن و کثرة التلاوة و سید
 جلال الدین الکلاذ در شرح مشکوٰۃ در شرح این حدیث
 فرموده که روی ابو داود و ان ناساً رؤوا نارا فخر المقبرة فأتوا
 فاذا هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فی القبر هو یقول و لو نذ صام
 فاذا هو رسول الذی یرفع صوته بالذکر یعنی امام المحدثین ابو داود
 قدس سره روایت می کند که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم

استی را دیدند و مقبره بس بیايد ندان آتش را دیدند که
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در قبری نزول کرده بسیار خوب خطاب کرده
 فرموده اند که بدیدید صاحب را معلوم شد که آن شخص مردی
 بوده که ذکر را با و از پیش می گفتند و آن سعادت بدان سبب
 بوده و این حدیث صحیح الدلالة است بر سنت بودن ذکر بطریق
 چهارم و عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال كنت اعر
 انقضاء صلوة رسول الله عليه وسلم بالكبير رواه البخاري و مسلم
 يعني شاه مفسر ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرمودند که بودم
 می شنیدم تمام شدن نماز پیغمبر را صلوات الله علیه و سلم بکبير
 بعد از تمام کردن نماز الله اکبر که میگفتند و این حدیث دلالت
 بر سنت بودن ذکر چهار کرده است و شایع مشکوٰۃ منظر قدس سره
 فرموده که فيه دليل على جواز الجهر بالذكر عقب الصلوة بدانکه از احادیث
 آنچه مذکور شد از مشکوٰۃ منقولست و بعضی از احادیث دیگر از صحابا
 تحقیق منقولست که در رساله ذکر جهر ذکر کرده است و از جمله
 این حدیث است قال النبي صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله

و تدبها صوته سکنه الله تعاوار الجلال ریزقه انظر الى وجهه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که هر کس کلمه شریفه لا اله الا الله
را گوید و بکشد آواز خود را یعنی بآواز بلند گوید سازد ویرا حق
سجانه در در الجلال رزق بد ویرا نظر کردن بذات حق
سجانه این حدیث صریح الدلالات است بر فضیلت ذکر جبر و ان
جملة انت که مغیره ابن شعبه رضی الله عنه روایت مکرر کند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که رسول علیه السلام پس هر فریضه گفته لا اله
الا الله و حده لا شریک له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدير
اللهم لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما منعت و لا یفزع و الا لجدة
منک الجدة و لا بد این ذکر را بلند گفته باشند که مغیره
شنوده باشد و روایت کرده باشد پس ذکر جبر فعل رسول
باشد صلی الله علیه وسلم و تکریر فعل رسول است و ی شئت است
انتی کلامه و واضح و لایح است که در کثیر از احادیث مذکور است که
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا من الاذکار و الا
و غیره با نظر بر این است که لال کثیر از احادیث است که لال نیست

بودن ذکر چهره می توان کرد و از آن جمله است قال النبي صلى الله عليه
 وسلم سيرة السابقين المقربون قبل من المفردون يا رسول الله
 قال لذكره من الله كثير والذكريات جنتك أنت كه بن
 حديث معلوم شد که ذکر کثیر موجب بقیت است و ذکر کثیر با حقیقت
 نمیشود چنانچه گذشت انتهی کلام ای عزیز من این استدلال
 دلالت بر آن کرده که در هر بیت و حدیث که ذکر کثیر واقع شده
 مراد جبر باشد و از آن جمله است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند که
 اذ امرتم برياض الجنة فارتعوا قالوا يا رسول الله وما رياض الجنة قال
 خلق الله كروم ودر حلقهای كروم تنوع آن قوی نمکن است که ذکر
 مسموع شود پس حلقهای ذکر بلند را رياض الجنة خوانند انتهی کلام
 و از آن جمله است که عیسی بن سلام رضی الله عنه فرمودند که
 سیریکرویم یا رسول الله اذا شئع صوامس الودی يقول شهيد
 ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فقال شهيد ان
 لا اله الا الله قد بری من الشک رسول الله علیه السلام
 ذکر بلند را تغیر نکرد اس دلیل تغیر شریعت است چنانچه قاعده اصول

فصلت پس ذکر بلند شد باشد نهی کلامی عن زیرین از
 وجه دیگر استدلال برین حدیث بر تنیت ذکر جهر متصور است
 اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون ذکر بلند شود
 توصیف ذکر کردند و میگویند بعد از شبنون کلمه طیبیه مذکور
 فرموده که لایب مد به احد الایری من اشرک حق سبحانه
 فرموده و لا تموتوا الشهادة پس در عبارت لایب مد به چه
 اشارت بذکر بلند باشد چنانچه نزد علماء ذوالالفهم مود است
 سیوم آنکه مدین حدیث کلمه احد که مکره است در زیر لایب مد
 واقع شده است افاده عموم کرده است یعنی خواص و عموم باید که
 ذکر بلند گویند برین تقدیر تا اکید در وقوع جهر باشد فافهم
 این سه وجه بخاطر فائز این مخلص میرسد و از انجمن است که
 سلمان فارسی رضی الله عنه میگوید خطبنا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرأى شعبان فقال يا ايها الناس قد ظلمكم شهر مبارک
 فليسته القدر خير من ايام شهر الحديث و در آخر حدیث میگویند
 استکنروا فيه من اربع خصال خصلتان ترضون بهما رکعت

و خدایان را عذاب کند و آنها را اللاتان ترضون بهمار یکم فرستاده
 ان لا اله الا الله و یتعظرونه و بنا، شهادت و بر اعلان است که تبارک
 و کلیم که باین حدیث ذکر بلند و ده ماه رمضان ثابت شد
 بر هر اوقات ثابت باشد لعدم القایل بالفصل و عن ابن
 عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال خلق الله
 ملکاً یوم خلق السموات و الارض فامر الله ان یقول لا اله الا الله
 ثلاثاً صوتاً لا یقطعها ولا یتفسر فیها ولا یتما حتی یرس فیها
 علیه سلام فتفتح فی تصور فقامت القیامت اگر ذکر بلند است
 و منکر بودی آن فرشته منتهی بودی از آن نه مأمور بودی
 بوسی زیرا که سنت الهی منتهی است از منکر قال الله تعالی و منتهی عن
 الفحشاء و المنکر انهی کلامه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که آن فرشته هیچ سجده فرشته را در روزی که فرشته
 آسمانها و زمینها را بر سرش مود آن فرشته را که یک کلمه توحید را
 در حالی که بلند سازنده است بآن کلمه آواز خود را قطع این کلمه کند
 و نفس نکیر و دوران کلمه و تمام نکند آن کلمه را تا که مأمور شود بر آن

علیه السلام پس نفع بکند و در صورت قیامت قیام کرد و این حدیث
 طاهره الهی است بر طریق جبر و حضرت قطب الکبریا مولانا یعقوب
 چرخ قدس سره در بعضی از مصنفات خود فرموده اند که در سنگها
 از کار را بلند گویند و درین حدیث دلالتی است بر طول
 کلمه لا اله الا الله حضرت استاذی و استاد العلماء مولانا
 عصمت الله قدس سره میفرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان
 گفتن کلمه شریفه لا اله الا الله در یک آن بسط زبان شده
 بروحی که چاه هزار سال و دو بند که خدا بوده است بعده
 مطلع شده که هنوز در کشیدند لا اله الا الله و از جمله اولی
 جبرانت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنشیند رضی الله عنه
 روایت می کنند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند که
 هر که در بازار رود و بگوید لا اله الا الله و صدقه لا شریک له
 لا اله الا الله بگوید و بگوید لا اله الا الله و صدقه لا شریک له
 قدیر گوید خداوند تعالی میفرماید که تا هزار بار هزار تنگی و دیوان
 اعمال می نویسند و هزار بار هزار درجه در بهشت بنام وی بنام

کنند نتی کلام و بخاطر این مختص چنان میرسد که چون بآزار
موضع غفلت است و اصل آزار غفلتند و ذکر هرگاه که ذکر
بر سبیل علانیه گفته ایشان را اعلام کند بدین سبب این سعاد
برسد و در حدیث آمده است که ذکر الله فراغ فلین کما صابر
الغائین و از جمله استدلالات صاحب تحقیق آنست که از مطلق
آیات که در شان و توصیف ذکر دارد شده است چون است
کَرِهُوا ذِكْرُ اللَّهِ أَذْكَرَ كَرْمٍ وَتِلْكَ آيَةُ الَّذِينَ يُذَكَّرُونَ وَتِلْكَ
الآيَةُ وَآيَةُ كَرِهٍ وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا أُولَئِكَ أَتَى اللَّهُ
لَهُمْ مَغْفِرَةً وَآجْرًا عَظِيمًا الخ غیر ذلک و از مطلق احادیث که
در فضیلت ذکر واقع شده چنانچه کتب احادیث مشحون است
استدلال بزرگهر کرده بزمیه علماء ماضیه و حاضره و انوار
علیم جمیعین که مطلق مجری علی لا ینقض است بسبب آیات و
احادیث مطلقه دال باشد بر ذکر جبر اما قیاساً اول آنکه صاحب
تحقیق قیاس کرده است بزرگبیر فایان قال البیہ علیہ السلام
سَنَ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ

رضوانه الاکبر جمع الله منه و بین محمد و ابراهیم و سایر ایا
 علیهم السلام و کان من بنظر الی ربّه بکرة و عشیاً و قال قد
 اذ انقیتم فیه فامثوا و اذ کروا الله کثیراً لعلکم تفلحون
 این نص معلّل بخوف و تهزیم و دشمنان بود و یا بقوّه و اطمینان
 و اغازایں بود و این هر دو وصف در همه اوقات مطبعت
 زیرا که همیشه با دشمن و یو نفس می فرماید و هر یک نفس
 بزرگترین دشمنان است چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند
 انخذ احدک نفسک التی بین جنک و جهاد نفس بزرگترین جهاد
 چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که رجاسن الجها
 الا صغرا الجهاد الا کبر بس در همه اوقات تکبیر گفتن یک
 یو و خاصه بعد از خوردن طعام که زمان ادا اشکرت و آن
 را بنیدن شیطان شود و هر چه ذکر است شکر نعمت است چنانچه
 موسی علیه السلام در مناجات خود گفت که یا رب انعمت علی
 کثیراً عدنی علی شکره فادع الله تعالی یوسى اذکرنا کثیراً
 فانک اذکر منی شکر منی و اذ انیت منی کفر منی قیاس و نیم بقصین محض

روى عن النبي صلى الله عليه وسلم لقوا بواكم ان لا آله الا الله
 فانها تدم الذنوب قالوا يا رسول الله فان قالوا فرحيه قال اهدم
 اهدم واین نقش ثقیل تنبیه چهارست از رعیت و غفلت چون
 می در آن زمان بر بخوری مبتلاست بس صاحب شریعت فرموده
 بتلقین کردن تا وی از غفلت سدا شود بدل زبان بذر حق
 و کار شود تا آن سبب بدم سیات شود و در این علمیست
 سعد له بعدل و ذکره فان الذکر ی شفع المومنین فذكر انما
 تذکره بذر خفا ان را یاد و اودن بود از حق تعالی چون چهارتن را
 از جهت غفلت تنبیه او غفلت ما مهور بهست بس تا در آن دل که
 بالوان علمهای مهمله چون کبر و غفلت و حسد و حقد و ریاء و معصیه و
 غضب و شره طعم و حجاج و حب جاه در مانده باشد بتلقین اول
 بود زیرا که غافل معرض بر یک نزدیک ترست از اهل تسبیح که آنجا
 خوف جان هست و اینجا خوف زوال یان هست و فراق حرم است
 و زوال یان مین برکست چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید که
 اَوَّلُنْكَ اَنْ تَمُوتَ فَاَحْيَاكَ اَيُّكَ اَوْ اَنْ تَمُوتَ فَاَحْيَاكَ اَيُّكَ اَوْ اَنْ تَمُوتَ فَاَحْيَاكَ اَيُّكَ

بحساب مرکب است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرماید لا یسجوا
 الموقنی یعنی الاغنیاء و از پنجاه است که اول مرتد را متعین بایمان
 می کنند قیاس سیوم بر جهر و زوقت در آمدن در ولایت
 کفار قال النبی صلی الله علیه و سلم امرت ان اقاتل الناس
 حتی یقولوا لا اله الا الله الحدیث علت فرصت جهر محتاج است
 بکواه گرفتن کاینات بر شهادة ایمان خود تا خود و مال می
 در عصمت شود و بکواه گرفتن هر لحظه محتاج است زیرا که بسیار از
 خلائق شهادت می شنوده اند از خلق محسوس و غیر محسوس
 چون فرشتگان و پریان خصوصاً خلق جدید چنانچه رسول صلی الله
 علیه و سلم فرموده اند که من یوم الا و هو یادی یا ابن آدم انا
 خلق جدید و انا فیما تعمل یا ایما که از شرک خفیه و کبریه انجات نیست
 عن یعقل ابن ربیع رضی الله عنه قال شهدت النبی علیه السلام
 مع ابوبکر رضی الله عنه فقال النبی علیه السلام ان شرک خفیه فیکرم
 و مبیب النمل ثم قال النبی علیه السلام الا اولک علی ما ینسب عند
 صغروکم کبیره فقال لم ی یا رسول الله فقال النبی علیه السلام

قل اللهم اني اعوذ بك من ان اهرق دمي شهيدا وانا اعلم واهلك
 ماله اعلم انما روايات دالة برشت بودن در جهر در فتاوی تا تار
 خانه در کتاب استخوان در دفتر یازدهم مذکور شده است جل
 سمع هم الله یجب علیه ان یعظمه ویقول سبحان الله اوتبارک الله
 وکذا فی مختصر الحراته و ذکر فی روضه العلماء و فراب الحدی الثانی
 وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من
 قال في سبيل الله اكبر افعابها صوتة كتب الله تعالى له صوتا
 الاكبر ومن كتب رضوانه الاكبر جمع الله بينه وبين ابراهيم و
 الانبياء في دار الجلال كان من نظيره ربه بكرة وعشيا و ذكر في
 بستان النواوی فراب الاذکار ان النبي صلى الله عليه وسلم
 وكان يجهر مع أصحابه رضوان الله تعالى عليهم حين بالاذکار
 و تسبیح و تهلیل بعد الصلوة و ذکر فرطایف البشیری ادعوا
 ربکم نظراً ای علانیه و خفیة استه و ذکر فی تفسیر المستقره
 تقدس اسماء سبح اسم ربک الاعلی ای ارفع صوتک و ذکر فی
 تفسیر المستقره و نحن نشبح بحمدک و تقدس لک ان تسبح

رفع الصوت بالذكر وذكر تغية الذكر في قوله شَجَّ بِحَدِّكَ اِی
 یرفع الصوت بذكرک وقد صح ان الله تعالى نبه ابراهيم ان ابراهيم
 لَا وَاهٍ حَلِيمٌ الا واه هو الذي یرفع صوته بالذكر والله عاقل
 وكثرة التلاوة وفرداوی الحجة المسجد نبی له للصلاة والذكر
 ویتسبح ویرفع الصوت بالقول من شعار الدین كرفع الصوت
 بالاذان فان قلت ذكر عن بعض العلماء انهم قالوا اكره رفع
 الصوت بالذكر والله عاقل وهسته لو اباين من سورة الاعراف
 هو قوله تعالى اَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَقوله وَاذْكُرْ رَبَّكَ
 فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَذَوْنَ الْجَهْرِ مِنْ اَقْوَالٍ قلت ان
 نزول سورة الاعراف كان بكة وذكر المنة والذكر والذكر
 وكان ذلك فريضة الاسلام وغلبة المشركين وقتل المسلمين ثم لما
 باجر رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة المدينة ونشر الاسلام
 تزلت سورة الانفال والاجراء الجمعة فمدينة فالنصر عن الرفع لقراء
 كان بكة حين كان المشركون يذيطون على النبي صلى الله عليه وسلم
 يَقُولُونَ لَا تَسْمِعُوا هَذَا الْقُرْآنَ وَادْعُوا فِيهِ تَهْ كَلَامَهُ وَدَرْ تَبْنِيهِ

الغافلین کہ از مصفا ابواللیث بہت رحمتہ اللہ مذکور است قرأت
 بر سبیل جہر و رحام مکروہ باشد اما تسبیح و تہلیل جہر اور حجام
 مکروہ نباشد و فی انہایۃ فراب التلبیۃ واجب عندنا فرادہ
 والا ذکار الخفیۃ لایما تعلق باعلانیۃ مقصود و کذا فرسخ مشکوۃ قلا
 عن النعمۃ للام النواوی قدس سرہ و المقصود الا علانہ والسلام
 للغافل الحفظ و مثال لک ہذا ایضاً مذکور و فرسخ مذکور
 ناقلاً عن الام مذکور و ایضاً جہور مشایخ رحمہم اللہ تعالیٰ بچہ و ن
 و فعل الجہور مواعظ علیہ فافضنا بچہ و ن فایغ شیم بعون اللہ
 سبحانہ از مقصد اول شروع کنیم و مقصد ثانہ کہ در بیان شیخ
 کہ ہر قدس اللہ ہر اہم سلسلہ علیہ ذکیہ صفیہ فقیریہ است
 ای عزیز من بدانکہ معلم این سلسلہ شریفہ و سلسلہ شریفہ خواجہ
 قدس اللہ ہر اہم حضرت خضر بہ علیہ السلام چنانچہ صوفی باشند
 رحمۃ اللہ علیہ و در مناقب حضرت سلطان الطریقہ قدس سرہ
 فرمودہ اند کہ استاد ایشان حضرت خضر بہ علیہ السلام و در تعجب
 الان مذکور است کہ تعلیم فکر بر سبیل خفیہ بچہ حضرت خواجہ جہا مدنی

حضرت خضر علیه السلام کرده اند حضرت خواجه محمد موسی قدس
 هو سلطان بطریق برهان الحقیقه قدوة الکاملین زبدة المعارف
 قطب الکبریا غوث اعراف عالم العلوم الربانیه کاشف الرموز الشیخ
 سند الطوائف سند العوارف فرید العصر وحید الدهر السیاح
 بدر الاصفیا رحمة الله علیه حضرت میرالمومنین علی رضی الله
 عنه میرسند برین وجه که هو ابن ابراهیم شیخ بن محمود شیخ
 بن قحار شیخ بن عسر شیخ بن عثمان شیخ بن جن شیخ
 بن اسماعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن هارون
 شیخ بن اسحاق باب بن عبد الرحمن بن عبد الفجاج بن عبد
 الجبار بن عبد الفتاح بن الامام محمد حنفیه بن میرالمومنین
 علی کرم الله وجهه و تربیت ایشان از حضرت رسالت
 پناهی است صلی الله علیه و سلم و اسناد طریقت ایشان در
 حضرت خضرست علیه السلام و پیر ایشان خواجه یوسف است
 چنانچه مشهور در کتب مشهوره مسطور است و صاحب مناقب
 ایشان که صوفی دانشمند است مرقومید که ارادت ایشان بحضرت

۴۰
شیخ شهاب الدین اشتهاردی قدس سره و قدس سره واقع
شده است و صاحب بنایه امام سغنائی قدس سره و بعضی از رسائل که در
منقبت ایشان نوشته فرموده که بعد از اراوت ایشان بحضرت
شیخ شهاب الدین اشتهاردی قدس سره از حضرت شیخ قدس سره
مأمور شدند که در روش عالمه خلافت تیر سلوک نمایند بدان سبب
جائوز مراند است اندوهم امام سغنائی فرموده که ایشان را
شده هزار جائوز از بود و هم در آن رساله می گوید که دوازده
هزار پادشاه زاده در ملازمت و صحبت ایشان بمقام ولایت رسیده
بوده اند و حضرت سلطان قدس سره در او ان طفولیت منظور
نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره که از قدما می باشد
که این سلسله شریفه اندک شده اند و حضرت ارسلان با ایشان
پر بشارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم تبریک حضرت
سلطان قدس سره اقدام نموده اند و حضرت سلطان قدس سره
در آیم جلیوه ارسلان باب حجه الله علی لدوم در ملازمت ایشان
بوده اند و ترقیات رفیعہ یافت بمقام تالیف رسیده اند

و بعد از شغال حضرت ارسلان باب قدس سره بوقت ایشان
 بصحبت حضرت خواجه یوسف همدان قدس سره شتافته اند و
 حضرت سلطان قدس سره خلیفه سیوم خواجه یوسف اندک
 بعد از شغال حضرت خواجه یوسف بمکی اصحاب ایشان در ملازمت
 خلیفه اول ایشان که خواجه الشهدا برقی بوده اند و بعد از شغال
 ایشان در صحبت و ملازمت خلیفه دوم ایشان خواجه حسن
 علیه الرحمه بوده اند و بعد از ارتحال ایشان در صحبت خلیفه
 سیوم ایشان حضرت سلطان قدس سره بوده اند و چون حضرت
 سلطان قدس سره بامر حضرت خضر علیه السلام بجانب ترکستان
 از برای ارشاد اهل آن ولایت رفت اند خلیفه چهارم خواجه
 همان قدس سره را در مسند شیخی نصب کرده اصحاب و احباب را
 بمعیت ایشان وصیت نموده اند و حضرت خواجه یوسف
 همدان قدس سره ذکر را جهر می کرده اند و حضرت خواجه یوسف قدس سره
 طریقه و نسبت را از شیخ ابوعلی فارمدی گرفته اند و ایشان
 از شیخ ابو القاسم کرکانه گرفته اند و ایشان را انتساب بدو

یکی شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را شیخ ابو یزید بطن و ولادت
 شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید بوده بدو تربیت
 شیخ ابو یزید بطنی ایشان را بحسب طاعت نه بطاعت و صورت
 و نسبت و ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق است
 رضی الله عنه و نقل صحیح وارد شده که ولادت شیخ ابو
 یزید نیز بعد از وفات حضرت امام جعفر است و تربیت ایشان
 نیز بحسب طاعت بوده و امام جعفر را چنانچه شیخ ابو طالب قدس سره
 در کتاب فیه تعلقوب گفته دو نسبت ثابت است یکی بوالد بزرگوار
 خود امام محمد باقر و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین
 که بعضی از محدثین برینند که ایشان فضل تابعین اند و ایشان را
 بوالد بزرگوار خود امام حسین و ایشان را بوالد بزرگوار خود امیر
 علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و
 نسبت دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه بقول شیخ ابو طالب
 قدس سره بقام ابن محمد ابن میرزا مومنین صدیق اکبر رضی الله عنه
 و قاتم رضی الله عنه پدر مادر امام جعفر اند بحال سبب امام جعفر را

۴۳
نسبت بحضرت صدیق اکبر داده صادق گویند و ارادت ایشان
بلمان فارسی است و ایشان با وجود شرف صحبت حضرت صلی
علیه السلام نسبت پلن از امیر مومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
گرفته اند بلکه سایر خلفای شمه را شدین امیر مومنین عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم جمعین را انتساب بحضرت امیر مومنین ابی بکر
صدیق است رضی الله عنه و تربیت بلخی و طاهر زاریان
یافته اند این است تحقیق مذسب حق چنانچه قطب الاولیاء
محمد باقر قدس سره در رساله قدسیه برین معنی تصریح نموده
و طریق دیگر شیخ ابوالقاسم کورکانی آنکه ایشان را ارادت شیخ
عثمان مغربیه و ایشان را شیخ ابوعلی کاتب ایشان را شیخ
ابو علی رودباری و ایشان را ابی الطالیف شیخ جنید بغدادی
و ایشان را جمال خود شیخ سری سقطی و ایشان را بمعروف کرخی
و شیخ معروف را و نسبت ثابت است کمی شیخ داود طائی
و ایشان را حبیب عجم و ایشان را امام حسن بصری و ایشان را حکیم
امیر مومنین علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت رسالت صلی

الله عليه وسلم و دیگر شیخ معروف را نسبت از ادوات با امام
 علی موسی خواست و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام موسی کاظم
 و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی الله عنهما
 آخر نسبت سیه و حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی
 قدس سره را انتساب بنجم بزرگوار خود شیخ ابوشیخ شیخ عبدالقاهر
 السهروردی قدس سره را انتساب بنجم احمد غزالی است
 و ایشان را بنجم ابوبکر نساج و ایشان را بنجم ابوالقاسم کرکانه
 قدس سره را هم الی آخر نسبت کرامات و خوارق عادات
 از حضرت سلطان قدس سره منکثر است و حصای آن متعیر است
 بعضی از آن بر سبیل بزرگ مذکور سیکر و عظم کرامات است از
 طالبان و اکمال کمالان است نقل است که نود و نه هزار مرد و پنهان
 و دوم صحبت و ملازمت و متابعت ایشان از حنیض
 بشریت و ارسته بمقام کمال تکمیل رسیده اند و از جمله خوارق
 عادات آنکه نود و نه هزار صوفی در غار ایشان که در غایت
 تنگ است جمع شده و در مکرر گفته اند نقل است که عرق صوفیه ترشح

نموده و رامین غارند کورنخی در زیر آن غار نهاده و سر آن حم
 کشاده بوده و در آن چشم جمع می شده و آن عرق به بدن
 بشرت می شده و از آن شراب صوفیه ذکیده می شامیده اند
 چنانچه ایوم حس را خم عشق گویند بیت می عشقش و بد کرمی
 مستی ذکر فرموده که خود پیر ته نفقت که آن غار چون در
 زمان اجتماع تنگی می کرده حضرت سلطان قدس بحکیم آتا
 قدس میفرموده اند که حکیم وسیع ساز حکیم آتا قدس سره
 پشت مبارک خود را بدیوار آن نهاده اشارت مر کرده آن
 غار وسیع می شده و از آن جلد مو است حیوانات متفرقه چون
 شیر و عدم سقرت حیوانات متفرقه چون مار چنانچه منقول است
 که حضرت سلطان قدس در زمان توجه بصوب کعبه شریفه
 زاد ما الله شرفها شیری را سوار شده ماری را از برای سوط
 گرفته بوده اند گویند در آن سفر مبارک چنان به منزل شریف حضرت
 خواجه جهان خواجه عبدالحق قدس رسید اند حضرت
 خواجه جهان قدس عرض کرده اند که با این جمعیست شمارا

رخن بجانب حجاز میسر است بدان سبب توجه نموده اند که خان
 شریفه در منزل ایشان بین التما و الارض همیدار گشته و حضرت
 سلطان قدس که زیارت حرم شریف کرده از آن منزل شریف
 محبت نموده اند و از آنجمله آنست که چون حضرت سلطان قدس
 مردم ترکستان را بجانب حجاز نه ترغیب فرموده اند
 بمقتضای الحاق بعضی از سفرا که صوری گویند از جهت
 عداوت و جنش باطنی که داشته اند با آنحضرت در مقام آنها
 شده و فرزند ارجمند نارسیده آنحضرت قدس را بدرجه شهادت
 رسانیده سر شریف آن عنبر لطیف را در روی مالی مجیده خرزهره
 گویان بلا زمت حضرت سلطان قدس آورده اند حضرت سلطان
 قدس به پیش از آنکه آنرا گشتیند فرموده اند که نارسیده کند
 و حضرت حجت سبحان بی ادب در آن قوم دم نظم خست
 و فرمود ثالث القدر من عا و الی ویتا فقد آذنته بالجر
 و حضرت سلطان قدس سره با وجود این بی ادبی ایشان
 در آن موضع بوده اند و نپند نصیحت آن قوم مکر کرده اند و بنا

عین الکرامه چنانچه حق سبحانه حکایت حال بخار که از جمله اولیاء
 بوده است می کند و می فرماید که قَالَ لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ
 بِأَغْفَرِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرُومِينَ وَفِي الْحَدِيثِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِ
 فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و از آنجمله آنست که بعضی از علما آن زمان چنان
 شنوده اند که زمان نامحرم در خلوت حضرت سلطان
 قدس می شوند انکاری در ایشان پیدا شده است حضرت
 سلطان قدس آنرا مطلع شده آنش را در بنجه نهاده با
 فرستاده اند و آنش در آن بنجه تاثیر کرده است نفقت که
 بابا جین قدس ذکر ایشان خواهد آمد بجانب سامان مریدان
 حضرت سلطان قدس ایشان را بدان جهت تار و تیغ
 نموده و ایشان ازان پریدن باز مانده اند ای عزیزان
 بدانکه هر چنان باید که مرید را از هر چه غیر حق است بجانیه بگزاند و
 حضرت خواجه هشتم قدس که از جمله فرزندان حضرت ولایت
 پناه خواجه عبدالستید قدس بودند و از علمای زمان بی نظیر همان
 بودند و مرید بودند که روزی حضرت بابا جین قدس ستر

در مجلس شریف حضرت سلطان قدس صیحه کشیده اند حضرت
سلطان قدس از ایشان پرسید اند که باعث این صیحه کشیدن
چه بود حضرت بابا صاحب قدس عرض کرد که درین چنین گفتن
ما گشت دیدیم که کشیری آهوبره را وزیر پامی خود کرده و خواه
مدر اند بدان سبب صیحه کشیدیم و باین صیحه آن آهوبره از آن
خلاصی یافت بعد از آن حضرت سلطان قدس فرموده اند که
ایشان را در ستون چید و در زاید ستون چید تا دویس
نموده اند بعد از آن حضرت بابا صاحب هرگز صیحه کشیده اند
ای عزیز من بعضی از کبار شیخ قدس اهد هر ارم از کشیدن صیحه
منع مکرده اند همانا که وقت آن نشده بوده است از غریب
بعضی از کلمات قدسیه حضرت سلطان قدس که حضرت
صوفی داشتند و در مناقب ایشان ذکر کرده اند مذکور مکرر و دو
فاستع حضرت زبدة الاولیا، قدوة العرفا سلطان الافطاب
بر مان الاجاب جواجه احمد سیوی قدس در بیان غیرت
می فرموده اند که غیرت آنست که محبت غیر حق را از دل پرور

کنی و هر چه جز حق سبحانه آنرا دشمن گیری و غیر وی را از دل بزدایی
 و تصور غیر را چون شرک پنداری نه غیرت آن بود که آنچه در غیر نمی
 از خود ساری چه این چه باشد باشد نه غیرت انتی کلام بعد ازین
 بیان از اکابر بر طریقت نقل میفرموده اند که قال حکیم رحمه الله
 الغيرة غير تان من الحق على عبد وهو ان يستره عن عين الخلق
 ويقع له الممانعة فرغمهم وغيرة من لو بشد الحق وهو ان يستره حاله
 عن ان يعلم احد معرفته به ومحبة به وثوقه اليه حكمه شائق تدبره
 فرمايد که غیرت دو نوع باشد یکی مایه غیرت از حق سبحانه که نه بر بند
 باشد و آن پنهانست که حق سبحانه حال پیرایه ما آن کند همیشه
 خلایق و اثرهای آن باشد که در آن بنده در مابقی در چشم خلایق
 پیدا شود و دیگری غیرت از بنده در حق باشد و آن غیرت
 پوشیدن بنده است حال خود را از معرفت و محبت و ثوق از
 خلایق بر وجهی که هیچ کس حال می نداند و از شیخ موسی رحمه الله
 نقل کرده ام فرموده اند که فخرج يوما حال اليه فتف به باقفا ولم
 تقصر على ضمنا فانجل من فرنا فتاوب و عاد الشكوى الى شكركم

شیخ صلی قدس فریاد کرد که روزی از حال که برومی وارد شده
 باقی گفته که وقتیکه صابر نباشی بر محنت ماس و در شو از تو کی
 بر از آن موصلی موردت شده از شکایت بشکرت حال نموده لمح
 می فرموده اند که حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در مجلسی
 فرموده اند که هیچکس خدای سبحانه دیده باشد اهل مجلس همه
 ساکت شده اند خوروی گفته که من خدای را دیدم اهل مجلس
 با یکدیگر خور و زده حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه اهل مجلس را
 فرو نشاند از آن خور و از آن حال سوال کرده اند آن خور و گفته که
 از باغ شخصی کلی منجوستم که من خدای را دیدم دست از آن کشیدم
 حضرت علی رضی الله عنه فرموده اند احسن یا غلام هر جا باشی
 حق جل و علای بند چنین آن ای پسر لمح و هم حضرت سلطان
 قدس در مقام غیرت فرموده اند که چون در محل مبارک حضرت
 یعقوب علیه السلام در ذره محبت یوسف علیه السلام جا کرده برادران
 یوسف را علیه السلام در چاه انداخته و گمان به بد کی فروختند و
 چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نظر محبت بر فرزند

در جمیع ابراهیم رضی الله عنه انداختند ابراهیم را رضی الله عنه از
 دارقنا به اربقا رتجال فرموده از نظر سبک بش مجبور شد
 بیت غیر شرحین غیر را بکشد و دست را با وصل خود بنواخت
 و حکمی عن شبلی رحمه الله انه قرا این یدی السری قدس سره
 و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الدین لایونون
 بالآخرة حجاباً مستوراً قال اصحابه ادر و ن ما هذا حجاب بنا
 حجاب الغیبه و لا احد غیر من الله نهی شبلی قدس سره این
 آیت خوانده و اذا قرات القرآن الا یعین و فیکم نجوانی
 قرآن می کرد و نیم میان تو و میان منکران آخرت حجاب مستورا
 گفت شبلی مرا حجاب غیب را آیامیدانید که چیست این حجاب
 فرموده که این حجاب غیر است و نیست هیچ کس غیر از خدا قال
 رسول الله علیه السلام انا غیور و الله غیری و من لم یغیر
 قلبه یسر محبت حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه و سلم فرماید که من
 صاحب غیبرتم و حق سبحانه با غیبت تربت و یکد نشناخت
 و بش را محبت نیست محدود هم مرتب بوده اند که حرف طغیان را

از غیرت گرفته اند و حرف عین را از عبرت گرفته بایکدیگر قرین ساخته
اند بنا بر فاده معنا و قیقه که اصل حال در یابند قال بعضی که از این
جمله اند آن عین شیر الی غرض البصر عن المجازیم لان الله تعالى
يقول قل للمؤمنین یغضوا عن ابصارهم یعنی گفت از بزرگان
خراسان بپرس که عین شاریت به پوشیدن چشم است اند
ناحجر مان غنی سبحانه مفرماید که بگو ای محمد مرئوسان را که چشم
پوشند قال بعضی از عرفا پس بعد اوانه یثبته لا معرفه من
غض البصر عن کل بعد من ابدیه الحق و معرفه و العین شیر الی غیره
من حب عباد و حتی اصل الی طاعت و بعضی از عرفا بعد اوانه
فرموده اند که عین شاریت به پوشیدن چشم از جمیع مآثر
حق نزدیک ابدیه حق و معرفت می و عین شاریت بعین معرفت
بجس جانه و قبل شیر الی بیان علم الخلق و بی عارف و حقیقه العلوم
للخلق علوم اشریه و ذلک و تحقیق بعد اوانه علم بالجفایق
و علم العرش معدنه ملائکه و علم اللوح معدنه الخواص و ملائکه و علم معرفه
معدنه الاولیاء و علم الذات معدنه الانبیاء و حقیقه العلم الی بعد

قلب محمد علیه السلام لا غیر لذلک قال الله تعالی وَاَنْتَ نَعْلَمُ
 خَلْقَ عَظِيمٍ حَيْثُ جَمَلَتْ مِنْ حَقَائِقِ الْعُلُومِ الْمَحْمُودَةِ غَمْرُکَ وَ
 خُوطِبَ بِقُوَّةٍ فَاَعْلَمَ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بَعْضُهُ كَوْنٌ عَيْنِ شَهَادَتِ
 بِعِلْمِ خَلْقِ سِتِّ وَ اِنْ شَتَّلَ بِرِ الْوُجُوهِ مَتَّوَعَةٍ حَقِيقَتِ عِلْمِ سِلْمِ
 شَرِيعَتِ سِتِّ عِلْمِ عَرْشِ مَعْدَنِ اَوْ مَلَائِكَةِ اَنْدِ وَ عِلْمِ لُوحِ الْمَحْفُوظِ
 مَعْدَنِ اَوْ خَوَاصِّ مَلَائِكَةِ اَنْدِ وَ عِلْمِ مَعْرِفَتِ مَعْدَنِ اَوْ اَوْلِيَاءِ
 وَ عِلْمِ ذَاتِ مَعْدَنِ اَوْ اَنْبِيَاءِ اَنْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَقِيقَتِ عِلْمِ اَنْدِ
 مَعْدَنِ اَوْ قَلْبِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ نَزْغِ اَنْ جَسْبِ نَزْغِ فَرْمُودِ
 بَدْرِ سِتِّ تَوَاسُطِ مُحَمَّدٍ بَرَانِیَةِ خَلْقِ عَظِيمِ حُرُونِ بَرْدِ اَشْتِ غَیْرِ لُودِ
 مَخَاطَبِ اَنْدِ بَاسِ نِ قَوْلِ فَاعْلَمَ اَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ قَالَ بَعْضُ
 اَهْلِ الرِّيَاضَةِ لِغَیْرَةِ مَنْ خُصَّ صِفَاتِ اَصْدِیقِیْنِ وَ اَعْمَالِ اَتَقِیْنِ
 اَنْهَى دَرِ بَیَانِ صِیَانَتِ وَ ضَمِیْرِ نَسَبِ مَعْدَنِ اَنْدِ کِهْ حُرُونِ صَادِرِ اَنْدِ
 صِیَانَتِ وَ حُرُونِ صَادِرِ اَنْدِ ضَمِیْرِ کِرْفَتِ بَاکِیْدِ کِرْقَرِیْنِ سَاحَتِ غَوَاصِ
 بَیْ نَسَبِ دَرِ بَیَانِ دَرِ صَادِرِ فَرْمُودِ اَنْدِ کِهْ صَادِرِ صِیَانَتِ شَهَادَتِ
 بِرِ صَبْرِ کِرْدَنِ دَرِ وُقُوعِ نَوَایِبِ جَوَادِثِ وَ مَکَارِهِ دَرِ زَمَانِ مُنْهَى

حق سبحانه چنانچه گویند الصبر مفتاح الفرجات این سخن نیست
 از شیخ ابوالعباس بن الحنابل بغدادی رحمه الله منقول است از
 جعفر خلای بیس گوید که خبر دنیا و آخرت در صبر یکسان تحقیق می‌برد
 و چون شد تا و محنتی برسد در طاعت صبر بر آن گهنی و چون
 نفس میلان به ثبوت و معصیت بکند صبر بر آن کرده از آن معصیت
 نفس را باز داری تهر کلام و بعضی از روشن ضمیر آن فرمایند ضاد
 ضمیر شارت بصیا معروف بر سر ارجان است و جعفر رحمه الله
 فرماید که شارت است بوفاد کردن بضم آن امانت چنانچه حق سبحانه
 فرموده اِنَّا عَرَضْنَا الْاٰمَانَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَاَیْنَ
اِنْ يَّحْمِلْنٰهُ وَ اتَّقِنَ مِنْهُنَّ اِلَآ اِنَّا یعنی بدست که ما خدایم
 عرض کردیم امانت را که محبت آخرت بر آسمانها و زمین و کوهها
 پس اگر دند که آنرا بردارند و ترسند از آن برداشتن و برداشتن
 آنرا آدمی بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید بقرعه فال
 بنام سن دیوانه زدند لمح این است مخلص کوید در قرین ساختن
 حرف صاد بجر ضاد شارت است بصیا ضمیر از غیر حق حفظ

ضمیمه از تلبیس لعین اعادنا الله عن ذلك هم فرموده اند که
 مراعات وصیانت چون جاهل بمرقبه پیدا کرد و قال ابراهیم
 احراس جمله تمکلات مراعات یورش امر اقبه خلوص التبر العذاییه یعنی
 ابراهیم جمله کند گوید که مراعات یورش مرقبه است و مرقبه خلوص الطین
 و ظاهریست خالصاً لله و بعضی از علما طریقت فرموده اند که مراعات
 رعایت کردن اوقات است و نفس را در طاعت آوردن است
 و بعضی از کبرا و دین گویند مراعات حفظ نفس از غفوات نصفیه
 دل است از برای حصول ارادت جوهری صبری جمله کند گوید اول
 مقامات العباد مراعات حق است و آخر مقامات الفتوه رعایت حق است
 یعنی اول مقام بنده رعایت کردن حق است و آخر مقام
 جوان مردی رعایت کردن حق مؤمنان است بن عبس رضی
 عنهما در معنی صیانت و مراعات فرموده اند است تکرار و من الاخوان
 فَإِنَّ كُلَّ مُؤْمِنٍ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ یعنی دوست بسیار
 که بدین مبنیست که هر مؤمن را شفاعت است نزد خدا در روز قیامت
 قال ابو سطر رحمه الله فضل الطاعات حفظ الاوقات مهو ان لا يطالع

غیر حده و لایوافق غیر به و لایقار ان غیر وقتہ یعنی میگوید اصل
 بهترین طاعات نگا بداشت اوقات است از برابر طاعت
 طبع و هم سوخته اند که تفرصی است نیست که گوش و حشمت جمیع
 حواس و دل و جمیع طو و باطن را بر آنچه مخلوق است صرف کنی و حق خدا
 سبحانه را بجای آری نهی و بد معنی الشکر ایا فشری حرامه
 گوید چون اعتراف و اقرار بر گناہان خود کنی و این اعتراف اثر
 محبت حق است سبحانه و چون محبت پران حاصل کنی نگا خدا
 حق پیدا کرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا بلغ سبعین
 سنۃ حبۃ اہل السما یعنی بنده چون رسد بهفتاد سالگی دوست
 دارند وی را اہل آسمان قال علیہ الصلوۃ والسلام الوہو ارجح و
 ان کان کافرا یعنی اگر اہل کفر باشند اگر چند کافرا باشند دور
 بیان طهارت و طہر منسوخ نموده اند کہ طار از طہارت و طار
 از طہیر گرفته بامکہ کفر قرین ساخته اند پاکیزہ و لان در بیان آن
 بطریق اشارت و رمز معنی فرموده اند بعضی فرمایند طہارت
 اشارت بطہارت ہر است از جمیع غبار و طہارت خواجہ انما

مخافت و وصول بحق سبحانه و بعضی کوسند طاہرات بطیب
 قلوب محتاجان است بمحبوبان لی مقصود ابدی قال الحسن بصری
 الطائیف لی طواع الحق اذا طلعت علی اسرار خواص الیاء
 فیکما ای فتجا وز عن قنون ساکنه الاغیار و یجعلها طاعتا لله و
 القمار و لایکن لایزال بل یقهر کل من یناکنه و یطیس کل من نازله
 امام حسن بصری قدس سره فرماید کہ طاہرات است بطواع حق
 چون طلوع کند بر سر اسرار خواص الیاس تنجید کند ہر ارشاد
 را از ہر وجہی کہ قرار گیرد و دوروی اغیار و سیکرداند ہر ارشاد را
 خالص برای خدا ہی احد قمار و ساکن نکرد اند و جان دہد
 بل قہر سکند و ہر کہ ساکن شد او را تا خیر می کرد اند ہر کہ نازل شد
 او را و بعضی کوسند طاہرات بحسن ظن بابتہ و سوغظ نفس
 و بعضی کوسند طاہرات است جہرا کردن از سوغظ لب و میان
 و کوسند سوغظ نفس خود نہ بامیان و بعضی از اکابرین کہ اشارت
 بطمانہ اہل است و ہجران خداوند سبحانہ و بعضی از ضامیر
 فرمایند طاہرات ہم طاہر است و بہ ظہر علی ہر العارفين القواء

و از او بدو بعضی از علما عطا فرموده اند که طهارت تطهیر
 جسد است و طهور و تمیث دل بحضور بعضی کویست طهارت
 اخراج خواب است از موانع تقرب بخدای اهل معرفت گویند هر
 مداومت بطهارت نماید حق سبحانه بهفت حصصت بر او میسر است
 اول رغبت فرشتگان بصحبت در دویم قلم کرام الکاتبین تر باشد
 از کتابت ثواب بی سیوم جمیع خواب و میسج باشد چهارم
 فوت نشود وی ادر یافتن تکبیر اول نماز پنجم بفرستند حق
 سبحانه فرشتگان را که نگاه بان می باشند از شر تقلید شمش
 آسان گردانند حق سبحانه بروی سکرات موت را هفتم باشد
 وی در زمت خدای و امانت وی سبحانه لمی و هم فرموده اند که
 طهارت و طهیر جمیع شوند یعنی آدمی پست بهشت مانده یافت
 کرده جمعیت عبادت کند هفتاد و ثواب حاصل آید و در تنهایی
 ثواب قال لا تعطوا و از کعوا مع الراکعین یعنی نمازگذار
 با نمازگذاران و فر الجدید و فر الجماعة رحمة قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من صلی الظهر بالجماعة کان له خمس عشرة صلوۃ و سبعون

درجه بین درجین مسره مایه عام فرافردوس که نمازین گذرد
 بجاعت باشد موی را نواست پنج نماز و هفتاد درجه که میان
 هر درجه صد سال باشد و فردوس علی و در میان سعادت
 و شرف فرموده اند سین را از سعادت و شین را از شرف
 گرفته قرین هم ساخته اند تا آنکه اهل ثبات و فرزانین معش
 خفیه قال کنند فرموده اند که ان تین شیرالی مشابهه
 مایه علی بعارین من ثواب الحق تجلی بخوص الاولیاء فی شیده
 بهرام که میعرفونه بقلوبهم پس کشیده شی و هو التبع لقصیر
 یعنی شین ثبات است مشابهت که ظاهر شود عارفانرا اند
 مشابهه حق سبحانه این مذکور تجلی مرکب بخوص اولیاء باشد
 مشابهت ایشان هر شود با برادرشان چنانچه مرشنانند از ابد
 خود نیست مثل خدای بیج خیر و در سبحانه شوا و میناست
 و بعضی گویند ثبات است بشوق مشتاقان خضر سلطان
 فرموده اند که این معنی در معر سوره فاتحه موزست و بعضی گویند
 سین بفتح هم سلام است و لا سلام سواه و اکرم اولیاء و

بانیان مسلمین و انزالیم و السلام و اگر مهم بسلام ملائکه قال
 اللہ تعالیٰ اَدْخُلُوا الْبِلَادَ الْمُنَنِینَ و سلم علیهم ملا و بطله تعنی
 کوید حق سبحانه در اید ای مؤمنان در بهشت بسلامت
 و رحلتی که این پیشین از محنت و سلام بفرستید برایشان
 بیهطه قال اللہ تعالیٰ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ اَرْحَمِ رَحِمَ سَلَام
 بر شما یان ای مؤمنان که گفتن این سلام از رب رحیم باشد
 و بعضی گویند سین سر حق سبحانه است بابل معرفت بالهام
 فرستد انس بحسب سبحانه بخت و جنت از ما سوار می باشد
 لجه و هم فرموده اند که سعادت موقوف بر تقوی است و در
 بیان تقوی منبر مایند قدس که تقوی من الطاعة براد بالاضلاع
 و من معصية براد بالترك الجذر و الخلاص من تقوی در طاعت
 باو خلاص است و در معصیت فراد باو محک است و جذر
 خلاصی از وی قال ابو ذری اللہ عنه تقوی انه لا تری فی
 قلبک سررا اللہ انت ایست نفور اگر غریبی در دل غیر خدا
 آید او بینه گویند نفور است بحضرت رسالت نبی

صلی الله علیه وسلم در قول و عمل و علم تفکیک کننده تقوی و هفت
 معنی استعمال فتبت توحید قال الله تعا و از ممت
 کلمته التقوی و لازم کرد انید الله تعا مؤمنان را کلمه تقوی را
 یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله را توکل قال الله تعا فان خیر الا
 التقوی یعنی بهترین تو شهادت فخرت خدا من قال الله تعا
 انما یقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدای مکر از
 متقین و توبه قال الله تعا ولوان اهل الکتاب آمنوا و تقوا
 یعنی اگر اهل کتاب یهود و نصاری ایمان آرند و تقوی کنند
 خست قال الله تعا و ایما ی فاتقون یعنی از من بترسید
 عبادت قال الله تعا فغیر الله یقون انما غیر خدا را عبادت
 میکنند معصیت قال الله و اتقوا الله تعلمون ترک
 معصیت کنید تا فلاح یابید ای لاشترکوا امره و قال بؤکر الوری
 رحمه الله علیه التقوی خطر ان خطر علم و صبر العلم کما و اصر کالارض
 فیها حیوة القلب و فی الارض و اما حیوة الخلق یعنی بؤکر میکوی
 تقوی دو نوع است یکی علم و یکی صبر علم مانند آب و صبر مانند زین

است این دو حیوة دل است و در آب زمین حیوة خلقت است
 عربیه و نیست ارمی اسعاده جمع مال و لکن التقی هو سعید و
 تقوی الله خیر از او نفع و عند الله لا تقمزیه یا بعینه منتم که منتم
 سعادت را جمع مال و لکن تقی سعید است و تقوی خدا ای بهترین است
 از روی زخیره و نزد خدا انقر از یاد است و هیل ابن عبد الله
 رحمه الله فرماید که خاک سعادت معرفت و تحمّل آن یقین و آب
 آن علم و زهد است آن توکل و حاصل آن جنت است و در بیان ربوبیت
 و زهد فرماید قدس شرف از ربوبیت را را و از زهد زار اگر قبه باجم
 قرین ساخته اند تا ما و تو از را و از او اید حاصل کنیم بطریق دشوار
 و برعکس دقیقه موزنه مطلع شوی تا مجاهدات و ریاضات شاقه
 بکشی نظم شما گذرد که دیده بر هم نریز تا پای برون زهر و عالم
 ننی در کار جهان نیست و در گاه او خاک مر باید شدن در راه او
 مجاهدان طریقت و متاضان حقیقت گویند حرف را اشارت
 بآداب است زمر نفس چه هر که مرید نفس شد و در از حق گشته مشغول
 بخدشت نفس شد و هر که مرید جنت و نعیم و مرشد حق سبحان و تعالی

ملک بهشت ساخته بل مراد مرید حق سبحانه است که هر که مرید
 حق سبحانه است از ناسوی بیجا نه بر کسی گشته نشانه تیر باد و گشت
 نای بنده کان خدا گشت و بعضی گویند را اشارت بهم رحم
 و رحیم فلعلبا من الرحمة فرآید نیارهما و فر الاخرة حقیقتا قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی آتاه رحمة منها رحمة بن عباده منها
 بر جمیع المخلوق بعضهم بعضاً و آخر تسعة و تسعين الى يوم القيمة یعنی
 بر ستم که مراد ای را صد رحمت از آن جمله یک رحمت میان
 بنده کان است پس این رحمت ترحم می کنند بنده کان بعضی بعضی را
 و ذخیره کرده است نو دهنه رحمت دیگر را برای روز قیامت و گویند
 حرف را اشارت بر کثرت از احوال و افعال است و بعضی گویند اشارت
 بطلب مرید است از حق سبحانه در مشاهد حق ابو بکر الوراق رحمة الله
 گوید الا بشیر لا ترک زینة الدنيا و الثمن بزینة التقوی یعنی
 را اشارت است بزرگ نعمت دنیا و تنزین ترنمای خرمی و بعضی گویند
 اشارت بزیادت است از کونین طلباً للوصول الى الکونین از جهت طلب
 رسیدن بسوی کون سبحانه ابوسلیمان دارابی رحمه الله گوید زهر

ترک هر چه مشغول گرداند از خدا می عزیزتر است و سستی و بیانی
 شایسته نباشد و رخصت است که بگوید هر که در اندیشه است از سبب سستی
 رب اکسب بعضی از علماء دین گویند زهد ترک بدست قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله زهد زهدان زهدن الجمال زهدن محرم و افضل
 من ذلك زهدن الجمال عزیزتر است و دو نوع است یک زهد از حلال دیگر
 زهد از حرام و بهترین ازین زهد از حلال است . قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله زهد هجرتی یعنی زهد پیشه من است و قال علیه السلام
 اعلوا الفرائض لمن عابدوا و ارض بقسمه الله کن زاهدا و از هر قدر دنیا
 بچسبک است و از هر چه مافریه الناس عزیزتر است اگر بکنید فرائض را گردید عابد
 و اگر راضی باشی بقسمت خدا هر نعمتی که دوستی زاهد و زاهد باشی در دنیا که
 دوست مراد در ترا خدای و زاهد باشی از آنچه در دست آخرت
 دوست می آید ترا قال علیه الصلوة و السلام از هر قدر دنیا بچسبک
 القلب لبدن و الرغبة في الدنيا كثرة التمس والحرص يعني در دنیا
 راحت می نهی دل بدین را و رغبت در دنیا بسیار سازد
 اندوه و حزن را محبة ابن بنده گوید در قرین ساغنین را بزاهاست

بزرگتر مقتضای اقرار بر بوبیت رب الطاعت می است سجا نه لمح و مومند
 قدس از بوبیت مصطفی علیه السلام و رحمت تخلیقا با خلاق
 الله تعالی خلق کنید با خلاق الله تعالی تربیت خلایق کنید سلام
 نموده اند و حضرت حق جل و علا درایت و هو یطعم و لا یطعم خبار
 فرموده عین خدای طعام می دهد و خود نمی خورد شما نیز چنین
 وصف را بنیت رحمت و رافت و بروح عطف و عدل
 او حی الله تعالی داود علیه السلام یا داود و تخلق با خلق با خلق تفریع
 الفائزین قال یا رب کیف تخلق با خلق با خلق قال یا محفوف حب
 العفو انا کریم حب الکریم و انا جواد حب الجواد و انا محبت
 و انا وود و حب الود و و انا غافل حب العطف من خلق
 با خلقی مفتد و صل الی یعنی می کرد خداوند تعالی داود علیه السلام
 که ای داود تخلق کن با خلق من فایز بن با فایز بن گفت
 داود ای پروردگار من چگونه تخلق کنم با خلق تو گفت پرورد
 من بخشنده ام کنایان را دوست مر دارم بخشنید را من کریم
 دوست مر دارم سخا را من جوادم دوست مر دارم جود را من

اجابت و عاکنم دوست می ارم یاری دوستی را من نامیم باین
 دوست سرایم میل ایشان را بس که یک تخلق با خلق من کند پس
 بتحقیق رسیده است من لمح فرماید قدری تفکر کنید و در من
 تخلقوا با خلق الله و بر موجب آن عمل کنید بر سید آنجا که رسید
 و در بیان عقل از اکابر دین بطریق نقل فرموده اند قدس سره
 که اهل معرفت گویند حیوت نفس بروج و حیوة روح بذکر حیوت
 دل بعقل و حیوة عقل بعلم است حکیم قدس سره گوید و قبله حق سبحانه
 عقل را از بید و تصور ساختن مرتین برده جزو کرد و ایندیش را
 از صبر و پیش از غیرت و پیش از حیا و دو گوش را از علم و دوش را
 از خوف و رجا و زبانش را از ذکر و دوش را از نور و شکمش را از حکمت
 و پیشتر را از علم و دوش را از سخا و پیش از اندیشه فرماید قدس سره
 پس بر مقتضای هر ای عقل عمل کنی ببقا مقام سرشت انبیا
 و در بیان دولت و ذل فرماید قدس سره حرف دال از دولت
 و حرف ذال از ذل گرفت با هم فرین سپاخته اند تا آنکه
 عاقلان بطریق اشارت و رمز از آن فواید گیرند و معانی حقیه

دقیقه کثیره استنباط نمایند لعل کفیه الاشارت لمح فرمایند که
 تا شریعت تمام نمی در طریقت قدم نمی و چون در طریقت
 قدم نهادی بدانکه دولت طریقت در تواضع و سکنت است
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تواضع رفعه الله من کبر خلد
 الله لمح فرمایند قدس بعضی دال اشارت است کونید دعوت
 الی الله و احکام و فرائض و راه حق ای جل و علا کما قال الله تعالی
 اخرج الی سبیل ربک بالکفر و التو عظیمه الحسنه یعنی بخون
 ای محمد براه پروردگار خود بسجنان مفید و پند و نصیحت نیک
 و شیخ ذوالنون مصری رحمه الله کونید اشارت بدوم حد
 بروجه سو فقت و شرائط است و دوم شکر بر آنچه فوت شده
 از خدمت و دوم مح بر آنکه گردانید تر محفل و هر و نوام هر و بی
 کونید دال اشارت است بذکر حق هر عبادش در ازل بسایند
 ایشان را به برکت آن بعبادت ذکر قال الله تعالی فاذا ذکر و نه
 اذکر کم ای اذکر و اذکر ای لکم فر الا ذل و اشکر دال علیه کر کم
 فرادفات بضرورات و الحاجات یعنی حق سبحانه میگوید یاد کنید

یعنی یاد کردن سن شما یا نزا در ازل شکر کنید مرابیان ذکر
 اگر چنین کنید یاد کنم شما یا نزا در اوقات در ماند که شما شیخ جنبه
 قدس سره و سروده که دولت ده نفع است و نفع دولت قدیم
 در است حق سبحانه از ان خبر داده بَلِّغْهُمُنَّ عَنكَ حِثِّهٖمُ
بَلِّغْهُمُنَّ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بلکه حدای میست مگر کند بر شما
 بدان جهت که به است کرده است شما یا نزا از برای ایمان اگر شاید
 صادق در ایمان یعنی به است و ایمان و دو دور وقت ترجیح جان
 و زمان جَلَّتْ عَنْ قُلُوبِ الْاَتَّخِذُوا وَلَا تَخْزُوا دَآبِرُكُمْ
بِالْحَقِّ اَنْتُمْ تَكْتُمُونَ یعنی شهادت و بشارت و دو دور
 و آن دو است و جهت است فَالْحَلْفُ كَرِهٌ مِّثْلُ ثَبَاتٍ الله الذي
اَسْنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ من الحیوة الدنيا و الزاخرة یعنی به است
 میکند اند خدا بر مومنان از بقول ثابت یعنی کلام توحید در حیوة دنیا
 و آخرت و دو جهت و شفاعت است و آن دو در قیامت و دو
 در جنت است خُلُودٌ و زَايِدَةٌ فَاللَّهُ تَعَالٰی لِلَّذِيْنَ احْسَنُوْا
اِحْسَنٰی و زَايَدَةً یعنی هر آنکس از آنکه نیکوتری کرده اند در دنیا

مثل آن جزای نیک و بعضی و زیادت از آن مجاز نماید قدس سره
 هر که این دولت بای عمل مضمون حدیث من تواضع رفعا لله
 و من تکبر خذ الله بکبره هر که تواضع کند رفیع اتم تر است
 خدای او را و هر که تکبر کند رسوا کند او را تواضع آن باشد که
 بعضی فرموده اند قبول الحق من الحق الحق و بعضی از علما گویند تواضع
 تکبر بر غنیاء تواضع بر فقرا باشد و بعضی گفته اند تواضع قبول حق
 از هر که صادر شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طوبی لمن تواضع
 من غیر منفعة ذل فلف من غیر سکنه یعنی خوشتر است آن که تواضع
 تواضع کند از غیر نقصان و خوار دارد نفس خود را از غیر آنکه سکن باشد
 بت تواضع ز کردن فراوان نکوست یکد اگر تواضع کند خوار است
 و در بیان فضیلت علم فرماید قدس سره هر که خواهد از شریعت و
 طریقت و حقیقت بهر در کرد و بمقام اولیا عظام و شیخ کرام
 برسد و از دوزخ رها و بچشت وصول یابد علم پیدا کند نظم
 علم باید تا عمل کمال شود و نور به دانش عمل بخشی شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی سلم ان کل شیء طریقاً و ان طریق الجنة علم قال الله تعالی

قَالَتَيْنِ اُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ اَرْجَاءٌ يَعْنِي بِدَسْتِيكَ مَهْرُ حُضْرِي اَرَا
 وَبِدَسْتِيكَ رَاهِ بَسْتِ اَعْلَمُ بِكَتِ كَفْتِ خُذَا وَنَدَعَا اَنَارَا اَعْلَمُ
 وَاَذَهْ شَدَهْ اَعْلَمُ دَرَجَاتِ هَتْ وَهَسْتِ لِمَهْ بِرَانِ اِيْ خَيْرِيْنَ
 بِدَعْتِ اَنْتِ كِهْ اَرْحَضَرْتِ رِيَا لَتِ بِنَا يِ صِلَا لِيْ اَعْلَمُ وَاَزِ
 صَحَابِ كِرَامِيْ وَتَابِعِيْنَ عَطَا يِ اَقْعِيْ شَدَهْ وَوَسِيْلِيْ بِرَانِ نَزَكَاتِ
 وَشَنْتِ اِجْمَاعِ اَنْتِ وَفِيَا شَنَا شَدَهْ اَكْرَدِ لِيْلِيْ بِرَانِ قَا يِمُ بَا شَدَهْ خَوَاهِ
 جَلِيْ وَخَوَاهِ خَفِيْ اَنْ بَدَعْتِ مِيْتِ بَدَا كِهْ عِلْمَا دِيْنِ رَضْوَانِ اَنْتِ
 نَعَا عَلِيْمُ جَمْعِيْنَ نَسْمُوْدَهْ اَنْدَكِهْ اِيْنِ حَدِيْثِ كُلِّ مَرْجِعِ ضَلَالَهْ اَعْلَمُ
 مَخْصُوصِ الْبَعْضِ هَتْ زِيْرَا كِهْ بَعْضِيْ اَزْ بَدْعِنَا وَهَسْتِ چُونِ تَرْهِيْنِ
 كَسْبِ كُنْجِ وَبَعْضِيْ بِسَا حِ هَتْ چُونِ مَصَافِيْ بَعْدِ اَزْ صَلَوَهْ وَبَعْضِيْ كَرُوْهِ
 چُونِ تَرْهِيْنِ بِهْ طَلَا وَبَعْضِيْ حَرَامِ هَتْ چُونِ مَذَاهِبِ اَطْبَعِ وَنَوَا يِبِ
 وَجَوَادِثِ يَوْمِيَهْ وَبَعْضِيْ سَجِيْبِ هَتْ چُونِ رِبَا طِ وَدَرْسِ وَفِيْ عِلْمِ سَا
 جَاهِلِ بِدَعْتِ وَضَلَالَتِ اَنْتِ قَالِ اَعْلَمُ اَعْلَمُ كُلِّ مَرْجِعِ ضَلَالَهْ وَكُلِّ
 صَالِهْ اَزْ اَلِنَا رِجُوْنِهْ هَرْ بِدَعْتِ ضَلَالَتِ هَتْ وَهَرْ ضَلَالَتِ دَرِ اَشْتِ
 اَمِيْرُ مُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُ فَرَمُوْدَهْ اَنْدَكِهْ عِلْمُ حَقِيْقَتِ هَتْ عِيْنِ رَا

از علی بن ولام را از لطف و مسم را از ملک گفته اند میرسد عالم مدح
رفی در دنیا عقی و ملک آخرت و اولی و هم حضرت علی رضی الله عنه
فرموده اند که علم نور و حکمت بحر است و خبر است که جهل کفر است
از سفیدی چشم بیای آن از حضرت عیسی علیه السلام خوار شوند
سوال کردن که علم اکبر کدام است عیسی علیه السلام فرمودند که علم اکبر پدا
نشود مگر بحکمت سه چیز خوف از خدا حیا از خدا رضا بقضا حیا
و خیر است که حق سبحانه و آدم علیه السلام گفت که جمیع کنم از برای تو
جمیع علوم را و چهار چیز یکی از برای خود و یکی از برای تو و یکی برای
من و تو و یکی میان تو و میان آدم علیه السلام آنکه هر سه تو حید و بنده
من و آنچه تراست جز امر دهم با محال تو در زمانی که محتاج تر باشی
و آنچه میان من توست مراست و عا و بر من است اجابت آن
و آنکه میان خدایت است رضای از بر آدم میان آنچه را خبر باشی
از برای خود و گروه داری از آدم میان آنچه گروه داری بر نفس خود
و در حدیث است که اموی علیه السلام ربه و قال رب ای عبادک
اعلم فاللذی باخذ سن علم الکمالی علم عنیه مناجا کرد موسی علیه السلام

پروردگار خود را و گفت ای پروردگار من که ام بنده تو و امانت
 گفت خداوند تعالی که آنکه گیرد از دانش میان و جمع کند پیش خود
 یعنی از شاگردی علما استسکان کند و تعلم بسیار کند لم یفترس
 قدس چون علم معرفت و علم حکمت حاصل آید میراثیه و مشایخه پیدا
 گشته ترقی یافته بمقام سنج کرام بعنایت انجیر رسید لمحه
 فرماید قدس چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بعرض
 رسیدند از برای امت خود از حق تعالی علم خواسته اند که غذا
 بآرد بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله آمده بر چیریل علیه السلام
 فرمان رسید که آن غذا را بخوان چیریل علیه السلام خوانده که یا محمد
 چون هست تو شریعت تمام کند عرش شود بعالی سر برسد قال
 السبح علیه السلام مثل الدین مثل شجرة نابتة الايمان صلها والركوة
 فرعها واصلوة ما بها حسن الخلق وورعها وکف عن محارم الله تعالى
 ثم ثمرها لا کمیل الشجرة الا بثمرتها كذلك لا کمیل الدین الا ببرک المحارم ودر معنی
 این آیت فرماید قدس يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ ای
 من طعام الشارب والادوية والتمرات من كل نوع واللبن

من الفرق الی القصد و عملوا صالحا لحسن القراءه و استسبحوا
 و التمجید و الادب البقیام و التکویع و سجودانی یا تعبدون علیهم من
 کل آیه سن الریاء العجب و حب الریاسته و طلب الدنيا و طلب المنزله
 عند الناس یعنی اسی پیغامبران بخورید از پاکیا عینیه اطعام
 و شراب و دوا و میوه و از هر نوع و لباس از فرق تا قدم و کنبه
 عمل نیک قراءه قرآن و تسبیح و تجمید و تجمید و اذان و قیام در
 رکوع و سجود یعنی نماز بدرستی که من بآنچه می کنید از نمایان
 و انام از هر آفت خواهه ریا باشد و عجب و حب ریاست و طلب دنیا
 و جاه و منته نیست نزد آدمیان لجه فرمانید قدس سره چون
 و انان آفات ضاکنی باعنف و پاک بعمل مشغول شود مجموع
 مرتب و لایت حاصل کنیز قنا الله و آیا کم و در عین این حد
 فرمانیده قدس سره افقر سواد الوجه فر الدارین یعنی فقیر سبزه رزق
 در دنیا و آخرت مراد ازین فقر آن باشد که سالک بمقام فقر نرسیده
 خود را از جمله فقر آید و دعوی فقر کند و سیاه دنیا و آخرت کرد و
 لجه فرمانید قدس سره چون نیازمند بقصیرات اطلاع یابد و نظر در آن

کنند بمضمون این آیت فرموده و تَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ تَشَالِ مُنَوَدَه
 توبه کند که فرماید قدس هر چند نیازمند تقصیرات خود را
 پیش منید نوید نکرد و لَا تَقْضُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ عَيْسَ تُنِيد
 شوید از رحمت الهی طالب بجانه و معرفت وی باشید و مَا
 خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ای لبعرفون عیسے نہ
 آفریدیم آدمی جن را که از برای آنکه بنده لکند غیر عارف
 خدا گردند برادر و مطلق حق برسد بشا، الله تعا و در حد آیت
 إِلَّا تَنْتَ إِلَى اللَّهِ يَرْجِعُ عَيْسَ نفع مذهب در روز قیامت
 و فرزندان کمر کسی که آید در آن روز بدل سلامت فرماید قدس
 تا قلب سلیم نباشد طالب طریقت قدم نتوانند نهاد یکی بن معاذ
 قدس که تا از چهار دریا چون بگذری انگاه قلب سلیم کرد و اول
 دریای دنیا و دوم دریای خلق سیوم دریای شیاطین
 دریای نفس گذشتن از دریای بگشته میسر نکرد گشته دریای دنیا
 زهد و طاعت و قناعت لکن آن صبر است با آن تهمت غیبت
 و بنیان کوشی دریای خلق نوید بر از خلق و قطع کلی از ایشان

وَتَبَيَّنَ الْيَقِينُ لَعَيْنِهِ قَطْعُ كُنْ أَمِي مُحَمَّدٍ أَوْ غَيْرِ خُدَايَ رُجُوعُ بُو
 دِي كُنْ قَطْعُ بِالْمَرْهَةِ لَنْكَرِ آنْ خُلُوتِ بَادِ آنْ هَسِيدِ وَطَمَعِ اَرْحَقِ
 سَجَانِهْ كُشتی در یای شیطانِ دُرْ لَنْكَرِ آنْ مَحَبَّتِ بَادِ آنْ رِیَا
 و عَجَبِ كُشتی در یای نفسِ جَمْعِ و لَنْكَرِ آنْ سُوفِ بَادِ آنْ هَوَا و هَوَا
 چُونِ بَادِ بَرِ خِیزِ دُرْ كُشتی لَنْكَرِ آنْ دُرْ خُلَا صِی از شَرِّ بَادِ بِلَا مَحْ
 فَرْمَانِدِ قَدِ مَحْ شَهَادَةِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ بَهَايِ
 اَنْ بَهشتِ هَسْتِ و بِهشتِ رِسَانْدِ و تَوْ بِهشتِ رِسَانْدِ اَنْ اللهُ
 مَحَبَّتِ اَنْوَ اِنْ و مَحَبَّتِ اَلْمَنْظُومِ بَرِ سَتِ كِهْ خُدَايِ دُوسْتِ مَسْدَارِ
 تَا بَا نَزَا و دُوسْتِ مَسْدَارِ دِ پَا كَا نَزَا تَا نَعْمَتِ رِسَانْدِ جَزَا و پَا كَا نَزَا
 يَعْمَلُوْنَ عَيْنِ جَزَايِ و بِدِ خُدَا اِخْرَا دَادِ اِنْ بِمَقْتَضَايِ ثَمَلِ مَحْفُوفِ
 بِرِ رُؤِیْتِ رِسَانْدِ و جُوهْ یُو مَسْنَدِ نَا طَرَهْ اَلْمَرْهَبَا نَا طَرَهْ عَيْنِ
 رُو مِیَا بَاشْدِ و رَا نِ رُوزِ عَيْنِ رُوزِ قِیَامَتِ نَا زَهْ و حُزْمِ
 بِحِثِّ اَكْمَهْ بُو یِ پُر و رُوكَا رُخُو دِ نَظَرِ كُنْدِ هَسْتِ لَحْمِ فَرْمَانِدِ
 قَدِ سَرَّهْ دُنْيَا كُو بِدِ زَمِیْتِ رَا بِا مَحَبَّتِ اَنْ بِكَبِیرِ شِیْطَانِ كُو بِدِ مَعْصِیْتِ
 بِعَفْوِشِ كَبِیرِ نَفْسِ كُو بِدِ فَرَجِ رَا بِا شَدْتِ اَنْ بِكَبِیرِ نَظْمِ كَبِ قَلْعِ بِي

پنج مخموری کجاست ^{۷۶} هر کلی از خشم خاری در پیست لجه فرزند
 قدس که اطرقة هو العمل بالقلوب عینه طریقت عمل ماست باید که
 علم خاطر را بد آتایم حالت تدم در طریقت تنی لجه شیخ سها
 الدین سهروردی قدس که در بیان این حدیث که طلب العلم
 فریضة علی کل مسلم و مسلمة یعنی طلب کردن علم فرض است
 بر هر مسلمان خواه مرد و خواه زن یعنی علم خاطر فرموده اند
 ای علم الحظ و قال علی رضی الله عنه الفؤاد مثل الارض و الطاعة
 مثل البذر و العلم مثل الماء فلا یفیع طاعة بغير العلم و لا علم بغير
 عمل و لا عمل بغير نية و لا نية بغير خلاص و لا خلاص بغير ذوق و لا ذوق
 بغير خوف و لا خوف بغير رجا و لا رجا بغير شوق و محبة یعنی دل
 مثل زمین طاعت چرخ تخم و علم چون آب بر نفع نیکوچ
 طاعت بی علم و علم بی عمل و عمل بی نیت و نیت بی خلاص و
 خلاص بی تقوی و تقوی بی خوف و خوف بی رجا و رجا بی شوق
 و محبت آخرت سر رشته دولت لجه شوق است ترا اگر نخواهر
 در معنی این آیت فرماید قدس که اِنَّ الدِّينَ قَالُوا اِنَّا لَنَدْعُو

ثُمَّ اسْتَغْنُوا فَقَالَ هَيْلَ حِمَّةٍ اللَّهُ لَمْ يَسْتَقِيمْ كَانِ بَاسًا
 مَشْغُولًا بِذِكْرِ اللَّهِ وَبَدَنُهُ فَرَحَدَمْتُ اللَّهُ وَقَلْبُهُ فَمَجَّةٌ وَفَرْحُهُ فَرْحُ
 لِقَاءِ اللَّهِ عَيْنِي مَسْتَقِيمٌ أَنْ بُوَدَّ أَنْ يَبْزُلَ مَشْغُولٌ بِذِكْرِ خُذْ أَوْشٍ
 وَرَحْبَتُ خُذْ أَوْشٍ وَرَحْمَتُ خُذْ أَوْشٍ لِقَاءِ خُذْ أَوْشٍ نَظْمُ مَسْتَقِيمٍ
 أَنْ بُوَدَّ أَنْ يَبْزُلَ مَشْغُولٌ بِذِكْرِ خُذْ أَوْشٍ نَظْمُ مَسْتَقِيمٍ
 رُوحِ رَوَانِ صَاحِبِ خُذْ أَوْشٍ فَرْحُهُ فَرْحُهُ أَنْ يَبْزُلَ مَشْغُولٌ بِذِكْرِ خُذْ أَوْشٍ
 فَرْحُهُ فَرْحُهُ أَنْ يَبْزُلَ مَشْغُولٌ بِذِكْرِ خُذْ أَوْشٍ نَظْمُ مَسْتَقِيمٍ
 مَقَامِ أُولِيَابِرْسِ قَالَ سَوَالُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَضْلُ الْأَعْمَالِ
 التَّفَكُّرُ يَعْنِي بَهْرَسِ أَعْمَالِ تَفَكُّرِ الْعَمَلِ هَيْلَ حِمَّةٍ اللَّهُ لَمْ يَسْتَقِيمْ كَانِ بَاسًا
 تَفَكُّرِ حِرَافِ دَلِ هَيْلَ حِمَّةٍ اللَّهُ لَمْ يَسْتَقِيمْ كَانِ بَاسًا
 رَاوِ هَيْلَ حِمَّةٍ اللَّهُ لَمْ يَسْتَقِيمْ كَانِ بَاسًا
 هَيْلَ حِمَّةٍ اللَّهُ لَمْ يَسْتَقِيمْ كَانِ بَاسًا
 حَكِيمِ طَبِيبِ بَعْضِ كَوْنِ مَرَاتِ وَاسْتِغْنَا وَاسْتِغْنَا
 أَنْ وَمِيزَانِ بَقَايِ أَخْرَافِ وَثَوَابِ بَعْضِ كَوْنِ مَرَاتِ وَاسْتِغْنَا
 تَفَكُّرِ مَرْغَةِ حَقِيقَتِ بَعْضِ كَوْنِ مَرَاتِ وَاسْتِغْنَا

بعینه فکر بنابر ثواب ایست و در حدیث آمده که اول تفکر
 آخر عمل و بعضی گویند فکر بر پنج نوع است یکی فکر در آیات حق
 سبحانه و ازان معرفت حاصل آید و دوم فکر در نعمتهای حق جل و
 و ازان محبت پیدا شود سیوم در وعده و ثواب حق جل و
 علا ازان رغبت پیدا شود و چهارم در وعید عقاب خدا ارتقا
 ازان رست حاصل شود پنجم در جفای نفس امارت حیوان
 مذمت پیدا کرد و بعضی از اهل معرفت فرموده اند که خلعت
 اسرار و خلعت تواضع اسرار عبودیت و تقوی اسرار به
 و حیا از خدا اسرار به است و صدق ارادت اسرار است
 و صدق قناعت اسرار یقین معرفت خلائی اسرار است
 از اینان و غزال از اسرار وجود خلوت بچشم سجایه در
 غضب اسرار است در ویت میت اسرار استقامت و فراغ
 دل اسرار تفکر است که فرماید قدس سر در تفکر و اید بسیار
 چنانچه است کریم و هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَلَّ فِئَارَ وَكَمَرَاتِهَا
 وَرَبُّ كُلِّ شَيْءٍ آتِ الْآيَةَ يُبَيِّنُ لَكُمْ بِهِ الذِّكْرَ ذَالِمْتُونَ الْآيَةَ

دلالت می کند بر فضیلت تفکر چنانچه در بعضی احادیث آمده که
 تفکر ساعت خیر من عبادت است یعنی تفکر یک ساعت بهتر است
 از عبادت یک سال و بعضی احادیث آمده که تفکر ساعت خیر من عبادت
 است یعنی تفکر یک ساعت بهتر از عبادت شصت سال
 تفکر ساعتی در خلاف الليل والنهار خیر من عبادت ثمانین سنه
 یعنی تفکر یک ساعت در گردیدن شب و روز بهتر است از عبادت شصت
 سال بر مراتب تفکر باعتبار حلاص در تفکر است و هم فرموده اند
 قدس سره در بیان ادب چنانچه فرموده اند که ابراهیم علیه السلام
 بهاری و محبت را بخود نسبت داده گفت که وَاِذَا مَرَضْتُ
 فَمَوْثِقِينَ یعنی اگر بیمار شوم خداوند تعالی سیدهد را او بدارد
 و طعام و شراب را بجای ضایع نموده گفت که الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِي
 وَالَّذِي يَطْعَمُنِي فَهُوَ يُقْضِي یعنی گفت خدای من آن خداست که
 آفرید مرا پس از آن راه رست نمود و آن خدا رست طعام داد
 و آب داد مرا اکابر طریقت فرمایند که بت حرف تصوف ادبی
 پیش نیست بجز ادب بشیوه درویش نیست و هم کبر ادب

فرمانند که بتصوف کلا آداب لمح در بیان محبت فرموده اند سر
 محبت باید که چون طیور باشد که طیور را از دوزخ ترس و بیم نیست و از
 بهشت امید بس محبت عارف عارف باید که مطلبی دیدار

حق سبحانه باشد از جان از جمع ماسوی گذشته بمضمون
 وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَتَّى جِهَادِهِ مجاهده کند در ریاضت کند
 شیخ الشیوخ شهاب المله والدین اسیر و رومی فرمانند که
 اگر برای مکاشفات و وصول بمقامات اولیا خلوت نشینی
 پیر ضلالت افضل باشد باید که مقصد در خلوت وصول بحق سبحانه باشد
 بس لمح در بیان خلوت فرموده اند قدس سره خا خلوت از خلوت
 لام از لیل و دوازده فاست و تا از مشاهدت است بعضی خلوت

خلوت از ماسوی حق است سبحانه چنانچه حق تعالی فرماید إِنَّ
 هَاسِتَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ ظُلْمًا وَاقُومْ قِيلًا وَوَفَاعَهُ وَ
 حق سبحانه چه در روز مشاق چه بعد از آن و آخر خلوت باید که
 مبتدا به رساند چنانچه اکابر طریقتین سلسله شریفه
 اول را مجاهده و شب و نیم مکاشفه و شب سیوم را مشاهده گویند

وهم فرموده اند قدس در فرض خلوت ترک حرام است قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم من كل نكته من الحرم لم ينظر الله تعالى اليه
اربعين صباحا يعني كه هر نكته از حرام خور و بنظر رحمت عز كنند خدا
تعا بوی می چهل صباح و شط خلوت اكمله از دل غیر سچانه را

پروان آری و محبت وی سچانه را در دل گیری كه امرای مع سن
یجب و هم فرموده اند كه تا چون ابراهیم علیه السلام نشوی
و از جمله اولیا نكردی خلوت نه نشیند لجه در میان اربعین فرموده

اند قدس كه بیفات موسی علیه السلام روز بود و واعد ناموسی

ثلاثين ليلة فاثمنا بابعشر فتم ميفات اربعين ليلة و عدد اديم
موسی را علیه السلام بی شب و تمام كردیم این سی شب باشد
و كبر و تمام شد بیفات موسی چهل شب و عبادت حضرت رستا

بنای صلی الله علیه وسلم در غار حرا چهل روز بوده و اثر توبه داود

علیه السلام بعد از سجده های داود علیه السلام بعد از چهل روز

و اثر گبایر چهل روز است چنانچه در حدیث راب خم آمده است

در حدیث كه لم يقبل الله تعالى صلواته اربعين يوما يعني قبول نمی

کند خداوند تعالی نازش را خجسته را چهل روز و همچنین بعد از دو
 فایده موافق فرشتگان چهل روز می گیرند و حضرت رستم
 پیامبر صلی الله علیه و سلم در چهل سالگی معجونی کشتن و او چهل
 روز نطفه است چهل روز خون بسته است و چهل روز مضغه است
 بنا برین مذکورات ماکابر شایخ قدس الله سره از هم این خبر
 نموده اند و هم فرموده اند که تا شریعت تمام نشود و سر او را
 خلوت نباشد و هم فرموده اند قدس سره درین آیت کریمه
 لَكُمْ مِنَ الدِّينِ اَشْرَاطُ بَخْلُوتٍ هِيَ چُونِ بعضی دانه در سه روز
 بیرون می آید بعضی دانه در چهل روز بیرون می آید یعنی بعضی
 قابلیت تمام دارد و در سه روز کمال پیدا بدین جهت سه روز
 خلوت می نشینند و بعضی در چهل روز بدان سبب که چهل روز
 اختیار سیکرده اند و در بیان حلال حرام فرموده اند که گفت
 حرام باعث آن کرد و که چهل روز حق سبحانه و تعالی آن بنده
 نظر کند چنانچه حضرت رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید
 من کل لقمه من الحرام لم ينظر الله تعالی اربعین صباحاً و هم فرموده اند که

سلطان العارفين شيخ ابو يزيد قدس سره بوالده خود گفت که
 ورجع طاعت جلالت منسيا بم در زمان که در شکم شما بوده ام
 مبادا که نفقه حرام خورده باشید که این اثر آن باشد والدیه این
 بعد از فکر بسیار فرموده اند که در آن زمان بخانه مهمتیه در
 آمده سره دانه بپایه بد رخصت وی گرفته سره در چشم خود
 از آن سره دانه کشیده ام این عدم حایت ذکر و دعا اثر آن
 باشد و بعد ازین نقل فرموده اند که ازین قبیل کنیز که اثر نفقه
 حرام چون باشد و هم فرموده اند که عبادت خرنیه است چنانچه حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که لعباده تجرنته و مفتاحها
 الدعا و سنانها نفقه من الجلال عینه عبادت خرنیه است
 و کلید وی دعاست و دندانه های وی نفقه از جلال است و عن
 ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نفقه
 تقا ملک وی کل لیه سن کل حراما یا یقبل منه صرف ولا عدل فتر
 انصرف بالنزول العدل بفریضه عینه بدسته که مر خداوند تقا
 دست فرشته که منادی می کند هر شب که هر کس که بخورد حرام را

قبول نمیکند خداوند سبحان از وی نافله و فریضه و برادر هم فرمود
 اند که شبیه قدس شنبی از وز بناز کند از هیچ جلالت عباد
 نیافت از والدۀ خود پرسید معلوم شد که والدۀ وی قدس
 قبیلۀ کاز چرخ شخصه در راه افتاده بوده در خانه خود کرا نده بدین
 سبب این تفرقه در شبیه قدس پیدا شد و فرمودت من شنبی
 ثواب بعثه و فرشته در هم من حرام لم یقبل الله صلوة ما دم علیه
 هست شئی یعنی کسیکه جای مجزوبه تنگ که در آن نیست حرم
 باشد قبول نکند خداوند تعالی از وی را مادام که بروی باشد
 از آن جای خیزی و هم می فرماید که از لغو جلال شریعت و طریقت
 و حقیقت میوه دهد و دل منور کرد و قال صلی الله علیه و آله من اكل
 الحلال اربعین يوماً نور الله قلبه احرى ان ینال حاکم من قلبه عذاب
 و فرمود استاده اله تعالی دنیا یعنی هر که بخورد و جلال اجل
 روز منور گرداند خداوند تعالی وی را و جاری گرداند حکمت را
 از دل می برز باشد در بعضی از روایات حدیث آمده که راه راست
 ناید و از آفتاب جهان در دنیا و هم فرموده اند قدس که چون حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ماثور بسفر حقیقت گشتند چنانچه
حق جل و علای می نماید که فاشیغ علیه ابراهیم حنیفاً حجاج
براهیم الان برادر جمله و برادر هباب مغرور شده است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که امر قدس را نال و بغض حاصل
دینی و الحسب سی الشوق هر کس و ذکر الله من یسیر النور کثر می افزون
رفیق و علم سلاحی و الصبر زاد می و الاضا غنیمت و الفقر فخر می
و الخوف ازاری و الحیا از دای و الماز بهر فرقی بعینه معرفت
رأس مال من است و عقل صل دین من محبت و محبت هاست
و شوق مرکب من یاد کرد و حسد غش من است و اعتماد بخدا کجاست
و غشم و اندوه و رفیق من است و علم سلاح من است و فقر و محروم
و ترس خدا نشان من است و حیا، روادای من است و زهد پیش
من است میفهمند حضرت سلطان قدس که چون این بزرگوار
بانام رسد شریعت نام شود و انگاه سالک بطریق در اید بحقیقت
رسد قال الام الصادق رضی الله عنه علامه العارف ان
مشروع
مشغول الذکر و الشان و بدنه متعوب بالخدمه و الوفا و صدقه

بالنور و تضیاء و قلبه معمور بالشوق و الرجاء و ماله مبذول بالبر و العطاء
 و اهمه مشهور بالتمنا و نفعه مشتعل بالآخرة و الا و بعینه نشأ
 عارف است که زبانش مشغول بگردشنا خدا باشد و بدش در
 مشقت بجنحمت دوفا باشد و سینه اش مشروح بنور و ضیاء
 باشد و دلش معمور بشوق و رجا باشد و لبش مبذول باحسان باشد
 و نامش مشهور در آسمان باشد و ذانش مقید بکار باختر
 و اولی باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرماید که لكل
 شیء معدن معدن التقوی فلوب العارفين حینه هر چیزی را
 کاذب و کان تقوی لعارفان است و هم فرموده اند حضرت
 سلطان قدس که چون بین راه و قدم زوی باید که بدین
 مشغول نشوی و ازینها بگذری و ازین مقامات بترسی که هم
 رسالت پائی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که صاحب الوجد ملعون
 یعنی مغرور و بور و نشوی چنانچه امام جعفر صادق رضی الله عنه
 بر اعمال خویش سیریت و لیکنوا کثیرا و هم فرموده اند قدس که
 چون غالب آدم علیه السلام تمام شد سوال واقع شد که کیف صوره

حق سبحان فرموده که دعه حتی صورہ انا لکنہ نظارۃ الخلق
 فتصورہ بالقدرة لا بالانہ فیا مریحہ علیہ السلام حتی یخرج من جوبہ
 سبعۃ جواہر فزین معہا وجہہ و ترکیب جوبہ رین فی عینہ شمی
 بصرًا و جوبہ رین فراذنیہ یترسمعا و جوبہ رین فی انقیہ شمی شما و جوبہ رین
 یترسمی کلاما و زنہ کمای حتی نظارۃ الخلق یعنی سوال کند کہ چگونه تصویر
 کنیم آدم را حق سبحان فرمود کہ بگذارید آدم را کہ من او را تصویر کنم
 زیرا کہ آدم نظارۃ عالم است پس تصویر میکنم آدم را بقدرت خویش
 نہ بالت بسیر کرد و جبریل علیہ السلام ما آنکہ پروان آرد از جوبہ
 ہفت جواہر یک جواہر فزین ساخت روی آدم را بدو جوبہ
 چشم وی را و بدو جوبہ دو گوش آدم را و یک جوبہ بینی وی را
 و یک جوبہ زبان وی را بر تن بین داد چنانچہ آدم نظارۃ عالم
 و ہم قدر کہ فرمودہ اند کہ نظر گاہ پادشاہ معرفت قلب است
 کہ کن وی آرستہ کرد و چنانچہ حضرت سالت صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمایند کہ لا یظیر اللہ الی صورکم و لکن یظیر الی قلوبکم و اعماکم یعنی
 نظرنمی کند حق سبحان بصورت نما شما را بآن و لیکن نظر فرزند بطن

ذکر دارهای شمایان و هم قدس شرف نمایند که مقتدی باید که
 در خدمت حبیبی نباشد و او شرف در محبت وی و زبانش در یاد
 قال النفس محمد علیه السلام فی خدمت الرب جل جلاله و قلبه فی
 محبة الرب جل جلاله و لسانه فی ذکر الرب جل جلاله و فواده فرود
 الرب جل جلاله و وجهه سجده الرب جل جلاله و دیده فرغطبه الرب
 جل جلاله و رجله فرالقیام این یدی الرب جل جلاله و بدن فرخنده
 الرب جل جلاله و دعوت و هدایت الی الرب جل جلاله نکان من
 فقه الی قدمه مشغولاً بالرب جل جلاله کمین فی خطای غیر الرب جل جلاله
 بعینه بدستیک روح محمد علیه السلام در خدمت پروردگار است
 و دل آنحضرت در محبت پرست و زبانش در ذکر رب است و دل بصیر
 در رویت اوست و رویش در سجده اوست و پایش در قیام اوست
 و زبانش در خدمت اوست و خواندن و راه رست نمودن خلایق بر
 اوست بسبب از سر تا قدم مشغول بود و نیست در فحشاء و خطای الرب
 غیر و می گنجای و هم می نماید قدری که بدن خود را چون رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم از آنکه بدست یاب و بحقیقت سر جنبانجی حبیبی نباشد

می فرماید که والدین جایز و افینا کنندیم تبسنا یعنی آن جای
 جهنم و کردند در رسیدن با هر سه می نایم راه های را که
 با رسیدن سر تمام بجای اراتا چون حضرت علی رضی الله عنه
 چنانچه حضرت مصطفی علیه السلام میفرماید که انا مدینه اعلم
 و علی بابها یعنی من مدینه علمم و علی در آن علم است و هم
 قدس فرموده اند که معدن مشایخ سبعة اثوبه و الارادة
 و مقتدی و الخلیفه و الخواجه و الشيخ و الشيخ یعنی معدن مشایخ
 هفت است توبه و ارادت و مقتدی و خلیفه و خواجه و شیخ
 و شیخ للتوبه است و انها قال شیخ الاستاذ ابو علی حمزة
 الله علیه التوبه علی ثلاثة اشیا اولها التوبه و اولها التوبه و اولها التوبه
 و آخرها الاولیة فنجعل التوبه بدایه و الاولیة نهاییه و الاولیة او سطها
 من تاج و من یعقوبه فهو صاحب لقب و من تاب طبعاً فرشتا و من
 صاحب الانابة و من تاب مراعاة الامر لا للفرقة فرشتا و لا
 للهیة من العقاب فهو صاحب بته یعنی شیخ ابو علی دقاق
 رحمه الله فرماید که توبت بر سه نوع است اول توبت و آخر

او بت و اوسطا و انابت بسر کردانند توبت را بدست و او بت
 نهایت و انابت را اوسط کسیکه توبه کرد از ترس عذاب پس
 آنکس صاحب توبت است و هر که توبه از جهت طمع ثواب پس او
 صاحب انابت است و هر که توبه کرد از جهت رعایت هر نه از جهت
 ثواب نه از جهت ترس پس او صاحب دوست و قال بعضی اهل
 التحقيق التوبة صفة المؤمن قال نعم و توبوا الى الله جميعا ايها
 المؤمنون و الانابت صفة الاوليا قال نعم من خشي
 الرحمن بالغيب جاء بقلب سليم و الاو بت صفة الانبياء
 و امر سليمان قال نعم العبد انه اواب كفته اند بعضی از
 اهل تحقيق كه توبت صفة مؤمن است چنانچه حق سبحانه فرماید
 توبت كن بخداي همي مؤمنان و انابت صفت اوليا و مؤمنين
 حق سبحانه فرماید كه هر كه ترسد رحمن را بحمت غيب بايد كه بدست تسليم از
 كفر و از غير و او بت صفت پيغمبران است عليهم السلام چنانكه حق
 سبحانه فرماید كه سيبكونده است ايوب بدستيكه دوى او بت
 و الاو بت كثر الذكر و الدعاء جهرا و هم قدس فرماید كه عن ابى عثمان

این قال ثانی ایا بعد مقام التوبه ثم نقل الی مقام الخوف ثم نقل الی
مقام الرجاء ثم نقل الی مقام الصالحین ثم نقل الی مقام المومنین ثم نقل الی
مقام المتقین ثم نقل الی مقام المحبتین ثم نقل الی مقام مشتاقین ثم
نقل الی مقام الاولیاء ثم نقل الی مقام مفرقین از ابی عثمان است
گفت که ثوابی ده می شود و سب در وقتیکه بنده بمقام توبه رسیده
بسران نقل کند بمقام خوف سران نقل کند بمقام رجاس
از ان نقل کند بمقام صالحان سران نقل کند بمقام مریدان
سران بمقام متقین سران بمقام محبتین سران بمقام
مشتاقین سران بمقام اولیاء سران بمقام مفرقان انتقال کند
وقال علی رضی الله عنه التوبه قصار المذنبین و بضا و همسین
و نسط الصدیقین و سلوة المحبتین و رضا رب العالمین یعنی گفتند
حضرت علی رضی الله عنه توبه پاک کند کناه کناه کاران را و در سر
مال کاران رست و نسط صدیقان رست و صلاح محبتان و رضا
رب العالمین است قاعده فی التوبه للتائب ثانیة استیال الی
غفران الذنوب کما قال الله تعالی و اِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ تَنَزَّلَتْ

الفلاح كما قال الله تعالى وَتَوَلَّوْا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
 تَعْلَمُونَ تَقْلِبُونَ الثالث الرحمة كما قال الله تعالى عَسَىٰ أَنْ يَرْحَمَكُم
 الرابع الهدى كما قال الله تعالى اتَّبِعُوا الْوَسِيلَةَ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 المحبة قال الله تعالى إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَّاتِينَ السادس التبت
 قال الله تعالى فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سَبَّحْتَ
 قال الله تعالى عَسَىٰ أَنْ يَرْحَمَكُم أَنْ يُبَدِّلَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ أَسَاسًا لِّعَفْوِ اللَّهِ
 نَعَا وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ
 عيسى مرتاب هشت خصلت اول از سرگناه چنانچه حق سبحانه
 می فرماید که بدستی که من هر زنده گناهم هر کس را که توبه کرده است دوم
 فلاح است چنانچه حق سبحانه می فرماید که توبه کنید بکلی شمای مومن
 بخدا ای تا آنکه فلاح یابید سیوم رحمت چنانچه حق سبحانه فرماید
 عَسَىٰ أَنْ يَرْحَمَكُم عِيسَى مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ أَن يُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَائِدَةً
 کند شمایان را چهارم حج چنانچه حق سبحانه فرماید اتَّبِعُوا الْوَسِيلَةَ
 الْعَابِدُونَ عِيسَى تَوَكَّلُوا كَانُوا عِبَادًا كَانُوا عِبَادًا كَانُوا عِبَادًا
 حَيْثُ جَاءَتْ جَنَاحَهُ حَيْثُ جَاءَتْ جَنَاحَهُ حَيْثُ جَاءَتْ جَنَاحَهُ

خدای تعالی دوست مرزدار و تائبان را ششم تبدیل سیات بجهنم
 چنانچه حق سبحانه فرماید فَاُولَٰئِكَ يَتَدَنَّسُ بَعْضُهُم بِبَعْضٍ حَتَّىٰ يُعْطُوا
تَبْدِيلًا مِّنْ خُدَايَ تَعَالَىٰ تَائِبَانِ بِجَنَاحَاتِهِمْ مَغْفِرَةً
 چنانچه حق سبحانه فرماید عَسَىٰ تَرْجِعُهُمْ اَنْ تَكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ بِعَنَانٍ
 امید است که پروردگار شمایان پوشد کنایان شما را از اشتباه
عَفْوٌ چنانچه حق سبحانه فرماید وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
وَيَعْفُو عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ یعنی خدای تعالی قبول میکند توبه را از
 گناهش و عفو می کند کنایان را از حکیم قدس سره الارادة مطالبة القلب
الروح من طيب النفس که بد حکیم رحمة الله ارادت طلب کنان است
 غذا، روح را از جهت خوشی نفس و عن فی انون مصری قدس سره
 قال الارادة الفراغ لامر الله واثقة بوعده الله وادام قبح باب الله
 واز ذوالنون مصری رحمة الله منقول است که گفت ارادت فراغ
 مر حکیم المحرر و اعتماد است بوعده المحرر و ایا باید که بگوید در خدا را دم
 فرماید قدر کن هر که در کوفت بدرگاه رسید و قال الجنید قدس سره
 الارادة ان يعقذ الانسان نفسه ثم يعزم عليه ثم يبريه و الارادة

بعد صدق النیتہ لما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکل امری ماوی
 و امری بالذی عرض قلبہ عن کل شیء دون اللہ و کوید جبینہ رحمۃ اللہ
 ارادہ آنکہ عطا کند آدمی چیزی بسزا آن جزم کند بر آن چیز
 بسزا آن ارادہ آن کند و ارادہ بعد از صدق نیست
 چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہی فرماید کہ ہر کس را است آنچہ نیکند
 و مردی نیست کہ عرض کند از ہر چہ غیر حق سبحانست قال ابو بکر الوائظ
 رحمۃ اللہ علیہ کہ حفظ مراد اللہ فی ابوبکر و اسطر کو بر بد آنکہ
 حفظ کند مراد اللہ را و خودش و قال بعضہم الارادۃ ان تردید یارید
 مراد کما روی ان اللہ تعالیٰ قال بعض کنا بہ عبدی یزید و اما
 نرید و لا یكون الا ما ارید و بعضی از اکابر کو پسند کہ ارادہ آنکہ
 ارادہ کنی آنچہ ارادہ می کنند مراد تو چنانچہ مرویست کہ حق تعالی
 گفت و بعضی از کتب خود کہ بندہ من ارادہ می کند و حال آنکہ من ارادہ
 منبکنم و پسند شود کہ آنچہ من ارادہ می کنم و عن انس بن مالک رضی اللہ
 عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا اراد اللہ بعبد خیرا جعل لہ العقبۃ
 فی الدنیا و اذا اراد اللہ بعبد شرا جعل لہ العقبۃ فی الآخرة

پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرماید که چون اراده کند خدای بخشد
 بدی را تا آنکه نگاه دارد بر وی تا آنکه وافر و به محبت او رقیبت
 و سل حنیه رحمة الله علیه للمریدین فرج باشد از الحکایات بعضی
 تقع چیست در سخنان اکابر قال الحکایات چند من جنود الله نعتا
 بقوی بها قلوبهم یدین فقیل هل یغ ذلک شایدا قال نعم قولنا
وَكَلَّا نَقْصُ عَلَیْكَ سِنًا ۖ وَالرَّسُلُ مَنُوبَتٌ بِهِ فَوَاوَكُ بَعْضُهُ
 فرمود سخنان اکابر چون شکر می است از لشکرای آل محمد قوی تر
 گردانند بدان لهای مریدان البذل ان بعضی از جنید رحمة الله در آن
 شایدهی طلب کرد جنید فرمود که آری شایده قول حق سبحانه است
 بیان می کنیم بر تو ای محب من از سخنان پیغمبران آنچه آرام گیر و باد
 و لق و عن ابن عطاء رحمة الله انه قال غذا هم یدین فر الطاعات
 و غذا الزاهدین فر ذکر الثواب غذا العارضین فر الجیئة و المناجات
 یعنی ابن عطاء رحمة الله گفت که غذا هم یدین در طاعت غذا
 زاهدان در بیان ثواب غذا عارفان در محبت مناجات
 قال یحیی بن سعید رحمة الله هم یدین لایکن قبله الا فر اربع مواضع

فقریه او سجده او مقبره او بنگار خلوت لایراهِ حید العزیز محی
 ابن معاذ گفت که مرید آرام نکیر و دلشک در چهار موضع درخت
 یاد سجده یا در قبرستان در جایی که نه پند اورا هیچ کس عزایسته
 صلی الله علیه وسلم طالع ثوق الا برار الی لغائی وانا الیه شه ثوقا غیر
 صلی الله علیه وسلم سیف نهید که طویل است ثوق برار بلغا من جال انکه
 سن قوی نرم نوی از روی ثوق سئل الجندی قدس سره عن مرید قال لم ی
 يتولا هسیاسته العلم والمراد بتولاه رعایه الحق لان المرید یسیراد
 بطریق منتهی الحق است یز الطایر یعنی سوال کرده شد جنید را رحمه الله
 نه بود مرید سایر است و مراد طایر بس که نه رسد سایر طایر
 سئل محمد ابن سلیمان رحمه الله فقال لم یستوف واکم استوف
 یعنی سوال کرده شد محمد ابن سلیمان را رحمه الله فرمود که نه رسد
 استیفاست مراد وسط دران و اما الکلام فرماید مرید فرمایند قدس سره
 صحبت سه نوع است اول صحبت بغوف خود و این در حقیقت حد
 دوم صحبت بدون خود و این باید که مفارن شفت و صحبت
 باشد سیوم صحبت بسا و خود و این صحبت بطریق ایشار و مراد

وفوت است اما صحبت بفوق خود باید که ترک غرض و حمل آنچه از
وی صادر شود بر صلاح باشد قال نیز الحاد فی قدس صحبت الله از
یورث مؤلفین بالا خیر عینه صحبت به بدان معنیست بدکماست
بیکجا و بهم می فرمایند که تا ارادت کلی حاصل نشود قهقارانشاید
تا آنکه در قوت بافتد بد آنکه ارادت کلی از بسته بر آمدن است و درسته
قد آمدن است و در ادخود و امد خود کرد اینست حجج الحقی محمد
السبح قدس فرماید که نیست ثواب است کردی اما فوت که درم
سیوم مذکور است قال سعمل قدس رجع الفتوة رجوع النفس طلب
حفظ عینه فوت رجوع نفس است از طلب خود و قال ابونور
رحمة الله الفتوة ان يعمل في السر لا يتحى منه في العلانية الفتوة صد
عند الحقا والبدال عند المسكنة یعنی فوت آنکه عمل کند در نهان
آنچه جایز کند از کردن آن در علانیه و فتوة راسه است نزد محنت
و بذل است نزد مسکن و ذایل معرفه الفتوة ان يكون خصما كربة
على نفسك غير فتوة آنکه خصم باشی از جانب هیچکس به نفس خود و جمع جعفر
رحمة الله عن ابي خزيمة رضي الله عنهم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

ما علی افتیان شتی عشر علامات قال رسول الله ولا سکتان
 قال الفتوة الاول سن فتوة هستی قال ما تلك العلامات يقول الله
 قال صدق الحديث والوفاء بالعهد واداء الامانة وترك الکذب
 والتحریم للیتیم وعطایا بل وذل لاسل و فری الضیف و راس
 الجباة ثم روى عن غيره ان النبي عليه السلام قال اي علي مر جوان مردان است
 راوه خصلت كفت علي رسول الله و مرهت ترا جو ان مردان
 هستند حضرت فرمودند که جو ان مردی اول زینت من است کفت
 علی این ده علامت کدام است با رسول الله حضرت فرمودند که
 راستی در سخن وفادار عهد و اداء امانت ترک دروغ و تحريم بریتیم
 و دادن چیزی بکد او دادن مذور و میثاق و مرهت آن حیاست
 قال انصار ابا دی رحمه الله فرموده شعبة من الفتوة و مرهت الاغراض الکلیه
 یعنی مرآت شعبه است از جوان مردی و جوان مردی عرض
 از دنیا و آخرت است و غیر الفضیل حمزه الله علیه انه قال کان یوسف
 السلام من الغنیان ثم قرا، قوله تعالی لا تشریب علیکم ان یوم
 رحمه الله کفت بود یوسف علیه السلام سر جوان مردان بس از آن است

خواند که لا تُشْرِبْ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یعنی گفت یوسف مرا برادر زنا که
 سرش منیت برشایان هر روز و قال اهل المعرفة ان لا یضر بعد
 ولا یعذر و ان لا یكون بالا عطاء افح من لا یخذ و یدکر نعمته
 و یشی المعصیه یعنی گفت بعضی از اهل معرفت که زخمیه می کنند
 و عذر می گویند و نمی باشد به اذن خوشتر از گرفتاری یعنی هر دو
 پیش و می برابرست و یا دمی کس نعمت را و فراموش می کنند
 یعنی معصیت نمی کنند و قال حکیم رحمه الله المروة ترک معصيته الله
 جباراً من الله و الحاقطه علی طاعته الله لوجه الله یعنی حکیم گوید که
 ترک معصیت از جهت جبار خدا و محاقطت بر طاعت خدا
 از جهت ذات خدا در حالتی که منقطع از غیر خدا و وصل بخداست
 و عن محمد بن جهم رحمه الله انه قال صبیح المروة فر قال الله عز وجل ان
 الله یأمُرُ بِالْعَدْلِ الْاِحْسَانِ محمد بن جهم رحمه الله گوید که صبیح
 مروت سنج است درین قول خدا ای که ان الله یأمُرُ بِالْعَدْلِ
 و الْاِحْسَانِ یعنی بدینست که الله تعالی امر کند بعد از نیکویی و هم
 میفراشد قدس سره که مقتدر باید که صحبت با کار دارد و با صاغر

صحبت ندارد تا خلافت شاید الّا اربع الخلیفه میفرمایند قدس سره که
 شیخ چون میفرماید خلیفه نصب باید که خلیفه بصوفیه بشقت
 و محبت و فتوة و مروت صحبت دارد اول مجاشع شود و
 اجازت خلافت جائز نیست لمجه بدانکه اجازت و حضرت و نوع است
 اول اجازت خبری است آن اجازت ذکر دارد و صحبت خلوت
 و ارادت و عتکاف و مثال آن است و جمیع آنرا خدمت گویند و
 تمام برین مذکوراتین اجازت خبری کا فرض است دوم
 اجازت و حضرت کلی است و آنرا مختار سلسله گویند چنانچه شیخ
 گوید فلانرا مختار سلسله گردانیدیم و این محازمختار است آنچه خیر است
 سلسله در آن است چنان کند و اگر وقت میقتضی ذکر گوید و الا
 ترک کند یعنی بدانکه ارادت نیز بر دو نوع است اول ادب خبری و آن
 رک عصبان است دوم ارادت کلی و آن ترک مساوی است و این
 تا موجب اجازت کلی است چنانچه حضرت عزیزان شیخ خدا را داد
 قدس سره و فی کحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره با ایشان ارادت
 ثانی کرده اند و سروده اند که این ارادت مولانا ارادت کلی است

ارادت کلی را اجازت و رخصت کلی لازم است ایشان را اجازت
 کلی داده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره در وقت بیماری
 و اواخر این فقیر فرمودند که ارادت کبیر که این ارادت کلی است
 ارادت کلی را رخصت کلی لازم است با وجود عدم استطاعت
 عنایت نموده رخصت کلی دادند و پیش ازین در مجامع و کتب عنایت
 نموده بودند و بهر درین ضعف و غیبت این فقیر عنایت
 نموده مختار رسیده فرموده اند چنانکه عنایات حق مخلصان
 حق که ملک شد سیاهشوق بهرین بهرید پاشا و شایخ
 برکاه تو کاشتم کساکه **اللهم لا یصلنا بعد او یندنا لجه**
 خلیفه رشش ضر لازم است که قال بعض اهل معرفه جواهر البر
 ست کتمان فقر حتی یظن ان شانه غنی و کتمان الصدقه حتی یظن
 انه بخیر و کتمان بعض خیر یظن انه مریض و کتمان الشده حتی
 یظنوا انه مستغنی و کتمان مرض حتی یظنوا انه صحیح و کتمان اللعول
 الصالحه حتی یظنوا انه لن یعلی عملاً صالحاً یعنی جواهر خوشی و نیکویی
 یعنی اصل پس این شریعت نهان داشتن فقر که تا کتمان

برنزد آوسیان آنکه می غنی است نهادن صدقه تا که کمان برنزد
 آوسیان که بخیس است و نهادن دشمن غضب تا که کمان برنزد آوسیان
 که پارس است نهان دشمن شدت تا که کمان برنزد که مستغنی است
 و نهان دشمن بیماری تا که کمان برنزد که صحیح است و نهان
 کردن اعمال صالحه تا که کمان برنزد که صلاح عمل کرده است و هم می
 فرماید قدس سره که چون خلیفه نظر باعمال خود کند آنچه نیکوترین
 اعمال است بدان موظبت نماید تا آنکه دیگران بوزن قدر نمایند
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من خیار اربعاً علی اربع اگر چه
 اربع سن خیار الصبر علی الجوع و النواضع علی الکبر و الطاعة
 علی المعصية و الجماعة علی الفرقة عطاء الله تعايش السعداء و موت
 الشهداء و شفاعه الانبیاء و تیسر الحسب بی غیر صلی الله علیه و سلم
 می فرماید که هر که خیار کند چهار چیز را بر چهار چیز اقام کند و بر حق
 نجا بخیر چیرگی که خیار کند صبر را با وجود جوع و نواضع را بر تکبر
 و طاعت را بر معصیت و جماعت را بر فرقت ازان بدو حق تعالی
 آنکس عیش سعد او موت شهد او شفاعت نماید و چهار

انما من الخواص میفرماید قدس سر که و علم ان اعباد متفادنه فرشته
 قوم عرفوه بالقدره فاعقدوا خفته قوم عرفوه بفضل فاعقدوا
 رجاء، قوم عرفوه بالکرم فاعقدوا حسن الظن که و قوم عرفوه بالوفاء
 فاعقدوا الصدقه و قوم عرفوه بالرحمة فاعقدوا الثقة به و قوم عرفوه
 بالعظم فاعقدوا بالرهبة و قوم عرفوه بالسله فاعقدوا اباضا
 و قوم عرفوه بالغنا فاعقدوا الفقر علیه و قوم عرفوه بالرحمة فاعقدوا
 محبة یعنی بدانکه بندگان متفادات اند و معرفت خدا قومی
 شناسند وی را بقدرت پس اعتقاد کنند سر وی را و قوم شناسند
 بفضل پس اعتقاد کنند رجاء وی را و قومی شناسند وی را بکرم
 پس اعتقاد کنند حسن کنان مروتی را و قومی شناسند وی را بوفاء پس
 اعتقاد کنند بصدق قومی شناسند وی را برحمت پس اعتقاد کنند
 باعنا و بوی قومی شناسند وی را بعدل پس اعتقاد کنند برضا و بوی
 و قومی شناسند وی را بغنا پس اعتقاد کنند فقر و احتیاج غیر را بروی
 و قومی شناسند وی را باجسان پس اعتقاد کنند محبت را برافزایند
 چون بقامات معرفت واضح گشت بدانکه خواص است که جمیع صفات

پسند تا آنکه مستحق اسم خواجه شود و ثم قال قدس سره اما مقام الحزن
 النظر والمجاهبة بمقام الرجاء الجرح من الرغبة ومقام حسن النظر الجيا
 والمراقبة ومقام الثقة استكون الطمانينة ومقام الرتبة الحشمية ومقام
 الرضا ترك الاختيار والشهوة ومقام تتوكل الجود القوة ومقام
 الفقر التذلل لا اولى ممكنة ومقام المحبة الروية اما مقام خوف نظر در
 خود و محاسن است و مقام رجاء صرا بنده مکه و غبت در آن
 ومقام حسن ظن حیا و مراقبت و مقام ثقة و سکون و طمینان
 ومقام ریختن است و مقام رضا ترک خیار و ترک ثمرات
 ومقام توکل و قوت است و مقام فقر و لا اولى ممکن است
 خوار داشتن نفس و مقام محبت رؤیت و هم میفرماید قدس سره
 که ای خواجه چون بمقام شیخ رسیدی و دینی آنچه دانسته پس عمل را
 فراموش کن و با عمل باش و بت که بکار علم تو همزگ نیست و حبه
 دستار و دشمن نیست و هم می فرماید قدس سره که خواجه باید که
 بانواضع و در حیا و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرماید که
 من تواضع رفعة الله من کثر خذله الله اللهم ارزقنا میفرماید که

مقام شجاعت بس و شوارب باید که علل و خلل و میان از ایشان
 دور گردانند بمقام قلب سلیم رسانند و بهم میفرمایند قدس که اگر خواهی
 بمقام شجاعت بر ظاهر و باطن تو باید که بحق بشغول باشی منظور مقصود
 تو خرق بجان نباشد و مرقب می بخری بجا بیت چشم زدن غافل
 از آن ماه نباشی ترسم که نگاه کند آگاه نباشی ز دور و روشن
 کان و لبر کاهی نیانیم شبی آید یا وقت سحر کاهی اگر در میان
 خلق در ای چشم تو بر باد شایان هست فکر کنی و کوی که همه پادشاهان
 کدیان درگاه ویند بجان آیت کریمه قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکُ الْمُلْکِ شین
 آنست که یعنی کوی ای محمد ای با حرد ایای صاحب پادشاه
 و بر عالمان نظر افکنی دانی که مکی استمد از ویند بجا و فوق
 کل ذی علیهم علیهم یعنی بر بالای هر عالم علمیست بنویدین است
 و اگر حجت و شفقت عالمان چشم اندازی بقیین دنا که همه از او
 چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ازین معنی خبر فرمود و می فرماید
 که ان الله تعالی امة رحمة بر ستم که مر خداوند معارضه رحمت
 و یک حجت ازین صدر ابعالیان عنایت نمود و بهم فرماید قدس

که بوستان زمین معرفت است و بوستان آسمان جنت است
 و در بوستان زمین راهفت و دیوار و هفت درخت نمیرسدند
 بآن بوستان تا که ازین دیوارها و درها بگذرد و دیوار اول نقره
 و ثانی طلا و سیوم و در و دریا و چهارم آهن و پنجم مس و ششم
 اقرار العبد بقایه و بقای سید و ثانی شهادت ان لا اله الا الله
 الا الله بوجه آیه سید و ثالث قول لا اله الا الله محمد رسول
 الله و الرابع الايمان و الخامس الاسلام و السادس التوحيد و السابع
 اليقين یعنی دیوار اول ازین هفت دیوار معرفت اقرار است
 بقای بند عینیه دنیا و بقای مولی و ویم شهادت است بوجه آیه
 هیچ بجایه یوم کفن کلمه طیبه چهارم تصدیق بمضمون آن
 پنجم تسلیم و انقیاد و اطاعت مولی ششم توحید یعنی منظور بند
 ذات می باشد سابع پس میفهم یقین یعنی اطمینان و اطمینان
 بر توحید و الله علم بالصواب و حقیقه کتاب انا الابد قال
 النبي صلى الله عليه وسلم سال جبریل علیه السلام محمد علیه الصلوة
 والسلام فقال ان تؤمن بالله فهذا باب احد و ملائکته فهذا

باب ثمان و کتبه فمذا باب ثلث و رسله فمذا باب باع و الیوم
فمذا باب خامس و القدر خیره و شتره من الله تعالی فمذا باب سادس
و ابعث بعد الموت فمذا باب سابع اما در مای معرفت فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که سوال کرد جبرئیل علیه السلام محمد را
صلی الله علیه و سلم بسر رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند انکه ایمان
آری بخدا بس این یک است از در مای معرفت و دیگر انکه
ایمان آری بملائیکه خدا و این در دوم است و دیگر انکه ایمان آری
بکتابهای می سجایه بس این در سیوم است و دیگر انکه ایمان آری
پیغمبران خدا می بس این در چهارم است و دیگر انکه ایمان آری
بقدر که عبارت از ثابت در لوح محفوظ است خواه خیر خواه
شر همگی از خدا است و در وی موطورت بس این در ششم است
و دیگر انکه ایمان آری بر زنده شدن بعد از مردن بس این در
هفتم است فاذا اراد بعد دخول بنیال المعرفه فالدنیا و
بنیال الحیة فالدنیا فسر له اقرار بلا شرک شهادة بلا تمته و قول
لا اله الا الله بلا شبهه اذا اقر بعد هذه الاشياء مدل علی انه

دخل بستان معرفة واذا دخل البستان يرى فيه الاشجار وثمارها
 والاعنار فيرى شجر مقلبه صفي شجر من التوت كل البقير والاعنار
 وعن يار قلبه صفي شجر من الخوف والرجاء وعن وراء قلبه صفي شجر من
 الدمار والقناع والرضا ووسط هذه الاشجار شجر معرفة صلها ثياب
 والقلب منسجما في السماء عند الله وصل هذه الشجرة لمعرفة
 وفهمها القربة وورقها الوصل وغرما الرزية واذا تمكنت شجر معرفة
 حتى يرحل الربوبية ويسر سحاب المسد ويمطر على العارف بالحقبة
 والكرة دلشرف والحد والافاء وهم درين مقام فرموده اند
 فذكره که چون احوال بنچا کشد ظاهر و باطن آباد کرد و چون این
 احوال انصا یابد بوستان ارض و می آباد کشد سر اوار بوستان
 سما شود یعنی مستحق جنت کرد و بعد میفرستند که در بوستان
 آسمان چهار نهر است كما قال الله تعالى سُئِلَ الْجَنَّةُ الَّتِي دُعِدُ
الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ أَلَا يَهْدِي اللَّهُ فِتْنَةً لِلْعَالَمِينَ
 قد سره خواص اهل معرفت فرمایند در بوستان معرفت تیر چهار
 نهر است اول نهر الآلاء و دوم نهر النعماء سبعم نهر المهنیه چهارم نهر التوبة

المعرفة افضل من الجنة در بوستان می از نهر الاله سیر کرد
 و از نهر انعام که تذکر من است آب خورد و از نهر المهرینه شوق و محبت
 بود و آب عطش خلاص می یابد و از نهر الربوبیه عشق را بسکری می یابد
 و منبع و بحار این هنار قلب رفیع است چون باک از نهر الاله
 سیر بکشت منسپ سرد و چون از نهر انعام و انجوشن یافت
 و اگر آتشیان شود و چون از نهر المهرینه آب به شوق کرد و چون
 از نهر الربوبیه آب به عاشق سرد و آنگاه که دید باغ معشوق
 ز دوازده می که هم با یک تعالی داد و از عشق قدح مال مال از دور
 خروشد و مرغ بال برده شمع فغان بقاضی صال و خلق و
 اضطراب عاشق پیدا کرد و بحیث لا یفر و لیستقر بعد فرماید
 قدس که چون حق سبحا اراده آن کند که بنده در انابت سکون و
 قرار یابد پس فرماید باو محبت را که بر نهر الاله و زود تا انابت در
 آید بنده در انابت مطمئن گردد و همچنین این باب و در نهر انعام
 و زوآن نهر در متوج آمد بنده یکس در آن حین در تذکر منبت نگار شود
 و چون اراده سکون و آرامش بنده در شوق و زوق شود آن باب که

المہینہ وزوہج آن نھر کھیت آن یح مسکن دل شتاق لہ دو
 و مجنبن آن باد چون دوزخ الربو پتہ وزوہج آن نھر مسکن مجنبن
 محبت کرد بس عارف کاہ غریق در انابت است و کاہ غریق
 دزد کر سبت است کاہ غریق در شوق کاہ غریق در محبت ہم سہل
 ریچین حتی نہجا علی قلبہ یح اعصمہ و یح التوفیق فریح اعصمہ یعنی
 جمیع المعانی المجارم و یح التوفیق یؤدی جمیع الطاعات الخیرات
 فمن یسقی قلبہ من ہذہ الانوار الاربعہ نیست اربعہ سہا جز قلبہ
 والوان المنبات فکل قلب جد بطل نہر الالہ جولہ ترج الانابت و
 کل قلب جد نہر المہینہ نیست جولہ سفاقی الشوق و کل قلب جد نہر
 الربو پتہ نیست جولہ ہامن الحجۃ فلا یکون بستان فرالدنیا و
 الاخرۃ طیب ریچا ہمن بستان العارف یکون ریچا ہمن
 العارف حظ الملائکہ و حظ ارواح انبیاء و ہم سہلین و کل جد بستان
 تبعاً عند سمانہ و وہ قد صاحب ہذا البستان تبعاً عند سمانہ
 مما یحتاج العبد و قد بل سہر العبدان معرف اربعہ اشیا حتم کوین
 عارف النفس و الروح و القلب و الفکر نہ مودہ اند قدس نہ کہ اگر

خوابی عارف کردی پاک نفس شو پاک روح و پاک از صاف فکر
 چون چنین شوی سزاوار سیصد و شصت نظر کردی و در سه
 مرغ از بحر می آویز و روضه الحفا و دویم روضه الآلا سیوم روضه
 النعماء و سیم قدس که فرماید کل من بحفظ قلبه یجت الکرسی مطبوع
 الی الله تعالی فاذا امنط الی الله رفع الحشمه و اذا رفع یدخل الحجاب
 فاذا دخل الحجاب تب کر خفا نفه و حلم یولاه فیعتذر من مولاه
 فقبل الله عذره و یعفوه و یخشوه نه بالحکمة و عینه بهیمة و
 قلبه بالخدمه و اذنه بسمع الحکمة و یده بالعبطیه و قلبه بالحنه ثم
 یجره و یضربه شوقه و محبتیه حتی یتدی الی طریق الاسرار
 و لاس الخلف و لا یزیمین و لا عن الشمال کم یجوز بالمنه و منذ فیه یظهر
 المحبته و هو الا ساء و الحیا و الرجا و الخوف ثم یرسل سحابه حتی
 یمطر فی قلبه بطر الکرامه فیستبشیر به معرفه و یخرج حبه غصان
 غصن یبلغ الی العرش الثالث الی المشرق الثالث الی المغرب الرابع
 الی الافق الایمن الخامس الی الافق الایسر و الغصن الذی یبلغ الی
 العرش یمکن مادی السعاده و ثمره مناجات مع المولی فی کل طریق

على قلبه عسدي لم ازال لم ازال انت لم يكن لا يكون فلو شك
 برحمتي محبة العبد بالفكرة يا مولاي انت لم تزل لا يزول انما لم يكن
 ولا اكون فلو لم يقول الله عز وجل لا شك برحمتي فمذه مناجات
 العار من مع الله بالبقا ومع نفسه بالقضاء فانظر هل فيك
 مناجات ام لا والغصن الذي يبلغ الى المشرق يكون ماءه
 الكرامة وثمرته اداء الخدمة فكل طرفه يصدر على قلبه عسدي اول
 منى او عبيد محبة العبد بالفكرة يا مولاي اذ لو امكن ان يكون
 الله عز وجل اعطيك جلالة الطاعة واكرمك صفاه وخدمته وان
 الذي يبلغ الى المغرب يكون ماءه المحبة وثمرته علم العبد بحجته
 الفكر وتحت البكرة الطاعة وتحت الطاعة الربوبية ومنشور الطاعة
 الدعوة ففى كل طرفه طرق على قلبه عسدي ادع الخلق من بصيرتى
 الى اعنى محبة العبد بالفكرة يا مولاي ادعهم لاطاعتك والغصن
 الذي يبلغ الى الشرق الايمن يكون ماءه الانابة وثمرته التذكر ففى
 كل طرفه طرق على قلبه ان فرا الاذل وكرمك لا اذال ذكرك فادبوا
 فيما بين ذكرى وهو قوله تعالى فاذا ذكرتم فاذكركم فترين

حين تذكر في مرة فحسب العبد بالفكرة يا مولاي اذكر في كرا واما
 لا اساك طرفه حين لغضن الذي يبلغ الى لافق الالبه كيون
 ما الا الاوه وثمرته رونه المبه ففر كل طرفه بطرق على قلبه عبيد
 عرفك من اكر كلب لا خلاص والايان والسلام واليقين محسب
 بالفكرة انت عرفتني واكرستني يا مولاي فهو حال العبد كحال الخليل
 الله عليه السلام كما قال الله تعالى جل جلاله وعظم نواله ولا اله غيره
 كتابه الذي خلقني فهو يهدين والذبي هو يطعني ويسقني اللبم
 ووزقنا المقام استيع فر مشايخ لجه اي عسيز من حال
 شيخ معلوم وبتين شد بايد كه شيخ اقتد اشيخ قدس الله
 سرارهم كمند اوليك الذين هدى الله فبهدى الله حبه
 قدس في ميفله نيد چون ساك كمتران مقام شيخ رحمهم الله
 بايد كه علم ايشان را باند و هميشه ترسان و لرزان باشد تا از ان
 متران قدس و المخلصون على خطر عظيم نفس را مطمئنه كروا ندرج
 بمقام انسان رساند و اول بمقام سليم رساند زبان از مالايه
 و دل از ماسويحي سر و اندام عقل مير و حاكم و مي كرو و چنانچه در اخبار

آمده که طوبی لمن کان چون بدین منوال حال بنده سنا لک کرد و نگاه
 چون بنده را بگوید حق سبحانه و تعالی یک عبد کوید و چون بگویند
 معرفت آهسته شد و نفس مطمئنه و دل سلیم شد و بمقام رسالت
 رسید عقل امیر و فکر صالح گشت و در پیش پادشاه چهارده شیخ
 افزودند از چهارده سیر بگردیدند و نه الا، نه نعم، نه المصنعه
 ابو شیه طایر الهام ند کردیم سبحانه مشغول کرد و چون چنین بود
 حبیبی نه بردل شنبوری وی سیصد شخصت نظر کند و از
 مقام گذشته بحقیقت رسیده بمترکاه شیخ رحیم الله برسد
 و بروی شکرانه واجب چنانچه مولانا شمس الدین تبریزی فرمود
 از برای لاقات عارف روم قدس سر خود را شکرانه گفت
 و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله درین مقام فرمودند اولاً
 اکون عبد الشکور المحمود هم نه بوده اند قدس سر خود چون بمترک
 مقام شیخ کبار قدس سر خود رسید هم بر خود را در مقام فنا
 فرافکند داشته قنیه بمقتضای خود کن آنچه بحضرت رسالت پناهی
 صلی الله علیه و آله عنایت نموده اند بتو نیز عنایت کند سبحانه

عقل امیر و مواده
 و فکر را خاص و صالح کردند

صنوبر

و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ده خصلت بود که سایر منهارا علیهم
السلام نبود اول آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشو لند به یکس
عورت وی را علی السلام نه مآور و نه غیر آن ندید و مثل این کار
مرثت آنحضرت را علیه السلام آنکه حق سبحانه و در روز قیامت
کنایان این است را عفو و ستر کند که دیگری آینه اند سپند و دیم
آنکه آنحضرت را علیه السلام سایه نبود و این است را در جنت ناز
سایه نباشد سیوم آنکه بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مکس و شسته
غنی نشست همچنان معصیت برین است در روز قیامت نه
چهارم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مرکوبی سوار میشدی
آن مرکوب بآنها نمیشد و همچنین این است را که بطلا عا باشند
در دنیا و طلا عا ایشان مردود و منقطع نکرد و تا روز قیامت چشم
و غایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ کس ندید و همچنین کنایان
این است را در روز قیامت کشته پند ششم چون آنحضرت علیه السلام
در خواب شدی دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پدیدار بودی و بطلبات
نشدی و همچنین است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون در خواب خواب

خواب ایشان طاعت بود کما قال الله تعالی عن عجل صلی الله علیه و آله
 نفیهم نمیدون هفتم چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در غزوه
 مقداد سر میبرد در بالای سر آنحضرت صلی الله علیه و آله سایه
 دادی بخین پشت را طاعت ایشان از افتاب است سایه بدید
 هشتم آنحضرت صلی الله علیه و آله باز کرد چنانچه ابن مسعود رضی الله عنه
 میگوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله تنوع موزه با کرده بود و مشغول
 گشت شیطان بعین در میزد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 مار سیاهی افکند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله از وضو فارغ شد
 حق سبحانه فرشته فرستاد بر صورت او غرآ خود را در آن موزه
 بس آنحضرت صلی الله علیه و آله آن موزه را گرفت در آن مار
 بود بس ابن مسعود رضی الله عنه گفت تلمذ فلک هذا آنحضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود بدست که حق سبحانه حرام کرد اندیشه
 مرا بار و کثرت و این است از حرام کرد اندیشه بر ما و کثرت
 جنتیم ششم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بجا بخت منوبه شدی
 حق سبحانه ملائکه از برای حفظ آنحضرت صلی الله علیه و آله فرستاد

که معقبات من بن مینه و من خلفه یحفظونه من امر الله
 این است احوار ملک حفظ می کنند از عذاب آلهی میر اندیش ترا
 بجانب جنت که قال الله تعالی و یقی الذین یقور بهم الی الجنة فرأوا
 و هم انکه چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر چیزی نفس زوی مبارک
 گشتی مہلاک نشدی و لا یفنی ابد اچنانچه و خبر است ان نبی صلی الله
 علیه و سلم جعفر اول هدایت خند قان و کان مر با علی بطنه خراجا جابو
 ابن عبد الله الانصاری رضی الله عنه فرما علیه حج الی ہلہ قال
 یا فلانة ہل عندک شی من الطعام مذ عوال الرسول علی السلام فقامت
 علی ضاع من الثور و دج الحمی فجاء جابر بن عبد الله رضی الله عنه
 ابنتی علیہ الصلوۃ و السلام قد سبب الی الله صلی الله علیه و سلم الی دارہ
 سئل ثمانۃ و ثلاثۃ عشر رجلاً فلما دخل فی دار جابر بن عبد الله
 فیقرب الی الثور فقال بارک الله علی ہذا الثور و علی ہذا القدر فرفعوا
 من القدر اللحم حتی شبع ثمانۃ و ثلاث عشر رجلاً و جمیع المہاجرین
 و الانصار و الاء الی الیامی لو ان ہمراہ یطوف الی الثور و القدر
 لا خرجوا منها الی یوم لقیمۃ طعاماً و کذا انتہ یوم القیمۃ بارک الله علی

علمهم اذا قاموا الى المیزان يقول لهم تقسو ابشادة ان لا
 آله الا الله تصون فضیع بنفسهم شهادتهم فرسیز ان بطاوتج
 حسنا تم علی سیاتهم فاحمد ما خ حقی کد کرانه حقی لایمن من
 البحرین بعین کما قال الله تعا یعرفوا البحرین بسمائهم قیوخذ
 بالتواصی والا تقدم وسم قدس فرموده اند چون بنده تمام
 بشیخ قدس الله سرهم رسد باید که خود را نیست ساخته گوش
 چشم و زبان و دل و مکی را بکن بجایه مشغول کرد و اندک اندک
 و ما سواه هوس قال الله تعا یا ایها البشیر حبیبک الله و من تعبدک
 من المومنین لمحبه موده اند قدس در نفس این آیت فطره
 الله اتی فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله قال بن عباس رضی
 عنهما فطره الله ای دین الله الذی خلق الناس علیها یوم المینان
 لا تبدل لخلق الله ای دین الله علم ان صل بذه الآیه هو ان
 الله تبارک تعا لما خلق روح محمد صلی الله علیه سلم من انور و سجد روح
 بین یدی الله اربعه آلاف سنه و اربعه و اربعین سنه فلما
 رفع رسته عن السجود قال فعل مع شتی بفضل فاجاب الله تعا فقال

حتى ركب فقال الهى كما اثبت على نفسك لا احيىنا عليك فخلق الله
 ارواح الانبياء والمرسلين وخلق من نفس الانبياء الدين كانوا من
 قبل ما خلق روح ابي اليعاقبة وخلق للدين الشقاوة وقال حرك
 فلم يحسن عليه خلق الله من نفس من اراد اجاسل روح فوجوه
 وفروود وقيا نوس الجباريه والعراعه لعنة الله عليهم جميعين ثم
 خلق من نفس ارجهم الكفرة واليهود والنصارى ذلك قوله تعالى
 كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا جَعَلَ غَالِيَةً لِّمَا
 سَبَقَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ عَاقِبَةً ذَاتًا تَلَوُّنًا ثُمَّ اَخْرِجَ سِرًّا مِنَ
 سِرِّ اَيُّوْتِ اَخْضَرُوْا قَدْ عَلِمَا رُوحُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 سِرًّا مِنْ النَّارِ وَقَدْ عَلِمَا رُوحُ اَبِي الْيَعْقُوبِ الْمَطْرُودِ عَنْ خِدْمَةِ اللَّهِ وَالْحُرْمِ
 عَنْ حِمَّتِهِ وَهُوَ لِعِبَادِهِ نَحْبُ اَبْنِي صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا وَلَّيَ مِنْهُ عَلَيْهِ
 وَعَاقِبَةُ كَانِ اَرْوَاحُ الْمُسْلِمِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاسْتَأْذِنُوا لِيَا تَعْبُو
 فَارْكَبُوا لِيَا سَالَهُ مَنْ لَمْ عَلَيْهِ اَرْكَبُوا لِيَا تَعَالَى بِالسَّعَادَةِ وَلِيَا
 الْاَلَاءَةِ يَوْمَ سُبْحَةِ اَرْبَعٍ فَرِيقًا فَسَرَقَهُ لَقَدْ مَوَّاهُ اِلَى تَعَالَى سَوَالِ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ اَمْسَرَ بِهِ فَاُولَئِكَ مِنْ تَابِعِ ابُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَابِعِ

من بين سائر اكرهم الله تعالى بالهداية باتفاق ماله ثم المهاجرون
 والانصار ومن تابع عن يار السيرة اكرهم الله تعالى حتى يعجبهم بما فيه
 وقال الله تعالى والذين اتبعوهم باحسان التابعون ومن جاء
 من خلف السيرة هم أهل آخر الزمان مسماهم بوال الله صلى الله
 وسلم اخوانا فاجاب عنهم الفاروق رضي الله عنه في مجلس الذي
 بالديشه وهو قال عليه الصلوة والسلام في مجلس السلام عليكم اجمعين
 وخوانا في آخر الزمان فقال عنهم ضر الله عنه كيف يكون هذا الناس
 اصحاب نعم اخوانكم فقال عليه الصلوة والسلام انتم رآهم وسمعتمهم
 عليكم الوصي وجاهدت معكم حتى دخلتم في ديني فهم اخوانا يعلمون بحل
 امور فر فر طائل من لم احزنه من الانبياء والمرسلين لم يغفر ما يندفك
 چون حال التوارث نج وار واج ائيان دانسته بيان كنیم احوال كفرة
 و منافقان مستند عار انتم من تابع مع الالبس من الفروية والجبار
 فهم المنافقون والفاشون والمبتدون والمرايون وان تابوا في
 دين الله فان الله عفور رحيم ومن لم يثب فاولئك من الذين
 قال الله تعالى مذبذبين بين ذلك لا الى الله ولا الى سواه ولا

لجه میفرماید قد سره بویین نظر بر حال خود کن اگر متصف باشی
 احوال بی نفع و بابتی در کف کن که جهنمی نشوی اللهم مت یک
 و هم فرموده اند قد سره همه مقامات مشایخ رحمهم الله را دستی
 بکن عمل باید مت ازین کوی عالم تفسیر کوی تا و رعل کوشی
 نادان بپیشری تو مت مقامات ائمه مذکوره لجه میفرماید
 قد سره ذکر مشایخ و یاد ایشان هو هو باشد و شهادت ایشان
 شهادت کلی باشد و شهادت کلی آن را باشد که خود را از جمیع سائر
 سبتر اگر دانی بمقام فنا الفنا فرقی نیستید سزاواران شود
 گوید و هم فرموده اند قد سره که اصل هو الله است همه و لام
 الله را انداخته اند یا هو یا مانده چون از حضرت سالت پناهی
 صلی الله علیه و سلم سوا که اند از حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند قل
 لجه و هم فرموده اند قد سره چون حق را شناختی خود را شناختی
 و چون بمقام شریک رسید باید که ترس کار تر با بر خنای حضرت سالت
 پناهی صلی الله علیه و سلم میفرماید که انی لا اشد کم خشیه الله تعالی
 و ایضا فرموده اند صلی الله علیه و سلم و المخلصون علی خیر عظیم و

امیدوار باشی چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم فرماید اذلا الون
 عبدك و اربس مقام شیخ خفت بن الخوف و الاجاست لمحبه هم فرمود
 اند قد سره مدار می سعادات تقویست چنانچه حق سبحا تعالی
 کرده فرموده که تقوا رکب و یح سفی که سیکوید که للمتقین و اطمینان
 بحبت ایشان نموده میفرماید و الله یحب المتقین و نصرت
 ایشان مرناید ان الله مع الذین تقوا و اکرمتان کرده
 درین آیت ان اگرکم عتد الله تعالیم و محجج ایشان از محن
 کرامت نموده درین آیت که اگرکم و من یتق الله یجعل له مخرجا و
 روزی ایشان عطا نماید بد محنت کسب و یزقه من حیث
لا یحسب و تقویست ترکنا ان متقی باشد و من یتق الله
 یغفر عنه سیئاته و رافع درجات ایشان باشد و یعظم له
 اجرا و صلاح حالشان شود التقوا الله قول الله و یصلح
 لکم اعمالکم و قبول ایشان باشد انما یقبل الله من المتقین
 و عصمتان باشد ان الذین تقوا اذا مسهم طائف من
الشیطان مذکروا فاذا هم متبیرون و بشارت ایشان باشد

عَمْدَى الْمُتَّقِينَ وَمَوْعِظَةُ إِيْسَانَ سِتْ وَمَوْعِظَةُ الْمُتَّقِينَ وَ
 عَاقِبَةُ إِيْسَانَ سَعَادَاتُ الْجَنَّةِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَحَبَابُ
 سَعَفَاتِ بَهْشَنَدِ مُوَيْلِ الشَّقْوَى وَنَيْلِ الْمَغْفِرَةِ وَبَعْرَتِ إِيْسَانَ
 بَاشِدِ يَوْمِ نَحْشَةِ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ فَذَاكَ أَكْرَامُ نَحْسَتِ إِيْسَانَ سِتْ
 وَسَبْقُ الَّذِينَ يَقْوَارِبُهُمْ إِلَّا الْجَنَّةَ زَمَرًا رَفِيقِ وَمَرْفَقِ إِيْسَانَ سِتْ
 ثُمَّ نَحْيِ الَّذِينَ يَقْوَارِبُهُمْ وَأَمَّا الْفَاطِلِينَ حَبْرَ إِيْسَانَ بَاشِدِ
 وَكَذَلِكَ نَحْزَمِي الْمُتَّقِينَ وَفَرْبِ مَرْتَلِ إِيْسَانَ سِتْ وَفَرْبِ
 الْجَنَّةِ لِلْمُتَّقِينَ وَوَعْدِ إِيْسَانَ سِتْ وَوَعْدِ الْمُتَّقُونَ وَنَيْلِ
 وَارْتِمَانِ أَنْدِ نَوْرُشِ مَنَ عِبَادِ مَن كَانَ تَقِيًّا وَرَتَقَامِ مَن
 إِيْسَانَ دَخَلَ ثَوْنُ إِنْ الْمُتَّقِينَ فَرَسَقَامِ مَنِينَ وَوَدَلَ رُبُوكَامِ
 إِنْ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَاتٍ وَنَعِيمٍ وَلِبَاسِ سَرِ سُنْدِ بَاشِدِ
 وَمَقَامِ مَرْبِ إِيْسَانَ سِتْ إِنْ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَاتٍ وَمَنْهَرِ فِي
 مَقْعَدِ صِدْقِ عَمْدِ مَلِكِ مَقْتَدِرِ الْكَلَمِ جَلْبَانِ الْمُتَّقِينَ
 آمِينَ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ أَمِي غَسَنِ زَمَنِ قَتْصَارِ كَرْدِ شَدِ بَعْضِي
 كَلِمَاتِ قَدْسِيهِ خَيْرَتِ سُلْطَانِيَةِ قَدْسِ اسْتَرْوَشِ شَرْعِ نَهَادِ

بکر اولیای دیر قدس سره سرار هم ذکر حضرت حکیم آقا
 حضرت قطب الدین غوث الکبیر از بده اعرفا قدوة اعظم حضرت
 حکیم آقا قدس سره صاحب علمی النظر و الباطن می نقلست که سی
 هزار حکمت در علم شریعت هر هزار در طریقت و هر هزار حکمت در
 حقیقت از ایشان مودیکشته است و حضرت آقا قدس سره
 اکمل اصحاب حضرت سلطان اند قدس سره و این سلسله شریفه
 ایشان هر یومند و می نقلست که چون خانقاه زیر زمین حضرت
 سلطان قدس سره تنگی میکرد میفرمودند که حکیم کناده سار حکیم
 قدس سره بامر آنحضرت پشت در دیوار آن خانقاه نهاده است
 مسکوده و وسیع می شده است کار همچنین از ایشان واقع مرشد
 بنا بر کثرت خلائق لمح منقولست که بخاطر شرف حضرت حکیم آقا
 قدس سره رسید که سالهاست که این بنده در خدمت است خلائق
 کثیره بمقام ارشاد رسید و این کمینه باند چون بخاطر ایشان
 چنین رسید حضرت سلطان در آن خاطر شرف شده فرموده که
 میخواستم که در زمان حیوات همراه بشم و بعد از ممات در جوار هم

مدفون کردیم اکنون شما را رخصت کلان داریم و خلیفه گردانیدیم باید که
 بخوارزم رفت طالبان آن ولایت را شاد و ناسید و ایشان را
 بیشتر میسوار ساخته فرموده اند که این شهر در خوارزم در هر موضع
 که چو ک کند اینجا بنزل سازید و چون حکیم آقا قدس بن آن ولایت
 رسید آن شهر در موضعی که قورق پادشاه ولایت بوده چو ک کرده
 شخصی که نگاه بان آن موضع بوده خواسته که چوید بر داشته پیر
 اشتر اندازد و بخورد و بر داشتن چو پست می خشک شده و آن شخص
 پیش پادشاه رفت بیان آن حال نموده و پادشاه پیش ایشان آمده
 توبه کرده می شده و خضر خود را با ایشان نیاز کرده و آن خضر عزیز است
 قدرش که بعد از مقام ولایت رسید و از ایشان حتی خواجه
 قدرش توبه کرده اند و نقلت که چون حتی خواجه بمقام کمال تکمیل
 رسید و تصرفات غریب عجیب از ایشان ظاهر شده از آنجمله
 قطع مسافت بعیده و وزان قلیل منقول که حضرت حکیم آقا قدس
 بعین انا گفته اند که پس توبه بنهرت یعنی حتی خواجه قدس بن با پیری
 زکی آقا قدس بن چه مرید فرزند پیرت بل عین پیرت ع من کیم لیلی و

بیک کیت سن هر کي در مقام امتحان شده اند در آن زمان
 حضرت زنگی انا قدس سره در تاشکند تشریف داشته اند و حتی خواجه
 قدس سره در ولایت ترکمان که یک ماه راه بوده اقامت داشته اند
 حضرت حکیم انا قدس سره فرموده اند بازنگی بفور زنگی انا قدس سره
 در ملازمت ایشان حاضر گشته اما عنبر اناسه بار فرایده نموده اند
 بعده حتی خواجه طم شده اند از ایشان پرسیده اند که تاخیر چه شد
 عرض نموده اند که تخم می پاشیدیم از برای زراعت باعث تاخیر
 آن شد لکن نفقت که تاجری دستار نقیسی پیش حضرت حکیم انا
 قدس سره آورده اند گفته که این دستار نزد حضرت حتی خواجه قدس سره
 است در زمانی که گشتم ما در دریا غرق میشدند از ایشان کردیم و
 از آن مملکت بجات یافتیم و حضرت انا قدس سره از خواجه جی پرسیده اند
 ایشان عرض نموده اند که چون اهل کشتی التجا باین بنده نمودند
 کمندی در کردن انداختند در آن کشتی محکم ساخته آن کشتی را کشیدیم
 و اهل کشتی خلاصی یافتند حضرت انا قدس سره در مقام غیرت آمده فرمود
 اند سر دو قبح در یک یک بخوشد جی خواجه گفته اند شاخ را چون

بشکند بچو شد بعده از ملازمت ایشان برآمده در حجره خود آورده
 از درون آن حجره غایب اندازان زمان از آن شاه باز معنی
 نشان نیست اولیائی تحت قبایلی لایع فهم غیری لایع منقولست که
 کاه در زمان غلبات حال حضرت آقا قدس سره سخنان غریب و عجیب
 صادر میشده گویند که بزبان ترکی بعلمای خوارزم گفتند
 خدایم ای اغیغا او تو کیست که گفت آنده که پای خدای را
 نمایند آموزه و وزیر حضرت آقا قدس سره پای انبعل خود طم ساخته اند
 واقعه آن بوده که پای حضرت سلطان قدس سره را از ترکمانان
 زمانی که پای خود را در وضو می نشستند کشید انبعل خود طم ساخته
 اند و در علمای تحیر می پدیدار گشته و حضرت سلطان قدس سره به پهلوانان
 اندوخته شده اند که حکیم پای ما را از خوارزم مرگش بدان سبب
 حضرت شیخ عاتق یوسف قدس سره که خواهرزاده آنحضرت اند
 فرستاده اند که کردن حکیم را بسته پیش ما آرید و شیخ عاتق یوسف
 بفرموده ایشان متوجه صوب خوارزم شده اند چون به
 بخوارزم رسیدند حکیم آقا قدس سره کردن خود را بر بیان بسته و

آن رستم را بدم کاوی بسته کردند آن کاوی و سفره نانی او میخیزد
صوب ترکستان بلازمیت حضرت سلطان قدس سره روان شده
پیش عاتق یوسف ملافی شده اند چون بلازمیت ایشان رسید
اندکیال حضرت حکیم اما قدس سره را از مجلس شریف خود دور خانه
اندیت گرفتار پس یکی زنده معشوق مست غلبه که آری از ذکر گوهر
بیت : بعد از یکسال نوارش نموده فرموده اند که بخوارم رجوع
نموده پادشاه و خلایق مشغول باشند حکیم اما قدس سره عرض کرده
اند که چون سلخ معنی ازین بنده واقع شده است ارشاد بی معنی بی
معنیت حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که بانی مانده کاوی
بعده استقامت تمام حاصل شده بجانب خوارم متوجه شده است
خلایق کثیره نموده اند تا گوشه چشمی که نشانی شوم زبانی حسن
سک شد منظور بحکمین مکان اسرار است لایحه ای که زیرین آنکه
آنچه در غلبات حال صادر شود آنرا شطیبات گویند چون طلاق
لفظ عاتق معشوق مثال آن بر حضرت حق سبحانه و تعالی
در آن وقت معذورت میزد از جمله انفس ایشان است مرتبه

این مثل که یکم مذکور سالک خضر پس شمر تون فی کور سالک قدر
 پس یعنی هر یک منی خضر دان و هر شب آید قدر شناس و
 این مثل نیز بحضرت انا قدس منسوبست که در کفر فرموده اند
 و بر چه بخشی پیر میان بر چه بغدادی پیر میان یعنی همه کندم کلاه
 لجه نقلت که شیخ عراق از شیخ خراسان بعضی مسائل کلمه
 توحید را سوال نموده اند و شیخ خراسان از اکابر این سلسله
 شریفه فقریه سوال نموده اند اکابر این سلسله در جواب گفته
 باشند خراسان فرستاده اند که بر چه بخشی پیر میان بر چه بغداد
 پیر میان یعنی مدار طریق و طریق وصول بحضرت حو سجانه
 نیستی است و ازین قایق مقصد حاصل نماید ای عزیز نیست
 شوما هست کردی و همه هست شیخ قبول کرده اند وفات ایشان
 در ولایت خوارزم است یزاد و تبرکات صوفی و دانشمند رحمه الله
 هو الجاسع بین علمی الظواهر و الباطن ایشان تیر از جملہ خلفا حضرت
 سلطان قدس شریف نقل است که امام مرعی قدس کتب کثیره خود را
 در چند شهر بار کرده متوجه حضرت سلطان قدس شده که ایشان

بجهت انکاری که نوشته مناظره و مباحثه کند حضرت سلطان
 قدس سره پیش آنکه امام مراد در مجلس ایشان حاضر شود و حضرت
 حکیم آقا قدس سره منموده اند که شما توجه بکنید که آنچه بر لوح ضمیر
 امام باشد از معلومات محو گردد و و حضرت صوفی و دانشمند قدس سره
 منموده اند که آنچه در کتب امام باشد توجه نمایند که آن بسطورات
 بمکی اخیر گردد و چون امام مراد در مجلس حضرت سلطان قدس سره
 حاضر شد حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر
 در سخن شوند چون امام مراعی بر سر منبر شده بمکی علوم ارسینه
 امام محو گشته و چون کتبا بهای خویش نظر کرده اند بمکی کتابها را
 سپید یافته اند بعد از آن حضرت سلطان نکاح خلاصی یافته
 بدست آنحضرت انابت و پخت کرده اند بعد از آن حضرت
 سلطان قدس سره منموده اند که امام بر سر منبر رفته در سخن شوند
 چون امام بر سر منبر شده اند بمکی علوم بخاطر آمده و همچنین کتابها
 مستطورات از علوم یافت اند مدفن شریف حضرت صوفی و دانشمند قدس سره
 در موضع اترار چهار فرسنگ سیاحت زیار و تبرک بابا جبین
 قدس سره

ایشان نیز از جمله خلفای حضرت سلطان قدس سره و بحضرت
 حنی الله عنه میرسد نفقت که ایشان بجانب سام پرواز
 می کرده اند چون بلانیت حضرت سلطان قدس سره رسیدند
 حضرت سلطان قدس سره ایشان را تا ادیب بلوغ نموده اند که از این
 پرواز باز مانده اند نفقت که چون جنگیز خان بولایت شکند
 رسید در آن نوحه حضرت بابا صاحب قدس سره رفته کوسفندان
 اند که بجز آنند آن مغول بوده اند و اهل لشکر جنگیز خان آن
 کوسفندان گشته خورده اند و حضرت بابا صاحب قدس سره
 استخوانهای آن کوسفندان را جمع کرده چوبه که کوسفندان را بان می اند
 اند بسوی آن استخوانها پرتافتند بکلی آن کوسفندان بقدر
 آبی زنده گشته روان شده اند و چون آن قوم این گرفتار
 از ایشان دیده اند بجنگیز خان عرض کرده اند و جنگیز خان حکم
 کرده که حضرت بابا صاحب قدس سره این لشکر را سر کرده بولایت ماو
 الله توبه نموده آن ولایت گرفته دهند و حضرت بابا صاحب قدس سره
 فرموده اند که این دست را ما موریم که بنمایم سر را که وی لشکر را سر کرده

ولایت را گرفتند و او را در آن حضرت قطب الوقت شیخ
 مصلحت جندی قدس است بعد از آن ایشانرا گذشت حضرت
 شیخ مصلحت ماکلفه متوجه ولایت شده اند و در آن شریف
 حضرت بابا جین قدس در قریه فرکت است که چهار فرسنگ
 تا شکرستان یزار و تبرک حضرت زکی اما قدس است نوازکی
 بابا تیرکوسید و ایشان عظم صحاب کیم اما قدس و خلیفه اند
 و فرزند تاج خواجه اند قدس و تاج خواجه قدس بحضرت میرزا
 علی رضی الله عنه میرسند و حضرت خواجه اراخواجه علیه قدس
 میفرموده اند که از قبر حضرت زکی اما قدس آواز الله
 می شنویم لجه چنین مسموع است که ذکر آرازه بر وجهی متاثر از
 ذکر میشود که در قبر نیز بکار آرازه مشغول است بعنایت الله سبحانه
 لجه چنین مسموع است که تاج خواجه پسر ارسلان بابا اب قدس
 که خرمائی از حضرت صلی الله علیه سلم بحضرت سلطان قدس رسیده
 اند لجه نقلت که حضرت زکی اما قدس سر سالها در ظل تربت و حجاب
 والد شریف خود تاج اما خواجه قدس بوده اند و بعد از وفات والد

بشارت غیبی ایامی لاری میسر با و تاراوت و ملازمت حضرت
 حکیم انا قدس سره از ولایت شش بقوت ایشان از غیب طبع یافته
 بزودی بخوارزم رسیده اند و زوجه ایشان را که عنبر نام دارند
 و دختر بغرا خان اند بجهاله عقد خود را آورده و ایشان را از غیبه انا
 اولاد و جفا و بزرگوار پیدا شده همه عالم و عال و ضل و کمال که هر
 در زمان خود مقتدی ساکنان و رهنمای طالبان و یگانه جهان
 بوده اند بجهالت که حضرت حکیم انا قدس سره سیاه رنگ بوده اند چنانچه
 این رباعی از حضرت زکی انا قدس سره منقولست ربانم خیر در سر
 شاهی هم : صندوق جواب الهی ما یم از ماه گرفته تا با همی ما یم با این
 همه نور در سیاه ما یم نه روزی عنبر انا را بخاطر افتاده که چه بود
 اگر حکیم انا سیاه نبود حکیم انا قدس سره را برین ضمیر شرفی شده که
 المؤمنین بنظر نور افتاده بودند اند که زود باشد که سیاه تری
 مصاحب بر آن بود که بالاخر نصیب زکی انا قدس سره شد علی الفور از
 ولایت تا شکند که مسکن ایشان است روان شدند مسج کث
 نکردند تا بخوارزم رسیدند زیارت قبر شریف حضرت حکیم انا کردند

و پیش از این مصیبت نموده اند و بعد از نقض اعدت عنبر انامی
 را نزد ایشان فرستاده خطبه کرده اند و ایشان روی خود را
 بر تافت گفته اند که من بعد از حکیم اما قدس سره بجباله ازد و ابج کسی
 در نیام تحفص این ننگی سیاه و درین روی تافتن کردن
 ایشان کج بمانده و مضطرب گشته اند محرم ایشان نزدیک
 زکمی اما قدس سره آمده اند و با چرا باز گفته اند زکمی اما قدس سره فرموده
 اند که بوی پیغام رسان که یاد دارد آنرا که در خاطر وی گذشته
 بود که چه بودی اگر حکیم سیاه نبودی و حضرت حکیم اما قدس سره
 بر خاطر تو مشرف شده فرمودند که زود باشد که سیاه تر از من
 مصاحب شوی چون محرم آن سخن بعین آنرا گفت یا ذل آمد بگریه و
 و گفت ضیاء ادم آنچه مرا و ایشان است ایجا کردن در پست
 و بجباله ازد و ابج زکمی اما قدس سره در آمدند و منقولست که شیخ
 نجم الدین کبری قدس سره عصائی و جای نازی از برای ایشان
 فرستاده اند و ایشان در زمان که بکا در غم مشغول بوده اند آن
 جای ناز و عصا به نزد ایشان رسید غصا رنکسته دوخته

در شکان چوبه که بر کردن کاواندازند در آورده اند و جای نماز را
 باره ساخت در کردن کاواندازند که در و نکند عین کراز
 سلوک کنش به حقیقت رسید و ایشان را چهار خلیفه است اصول
 لوق حسن انا که مشهورند بازون حسن انا و صدر انا و سید
 و بدر انا قدس الله سرهم و وفات ایشان در و فرسنگ
 از ناسکند است یزار و تبرک حسن اوزون انا قدس سر
 خلیفه اول اند از خلفای حضرت زکی انا قدس سرهم لمی نفقت که اول
 حسن انا و صدر انا و سید انا و بدر انا قدس الله سرهم در
 بخارا هر چهار بنحانه بوده اند و تحصیل علوم مشغول بوده اند و بعد از
 تمامی تحصیل علوم طریقه ای قصد تحصیل علوم طریقه کرده خاندان را
 کرده چه تغزید و تجرید لازم طریق است بجانب ترکستان متوجه
 شده بولایت تاشکند آمده در صحرائی میگذشته اند
 سیاه دیده اند بالهای سطر که کله کاوی پیش خود داشته
 میخراشیده اند و وی حضرت زکی انا قدس سرهم بوده اند و طریق ایشان
 در سبادهی حال بحسب ترحال و کسب معیشت عیال آن بوده که

کاوان اسل شکرند هیچ پرنده اند کوند که هرگاه که بعد از نماز
 بباد و بذر که مشغول میشده اند کاوان کرد ایشان حلقه مرزده
 و تا ایشان بذر مشغول بود اند کاوان چرامنی کرده اند ای
 عزیز من از حیوانات کم نباید بود و چون آن طلب علم پیشانی
 قدس حسیذ اندویده اند که ایشان بیای برهنه خار بار داشت
 را در هم شکسته در یکدیگر گرفت برتن می بستند که بخانه برند
 و آن خار را در پای ایشان می خلید متعجب میشان فتنه
 اند و سلام کرده اند زنگی اما قدس جواب گفته فرموده اند که
 شما درین دریا غریب می نمانید چه کسانی و از کجائی می گفتند
 ما طلب علم بودیم در بخارا تحصیل علوم قیام فرمودیم اما که لکما
 ما از مطالعه و مباحثه بگرفت و ارادت سلوک باطنی را سازد
 اکنون بطلب تحقیق از ان دیار پروان آمده ایم خواهیم که بوسی
 از حقیقت بنشام ما سپید هر سوی می پویم و مرشد کمال سحرم که
 بعد ازین ملازمت متابعت می نمایم باشد که از در که بعد نقصان
 بدرجه قرب وصال برسیم اما قدس فرموده اند باشد تا من بوی

کشم و شمارا بان مرشد نشان و هم بسوی چهار رکبن عالم کرده
 و از هر سوی بوی کشیده گفته اند هر چهار جده علم را بوی کشیدیم
 و تمام ربع مسکون کسی غیر خود ندیدیم که تواند شمارا از نقصان
 رها کند و کمال ساند و سید امارا و بدراتارا ازین سخن در بطن
 انکاری پیدا شده سید امارا در دل ندیشید که من سید و علم
 بشم کی تابع این سیاه کا و چران بخوم و بدراتارا بجا طر آمده که این
 زبکی اشتربا بیند که چه دعوی عرض می کند امارا و زون حسن امارا
 و صدراتا بران دعوی انکار کرده اند و به بطن گذرنیده که مرتوان که
 حضرت حبیبی نوری درین سواد و دیعت نهاده باشد زبکی امارا
 قدس سره مقدار این حال بطن هر چهار تصرف کرده و دل بهای ایشان را
 بجانب خود متعلق ساخته بمنحذب گردانیده اند و او که سیکه از امارا
 پیش آمده ارادت نموده او زون حسن امارا بوده و او که کسی که ارشاد
 یافت ازین مایان اعزّه ایشان بوده اند و فای ایشان در کوه
 ولایت نرستان است فریب یامی بخون کویند که ایشان علوم
 ملخصاً در علم اصول بطریق بوده اند بنا برین ترکان ایشان اصول

جراتان گفته اند و انت پایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله
 حضرت سید قدس سره خلیفه دوم زکلی تا قدس سره اند و نام پیا
 سید جدت و سید معروف و مشهور اند گویند سید انا
 قدس سره در ملازمت حضرت زکلی تا هر چند ریاضت مرکب شد در این
 خود هیچ رشد نمی دید و هر چند سعی می نمود در دل می جوری
 نمی کشود آخر در دل خود را بعضی بزرگواران رسانیدند و عرض نمودند که
 سخن شما نزد انا قدس سره قبول تمام دارد و می دانم که در باب کلمه چند
 بگویند باشد که بنظر کمیایات انا مشرف شویم انا قبول کرده
 و گفته که تو خود را شب بیدار بسیار پیچید در راه انا می انداز
 تا بحسب که بطهارت مانت پیرون آید ترا بان حال می بیند بکن در
 مقام ترجم شده بر تو رحم کنند که اگر اجماع بر رحم الرحمن تبارک
 تعالی از جمیع من فرالارض بر حکم من فرستاد سید انا چنان کرده
 و عن انا شب در فراش حضرت انا قدس سره گفته اند که احمد مرد فقیر
 و سید عالم است و مدیت که در ملازمت است هرگز بنظر و عتاب
 خاص مخصوص این جناب نشده انا من آدم که بروی رحم کنید

اقامت نمود فرموده اند که سیادت علم سدر اراه او شد
 روز اول که مرادید و سن او را بخود نشان داد و بداندیشید که
 سید عالم باشم کی تابع این سیاه کاو چران شوم کنون تو او را
 در خواست میکنی از سرگناه وی در گذشت و چون وقت حجر که محل
 مناجات دوستان و دعای و ران چنان سنجاست پر و آینه
 اند خیزی سیاهی سر راه خود نهاده و دیده اند پای خود بران
 نهاده اند و خود سید اما بوده که پای بر سینۀ او نهاده اند
 و او پای تارالبوسیده اما گفته اند کسی گفته احمد است حضرت اما
 فرموده اند که بر خیز این شکستن خود کار تو درست شد و درین
 محل التماس کرده اند چون سید قدر است کرده اند آنچه مقصود
 ایشان بوده بر ایشان منکشف شده و ابواب سعادت مفتوح
 شده و باندک فرصتی بدرجه ارشاد رسیدند و بسی اقصان را
 بمرتبه کمال رسانیده اند و حضرت خواجه بهاء الدین هم مدعی منقشند
 قدس سره فرموده اند که سید اما قدس سره روزی بر دهنقا گذشته اند
 که ازین بیکشته است سید اما قدس سره پرسید اند که در چه کاری

وجه بیماری و هفتان گفته که از زن بیکارم ولیکن این زمین از زن
 کمونید بدست آید آن زمین خطا کتب اند که ای زمین از زن بکو
 برده گویند چندین سال در آن زمین از زن می رسته بآنکه تخم
 پاشند نه ت اما ثبات آن از کبار اصحاب و خلفای شیعه
 قدس که بوده اند حضرت خواجہ ہر از قدس می فرمودہ اند کہ مردم در
 اوایل حال با سماعیلا تعرض میکردہ اما میگفتہ اند بن اینہا نیدیم
 آشنی بر زم طبعی قرم یعنی آشن می میدیم و طبعی می میزیم
 اما قدس در نواحی خوزستان بوده اند کہ قصبہ سیال سیرام
 و تاشکند و موالی آن نواحی نسبت با ما متعرض بوده اند و دایم غبت
 و مذمت ایشان میکردہ اند اما میگفتہ اند این ملایان صابون
 و اشنان مستند حضرت خواجہ ہر از قدس این سخن از ایشان
 بغایت پسندیدہ اند و اسجنان می فرمودہ اند و از انفاض بغبت
 حضرت اماست قدس کہ در افتاب با پیش سرما جاہ باش
 و در کر سکنی ان باش حضرت خواجہ ہر از قدس می فرمودہ اند کہ این
 سخن اما قدس کلام جامع است و ہم حضرت خواجہ ہر از قدس

میفرموده اند که اسماعیل آقا قدس سره بعد از آنکه مریدی را متقین میکرد
 میگفته که ای درویش! در آن طریقت شدیم که نصیحت از من
 قبول کن که این دنیا را یک کسب بند بخیال کن و بدانکه تو بی حق
 بجهان چندان فکر کوی که مغله قهرمان تو جغتو بجا و تعالی ماند
 بس تو از میان هر دوئی حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند
 که ازین سخن خیلی بی مایه ای نیز سرچون بتدی چنین
 دروی نداریا باشد و نه معده فاسد المنتهی بس حاصل بصیرت نموده
 بجنبه کراسی کند بر او هم خواجه هر قدر که نقل میکرده اند از
 خال خود خواجه ابراهیم که ایشان از حضرت سید تقی سید
 شریف قدس سره نقل میکرده اند که میفرموده اند که از سخنان
 مریدان اسماعیل آقا قدس سره بوی مذاق می آید لحنی نقیصت که چون اسماعیل
 آقا قدس سره تولد کرده اند نزد حضرت اوزون حسن آقا قدس سره
 برده اند اوزون حسن آقا قدس سره پستان خود در دهان ایشان
 نهاده بکاشیده اند این همه بركات از ان پیدا شده است و فایده
 ایشان در نو هر خزان است امیر تمور کو رکان بر سر آریا

عمارت عالی کرده نیز از نو تیرکت اسحاق آقا قدس سره فرزند سماعیل آقا
 بوده اند صاحب وقت احوال بزرگ بوده در نوامی اسپجای نشسته
 اند و آن قصه است میان تاشکند و سیرام شیخ عبد الله خجندی
 رحمه الله از کبار اصحاب اخلاص به نقشبند اند علیه الرحمه میفرموده اند که پیش از
 آنکه بفرز صحبت حضرت خواجہ مرثیہ شوم را جز به قوی رسید بود
 بنابر خواجہ علی حکیم ترمذی قدس سره رفتم از ایشان شہادت
 رسید باز کرد که مقصود تو بعد از دو و از ده سال دیگر در بخارا حاصل
 خواهد شد و آن موقوف بظهور خواجہ بہاء الدین نقشبند است خاطر
 من فرمود الحمد للہ آرام گرفت بجانب خجند مرحبت کردم روزی در بازاری
 گذشتم که دو ترک دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند و با هم سخن
 می گفتند و می گریستند گوش فراداشتم ازین طریق می گفتند مرا
 بصحبت ایشان میل خاطر شد ایشان نیازمندی کردم و مقدار
 طعام و سیوه پیش آوردیم بهم گفتند این درویش طالبی نماید لایق است
 و رخصت سلطان زاوہ ما اسحاق خواجہ باشد چون از ایشان این
 شنیدیم داعیہ من و در طلبش نزد قوت گرفت نفیص کردم ایشان

در سیاحت می باشند بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم اما از
 وقوع ترخیص نگفتم و چند روز در خدمت ایشان بودم بطبع بسیار
 نمودند روزی من و زن ایشان که جوغم بود بغایت مرشید و آثار
 قبول انصاف و بی نظمی بود و والد بزرگوار عرض کرده اند که این
 درویش سگین است می باید که در خدمت شما باشد احق خویش
 قدس سره فرموده اند که ای فرزندان این درویش می خواهد بسیار از
 نقشند خواهد بود ما را در وی مجال تصرف نیست چون این سخن از
 ایشان شنیدم یقین من بکفایت خواجهمقدود و از ایشان
 مجازت خواستم و بجناب بزرگوارم و مشظظ منو حضرت خواجهمقدود
 بودم تا وقتی که در بخارا بشارت صحبت ایشان بشنیدم و فراق
 ایشان در نومخضر زاری که تربت کوسید و افع شده است و
 دفن ایشان قریب بمزار والد بزرگوار ایشان است و همی تیر کورگان
 بر سر مزار ایشان عمارت کرده است یزار و تیر که حضرت صدق
 قدس سره انتساب ایشان بحسب نسب بحضرت امیر المومنین علی
 کرم الله وجهه و نام ایشان مولانا صدرالدین خلیفه بیوم حضرت

زکی تا قدس سره اند و نسبت اولیای این سلسله ایشان می
 پیوند و چون صدرا تا قدس سره بصحبت شریف حضرت زکی آتا شد
 رسید اندر روز بروز ترقی در احوال ایشان می شده و کمال
 تکمیل یافته بمقام ارشاد رسیدند و بی از طالبا از مقام بعد مقام
 قرب رسیدند و فی رحمه الله العزیزه الشاه با درت سربا
 و فرسنگ تا سکند و دوزن فیه یزار و تبرک حضرت بدر آتا شد
 نام ایشان مولانا بدرالدین است گویند که در کار این بنده
 نام بوده آخر بخاطر ایشان رسید که سید آتا عنبره را وسیله ساخت
 تا آنکه زکی تا قدس سره بر حال ایشان پرداخت و هیچ کس خوش نینخواست
 نشد من نیز آنجا روم و از دار الشفا ایشان در خود و ما دوام
 بس تو قف کرده و فرصت یافت بخدمت عنبره انا رفته گریان
 شده حال خود را باز گفت و ایشان را شفیع آورده انما من خود که
 در محل سبط آنحضرت بعرض رساند که بدرالدین بس کوبه که من
 مولانا صدرالدین هر دو بنده شمایم خجسته که نظر عنایت
 شما در حق مولانا صدرالدین زیاده افتاده است اگر از من تقصیری

و در وجود آمده جنبه نمایند تا بتدارک آن قیام نمایم چون
 تکلیف تا قدس سره آنروز از صحرای آرا آمده اتفاقاً مبنی الحال
 بوده اند عسبر انما پیغام مولانا بدرالدین را بان حضرت سارینه
 اند التماس التفات خاطر کرده ایشان فرموده اند قزو بستگی کا
 اواز آنجست سبب که در اول ملاقات و گفتگو من بخاطر گزینند
 این نگینی اشتراک ببیند که چه دعوی عرض میکنند کنون که تو دور
 خواست کردی از کنش روی در گذشته بسوی اطلبه تنها
 نموده اند که فرجالحال برجه و بمقام مولانا صدرالدین رسیده
 ع نفسیلا جنبی باز تیار لاؤ و تعالان همیشه در سر مقام
 و منازع عنان در کباب بر کباب حضرت صدرا تا قدس سره نمی
 اند و در طنو را حواله موجد عارفان شریک بهم سهم نشانی
 مبر بوده اند چنانچه در علم ظهیم سبق بوده اند و مدنی
 قریب بقرینه کو یک بچهار فرسنگ تا شکندینار و تیرگی المین
 قدس سره خلیفه حضرت صدرا تا قدس سره اند و حضرت قدوة
 مناصرین زبدة المشوین مخلص خان قدس سره فرموده اند که

در وقت اجازت الین بابا قدس سره حضرت صدرا تا قدس سره
 فرموده اند که مولانا احمد شامی از احوال الین بابا با خبر بش
 و این مولانا احمد از خلفا کبار حضرت صدرا تا قدس سره اند و مولانا
 احمد قبال نموده اند و بعد از انتقال حضرت صدرا تا قدس سره
 مدتی چست که الین بابا قدس سره بلا زست مولانا احمد قدس سره
 نرسیده اند بعد مولانا احمد بنزد الین بابا آمده گفته اند که انما
 که ترا موزه پوشانیم یعنی کار ترا تمام سازم الین بابا قدس سره
 گفته اند که حضرت صدرا تا قدس سره ما را موزه پوشانیده اند
 یعنی ما بغایت این نام شده ایم و ما را احتیاج بترتیب شما
 نیست و حضرت مولانا احمد قدس سره و غیرت شده و توبه خاطر
 برایش کرده اند و ایشان از پابروی فتاوه پوشش شده اند
 بعد از آنکه پوشش آمده اند بایشان ارادت کرده اند بعد مولانا
 احمد قدس سره ایشانرا حضرت کل داده اند و فایده ایشان در بعد
 ثمر قند است و مدفن ثریف ایشان بوشیخ علی شیخ و حضرت شیخ محمود
 قدس سره است در یک صدف است و بقریه کوشش گشت که

مدفن شریف حضرت امام علی (ع) است رحمة الله علیه شیخ علی
 شیخ قدس سره خلیفه حضرت الامین (ع) اند و بعد از ایشان
 بجای ایشان نشسته دعوت خلائق نموده بسی از طالبان را
 کرده اند حضرت شیخ نمود و قدس سره ایشان خلیفه شیخ علی شیخ
 قدس سره اند و بعد ایشان بر سبب ارشاد نشسته سالها
 بر سر طالبان حق کرده اند نقل است که چون عسکریان آخر
 رسید خدمت شیخ زاده کاتب فرموده پیر خود مرید ایشان
 شده اند ایشان بالفور رسیده اند که اجازت کل و ایدم بخاطر
 شریف حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره رسید که حضرت شیخ
 قدس سره پیر شده اند جوانی را که آلا ن هر یک شده اجازت کل
 میدهند و حضرت شیخ نمود و قدس سره این خاطر شریف شده
 فرموده اند که شیخ آنچه این پیر دیده شما ندیده اید این پیر بعد از دو
 روز فوت کند و این جوان بنا بر کمال غیرت بشما افتخار میکنند و ما
 ماند و این خدمت کار ویران تمام کند و حضرت شیخ خادم قدس سره
 تقصیرت اند و حضرت شیخ نمود و قدس سره بعد از دو روز فوت

کرده اند گویند بعد از فوت شیخ سو و دو قدر شیخ مدتی سال
 شیخ زاده کاتب کنجی نشسته هلاطه نشده اند و ریاضت
 شاکه کشیده اند که فضل الاعمال حمزه ای اشتهاء و بعد از سال
 بحضرت شیخ خادم عزیزان قدس سره در راهی ملازم شده اند و حضرت
 عزیزان شیخ خادم قدس سره پرسیده اند که حال چنان است گفتند
 که الحمد لله درین دو سه روز پای کنج فرود آمدن چنان است که
 تا در کنجی نشوی کنجی نیایی پست برنج اندر پست ای برادر چو کنج نیاید
 کسی کنج نبرده هیچ شرفات و مدفن ایشان در نوحه سمرقند است
 و گویند ایشان بحضرت میرزا محمد بن علی رضی الله عنه میرسند
 بشیخ کمال الدین قدس سره لقب ایشان اقای است مولد ایشان
 قریه اقان است که از نوحه ترکستان است مسالما در موضع علیا
 سمرقند می بوده اند و وفات و مدفن ایشان نیز آنجا است یزار و
 زیارت ایشان بحضرت میرزا محمد بن علی رضی الله عنه
 میرسند و بهفت واسطه شیخ عاتق یوسف قدس سره که ذرا ایشان
 در بیان مناقب حضرت حکیم انا قدس سره گذشت میسر شد حضرت

سلطان قدس میفرموده اند که عارف یوسف در فرزند مقیم تو
 معنی ماطم خواهد شد ایشان مجمع کلمات و منبع سعادت
 بوده اند حضرت عسکریان قدس میفرموده اند که حضرت کمال
 شیخ کبیر سن دریافته بوده اند و از غایت انجنا و تأشده بوده
 و لیکن در زمان زوق چون تیری راست شده در سماع مرشد اند
 و چون از آن حال بیرون می آمده اند باز چون اقل سنجی می شده اند
 نقل است که به نزد حضرت شیخ ضعیفه آمده بظرفهای که در آن
 آرد و مثال آن می اندازند نظر کرده همه استیافته بحضرت شیخ
 قدس عرض کرده ایشان فرموده اند که گشته نظر کن چون
 ثانیاً نظر کرده همه نظرها را پروریده و هم منقولست که طعما
 پیش حضرت شیخ قدس حاضر می شده لیکن آرنده معلوم می
 بوده است و حکمت بسیار از ایشان سر زده که شستن بر معارف
 و ذائق این قوم است حضرت شیخ قدس میجاس شریف حضرت
 خواجهمهر اخواجه البشید قدس میسر سید اند و حضرت خواجهمهر
 از حضرت شیخ قدس است دعای ذکر آره نموده اند و حضرت شیخ

قدس هفت و هشت گشت بقوت تمام ذکر آره کشیدند و حضرت
 خواجه قدس فرموده اند که بس کنید که از عرض تا فرسخت
 و بعضی از اصحاب حضرت خواجه قدس فرمودند که دل را در درد
 در آورد و گفت اند که اگر سگری بخناین طریق را انکار کنید
 پت مرغان چمن بهر صبحه خوانند ترا به صلاح نفقت که
 یکی از جمله مخلصان حضرت خواجه قدس سیف کشیدم از وی
 نسبت بجهت شیخ رحمة الله علیه صادر شده حضرت شیخ
 در غضب نشسته اند و همان ساعت آثار ضعف و مرض در سیف الله
 ظاهر شده و این وقعه در قصیده علیا بوده و سیف الله خود را بهلاز
 حضرت خواجه قدس بمر قنذر رسانید حضرت خواجه قدس
 فرموده اند که ایان ترا از حضرت شیخ طلیم بالفور در پیش حضرت
 خواجه قدس انتقال نموده چنانچه باین وقعه حضرت شیخ در بعضی
 از حکمت های خود اشارت نموده اند در حدیث قدس که من
 عادی لی لبیا فقد اذنته بالحر و به مناقب حضرت مولود رودی
 مذکور است که از حضرت مولود قدس سوال کردند که علت این است که اتم

حضرت مولوی قدس سره فرموده اند که در شیخ علی شنبه
 لیکن علی شیخ آن باشد که مرد و ایشان کردی چون حیر
 ناصر الدین که بجهت یاد او به حضرت مولوی مختل گشت مرید
 وی از وی ناموس کرده باشند اعاذنا الله من ذلك کار بر طریقت
 فرموده اند که مرد و دیکت ل مرد و دهمه دلهاست و مقبول
 یکت ل مقبول همه دلهاست و نسبت ارادت ایشان بجهت
 شیخ نمود و قدس سره است از خلفای ایشانند افاست که
 حضرت شیخ کمال الدین خلوت مرشته اند خادم در نجف
 خلوت به نزد حضرت شیخ آمده عرض کرده است که پشماره
 غیثه در کار است که در محل طهارت در زیر پای صوفیه اندازیم
 حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که ما را فرزند می است که وی شتواری
 غیثه مراد همان ساعت حضرت سید احمد شیخ قدس سره
 پشماره غیثه در پشت خود برداشته به ملازم حضرت شیخ
 قدس سره رسیدند و این ملاقات و ملازم اول حضرت سید
 احمد است بجهت شیخ قدس سره حضرت شیخ سید احمد قدس سره

مشهور است که مرید حضرت شیخ کمال الدین رحمه الله علیه اند
 و مدت بست سال نزد شیخ کمال الدین قدس سره بوده اند
 و بمقامات عالیّه و درجات جلیّه و ملازمت حضرت شیخ کمال
 الدین رسیدند و کما فی تکمیل ایشان از حضرت شیخ کمال
 الدین است نقل است که شبها از برای مطبخ ایشان میزم
 می کشیدند چنانچه هیچکس این اصلاع نداشتند و حضرت شیخ
 کمال الدین رحمه الله میفرموده اند که ما را فرزند بیست
 خدمت راوی می کند اکابر طریقت فرموده اند که خدمت ترا
 بکسر کرده کبر بیاکنند و روز بسایر خدمتها قیام می نموده اند
 برین بنحوال مدت بست سال خدمت کرده اند بعد از حضرت
 شیخ کمال الدین ایشانرا تکمیل نموده خدمت کل داده اند و حضرت
 شیخ سید محمد قدس سره بطریقه حضرت شیخ کمال الدین عمل نمود
 خلوت و سایر اذکار را بطریق حضرت شیخ می نمایند و از خدمت
 مقبول شیخ ابن منصور شیخ ابن محمد و شیخ قدس سره که برادر حضرت
 شیخ احمد اند قدس سره انعام فتاد که حضرت شیخ سید مرید حضرت شیخ

منصور اند قدس سره و شیخ منصور قدس سره مرید شیخ تاج الدین اند
 و شیخ تاج الدین مرید شیخ زین الدین الحافی قدس سره اند و او را شیخ
 زین الدین الحافی را می گفت اند اما در ملازمت حضرت شیخ کمال
 الدین تربیت و ارشاد یافته اند و در خدمت ایشان بوده اند
 چنانچه مذکور شد حضرت شیخ سید احمد قدس سره بحضرت اکمل
 الکاملین عزیران شیخ خدایه قدس سره صحبت داشته
 و حضرت شیخ عزیران قدس سره حضرت شیخ احمد بسیار تواضع
 می نموده اند چنانچه منقولست حضرت شیخ سید احمد قدس سره از آنجا
 بخارا بجانب تبرقند می رفته اند که در راه باران باریده و صوفیان
 بجهت ایشان در باران تر شده محبت کشیده اند و این حال
 بمنزل شریف حضرت عزیران شیخ خدایه قدس سره که در آن
 بوده تشریف نرود منسوخ نموده اند و حضرت عزیران قدس سره
 گفته اند که اکثر ادرسیان خانقاه کمبند که صوفیان را باران رسیده
 و در آن احوال جان بیک سلطان که پدر کلان عبد الله خاں
 و حاکم کرمنه بوده است بجهت خلاص کردن حضرت عزیران قدس سره

داشته کلیم غیری در خانقاه حضرت عسکریان قدس سره انداخته
 بوده حضرت عسکریان قدس سره آن کلیم را بکار و از میان بریده در
 خانقاه از برای صوفیان حضرت شیخ اشکریه اندود و در وقت
 حضرت عسکریان قدس سره بدست مبارک خود حضرت شیخ را سوار ساخت
 چند قدم در رکاب شیخ رفته اند بعد حضرت شیخ بغیر زندان خود
 کفنه اند که حضرت عسکریان قدس سره را باین چهره نیاجیت جو
 نام لیکن مقصود ایشان آداب طریقت و تواضع پیران است
 و فرمودت من تواضع لله رفعة الله و ایضا منقول است که حضرت
 شیخ احمد قدس سره ناز جمعه را در مسجد جامع ابره نمیکور گاه که در کعبه
 گذارد صحبت درویشان که طریق ایشان مشغول شده اند
 و حضرت شیخ حسین خواج از مرقد سره تیر دران مسجد بعد از ادا
 ناز جمعه بطریق خود مشغول شده صحبت داشته اند و بعد از ادا
 صحبت این دو عزیز در محفل مسجد مذکور با یکدیگر ملاقات کرده است
 مدید در سر پام قبشه اند بعد از آنکه از یکدیگر جدا شده اند مخلصان
 از هر یک بن عسکریان سوال از حال صحبت نموده اند هر یک نموده که

درین مراقب بوازست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم سید عرض
 طریق خود کردیم حضرت رسالت پی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که
 هر دو مقبول یکی ز شمار برادر و یکی سرزند بذاغایه بعنایت حقها
 پست ای سواکی که هزاران چوبال حبشه فی عبودتیکم کل غدت
 ذوالی نقی و عشی و حضرت شیخ سید احمد قدس سره بصحبت
 حضرت قدوة العارفین بسیار میرسیده اند و منظور نظر کمیا
 ایشان می بوده اند از بعضی سرزندان شیخ سید احمد قدس سره
 که ملا محمد نام داشته و از مریدان حضرت قاسم شیخ عزیزان
 قدس سره که بوده استماع دارم که حضرت شیخ سید احمد قدس سره
 در صحبت حضرت خواجہ حرار قدس سره بوده اند که شیخ را مکاشفہ
 شده که از صوب آسمان بر سر مبارک حضرت خواجہ قدس سره
 نور می نرگشوف کشته صبح و فرما بد کرده اند بعد از آن حضرت خواجہ
 قدس سره متوالی شده و حضرت خواجہ قدس سره در آن نور فرشته
 مستغرق آن شده اند و حضرت شیخ در زمان این حال درین
 آداب تواضع متوجه حضرت خواجہ قدس سره بوده اند و این حال بعضی

از مخلصان حضرت خواجه قدس تیر کشوف کشته صحیح و فریاد
اند بعد از آن حضرت خواجه قدس آن شخص را از مجلس خود دور کرده
و حضرت شیخ را نوازش کرده فرموده اند که جوانی است در غایت
بیت حرم تصوف ادبی پیش نیست پیدا بد بشود در پیش
میت ای کاکا بر طرفت فرمایند تصوف کلام آداب و مدنی
حضرت شیخ سید احمد قدس در رسم قند و در پیر و در دوازده
شیخ زاده است نیز او نیز یک مولانا شمس کنده می کشد
هو الجامع بین علمی الظم و الباطن اوایل حال حضرت مولوی قدس
آن بوده که بعد از تمامی علوم شریعت روز جمعه در مسجد جامع
هر اه بعد از ادا می نماز جمعه هفت تن که مقصدیان هفت قلم
طه شده اند و حضرت مولانا قدس در صحبت ایشان شده اند
و ایشان اقلیم تقسیم کرده فایده خوانده اند چون بعد از نماز فایده
دست در روی کشیدند ایشان را ندیده اند و حال مولانا قدس
و اکنون کشته از هر چه در آن بوده دست شسته بطریقت قدم
نهاد و صحبت حضرت شیخ سید احمد قدس رسید مریدان

کشته رسیدند آنجا که رسیدند و سالها در خدمت شیخ
 سید احمد قدس سره بوده ارشاد و تکمیل ایشان یافته اند حضرت
 مولانا قدس سره خلیفه مستحق و وارث علی الاطلاق حضرت شیخ
 سید احمد قدس سره اند و حضرت مولانا در کهنه های خود و کثیر از وفای حق
 این طایفه بطریق بی شائبه نمود و در آن حکمت میفرماید که پست
 قطب جهان سید احمد است حضرت شیخ مددیکمی از درویشان که در خدمت
 مولانا قدس سره بسیار بوده میگفت که حضرت مولانا در ولایت
 او زکیت که از ولایت ترکستان است و موطن حضرت مولانا
 قدس سره فالیر کشته بوده اند بر فالیر ایشان جمعی از طلبه علم مهمان
 شده اند و حضرت مولانا قدس سره بر خود را فرموده اند که در
 درامی و از برای طالب علمان خربوزه برار پس ایشان عرض کرده که
 فالیر خام است مدت مدید باید که به نزد حضرت مولانا قدس سره
 فرموده اند که در آنکه بخته است چون بر ایشان در فالیر درآمد
 فالیر را بخته یافته خربوزه های بخته یافته گرفته از غایت تحیر گریان
 و نالان بر آنده خربوزه را در پیش ایشان نهاده است کوندا

حال کنیه سیح خام شبس سخن کوتا باید و اسلام بنو حضرت
 مولانا قدس سره فرموده اند که مایشح کلانیم هر چه گویم چنان شود
 و حضرت مولانا قدس سره در جواب حضرت شیخ سید احمد قدس سره مدقود
 نیز او تیرکب شیخ زاده کاتب قدس سره از جمله خلفای شیخ مودود
 قدس سره ذکر ایشان گذشت و بحضرت عمر رضی الله عنه میرسند
 حضرت شیخ خادم علیه الرحمه و اخوان زبده اعراف قدوه لکبر
 قطب الفت خلیفه علی السلام و اکمل اصحاب حضرت شیخ مودود
 اند چنانچه مجملات اشارت بان رفته است تفصیل احوال ایشان مایه
 فاسم حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره در اوایل حال سکی از غره
 سلسله کبرویه ارادت کرده و مدت مدید در ملازمت ایشان
 بوده اند بعد از آن نیز بصحبت حضرت شیخ مودود قدس سره
 رسید بحضرت شیخ مریم که شصت و هفت سال مر خدمت ایشان
 خادم بوده اند بعد از تمت همسر و طعام بصوفیه زکبه کشان
 خود را بپسیده و بدان اکتفا نموده اند و در ملازمت حضرت
 شیخ مودود قدس سره ریاضات شاقه کشیده و خدمات لایفه

بجای آورد و بالاخر مخدوم عالم شسته اند که من خدم خدایم
 چون حضرت عزیران شیخ خادم قدس سره بهر چند فردوس مانند
 نزول نموده اند و اوایل فقر اما بهر ذکر فته طهارت کنانده
 ذکر میفرموده اند و آن مزدور بعنایت الهی توجّه حضرت عزیران
 شیخ خادم قدس سره از خواب نفسانیّه صاف شده بصفای
 صوفیان متصف شده در سلک این و مخلص این می شده
 بهت بی عنایات حق صاحبی که ملک شد سیاحتش ورق
 نظم ایران لاریت نظری کل کاوش ساکن بود به افانک کل
 بولندی بولغالی منظور به بالاخر پشتر از اهل و راه الله مریدان
 شسته اند و حضرت استاد میفرمود می سیادت پناهی
 اسناد و اعلا افاضه از بدیه المفسرین قدوة المحدثین المولانا
 الامامی الذی التقی التقی بصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمه الله
 میفرمودند که چون حضرت عزیران شیخ خادم بهر چند شریف
 نموده اند مولانا امیر نام شخصی را که بر سر فندک منکر طریق ایشان
 بوده محتسب از او فرستاده که حضرت شیخ قدس سره را منع نمایند از

ذکر بلند چنانچه طریقه شریفه ایشانست و حضرت عزیران قدس سره
 بر تیس آن مجتبان مثل آنکه سخن کوید خطاب کرده گفتند که نوا آمده
 بار از ذکر منع کنی حال آنکه خود نماز باید داد گذارده آن مجتبی گفته که
 اتفاق مجتبان در مسجد جماعت نماز باید داد گذارده هم حضرت
 عزیران شیخ خادم قدس سره فرموده اند که از آن خود را نیکو حساب
 کن که بخون حیض غشسته است چون آن شخص نوحه بازار کرده دیده که
 از از ریش را که بخون حیض غشسته بوده پوشیده بوده است
 هفت اولیا از دور نامت بشنوند تا بفر تار پودت در روئند
 چون مجتبان این گریه را از ایشان دیده اند شرمند
 پیش امامی آمده عرض حال مجلس مذکور کرده اند با وجود آنکه متعاقب
 شده در مسجد مقطع سمرقند که مشهور است مجلس عالی ساخته
 اکابر و هماغه سمرقند را در آن مسجد جمع کرده در مقام امتحان حضرت
 عزیران شیخ خادم شده و شنیده که لمحتجین ملعون و هذا اکابر
 تکلیف کرده که بحضرت عزیران برپا نشوند و قطعی ایشان بجا
 نآیند چون حضرت عزیران قدس سره از در مسجد البسمه الحکیمه از حم

کویان در آمده اند بمکی کابر بخواسنه تعظیم و توقیر کما هیج
 آورده اند و حضرت عزیزان قدس در محراب مجد بر تہم قدم
 نشسته مرتبہ اند و بمکی کابر مرتبہ اند و درین مرتبہ در قہ
 ملا امامی سنک سیاسی افتاده نزدیک به کہ کردن می بشکند
 بالفو حضرت عزیزان قدس رفع آن کرده اند بت کرترا سنک
 زند معوق است چہ کہ آرمی زد کر کو سہر بت بعد از ان فرمودہ اند
 ملایان وقت نگاہ سیدارید تا ہر وز سخن کنیم شما گوش بشید
 بعد از ان بیان آیات و احادیث و روایات و آداب برین طریقہ فریہ
 علیکہ اند چنانچہ تفصیل آن در دیباچہ این کتاب نموده شد
 و در ان مجلس جمیع علما و فضلا و اکابر و اصاغر سمرقند حضرت
 عزیزان قدس سرہ شدہ اند ذکر لافات حضرت عزیزان قدس سرہ
 حضرت خواجہ ہر از خواجہ عبدالستید اوم اللہ مغفرتہ و قدس سرہ
 خدمت مولانا صوفی برکنی کہ یکی از اصحاب کاکہ بودہ و مخلصان
 حضرت عزیزان تہم شیخ قدس سرہ بود در اوایل حال خدمت
 زبدۃ الاولیاء حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ بودہ از

نزدیک ایشانست از حضرت مولانا ولی عزیزیان قدس سره
 نقل می کرد که حضرت عزیزیان شیخ خادم قدس سره در قریه کجشک
 که از توابع شهر سبز است واقعه دیده اند که جوانی ملکی در کمر بسته
 بمشیر یف ایشان درآمده از صوفیه حضرت ایشان قدس سره
 تکلیف کرده که با ایشان کشتن گیر و محاکمات اصحاب تصدی
 آن کرده بالاخر حضرت عزیزیان قدس سره آن جوان کشتن گرفته
 در زیر خود گذاشته دست بسینه آن جوان که زده اند آواز
 سنج می آمد چون ازین قعه فایغ شده اند با حجاب فرموده اند
 این جوان که باشد شخصی از درو درآمده بحضرت عزیزیان قدس سره
 عرض کرد که حضرت خواجه الشیخ قدس سره بکرامت ایشان فرایند
 و حضرت عزیزیان بحضرت خواجه قدس سره صحبت داشته اند حضرت
 خواجه قدس سره بجانب سمرقند رجوع نموده اند بعد حضرت عزیزیان
 قدس سره فرموده اند که آن جوان که در واقعه یم همین جوان است
 که مکمل تمام است در زیر تربت ما خواهد بود و آواز سنج آن باشد
 او را دنیا فرو گیرد ولیکن بروی تاثیر و ضرر نرسد و اما بر فرزندان

می‌ضرر کند چنانچه درین زمان معاین می‌شود و ایضا نقات که
در مجلسین حضرت خواجه قدس سره از ایشان پرسید که احوال
چونست حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که گاه هست و گاه نیست
و حضرت خواجه قدس سره گفته اند که چرا همیشه نیست حضرت عزیز
قدس سره از مجلس زود شغال شده اند از حضرت عزیزان قدس سره بر آن
اشغال بعضی از مخلصان سوال نموده اند فرموده اند که ما جواب از
تجلیات لکھی گفتیم که گاه هست حضرت خواجه قدس سره از
دوم آگاهی گفتند که چرا همیشه نیست اگر زود معنی برایم کمی از ما
بایستی شغال فرموده ما خود پیر شده ایم ما نخواهیم که این جوانان
اشغال نایده و ایضا منقولست که حضرت عزیزان قدس سره از گوی محمد
جب که در سمرقند مشهور میگذاشته اند حضرت خواجه قدس سره
مافی‌الباشه اند بعد از وداع حضرت خواجه قدس سره مدت مدید
بر سبیل تواضع بر سر پا ایستاده اند تا آنکه حضرت عزیزان قدس سره
از نظر حضرت خواجه غایب شده اند سبب آنرا بعضی از مجتبان از حضرت
خواجه قدس سره سوال نموده اند حضرت خواجه قدس سره فرموده اند که در

حضرت شیخ قدس سره جمعی از ملائکه میروند و بعد از گذشتن حضرت
شیخ تعظیم تو قیر آن ملائکه کردیم و مویید این سخن حدیث حضرت
بنویست صلی الله علیه وسلم که ملائکه برگردان تا با آسمان
کر کرده پرور پریم یافت می استند و ایضا مقبول است از سلطان
احمد میرزا که پادشاه سمرقند بوده نسبت بحضرت عزیزان باد
واقع شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که در خانه مریدان
سلطان میرا تا دویس کیم بمثل حضرت خواجه قدس سره رفته در منزل
ایشان تلقین بلند گفته اند حضرت خواجه معذرت بسیار
سوار شده بخانه سلطان آمده ویرا مودب ساخته اند و سلطان
بلازمست آنحضرت آمده ایشانرا بخانه خود برده عذر و تقصیر
عرض کرده که ذکر آوده فرماید حضرت عزیزان فرموده اند که این
ذکر بایران نشود یک فریارانرا آورده در منزل شما ذکر گویم در ذکر
بجمیع از صوفیان بمثل سلطان آمده ذکر فرموده اند سلطان کفر
بایران و صوفیان موزه ای پر کل خود را در تاک خاک گذارند که فردی
قبامت دست گیر ما شود و بعضی از سخنان که حضرت شیخ جمال الدین

عزیزان علیه الرحمۃ از ایشان نقل کرده اند چنانچه صاحب شجرات
 نقل کرده همان عبارت تیمنا و تبرکا ایرادی یابد در شجرات
 در ضمن پنج رنجہ ایراد کرده رنجہ اول آنکه میگوید که حضرت
 شیخ جمال الدین رحمه الله میفرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خاں
 در است قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ می گفتند که جمعی
 هستند که از ذکر گفتن قیامت قلب حاصل می کنند که آنرا ابداد
 می گویند از غفلت بمقتضای طبع نفس پس می نمایند که من
 ذکا الله شهادت بان باشد اگر چه گفته ان بغفل عن ذکر الله کرده اند
 و برین بنی که از حضرت عزیزان مذکور منقولست درین است شعار
است که وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فَرْغًا وَ خَفِئَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ
اَقْوَلُ نَغْدًا وَ اَلَا صَالِحٌ لَا تَكُنْ مِنْ الْغَافِلِينَ زیرا که دلان
 من الغافلین دلالت کرده که ذکر بر پس غفلت منتهیست
 رنجہ دوم آنکه میگوید که حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
 فرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم میفرمودند که حضوری که
 سالکان را در نهایت ذکر و عبور بر مرتب آن مر باشد مر نواند که پیش

از آن نیز دست و پد لیکر آن جنهنور را بقایمی باشد بواسطه
 کشاکش طبعیت زود زایل می شود اما عبور بر مرتب ذکر که عبادت
 از مشایخ بعضی از انوار و کثوف است کرده باشد آن مرتب
 چون جام لطیف بجای طبعیت می نشیند و سالک از مقتضای
 طبعیت و پیرایش آن خلاصی می یابد رتبه سیوم و هم حضرت شیخ
 جمال الدین قدس می گفته اند که شیخ ما قدس می فرمودند که لیل
 بر محبت حالی که وارد می شود آن است که در وقت ورود آن حال
 فنا نیستی در نهاد سالک پدید می شود و کلفت بر مرخص و بعثت
 میل می مجتبی تازه حاصل می شود که با حکام شرعی از روی زوق
 و محبت به کلفت و کسالت قیام می نماید رتبه چهارم آنکه حضرت
 شیخ جمال الدین می فرمودند که یکی از علما رسوم نزد شیخ ما قدس
 آمده بود می گفت که حال اهل قصر و سماع از دوپرون نیست در آن
 وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت
 و قصر اظهار خود می بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور
 طهارت ناکرده نماز می کنند از آن پس است حضرت شیخ ما

قد سره در جواب فرمودند که از سبب انقباض وضو می آید که
 عقل مسلوب می شود و چنانچه مجانبین را وقعت و دیگری آنکه عقل
 مستور می شود و چنانچه در حال غمی باشد اما به مغوری این طایفه
 در حال قص و سماع نه مسلوب شدن عقل است نه مستور شدن آن
 بلکه این مغوری اجابت است که در آن محل عقل کلی از عالم امر
 برین عقل جزوی فایض می گردد و در محلت وجود سالک حاکم و غالب
 می شود و این عقل کلی قوت و قدرت آن هست که تدبیر و ضبط عالم
 کند چه جای تدبیر و ضبط بدن در آن حالت و ظل حمایت و تدبیر
 اوست و آن عقل کلی مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه
 نوافض در آن محل غمی مانده طالب صادق در آن محل از طبیعت احکام
 او تمام بیرون می آید و از لوازم بشریت خلاص می شود پس در آن وقت
 بتجدید وضو و احتیاج نیفتد نتیجه چنانست که هم حضرت شیخ
 جمال الدین می فرموده اند که شیخ ما قد سره می فرموده اند که بعضی از
 مخادم سلسله خواجگان قدس سره هر از هم چنین گفته اند که وجود عدم
 بوجد بشریت عود می کند اما وجود فنا هرگز بوجد بشریت عود نمی کند

معنی این سخن بحسب ظاهر آنست که مراد از وجود عدم تحقق صفت عدم
 که عبارت از ان چنودی است که مبتدیان طریق خواجگار از ادب
 مشغول دست می دهد لیکن آنچه حقیقت معنیت وجود عدم عبارت
 از ان صفت حقیقی است بر مد رک که سالک بر تومی اغوا از بواسطه
 کمال شغل باطنی می خلود از نفوس کثیفه و آن بر تو هستی حقیقی که
 بعد از ان چنودی پیدا می شود و چون آن عدم است این
 وجود و عدم نیستند بوجود بشریت یعنی باز این بر تو ناپید می شود
 و لو ارم وجود بشری غالب آید بخلات وجود و هو خفای که می
 بقاء بعد الفنا کو سیند که بعد از تحقق بمقام فنا پدید می شود و بخل
 فنا را وجود باقی ازلی نیست این عدم را نیز ازلی است این وجود اگر چه
 بر تو همان وجود باقی است لیکن بواسطه عدم تحقق بمقام فنا که گاه
 مستوری می شود تا وقتی که ثابت گردد و ملک شود و الله تعالی
 اعلم و حضرت عارف مرقد شریف در مثنوی باین بیان اشارت نموده
 فرموده که بیت وصل عدم اگر توانی کرد بکار مردان مرد توانی کرد
 منقولست که حضرت عزیزان قدس را پس بود هر ده سال که مقام

ولایت رسید بوده که از عالم فنا بدار بقا ارتحال نموده است
 دوران حین حضرت عزیزان قدس سر و جان نه بوده اند بعد از آنکه
 بخانه درآمده مطلع باین اقبال شده اند فرموده اند که خبری
 فرزندار جمند برخواست نه نشسته اند و اولیا اکر می که مریدان
 و مجتبان آنحضرت اند حاضر نموده اند عرض کرده اند که این فرزند عزیز
 حبیب حضرت الطیر کجایی آورده که پیت جان برکت است
 مرشدی ای شاه العبد و بافریده گاه مولاه برخواست نه نشسته اند
 حضرت عزیزان قدس سر و جان فرموده اند که خواب کن باز خواب
 پست بن فهرست قند اولیا پمروده راز ایشان عیان شد حیا
 بعد از آن فرموده اند که فرزند دل بند را در جوار غار ما که این غار
 سرزند مشهور است دفن کنید و ما را نیز چون وقت اقبال شود
 جواروی دفن کنند مخدوم زاده را در اینجا دفن کرده اند حضرت
 عزیزان در این موضع شریف مدفونند نیز ارویت که ای عزیز
 سن بدانکه از حضرت عزیزان قدس سر و جان یکس مرتبت یافته
 بمقام ولایت رسید مگر آن تکمیل یافته اند از آن جمله فرزند رشید

آنحضرت که مذکور شد فرزند دویم شیخ علی شیخ قدس سره که بعد از
 انتقال حضرت عزیزان قدس سره خلوت نشسته گفته اند که سر حلقه این
 خلوت خدمت ملاطفاً بعد و اما که ذکر ایشان خواهد آمد و
 خدمت ملاطفاً بعد بعد از ایشان سر حلقه آن مجلس شریف
 شده متوجه ذکر شده اند و خدمت شیخ علی شیخ در مطبخ متوجه
 شده اند چنانچه حضرت خوابه همراه قدس سره میسر میاید که ع
 خدمت تراکم کرده که با کشیده و فتوری در مجلس فراموش شده
 حضرت شیخ علی شیخ مجلس ذکر آمده ملاطفاً بعد را از برای خدمت
 نقیب که سر خود سر حلقه ذکر آن شده متوجه ذکر شده بوده اند که
 از کنار خانقاه درویشی از درویشان و والد حضرت شیخ قدس سره از
 فرایندگان در زیر قدم حضرت شیخ علی شیخ افتاده فتنه چنان
 بوده که این درویش از غایت غیرت که داشته تبعیت باین درویش
 ناکرده در کنار خانقاه متوجه بوده و این فتور بجهت عدم اتفاق
 بوده چنانچه از حضرت سلطان اطریقه خوابه احمدیور قدس سره
 منقولست که در مجلس ایشان قبضی واقع شد فرمودند که تفحص کنید

چکانه در مجلس باشد تفحص کرده اند چکانه نظم نشده فرموده اند که
 عصاخانه را بپسندید که در عصاخانه عصای چکانه نباشد چون
 عصاخانه عصای چکانه یافتند چون آن عصا را دور خسته
 اند قبضه تبدیل بسط شده صحبت عظیم در گرفته و حضرت شیخ
 علی شیخ فرموده اند که شمیری بر گردن می انداخته بودم که دست
 پدرم ظاهر شده آن شمیر را از وی دور نمیکردم می جد می شد مبت
 اولیا را هست قدرت از آنکه یثیر حبه باز گردانند ز راه بهر
 شیخ علی شیخ قدس در نوای حصار مدفونند نیاز و تیرک گویند
 شمیری در پای مرقد ایشان خواب سیکرده اگر نیازمند مخلصی زیارت
 مرقد ایشان می آمده و همیشه بعد از زیارت آن شب بزمی
 آمده خواب سیکرده فرزند بسوم قطب الکبر اخوت ابر فاعبد الحق
 شیخ عزیزان قدس که اند این فقیر مخلص از خدمت خواجم که سپهر
 حضرت ایشان و از مجد و بان حق بودن اسماع دار و که چون حضرت
 عزیزان شیخ عبدالحق قدس که دویسم ساله شده اند روزی حضرت
 عزیزان شیخ خادم قدس که بر بالای لبندی در غایت بسط و شوق

و زوق بوده اند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سره بآن بلندى نشان
 و خیزان بقدّم شریفایشان رسیدند و عنایت ازلى دست
 گیرى کرده نظر حضرت عزیزان قدس سره بایشان افتاده و حضرت عیون
 قدس سره زبان خود را در دهان ایشان انداخته ایشانرا مگانیده اند
 و فرموده اند که بعد از یوم بیج دلی احتیاج نباشد و همان زمان
 بمقام اولیا اکر امی رسیدند و هم حضرت خواجم رحمه الله گفتند
 چون حضرت عزیزان قدس سره از دار فنا بعالی بقاء انتقال کرده اند
 حضرت شیخ عبدالحق دوازده ساله بوده اند اربعین نشسته اند در
 یکی از کوه های شهر سبز و در آن اربعین میر محمد صوفی قدس سره که
 یکی از ایران کار کرده قدیمی حضرت عزیزان قدس سره بوده اند بحضرت
 شیخ عبدالحق رحمه الله عرض کرده اند که یکی از خلفاء و اولاد الشریف دود
 مرید خود حضرت شیخ فرموده اند که یکی از ایران کار کرده شماست
 اینجا کنسید بعده این هر دو عزیز تر قبشه توجّه تام نموده
 بیکدیگر متوجّه شده اند خدمت صوفی میر محمد بعد از نماز عشاء پیش
 شده اند و حضرت شیخ عبدالحق قدس سره فرموده اند که صوفی را در پرتو

این معکف درین پرتا وید چنان کرده اند و صوفی در آن
 هفت روز بهوش افتاده بود و اطراف صوفی بحالت حرارت
 صوفی آب شده بود بعد از هفت روز زمین بهشت حضرت شیخ
 قدس صوفی بهوش آمده عذر و تقصیر گفته عرض نموده اند که ایشان
 پاشا هندی عاقبت شیرزاده شیرشودین و هم حضرت خواجم رحمه الله
 نقل می کرده اند که رحمت صوفی قدس شیخ نیز از یاران معتقد قدس
 حضرت شیخ خادم علیه الرحمة بوده است وی چون صوفی میر محمد
 بحضرت شیخ قدس عرض نموده حضرت شیخ عبدالحق قدس توبه
 نموده در صورت باری و صوفی رحمت چون کبوتری در قطار عالم
 که نحیه حضرت شیخ شمشیری بروی زده اند بعد به میر برشته اند
 صوفی میر محسن را زنده دیده اند فرموده اند که بغل خود را بوی
 چون دست در بغل کرده دعای صافی می گفت که در بغل صوفی زده دو پا
 شده بوده است و این صوفی دعای صافی ضبط کرده و در خود خفته
 بوده بعد صوفی رحمت نیز تقصیر گفته حضرت شیخ عبدالحق را به
 احتیاج نیست بلکه دیگران را بحضرت ایشان احتیاج است تمسک

حضرت شیخ قدس سره از حضرت والد شریف ایشان حضرت شیخ
 خادم غزیزان علیه الرحمۃ والرضوان است خدمت زبده العلماء
 قدوة افضل مولانا عبدالحق از پدر خود مولانا امان که از مردان
 و مجتبان حضرت مولانا ولی غزیزان قدس سره بوده نقل میگرداند
 حضرت مولانا ولی غزیزان میفرمودند که چون حضرت قطب الکلم
 غزیزان شیخ خدای داد قدس سره را بحال نمودند بلا زیست حضرت
 شیخ عبدالحق قدس سره آمده در صحبت ایشان می بودیم و در عالم طبع
 ترسها از این ایفتم روزی فرمودند که ملا ولی دانستی که هر نفس
 که در خود ایم میکنیم بر خیز مرید می شود عرض کردم که بظاہر است
 دادن چه لازم است فرمودند که آنچه ما در چینه تنی مراد جاهل نشود
 بعهده حضرت مولانا ولی غزیزان قدس سره مرید شده اند حضرت
 شیخ قدس سره رخصت کل داده اند چنانچه ایشان الله و ربان
 مناقب ایشان تفصیل رخصت از شیخ عظام مذکور خواهد شد و هم
 مولوی مذکور نقل میگرداند از پدر خود که حضرت مولانا ولی غزیزان
 قدس سره میفرمودند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سره از جانب لایب

آنها بمرقتند آمده از دریا می گویند که نشسته فرموده اند که را
 خواب گرفت از پ فرو آمده در ریگهای آن دریا خواب کرده
 و زمان حرارت روز بوده حضرت مولانا ولی غفران قدس سره جا
 در خوشه نهاده بر سر حضرت شیخ قدس سره سایه کرده اند میفرمود که
 چنان در خواب شد که گویا دایان انرجیوات مانده بود
 بعد از آنکه برخاستند فرمودند که بقریه کوفین فرستم و ملا
 عبد الرحمن مفتی که آنجا ساکن بود ویرشته می آیم بروید تا بزرگ
 نماز جنازه گذاریم ع خود می کشی قاسم را خود تغذیه می داری
 بعین آن دروان شدیم فردا بکاه روز چون بموضع کوفین رسیدیم
 جنازه ملا عبد الرحمن مفتی حاضر بود و حضرت شیخ عبدالحق جنازه
 وی را خود انعام شده گذاردند بعد از آن رجعت نمودند و قصه
 بود که ملا عبد الرحمن اول مرید حضرت شیخ قدس سره بوده بعد از ملا
 مرید شده بوده این غیرت و غضب حضرت شیخ قدس سره بزرگوار
 آن بوده اکابر طریقت فرمایند که اولیا حق چون ششتر مهنه بزنند بلا
 شود و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لحوم العلماء

ششم سن ششم مرضی سن عضلات و هم مولوی عبدالحی از ولد
 خود نقل میکند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس میفرمود
 که حضرت عزیزان شیخ عبدالحی قدس یک شبی در زمانی که معکف
 بوده اند از مسجد برای طهارت می بودند اند که پای مبارک
 بصوفی که در خواب بر سر می فرموده اند که این صوفی کوایم رده است
 بر منی خیزد او را پیرون مسجد پرتا وید چون صوفیان برخاستند که
 وی را به پیرون مسجد کنند او مرده بوده آرمی عاشق چنان شد که
 هر چه او کوید چنان شود حدیث است سمعنا لاولالت برین معز فراد
 ع هر چه او کوید چنان کرد و چنان بود هم حضرت عزیزان مولانا
 ولی قدس میفرموده اند که حضرت شیخ عبدالحی قدس کوایم میرز
 در دست گرفته در مقام کشتن بودند اما پیر اول یعنی حضرت شیخ
 جنایه او قدس جل شل شده بود اگر کلدی بر سر ایشان می
 زدند تا میر می کرد و بکل جتة هو مؤلیها و هی تقلت که زبده
 التجربین مدوة المتأخرین استاد علما مولانا درویش محمد خان
 ترکستان که در مدرسه میرزا مدرسین علم علما می سمرقند بوده اند

می گفته اند که بلا زست حضرت عزیزان شیخ عبدالحق قدس سره
 بسیار می فرستیم روزی فرمودند که آخون شاپور ابراهیم شیخ را
 علم ظ تعلیم بکنید و ما شمارا علم باطن تعلیم کنیم من فرمودند که هیچ ولی
 کسی را بشرط ولی نساختم ما چنان کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا جواب
 کویم فردا جواب بگفتم که از دست ثانی آید بدین سبب نامی مذکور
 وقت اتفاق افتاد که ما را در زیر قدم حضرت شیخ عبدالحق قدس سره
 دفن کنید در جوار حضرت شیخ مدفونند و حضرت شیخ قدس سره در جوار
 والد شریف خود قدس سره السلام مدفونند ابراهیم شیخ قدس سره
 فرزند حضرت شیخ عبدالحق قدس سره اند و از ایشان ارشاد و تکمیل
 یافته اند و از مقتدایان این سلسله شریفه اند و سالها در مقام
 ارشاد و خلافت بوده اند و حضرت خواجم قدس سره فرزند برادر ایشان
 و تکمیل از ایشان یافته اند قدس سره السلام و این ابراهیم شیخ
 و خواجم تبر در جوار حضرت عزیزان مدفونند نور الله مرقدیم
 خدمت مولانا لطف الله رحمة الله علیه ایشان را در سلسله مولانا
 لطف الله و اما گویند که دختر صلیبیه حضرت عزیزان شیخ خاتم

علیه الرحمۃ و رعقد نکاح ایشان بوده اند و خدمت مولانا
 را ابتدا احوال ایشان آن بود که بعد از آنکه تحصیل علم ظم کرده اند
 روزی بصحبت حضرت شیخ خادم علیه الرحمۃ رسید در آستان
 مسجد مقطع که مسجد عظیمی بود ایشان جانرسید بنا بر کثرت
 خلایق و حضرت عزیزان بذکر مشغول بوده اند حضرت مولانا دوا
 دیده اند که نه بستر در زیر پای مولانا انداخته اند بعد از فراغ
 مجلس حضرت عزیزان مولانا را طلبید فرموده اند که میبار مجلس
 آمده نه بستر در زیر پای تو انداختند اگر بیشتر ای از آسمان
 بگذری بعد از ظهور این که هست حضرت مولانا مرید شده
 بسیارها در خدمت صحبت ایشان بوده اند و از ایشان کمال
 یافته اند نفایست که روزی حضرت عزیزان علیه الرحمۃ یکی
 از ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره را غیر موزون بطریق
 نثر می خوانده اند چنانچه طریق ایشان این بوده که نظم را این
 می خوانده اند که موزون نظم نمی شده خدمت مولانا موزون
 خوانده اند حضرت عزیزان کار و خود را از غلاف بر آورده سحاب

مولانا پرتافته منسوب بود و اندک این تراکاه وارید یک روز شما
 کار در آن حضرت مولانا آن کار در سالها تیرگانگاه و ششانه
 و پسر ایشان آن کار در گرفته بهمان کار و حضرت مولانا را
 در زمانی که در حبس بوده اند زود شهید ساخته اند آن وقت
 معلوم شده است که کلام حضرت عزیزان قدس سره پست کمالان
 از روز نامت بشنوند تا بقعر تار و پودت در روند از خدمت
 مولانا از دختر حضرت عزیزان علیه الرحمه و ختری تولد کرده که آن
 دختر را بخندست میسر زبیر که دانشمند روزگار بوده و او را از آن
 دختر دختر دیگر شده که از آن حضرت زبده اعلیاء و قدوة الفقهاء
 استاد المتبحرین ملاذ المتأخرین الجامع بین علمی النظر و الباطن
 العارف بهر اراقة مولانا عصمة الله قدس سره تولد کرده اند از جانب
 والده حضرت مخدومی دستاوی سند و شیه مولانا علیه السلام
 بحضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره میسرند و از جانب پسر
 بحضرت خواجہ عارف ربو کردی قدس سره که در بلاد خواجه گنج
 قدس الشہار هم مشهورند میسرند و حضرت مخدوم قدس سره

منظور نظر اولیا کرامی بوده اند سیف نمودند که ما را در دین
 شریف خواجہ ملا قدس سرہ کہ داما حضرت خواجہ ہراند قدس سرہ اند
 ختم اندایشان کرنتہ خود را در دین پوشانیدہ عصمتہ اند نام
 نہاد و اندازان زمان نشاء از مذاق این طایفہ در کام بست
 و من بسیم و ایضا می نمودند کہ روزی در معتمد حضرت استا
 استاد اعلیٰ الاکرامین سند المجتہدین مولانا مصطفی رحمتہ
 حاضر شد م خدمت مولانا مصطفی رابطی بود و زمزمہ با خود کردہ
 میکریتند و مر حال یکگون شدہ و وزیر قدم مولانا قادم کہ
 مرید نوم ایشان نہ نمودند کہ ارادت الحقیقہ ارادت بقبت
 چه لازم کہ دست دادہ شود و تر قبول کسیریم و ما را نیز نسبت
 بحضرت شیخ مرجان قدس سرہ کہ کمی از مخلصان حضرت زین الدین
 الخوافی قدس سرہ است و ارشاد از ایشان یافتہ و محض از ایشان
 این حال پیدا شدہ بود ایشان فرمودند کہ دست نظر چه لازم کہ
 دادہ شود ما را ہر خصی کہ از حضرت شیخ زین الدین الخوافی رسیدہ
 دادیم ما نیز خصی کہ از شیخ مرجان رسیدہ بشما دادیم حضرت

مخدومی قدس که ذکر اجهرا بطریق این سلسله شریفه می گفتند این
مخلص نه رند ارجمند عبدالرشید را بدین حضرت مخدومی
اندخت نیاز ایشان کرده بود و در خاطر بود که نام ویر عبدالرشید
و یا عبدالشید مانند فرمودند که ممتن شدیم نام وی عبدالرشید نام
و آثار توجه تمام از ایشان نظم و هویدا بود و روزی این فقیر ملازمت
ایشان رسید که این بودند فرمودند که مدتی در کفتم و مدتی
و اگر گفتیم اکنون بتخیریم که چه کنیم باز گریان شدند چون کمال
دشمن نادانست چاره کارم میجویر اندست و خوار و عدا
از ایشان بسیار بطنو پوسته است چنانچه بعضی در سنا حضرت
غیر از آن قاسم شیخ قدس که خواب آمدنش است تعاد از بخت آنکه
روزی این فقیر در ملازمت ایشان بود که یکی از خواجه زاده ها اندک
و غضب شد از این فقیر را بخاطر آنکه که چکلت باشد و درین غضب
بفقیر توجه کرده گفتند که طالب علمان من زندان اند اگر پدر تا روز
فرزند نکند من زنده ادا شود حضرت مخدوم را بر خواطرا اثر این
آمر بود میفرمودند که مقصود از گفتن در سنن هیچ شریعت ختم

مصطفی است صلی الله علیه و سلم هر که بر درس آید بد نصیب شد
 انا الاعمال لنبات من شریف ایشان در جوار حضرت خواج
 احرار است قدس الله سره را میفرمودند که چون حضرت قاسم
 شیخ عزیزان قدس سره در ولایت آستخن بمعطف شدند فقیر ببارست
 ایشان رسید و صحبت ایشان در آن عتکاف بودم بحضرت
 عزیزان قدس سره عرض کردم که درین مجلس فقیر را جمعیت خاطر حاصل شد
 آپس ازین در ولایت انار سم قدس حضرت ایشان خلوت شدند
 در آن خلوت جمعیت خاطر شد بلکه تفرقه پیدا شد و هر دو مجلس غیبت
 ایشان است حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که ولایت
 هلیا باد و ولایت آستخن و ولایت سیانکال تا بخارا یکی در طریقه
 شریفه اند کویا که یک سال اند هر وقت که ذکر میگویم یکی باتفاق
 ذکر میکنند بلکه زمین زمان همه اتفاق حرکت آمد و ولایت آنها
 در وی طرف مختلف است این تفرقه و اختلاف بدان جهت است
 و حضرت مخدومی قدس سره منظور نظر کیمیا اثر حضرت مولانا ولی
 عزیزان بوده اند قدس سره میفرمود است که حضرت مولانا ولی عزیزان

ایشان را ولی در زاد می گفته اند و بحضرت غنیزان قاضی
 قدس سره در زمان طلبه و خدمت تمام دهشته اند و در صحبتها
 حضرت حاضر می شده اند و از سر قند بولایت کرمانه که موطن
 شریف حضرت غنیزان است بسیار میرفته اند میفرمودند که یک
 کرات از حضرت غنیزان قدس سره رخصت خواستیم که درین سفر به نجف
 رفت از آنجا بولایت قرشی رفته بمرقد شغال خواهم کرد حضرت عیرا
 فرمودند که بخاراج را پسروید و کیفیت بحجت زیارات مزارات
 بخاراج حضرت غنیزان قدس سره قبال نموده رخصت داد و بعد
 به بخاراج رفت زیارت مزارات شریفه آنجا کرده بخارا را در آمده بخار
 قرشی توجه کردیم چون حضرت غنیزان قدس سره مطلع شده اند که بسیار
 خوشوقت شده فرموده اند که زیارت همچنین مبراید که مقصد مدبر
 تعلق گیر و حضرت غنیزان قاضی شیخ علیه الرحمته نیز حضرت مخدوم
 را ولی در زاد می گفتند و از مشایخ این سلسله شریفه بحضرت
 غنیزان درویش شیخ علیه الرحمته که ذکر ایشان خواهد آمد است
 صحبت داشته اند میفرمودند که از مشایخ این سلسله شریفه بگفت

ترو بهت ترا حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره ندیم
 میفمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم خانقاه بسیار
 گرم شد فقیر بسیار محنت کشیدم حضرت شیخ قدس سره را اثری
 شد یکی از صوفیه فرمودند که خدمت ایشان را بجزه که در پیرون
 خانقاه است برده همان کن آن صوفی بفرموده ایشان چنان
 کرد میفمودند که ما را در جوانی جمعیت تمام بود بعد از آن بحجت
 اشتغال بفرزندان و آشنایان خلایق آن جمعیت خاطر نماند
 مفقود می شود که اول جمعیت در وحدت بوده ثانی جمعیت
 در کثرت بوده و خاطر حضرت مولوی قدس سره مایل بآول بوده است
 و الله تعالی جان فانی شدیم از ذکر اولاد حضرت غیران
 شیخ خادم قدس سره شروع کنیم در بیان مناقب خلفای ایشان
 قدس سره حضرت عزیزان شیخ جمال الدین هو الجامع بین علم الظم
 والباطن حیدر العزم فرید الدهر قطب الیاس غوث الکبریا قدس سره
 خلیفه ربیع و حل الکمل اصحاب حضرت ایشان شیخ خادم قدس سره
 و هو صاحب الایضات شافیه و المشرع بشریعه الشریفه بفرموده است

کریمه و جاهد و انی الله حق جهادیه و بمضمون حدیث افضل ال
 اعمال حمزه‌های اشقهار بریاضات شافیه مجاهده می نموده
 نقبت که گاه سه خلوت پوسته می نشسته اند حضرت شیخ
 خدای داد قدس سره میفرموده اند که سه خلوت متصل و منقطع
 پوستین پوشیده و در خلوت خیر حکمت حرارت که خانقاه چون
 آتش در آن گرم شده بود و حضرت دادند که کبر سیکه انجانوا اند بود
 در وهلیز خانقاه باقی شده و نفر از اصحاب ایشان که از آنجمله می
 این فقیر بود و در خانقاه باقی ماند و حضرت غریزان قدس سره معین
 پوستین پوشیده نشسته بوده اند و دیگران بیرون خانقاه
 در وهلیز بودند و پت بقدر غفل خود باید زدند که کجاست نشاند
 رفت بر قاف به اما سوختن آتش حیران مشتاقان وصال حضرت
 نشان و تشنگان بادیه همان ازین گرمی میزدند و این حرارت
 و جنب حرارت این میجو کرد و چنانچه از خواب هر از قدس سره منقول است
 میفرموده اند که حج خانه در زمان حرارت هوا چون خانه دل نیست
 حق سبحانه و تعالی که قلنا یا نازک و نازک و نازک ما غلبناهم الایه

چه عجب حق سبحانه دل بند و مؤمن محب که منظر الهی است
 چنانچه حدیث لا یُنْظَرُ وَاللّٰهُ اِلٰی صُورِکُمْ وَلَکِنْ یُنْظَرُ اِلٰی قُلُوبِکُمْ
 میوید این معنی است چنان کرد اند که محبت واجب که بر طین
 آن قلب صبوریت غالب بر حرارت دیگر ملکه برایش جَنَم
 چنانچه در بعضی از تفاسیر و تفسیر این آیت که وَاِنْ مِنْکُمُ الْمَآءُ اَوْ
 مذکور شد که همگی آدمی داخل جَنَم شوند لیکن حق سبحانه بر مؤمنان
 جَنَم را مکنستان کرد اند حضرت سلطان بطریقہ خواجہ عبد
 قدس فرماید است عارف عشق جان موکلیند اعلم ما رتباء
 ادنا کیز منیک متوق عالم غافل و لور و آزار شیخ الاسلام
 ابو حفص شیخ شهاب الدین اشهر و روی قدس منقول است
 چون محبت و عشق عاشق را بیرون کنند محبوب بی نظر گردد و
 این ممکنات را تجمل آن نباشد حق سبحانه فرماید که فَلَا تَجْلُو
 رَبُّهُ بِالْجَبَلِ حَبْلَهُ وَکَا وَخَرَّ مُوسٰی صَعِيقًا و عارف روح و مشنوی
 فرموده اند که اگر مرغ ضعیف چون کبوتر و مثال آن خواهد که شتر
 را میهمان سازد و چون شتر در خانه و در قدم نهد خانه او ویران

شود بلکه صاحب خانه ای مال اشتراک کرد و نفقت که مولانا ابراهیم
 شیردانی که از متجر آن روزگار بوده ادوات که بلازمست حضرت
 عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره رسید حضرت عزیزان فرمود
 اند که ملا ابراهیم پیش می ملا ابراهیم را بخاطر آمده که شاید که درین
 مجمع ابراهیم نام دیگری نیز باشد و گویا فرموده اند ملا ابراهیم
 شیردانی که در بحث وجود سخنان دارد پیش آید الفصه این
 ابراهیم را در بحث وجود کلامی سخنان بوده چنانچه از جوهر قف
 مولانا ابراهیم معلوم شود چون مولانا ابراهیم پیش ایشان آمده
 سخنان مولانا ابراهیم را که بر بحث وجود بوده خود بیان فرمود
 اند بعد از آن کلمات آن نموده اند مولانا ابراهیم قدس سره
 در سلک محبتان مریدان حضرت عزیزان در آمده از ایشان سرپا
 یافت اند نظم ما افتد بر تو مری نظر از وجود خویش کی
 یا به خبر به چنان خویش تن چیزی نشد هیچ این خبر تیزی نشد
 نقل است که شاه یک خان شهید در استبداد ای حال در حضرت
 عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده و در آن آوان در حد

امیر ترخان که حاکم دوالی سمرقند و بخارا بوده است روز
 شاه پیک خان را بخاطر افتاده که میرزا این کورگانیته فوت کرده
 و این امیر عبد پادشاه نیست چراسن پادشاه نشوم که من پادشاه
 زاده ام و باین خاطر بلازمست حضرت عزیزان شیخ جمال الدین مدینه
 آمده و حضرت عزیزان را اثرات برخواطر بوده که اکابر طریقت
 مشرق اقلوب کوسند فرموده اند که در خاطر تو آمده که عبد
 مشرع معز و اکو دو پادشاه شوی و بکار پشایا و شاه پیک
 خان از پشایان برآمده گفته که دیگر سیری صاحب دینی عزیزی
 درین بلاد باشد شخصی شیخ منصور که از مردان شیخ تاج الدین
 و شیخ تاج الدین از مردان شیخ زین الدین الخوارقند است اسرار
 نشان داده چون شاه پیک خان بلازمست شیخ منصور قدس
 رسید حضرت شیخ فرموده اند که اوز پیکت خواهر پادشاه شد
 فرموده اند که سفره آرید سفره آورده اند و بعد از جمع کردن سفره
 فرموده اند چنانچه سفره را از کنار جمع کردند و نیز از کنار و لایب
 متوجه شوند و نیز فرموده اند که اولیا اگر هر جمع شده بفروخته سلطان

الطریقہ حضرت خواجہ احمد الیوسی قدس سرہ از برای پادشاهی توکج
خواندند شیخ توئنج جمال الدین قدس سرہ نیز در آن مجمع حاضر بود و
در آن مجمع تیر بر پادشاهی تو راضی نبود اما چون سلطان الالیا
خواجہ احمد الیوسی برہند کہ تو پادشاہ ہشی پادشاہ تو خواہر شد
حضرت شیخ منصور قدس سرہ شاہ پک خان متوجہ منفعت شدہ
بدانجا رفتہ و ازان جامع اوز بکیہ اگر فتنہ متوجہ ولایت شدہ چون
ترکستان رسید شبی در مزار تبرک حضرت سلطان بہا فین
خواجہ احمد الیوسی قدس سرہ شارتہ دیدہ و ازان شان اعانت برد
و رفع شدہ از انجا متوجہ تاشکند شدہ تاشکند را گرفتہ و از انجا
آمدہ سمرقند و بخارا را گرفتہ و در بخارا فرمودہ کہ پیر حضرت شیخ جمال
الدین عزیزان در نظر مبارک ایشان در زردبان بستہ فین
بگفتند تا حضرت ایشان محنت کشند و چون حال برین منوال
کشید حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرہ عرض کردہ اند کہ
اگر حضرت شود متوجہ بکنیم کہ شاہ پک خان نابود کرد و حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سرہ فرمودہ اند کہ چون سلطان الطریقہ برآ

الحقیقہ خواجہ احمد الیومی قدس سرہ برائند کہ وی پاشاہ باشد توجہ
کردن برنا بود وی بی ادبی است و درین حال ہر حضرت ایشان
بابا کفہ فرمایا کردہ حضرت ایشان بابا کفہ اند بمضمون حدیث
بنوی صلی اللہ علیہ وسلم **أَوَّلَا دُنَا أَكْبَرَنَا** چون این کلام از حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمۃ اللہ صادر شدہ ریمان نزد بابا
از پسر ایشان جدا شدہ چون اوزمکیہ این کرامات دیدہ اند
ہر اسان و کریزان شدہ پسر شاہ پک خان رفتہ عرض کردہ اند کہ
این شیخ ولی بودہ شاہ پک خان کفہ کہ سن ہم رسیدم کہ وی
بعد از ان حکم کردہ کہ حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ نجاب
ہرات بروند چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ بہرہ
تشریف آوردہ اند خدمت زبدۃ المنجین مولانا عبد الغفور قدس سرہ
را بحضرت عزیزان قدس سرہ خلاص نام سپدا شدہ جمیع خدمتکار
ایشان را حتی کہ ہمال ہر کہ دیار از بازار خود مرآوردہ اند
ہر می بحضرت عزیزان قدس سرہ عرض کردہ اند کہ خدمت مولانا عبد الغفور
استاد جمیع علما اند و کبرتن دریافتہ اند چہ باشد کہ بعضی از خدمتکار

بدکران فرمایند حضرت قدس سره فرموده اند که این سخن این بزرگوار
 بنابر آنکه مولانا عبد الغفور خدمت این فقیر را برای خدا خواهد کرد
 خدمتیکه از برای خدا باشد چون منع توان کرد و بعضی بحضرت مولانا
 عبد الغفور عرض کرده اند که شما در سلسله خواجگانید چون شیخ
 این سلسله خدمت نمی کنید ایشان فرموده اند که سلسله خواجگان
 بیع و شرا جمع می شود چون باین سلسله شریفه تهریه جمع نشود و این
 فقیر از بعضی عزه استماع دارد که حضرت عزیزان تا هم شیخ قدس سره
 میفرموده اند که بسته سلسله میباش گفت که حضرت عزیزان شیخ
 جمال الدین صیحه افتد بخد مت مولانا عبد الغفور قدس سره گفته اند که
 موالی و اکابر و مشایخ را میجوایم که بپوشیم خدمت مولانا عرض
 کرده اند که فردا جواب کنم و خدمت مولانا یکی از اکابر همراه که
 از فرزندان حضرت مولوی رومی قدس سره بوده اتفاق نموده اند
 ایشان با حضری ساخته جمیع موالی و مشایخ و اکابر بر می اجماع کرده
 حضرت عزیزان را در آن مجمع بطلبند فردا آن عزیز چنان کرده و در آن
 مجلس نصره از حضرت عزیزان قدس سره باین مجلس رافع شده که

به شیفه و زلفه و مخلص حضرت عزیزان گشته اند گویند در
 مدت یکماه در هر هی معلوم یکی علما و شیخ اکابر و صانع شده که حضرت
 عزیزان ندیکه در علم ظر و باطن بیشتر روز کارند حضرت عزیزان ما
 ندیکه میفرمودند که سلطان چنین میرزا که پادشاه هراة بوده بهلاز
 حضرت عزیزان ندیکه آمده حضرت عزیزان چند پاره نان که
 در زجی یکی از صوفیان پدید آمده به تحفانه همان ذبح را چاک
 و سنا رخا نش سلطان پس کرده نان پاره هارا حاضر کشیده
 اند سلطان از آن نان پاره با تبر کا گرفته گفته که کد این صوفیان
 و درویشان اند که در خدمت حضرت عزیزان ندیکه یوش
 صحرافروخته ما حاضر صوفیه زکیه مر ساخته اند جمع از طالبان علم
 از جمله درویشان بوده اند و بدین خدمت مشغول بوده اند
 خواسته اند سلطان فرموده اند که بهت شما یان از ما بهتر است
 ما در مشقت بربوش خوردیم لیکن مقصد ما خراسان بود و خراسان
 را بادادند و مرا دشما یان وصول جن است سحانه خدمت برادر رساند
 جن سحانه فرماید و کن یزد و ثواب الدنیا و دینه منها کس یزد

ثواب الآخرة نفع منها بعد اذان از حضرت عزیران پر
 ازین صوفیان و درویشان کسکه بمقام فشارسید باشد
 هست حضرت عزیران قدس سره فرموده اند که غلین باریست
 در ماوراءالنهر که مولانا حسد اید اقام داروایش بفشارسید
 توصیف ایشان بسیار نموده اند بیت هر که او در عشق صادق
 آمده است دیر معشوق عاشق آمده است بنعبه سلطان حسین
 میرزا بجهت عزیران چند جفت آب زمین نیاز کرده حضرت
 عزیران فرموده اند که نیم جفت زمین را در بخار اقبال کریم
 و آن سبب اینچا خرج کرد ایشتر ازان قبال کنیم از عالم اخراج
 خدا کرد ای عزیز من درین سلسله شریفه تمام تجرید و تفرید را
 شرط کرده اند مگر آنکه ما مور بخند متی شود چنانچه حضرت عزیران قدس سره
 میفرمودند که حضرت عزیران فاضل شیخ قدس سره فرموده اند که در
 مجلس حضرت عزیران شیخ خدا اید اقدس سره از غیر ذکر حاضر و بکر نمی بود
 نه گاه بود و نه جوان کدای یک به جواب پیمان فبال سرود
 نشویش کا و خرد و شمر و غیر آن ازان پیدا شد نمچنین شما که

توانید مثل ما کنید و آلا مثل حضرت عزیزان شیخ خدای دادند
 بکنید و بعد ازین نقل حضرت عزیزان قدس بفقیر خطاب کرده فرمود
 که شما نیز مثل حضرت قاسم شیخ قدس بکنید و اگر نتوانید مثال حضرت
 عزیزان شیخ خدای داد قدس بکنید پس بید این فقیر آنکه فردای
 قیامت بمن همت این عالی همگان در سلک جبار و کثبان مجبانا
 این طایفه کرم مجبور کرد که حدیث اللهم متنی مسکینا و جنتی مسکینا
 و شارت باین مقام است و کلمتکم باسط ذراعیته بالوصف
 خدمت مولانا صوفی بکنی از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس
 نقل کردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس فرمودند که در
 مجلس عظیم که اکابر و اولیا و علمای برآه در صحبت حضرت عزیزان
 شیخ جمال الدین قدس حاضر بوده اند از حضرت عزیزان ارسل
 فنا پرسیدند حضرت عزیزان قدس فرموده اند که تفسیر فنا
 بطرف مختلفه در کتب مسطور است پیش ممکنان لایح و واضح است
 اما ما را در ما را الهنر باریست مولانا خدای داد نام اگر درین عالم
 فنا بچند شدر بر این بصورت و شدر بصورت و شدر حضرت

ایشان را تعیین می کرده اند و مدت مدید در آن مجلس در میان ایشان
ایستاد بوده اند که از کنار مجلس حضرت شیخ خدایداد جانه ندین
در بر و کلاهی زنده و سر در میان جابه راه پوست قوت بسته
تقصیر کو بیان در قدم حضرت شیخ جمال الدین قدس سره فاده اند یکی
اکابر عرض کرده اند که متصف بفنا ایشان باشند حضرت
عزت را شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون در توصیف ایشان
بودیم ایشان را قایم مقام خود خستیم و شیخ صوفی که مرد تمام بوده و نزد
جمع اکابر مرید ایشان ساخته فرموده اند که ما و راهب از این سلسله
شرفیه جابنود ما اینجا خواهیم بود ایشان با فعل ما و راهب الله بر بند فرموده اند
خط ارشاد و در طریق مانیت لیکن راه دور است در حق ایشان خط
ارشاد نویسیم در ادو آخر آن کتابت در وصف ایشان این غزل
حضرت مولوی جابر قدس سره را نوشته اند که *شمس حق لعل تو آخو*
جان ساخته اند کام هر چه در آن جقه نهان ساخته اند شکر لطافت
نهان بود پس سر چه عیب نهیم در صورت خوبی عیان ساخته اند
آن بالاست نه است که از روضه قدس بتماشا که عشق روان

ساخته اند و اینجا که رسید یکی کابر عرض کرد که این بیت
 موافق قاست ایشان است که چون سر و آزاد است بعده
 ایشانرا از همان مجلس و آن ساخت اند منقولست که چون کابر
 و اصاغر هری بخیرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره غلّه
 بسیار نیاز کرده اند حضرت عزیزان قدس سره غلّه بار و در خانه بار
 کرده اند و باین سبب بعضی از سفها در سخن شده اند چون حدت
 مولانا عابد الغفور بعضی از حضرت رسانیده اند فرموده اند که نگا
 داشت غلّه بدان جهت بود که در ویش از اسکا شفه شده بود که
 بعد از چند روز در هری قحطی خواهد پیداشد فرموده اند که لولا
 خود تقسیم این غلّه بکنند صوفرا که خدا را دو خردوار و بصوفی خردیک
 خردوار بدید خدمت مولود چنان تقسیم کرده اند بعد از یک ماه
 قحط غریب هری شده نگا سخن آنحضرت بر مردم هری واضح
 و فایده حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره در هری است و ایشان
 را در تحت که حضرت مولوی صامی قدس سره مدفونند دفن کرده اند و
 آن تحت حضرت مولانا سعد الدین الکاشغری قدس سره نیز مدفونند

و بزرگ بهم حضرت عزیزان شیخ خدا یاد قدرتی سلطان الطریق
 بران الحقیقه قطب العرفانوث الکبر و زبدة العارفين قدوة الکای
 الجامع بین علمی الشریعه و الحقیقه قدس الله سره و در طریق تقوی
 و تجرید یکانه روزگار بوده اند مقدس در هفتگی که میکند شت خانه
 خود را تا باج میفرموده اند و این تقدیر بام حضرت قطب قطا
 شیخ جمال الدین عزیزان قدرتی بوده در وقت حضرت حضرت
 عزیزان قدرتی که در هر بی دفع شده است چنانچه گذشت فرموده
 بوده اند که مولانا خدای داد پیش شما قطار و مهار نیاز خواهد آمد
 شما نگاه ندارید و این فقیر از والد خود استماع دارد که ایشان میفرمود
 مذکور والد شریف ما حضرت عزیزان در ویش شیخ قدرتی که ذکر
 ایشان خواهد آمد میفرمودند که حضرت عزیزان قدرتی و قوی که
 تولد کرده اند از غیب تا چهل شب شمعدان روز مرا فروخته روز غایب
 شده و این سخن در مناقب ایشان نیز مسطور است آثار ولایت
 در آنحضرت از زمان طفولیت ظاهر و موهبها بوده گویند چون آنحضرت
 پنج شش ساله شده اند ملای مکتب السعادت مندر رفته دیده که

اود را از غیب فرموده اند که این خور و در تعلیم کن که فردای سبت
 شفیق تو خواهد بود و آن سعادت مند تعلیم ایشان کرده بعد
 از آن آنحضرت بهم رفتند ملاقاته تعلیم علوم شریعت نموده و در آن
 اثنا در مدرسه چنانچه می بود و در ریاضات شایسته صوفیه
 زکوة نمی کشید و این مطالعه و خواندن قباب ایشان بود
 چنانچه حضرت مولوی جابر قدس سره میفرماید که هیچ قبا در دنیا
 چون صورت مطالعه کتاب نیست و بهرگز کتابی جهان
 یاری نیست در عکس زمانه مخوار نیست هر لحظه از او بکوشه تنها
 صد جهت هست هرگز آزاری نیست بت عفتش و فزونی حکیم بود
 نیک هم سبق دل در خیال یار بود چشم در ورق حضرت عیسی
 و قدس سره میفرمودند که حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره
 می فرموده اند که در آن زمان ما را قصا به شناخت و قه آن
 بود که روزی چند می از اترکان نوخر کریمه میا نکال که موطن اصل
 آنحضرت است بخانه که در مدرسه مذکوره میمان شده اند در آن
 وقت حضرت عزیزان قدس سره پوستان در بر داشته اند که

تابستان بخت آنرا درون ساخته پشم آنرا پرون کرد
 می پوشیدند و ز پستان عکس آن از خانه همایه خود
 ویرا طلبیده و این پوستین خواسته اند که کرده کوشت
 قصاب ایشانرا دیده شناخته پاره گوشت و استبار گرفته خود
 آمده در آن در پیچ کرده میخانه میان ایشان کرده بعد
 هر روزه ماهی از برای حضرت ایشان می آورد به بالا حضرت
 عزیزان ازان قصای کجی بمضمون منقی منقی من الجلال کبر
 بوستان خان که در سر قند مشهور است مدت سال بالا خانه
 که در اینجا بود یا کمته فرستاد ایشان بوده می بوده اند و در اینجا
 شاقه بطریق توکل نام کشیدند و هم عزیزان ما قدس سره میفرمود
 مذک در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره را ابو سعید خان نو
 مرقد مرید و مخلص ایشان است بمنزل خود می برده نظر ایشان
 در گذشتن ازان کوی بان بالا خانه افتاده و حضرت ایشان
 صیحه کشیدند و فرموده اند که ما را در زمانی که درین بالا خانه
 بودیم احوال غریبه عجیبه روی مرد او نفلس که در زمان ریاست

نگاشته سماوات بر حضرت ایشان واقع شده میفرموده اند که
 روزی در دربار من میزرا که در سرفروخت طلب علم از ملکیت
 بیکدیگر مناظره و مباحثه می کردند من گوش انداخته بمکاشفات
 سموات هوش داشت که توقف می نمودم همه را مخالف یافتم
 حضرت محمد و می مولانا عصمت همد قدس می فرمایند که از منطق
 حکیم اشارات بوعلی بنمود خنجر خنجر ایشان شافت و بعد از آن
 بر تپ علی رسید اند روزی صحبت حضرت عزیزان شیخ
 جمال الدین علیه الرحمه رسید تعقی حضرت ایشان را بحضرت
 عزیزان پیدا شده چون شب در آمده این صراع را تکرار
 می کرده اند که بخت من بپو دم قرار تو انم کرد چون فردا شده بخت
 حضرت عزیزان رفته مرید ایشان شده بمضمون طرح بهر اکت
 کرده ملازم ایشان گشته اند و در اول صحبت حضرت عزیزان
 پرسیدند که نام شما چیست فرموده اند که نام من خدای سر دشتی
 حضرت عزیزان فرموده اند که ما را خدای او نام شما خدای داد
 باشد بنده باین نام شهر گشته اند میفرموده اند که دوز را

مطالعه علوم رسمی روزی پیرس دانشمندی رسیدیم که کتب
منطق این می گفت که شرکاء باری متنع آن دانشمند می گفت
چون این قضیه موجب است تصور شرکاء باری لازم است
با خود گفتیم که مایع وقت تصور شرکاء باری کرده ایم علمی که در وقت
تصور شرکاء باری تعالی و تقدس باشد مناسب بدن نیست
بعده هرگز از منطق نطق نکردیم مولوی جامی قدس سره می فرمایند که
پست از منطق کس نطق کا نذر و گیتی نشد خلل انکال و بیج
مشکل نر و زری این مجلس صحبت بولانا درویش محمد آقا که از اولایا
وقت بودند رسیدیم پرسیدند که چه سخن عرض کردم که شرح موعود
فرمودند که قال الله و قال رسول الله را مانده قال الانطاطون سخن
نوران وقت دیوان حضرت مولوی جابر قدس سره در پیش ایشان
بود چون آنرا بگفتند این نیست مذکور برآمد بعد از آن فرمودند
فتوی نویسنده قرآن خوان و ربی از قرآن خواندم و مرا فرمودند
برادر ما پیش میفرموده اند که لا اله الا الله را از برای دفع هوی
میگویم چون سوی رفع یافت خانه دل خلاء از غیر گشت آتیه است

میگویم لحظه تفصیل یا مات اکابر طریقت قدس الله سرهم
 در کلمه شریفه لا اله الا الله حضرت خواجہ بزرگ بہا الحق الدین
 قدس سرہ فرمودہ اند کہ بستہی باید کہ لا معبود الا الله تصور کند
 غیر بستہ لا معبود الا الله قصد نماید و حضرت شیخ زین الدین
 الحوانی قدس سرہ فرمودہ اند کہ بستہی باید کہ لا معبود الا الله قصد
 و متوسط الحال لا معبود الا الله را اوہ نماید و مستی باید کہ لا وجود الا الله
 تصدیق کند و اکابر طریقت این سلسلہ شریفہ فرمودہ اند کہ بستہی
 چون مشغول سرود و ذکر اولاً فرض کند کہ از غیر محبوب الی گیر نیست
 بعدہ بقرمان ذکر خود را رفع کند و این قریب بسجن حضرت
 عزیزان است کہ مذکور شد آنفاً در بیان لا اله الا الله روزی
 و منزل شریف حضرت مخدومی قدس سرہ مجلسی بود خدمت مولانا محمد
 کوفی کہ از جلد علماء بود و حضرت مخدومی مولانا عصمتہ الله رحمہ الله
 عرض کرد کہ در ملازمت حضرت ہستاد علماء و قدوۃ المشجرین
 مولانا عصام الدین سبق میخواندیم کہ حضرت عزیزان شیخ خدایہ
 قدس سرہ شریف آوردند بخدمت مولانا عصام الدین گفتند کہ

بسیار در خاطر میگذرد که از شما درخواست کنیم که منطلق گویند
 خدمت مولانا عصام الدین قبال نموند و در آخر مجلس حضرت
 عزیزان قدس سره عرض کردند که با یقین می دانیم که شما از اولیا
 حقیقه سبحانه چنانچه لقب ایشان درین سلسله مولانا خدایه
 ولی است و آنهم یقین است که هر چه بر زبان اولیا جاری شود
 در وی برکتی پیدا شود و چون منطلق در زبان ایشان جاری
 شد همیشه دارم که در وی برکتی چیزی پیدا شود که موجب نجات
 من شود از سخنان خدمت مولانا عصام الدین بسطی و وجهی در هر
 عزیزان ظاهر نموند که ما رخصت دادیم که شما منطلق گویند هم
 مولانا محمد مذکور و مجلس منع کور گفتند که در ملائمت حضرت زبده
 الاولیا و الاتقیا امیر خلیل می دانند قدس سره که شهورند سابق
 میخواندیم و نزد ایشان مذکور می شد که از حضرت عزیزان شیخ
 خدایه قدس سره سخنان صادر می شود که دلالت بر آن دارد که ایشان
 ادعای قطعی می کرده باشند و حضرت امیر قدس سره فرمودند که اگر با
 پیش آمد یا ویران آید بکنیم که همه را فراموش کنند بعد از آن حضرت

میر قدس بجانب کمرینه میسر کرده در منزل حضرت عزیزان قدس
 تشریف برده اند چون بحضرت عزیزان قدس ملاقات کرده اند
 حضرت عزیزان قدس سوره آغاز همان حکایات کرده اند و از کلو
 حضرت امیر آوازی صادر میشد که گویا چیزی در کلو ریش مانده
 باشد بعد بحضرت عزیزان قدس بجائی خود روان شده اند
 یکی از اهل مجلس از حضرت امیر قدس سوال کرد که محل سخن همین محنت
 اند این مشهور شده است حضرت امیر فرموده اند که شیخ خدا
 داد ولی بوده هر وقتی که اراده آن کردیم بروی سخن کنیم چکی در کلو
 ما انداخت که از سخن مانع نشود آن آواز از کلو ما بدان سبب بود
 بعد از آن حضرت عزیزان قدس منبسط الحال از خانه بیرون آمده
 بصحبت امیر آمده فرمودند که دیگر آن ابتکارات را از دل بیرون
 آورید بیت خدا یکم بالا و بیت فرید زبردست هر دو بیت
 آفرید و صحبت عظیم میان این عزیزان در گرفت و هم در آن
 مجلس حضرت محمد مرشد اعلیٰ مولانا عصمت الله نور مرقد فرمود
 که والد شریف با حضرت مولانا محمود پسند که علم علمای وقت خود

بوده اند و بحضرت عزیزان جهت مصاحبت تمام داشته اند
 میفرمودند که در خاطر میگذشت که مولانا خدا میداد عزیزان این
 نیازها که مثل ایشان میاید چیزی بایمی و بسند با آنکه میخواهیم بیک
 می دهند چون واقعه خدمت بیده الانا فاضل مولانا باقی لمجی که شایع است
 و هلیت تمام داشته شنیدیم این از خاطر رفع یافت و قه آن بود که
 ما باقی بخواهی در سمرقند فریفته عاشق و شیدا بوده و آن جوان اند
 مولانا باقی تکلیف کرده که مبلغ دو هزار خطا بهم رساند و چون مولانا
 باقی مضطرب شده بمضمون بغض و راستی تحیح المجدورات عمل نموده خود
 بجهت حضرت عزیزان قدس سره رشتی عرض مرم خود کرده اول حضرت
 عزیزان قدس سره تزیین دنیا کرده اند سخن به اینجا کشید که فرمودند
 که دنیا نجاست موالی کل اند ما چون دیده و دانسته نجاست بر روی
 کل کنیم بعد از آن نجاست رفت جمیع آنچه در خانه داشته اند نیز موالی
 ما را آورد و منموده اند که جمیع صوفیه ذکات مال و منال خود را بخدمت
 مولانا بافر آورده بدیند یکی صوفیه چنان کرده اند بالفور مولانا باقی
 بفرموده است که جمیع آنرا گرفته بسم قند بنزد آن جوان آورد

۲۰۶
گفته که این شبها متعلق دارد بمضمون الجاز قنطرة الحقيقة عمل نموده
ما عاشق جامی دیکریم از اینجا متوجه ملازمت حضرت عزیزان نور مرقدہ
شده مرید و محبت ایشان گشته در ملک مجتبان چهل شد شعر خوش
آنکه دایماند ما را ز ما جو غنچه روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی تا این کمال
صورت آرایش جوانی توان در کمال معنی آسایش ضمیری خبر و جمال
ایشان یارب ان نیام یارب تو بخشاید از ما امانا و هم حضرت
مخدومی قدس شرمی فرمودند که خور و بودیم که حضرت عزیزان
قدس سره در منزل تشریف آورده فقیر را در پهلوی خود نشاند
بواله گفتند که این خور و کسی خواهد شد از ان زمان صورت آن
حضرت در نظر فقیر است و هر اشکالی که مار پیشم آید صورت حضرت
عزیزان را که تصور میکنم رفع آن اشکال می شود و نفیست که مولانا می
اصفا که در حدیث بنظر روکار بوده بحضرت عزیزان قدس سره
بر سبیل تعرض گفته که شما دعوی قطبی میکردید اید سلطان با جان
یک خان می خواهد که بر سر فرض رود چند هزار ذره و سلاح
در کار است پیدا کنید چون قطب هر چه خواهد می کند حضرت عزیزان

فرموده اند که دعوی زرد ویشان و درست لیکن اگر منصب
قطبی مانع ثبوت از دعوی و نمرود بدتر ثبوت چه منظور این طایفه عای
غیر از محبوب حقیر نیست لکن آنچه منصب تعلق بود ای پسر تعلق حجاب
بود پس تعلق حجابست چنانچه چونند پسلی و این تعلق
آن از مجلس حضرت عزیزان بر پسلی غضب برخاسته اند و مولانا
مذکور در این آن حضرت را بر پسلی معذرت گرفته ایشان انفات بود
نکرده متوجه مزار فاضل الله و از حضرت خواجہ بہا الحق والدین قدس سرہ
شده اند چون بہ علی سلیمان کہ در راه مزار حضرت بہ رسیدند
فانجہ بروج پر فتوح ایشان خوانده برگشته اند فرموده اند کہ ہر وقت
راوی از اولیاء اقدس تری بہ و ہر ولی ربی از بنیاء اللہ علیہم السلام
مرتب بہت چون مولانا صفیابرا بہ ادب کرد متوجہ شدیم کہ از اولیاء
کہ این لی تری بن مولانا باشد معلوم باشد کہ خواجہ بزرگ قدس سرہ
مرتبہ دی بودہ اند چون بہ پنجار رسیدیم روح شریف حضرت خواجہ
بزرگ قدس سرہ متواتر آمدہ منہرہ بودند کہ ما از آن تر با کہ بر شما بہ ادب
کردہ گذشتیم و از پنجاخیر یاد کردہ ہر شنبہ بعدہ بیک ہفت کشیدہ کہ

مولانا ای صفتاً جذم شده بهمان علت هلاک شده است ای عزیز
 من شنیده‌ام که مرد و دیکل مرد و دهمه و لباس نفست که
 چون حضرت عزیران قدس سره در مجلس حضرت عزیران شیخ جمال الدین
 قدس سره بزرگ مشغول میشده اند حضرت عزیران شیخ جمال الدین میفرمود
 اند که صوفیه چون مولانا خدای داد و ذکر گویند که دل ایشان بزبان
 کیبار کی ذکر میگوید مولفه کردت باز که تو هم یک نیست ذکر تو
 بر قلب جز ترک نیست نفست که در یکی از مجلس خلوت حضرت
 عزیران قدس سره شیخ زاده طالب طریف که در دو در و درویش
 نمکشیده و از ایشان چاشنی پخشیده در حلقه ذکر ایشان بوده از
 غایت حرارت خلوت نزدیک آید که هلاک شود و خانقاه تاریک شده
 بوده و راه بر آمدنی یافت حضرت عزیران قدس سره در گوش می
 کرده فرموده اند که هست تو نه پیدا می که این آیهان بوده که من
 کارشیرت که جان بود چون این که است آن شیخ زاده از حضرت
 عزیران قدس سره دیده در قدم ایشان افتاده مرید و مخلص شده بعد
 آنحضرت فرموده اند که شیخ زاده از حلقه ذکر پرورده نه ای که شمشیر

زاده سیاقه که بعد از آن تا آخر خلوت در جلفه بودم هرگز کار را
 بمن بهت و عنایت آنحضرت بستم نقلت که چون حضرت
 عزیزان قدس سره از هرات آمده اند بموضع غجدان رسیدند و چون
 زنگ یزی از صوفیان حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
 در آن موضع بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی از وی صادر
 شده بفعل آن صوفی هلاک شده و تیر منقولست که بعد از رجوع آن
 هرات چون به بخارا درآمدند صوفرا جمعی نام مردی از مریدان حضرت
 عزیزان شیخ جمال الدین رحمت الله از دور پشای را دید روی خود
 از ایشان منحرف ساخت حضرت عزیزان قدس سره فرمود
 اند که روی تو چنین باشد روی می همچنین تا زمان مردن منحرف
 و ایضا نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قریه غزیره که
 از نوای سعید سمرقند است و موطن شریف آنحضرت است غلامی
 را دیده کرده آن غلام بالفور هلاک شده نقلست که دخیلی که پدر آن
 دخیل بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره نیاز کرده بود و آن
 حضرت عزیزان شیخ جمال الدین بحضرت عزترم بخشیده چون آن

و دختر از دور حضرت عزیران قدس سره را که جامه های فقیرانه پوشیده
 دیده دنبال آنحضرت نموده است بپست بکلمه محبت کسی که با کفند سیاه
 بزمین بمبت مردان سفید توان کرد حضرت عزیران شیخ جمال
 الدین قدس سره فرموده اند که چون این دختر را از سولانا خدای داد
 شمرسند کرد این دختر را بکس نخواستند بکس نخواستند بکس نخواستند
 زالی شده بود و بکس نخواستند بکس نخواستند بکس نخواستند
 فرمودند که سولانا شود که از جمله محاسن آنحضرت بود و میگفت که
 پدر فقیر اول مردی حضرت عزیران شیخ جمال الدین قدس سره بوده و بعد
 از ایشان مردی حضرت عزیران شده است روزی پدر بکس
 عزیران قدس سره گفته که آنحضرت شیخ جمال الدین قدس سره کرامات بسیار
 صادر می شد و از شاکرات طاهر می شود فرموده اند که شما که یکی
 از صوفیان کار کرده اید حرام خورده پیش آمده اید گفته که چون
 حرام خورده ایم فرموده اند که بعد از ذکر بخانه خود رفتن بزن خود
 گفتند که نان بیار زن شما گفت که منم نمیت که نان پریم شو بیا
 زدی که با منم مرا ناورده شود بعد از آن از خانه برآمد زمین

پر برت بود بیخ فلان در آمده بی ذن می بستیم تا کانی
 وی آورده در منور نشکرده زن تو در آن منور نان پخته تو از آن
 نان کرم کرم خورده پیش آمد چون پدر این سخن از حضرت عیسی
 قدس سره شنید بغایت مجبوسه بخانه آمده مادرش را گفت که در منور
 کفنه که چنانچه عزیزان قدس سره فرموده اند به واقع است پدر
 آشوب در منور شده کردن خود و آشوب را بسته قوچ گرفته پیش
 آنحضرت نیاز برده تقصیر گفت حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که
 اگر راست گویم چنین می کنید و اگر نکویم چنان می کنید نقد است
 پوستین دوزی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره سال پوستینی از برای
 حضرت عزیزان قدس سره نیاز می آورده سه سال که کرده نیاز و
 و درین سه سال بی محنتها رسید بعد از آن بوجه عادت پوستینی
 از برای حضرت عزیزان آورده حضرت ایشان فرموده اند که چون پیش
 ازین پوستین از برای می آوروی بلا و محنت تو را با حواله می فرست
 چون درین چندین سال پوستین با نیاز و دوزی از محنتها که بر تو می رسد
 ما ضایعیم و حاجت بابا کمالی را از مردمان جدا بین مقبره و جوی بعد از ایشان

بحضرت قاسم شیخ علیہ الرحمہ نیز مرید شده بود و میگفت که او بیک
 بیک از فرزندان حضرت عزیزان قدس سره بجهت زینبی منازعت میکرد
 حضرت عزیزان خواب دید که گفته اند که تو او بیک میخوای
 که چراغ مارکشی می دارد آن خواب نیزه بسینه وی زده اند که از
 پشت وی گذشته چون پیدار شده فریاد کنان این خواب را
 گفته هلاک شده است و این مخلص خدمت میر صنع الله که از فرزندان
 این بودند شماع دارد که در وقتیکه امیر در منزل فقیر تشبیه
 داشتند او بیکان جانب قراقران آمد وی با ایشان گفت که
 من یکی از فرزندان یکی از صوفیه شایم باعث توفیق آن صوفی
 که پدر وی بوده است آن بوده که چند شتری در قرقستان کم
 کرده چند روز در جت جوی آن شتران بوده بعد از آن که
 از آن شتران ما بگوشه مرعوب شده گفت که خوشی دارم در
 ماوراءالنهر فربه صوفی نام به پروی منوچه ام که پروی این شتران
 مرا یافته بدید در آن مرعوبه می راغبیتی واقع شده و در آن غنیمت
 حضرت عزیزان قدس سره طم شده میفرموده اند که منم قبر و آن

صوفی بحضرت عزیزان قدس سره ارادت کرده و حضرت عزرا
 قدس سره فرموده اند که بایان این بلند حی پند خود آمی بازده کشمشیر
 کشیده اشتران ترا پیش بق برعت تمام خواهند آورد چون نزدیک
 بتورسند شمشیر بار بر تو حواله کنند از آن سر کس آسبی نتواند
 رسید چون از آن غیب بحال آمده متوجه آن شیبه چون خود
 آمده همان طریق که حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند بازده کش
 شمشیر کشیده آن اشتران را برعت تمام می نمایند
 شمشیر بار بر سر وی حواله کرده غایب اند بعد از آن صوفی را
 حال بگردد شده و جمیع آن مال اماراج کرده متوجه ملازمست بجهت
 شده بهستان بوی ایشان رسیده چون ایشان را دیده چنانچه
 سعی نموده که در قدمهای مبارک ایشان افتاده مرید شود حضرت
 ایشان فرموده اند که همان ارادت که در قرآنست بکار کرده
 بودی کافی است و در نقل تربیت ایشان تا آخر عمر بوده است و مثل
 این است و قوه متخالف حاکم قدس سره که در بیان مناقب ایشان
 خواهد آمد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در یکی از خلوتها

خود و زمانی که در خلا جا بوده اند سر یاد کرده اند که احمد صوفی را
حضرت گل دادیم و این احمد صوفی قدس شریف از قدما می صوفیه حضرت
عزیزان اند و مرکب حضرت عزیزان و مرکب فیان انگاه سید آ
و از اینجا بجا نفاه شریفه در آمده بزرگوار از صوفیان که
کامل و مکمل بوده اند حضرت گل داده فرموده اند که کلوخ استیفا در صفا
با در سخن شد که چرا احمد صوفی را حضرت گل نمی دهی که نام نده است
و حضرت عزیزان با قدس که از حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سر
نقل می کردند که ایشان می فرموده اند که بمر امان حضرت عزیزان
شیخ حسد اید و قدس زباده از چاه بنود و این چاه کسب کمال
و مکمل بوده اند نقلت که حضرت عزیزان را دو غلام بوده یکی
بابا اسماعیل قدس و یکی بابا قنبر قدس که چون حضرت عزیزان
بابا قنبر تیر صاحب جد عظیم بخجریه و تفرید بوده روزی یکی از او
که در خدمت حضرت عزیزان قدس سر بوده وقت او خوش شده
بحضرت عزیزان عرض کرده که ناراج اموال من بکنایه که
وقت بخجریه است حضرت عزیزان توقف نموده اند بعد وقت

بابا قنبر خوش شسته بسم حضرت ایشان رسانیده که گفت
 نفوذ قنبر است حضرت عزیزان فرموده اند که خانه قنبر را راج
 بکنید ازین توقف در باره ملائی مذکور و عدم توقف در حق قنبر
 تردیدی درین ملا راه یافت حضرت عزیزان قدس سره
 فرموده اند که ملا تردد نکنید که هنوز شمارا این حال نشده است و
 بابا قنبر ما برابریم او هم قدس است در نفوذ و سحر برابر است
 نفقت که چون بابا قنبر قدس است ازین عالم ارتحال نموده چهر
 عزیزان قدس سره فرموده اند که هر که خواهد از صوفیه یا مجتازان بابا
 قنبر برود و معنی رویم بعضی از صوفیه بکناره حاضر گشته اند و بعضی
 زمرته اند حضرت عزیزان فرموده اند که ای صوفیان کن جزم را
 احتیاج ببابا قنبر و بابا قنبر را احتیاج باینست بدان سبب
 زرفتم لیکن همه شما بان بابا قنبر محتاج بودید و هر که جنازه
 میگذارد بابا قنبر وی را تکمیل میکرد و نفقت که بابا اسماعیل و صوفی
 دیگر از یاران حضرت عزیزان قدس سره که از آنحضرت محض
 شده بوده اند شبیه و هم قنند با یکدیگر گفته اند که حضرت عزیزان

قدس سره مشرب ولایت کریمه خلوت می نشینند مایان نیز به تبعیت
 ایشان خلوت نشینیم عهد کرده اند که هر روز یکی ازین سه شیخ
 باشد و روز آن دو صوفی بنوبت شیخ بوده اند چون روز سوم
 شده بابا اسماعیل استعدان شده که هر روز شیخ باشد آن دو صوفی
 گفتند این غلام را پسندید که بدحضت شیخ مآشود بابا اسماعیل
 گفته که شما شیخ باشید بعد از ادا ای خلوت هر سه بلازمست حضرت
 عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر شریف آنحضرت بدین کس
 افتاده فرموده اند که ای بدعهدان به بابا اسماعیل بدعهد گردید که
 بابا اسماعیل را حضرت بنیت بابا اسماعیل را حضرت کل کردیم و این
 بابا بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره بخدمت جد این مخلص
 قدس سره میرسد از اینک نزدیک یافتند و این فقیر سماع دارد که
 بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره در موضع غریبه که مدفن
 شریف حضرت عزیزان است قدس سره خلفای آنحضرت جمع شدند
 و حضرت خواجہ مولانا عسکریان قدس سره که ذکر این خواهد آمد
 انشاء الله بخلفا حضرت عزیزان گفته اند که حضرت عزیزان گفته بودند

بعد از ما هر کرا علم پشتر همه باید که بوی قوت اکتند علم از همه
 پشتر است بابا اسماعیل خواسته در آن مجمع عالی گفته که سلطان
 عالم نظر بنده اما علم باطن معلوم نیست که کرا پشتر است وحدت
 ابو الحسن شیخ قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد بنشاند فرموده اند
 حضرت عزیزان قدس سره شخصی مانند که در هر جوی استاده بگویند
 که هر که باین چول سید را بداند چند آن آب هم که ظرف خود را پر ساز
 و جمعی درین چول داخل میشوند بعضی را ظرف مشکبست که پر ساخته است و
 دیگر را کوزه آبست که پر ساخته و مثال آن شخصی پوست چهارگز
 که پر ساخته است و هر یک را آنچه از آب گرفته است درین چول فانی
 کند هر چند که صاحب مشک آب بگوید که کرا آب می باید که آب
 و هم سبک است نشسته و ظرف و می خالی نشده است پس لاجرم هیچ
 یک با دیگری حنیاج نیست همچنان است حال خلفای آنحضرت که
 هیچ یک با دیگری حنیاج نیست چنانچه مذکور شد که حضرت عزیران
 قاسم شیخ قدس سره میفرموده اند که همگی هم را آن حضرت عزیران قدس سره
 کامل کامل بوده اند و کج حضرت عزیران که بجهت نام ایشان است

رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهَا صاحبۀ جذبہ و ولایت بوده اند گویند کہ سَوَّ
 چون جن و شالآن بر ایشان مکتوف بوده و عہدیں مخلص کہ
 کیدین ایشان بود و سالها در خدمت ایشان بوده می گفتند کہ ضعیفی
 را در زمان وضع حمل آن پیشتر کہ حضرت بے بد چون بخانه آن ضعیفہ
 می درآمده اند آں ایشان کہ کچنہ و بدرون کشیدن درآمده و
 حضرت بے بد متوجہ شدہ گفتہ اند کہ ہی بد بخت چرا اینجا آمدہ آن
 خلاصی یافتہ و حضرت بے بد رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهَا میفرمود اند کہ دراز
 پرانوار آنحضرت جن معنی باشد نفست کہ در زمانی کہ حضرت عزرا
 قدس سرہ بغیرہ تشریف آورده اند صوفی در پرہون غریزہ دیدہ
 قریب صد ہزار کس کون کردہ می روند از ان جماعت پرسیدہ
 گفتہ اند ما فریق جنیم کہ درین موضع می بودیم کہ بحجت شریف
 قدوم آنحضرت می شد کہ بغلان جزیرہ می رویم اکابر طریقت فرمودہ
 اند کہ در سلسلہ شریفہ مدخلہ جن معنی باشد و حضرت بے بد رَحْمَةُ
 عَلَيْهَا میفرمودہ اند کہ دو شب حضرت عزرا ان قدس سرہ
 از جایی خواب برخاستہ بر پیل تعجب گفتہ اند کہ سبحان الله

سبحان الله و چون شب سیوم سبحان الله گفته در یکچه
 خانه خود را که بجانب چولی بوده کشاده نشسته بود و اندک ای دزد
 سه شب است که خود را تنویش میدی و ما را شرمند می ساز
 که در خانه چیزی نبود که بتو بدیم انگاه سبب تعجب ایشان در روز
 اول معلوم شد و هم حضرت با بر وجهه الله علیه ایستاده اند
 حضرت عزیزان قدس که چون نیم شب می شد بسیار بود که حرکتند
 ای حسدی داد شیطان را شغفی است که تو در خواب از اینجا بجا
 رفتی متوجه ذکر می شده اند و گاه می بوده که از اول شب تا روز
 صوفیا را ذکر آره می خوانده اند و گاه می خوانده اند که صوفیان
 خواب کنند بقیص ایشان آن بوده که عبادت عادت کردند که
 العبادۃ ترک العادة و التصفوف ترک الهم و حضرت عزیزان
 قدس سره را صوفی بوده که با یانانی می گفته اند نانی چو پادشاه
 داشته و گاه در نصف شب می می خوانند که حضرت عزیزان
 سماع کنان از خانه مبارک خود بخانقاه شریف که بدست
 اند خود دیوار آنرا زده اند و صوفیان کل داده اند آمد مشغول

می شده اند مجلسهای عظیم و صحنهای شگرف در آن خانقاه می
 شده نصیبت که حضرت عزیزان قدس در زمانی که آن خانقاه
 رنفس خود میخیزانیده اند روزی بجا نه رفته اند بجای ایشان
 چند شوشه کلی در کویار خانقاه نهاده اند چون حضرت عزیزان
 قدس آمده اند پرسیدند که این کلمه را که نهاده است معروض
 گشته که خدمت بابا نهاده اند فرموده اند که دو هم آگاهی بابا
 چون بامیت مضبوط کرده ایم که در زمان خیر نیدن این خانقاه
 غفلت اصلا واقع نشود و آن شوشهای کل را پرتافته اند و از
 سر کل نهاده اند و این خانقاه در غایت بد تکلیفست چنانکه
 دیر اسر اند و ناکرده مانده اند همان کلمه که حضرت عزیزان
 نهاده اند و همان تور بستهاده است و آثار فنا از آن خانقاه ظاهر
 و هویداست **إِنَّ أَمَّا رَبِّكَ عَلَى فَاتُطْرُ وَا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارَةِ وَا**
أَنَّ خَانَقَاهُ دَرْغَابِ صُنْقٍ وَنَكِي هُتْ لَكِيْن بِحَسْبِ طَلْنِ عَالِي
 گنجاند چنانچه موقوفست که چون حضرت عزیزان قدس خلوت
 می نمائید اند ابو سعید خاں نوز مرده که پادشاه سمرقند است

و مرید حضرت مت منادی میگردد که شکر وی تمام جمع شود
 همگی می کنجیده اند و باقی حاجی که از جمده مخلصان مجتبان مریدان
 حضرت قاسم شیخ است قدس سره در آن خانقاه بابرکات خلوت
 نشسته پادشاهان سمرقند چون جوان مرید علی خان پوری
 ابو الخیر سلطان که مرید حضرت قاسم شیخ قدس سره بوده و بنفشه خوب
 کشی آن خلوت به پای برهنه میگردد و همانا که همین خدمت عیسی
 شهادت می شده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان قاسم
 شیخ قدس سره مذکور خواهد شد و این سلاطین مع جمیع فرزندان
 و برادران جمیع سوا الی ابالی سمرقند و لشکرهای خوش و اکابر و
 اصاغر میایستادند و هر سمرقند حاضر بودند بنا بر غایت کثرت بعد از
 خروج از آن خلوت او زبکینه بوقوف قیاس کردند که سی هزار
 کس باشد که در آن خانقاه عالم پناه جایافته اند و این مجلس
 که است این دو عزم نبرست قدر اندک هر ارها و حضرت عزیزان
 با وجود این تنگی نظر که پیش همگی نظم میفرموده اند که چون تو
 بخداید ادر سبب معنی کم شد و خانقاه کلان شد و خانقاه حضرت

در آن خانقاه

مجلس

عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را بدیع این خانقاه فبای سکرانه
 و عالمی در اینجا می گنجید و در حلقه توسعه خانقاه برخصت حضرت میرزا
 شیخ جمال الدین قدس سره است که در زمان حضرت میرزا
 قدس سره گفته اند مولانا خدا میداد ما ریاضات را بسیارشان
 کشیدیم و حق سبحانه و تعالی بر ما سزاوارت شتاباندازه زمان عمل کرده
 توسعه مکنید بدین سبب حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
 گاه میفرموده اند که ذاکرا ان محنت کشیدند تا بدان خانقاه
 را بکشاید اما عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره صلا در خلوت
 تا بدانرا نمی کشاده اند چنانچه منقولست که مولانا بنای که از حلقه
 طرقاتی هراة بوده چون مرید و محبت حضرت عزیزان شیخ
 جمال الدین قدس سره گشته در خلوت آنحضرت حاضر شده و حرات
 خانقاه بروی تاثیر کرده چنانکه جان بخت حلقه رسید و در آن
 حین دیده که صوفیه ذکویه دستور گفته عرض اشارات و وفتها
 خود بحضرت می کنند مولانا بنای نیز دستور گفته عرض کرده که
 واقعه دیدم که جان بخت حلقه رسید و میگوید که یا تو از اینجا

برادریان از تو حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
 ویرا حضرت داده اند که در دهن خاقان باشد نقلت که ابو سعید
 خان شنیده که فیه صوفی که ذکر این خواهد آمد اول از برای
 کبار ابو سعید خان بود از برای مطبخ حضرت عزیزان بنیم
 کشی میکند روزی ابو سعید خان در سمرقند شکاری کرده که
 شخصی گفته قنبر صوفی درین نینان می درو میکند که از برای
 مطبخ آنحضرت برد خان ببر صوفی آمده و صوفی اصحاب خان
 التفات توجه نموده خان بالاخر گفته اند که قنبر صوفی قنبر
 صوفی منسوبه که اگر چشم داری سلوی مایا و تو نیز در تو
 و این سخن صوفی در جان خان تاثیر عظیم کرده همان ساعت برشته
 سنجه سمرقند شده و چون بمثل خود فرو آمده پتو جانی کردن
 بها که سوار بوده آنرا بر سپل نیاز بجای حضرت عزیزان قدس سره
 فرستاده در دل خود گفته که چون این پتو جانی پیش حضرت
 عزیزان قدس سره برسد حضرت عزیزان قدس سره آنرا گشته
 پشتر را خام بین فرستادند من مرید این شوم چون مانع

در نظر حضرت عزیزان قدس سره در آمده منسوخ شده اند که این
 را کشته پشت آنرا پیش پای مبارک که ابو سعید را معنی است این
 دور می دست چون پشت آن پنج را پیش آنحضرت حاضر خسته
 اند فرموده اند که این پشت را پیش ابو سعید بخوابید که شفا
 در دومی در آن است چون آن پشت را پیش خان آورده اند
 خان پهلور سوار شد بلا زمت آنحضرت رسید مرید محبت
 و مخلص آنحضرت گشته کوفت را بطور ابو سعید خان بحضرت عزیزان
 قدس سره بدانجا کشید که چون حضرت عزیزان از قریه غزیه بجای
 رسیدند توجه می نمودند اند خان بد آنکه خبر یا بد پیش از آنحضرت
 می فرستد و اگر زمان آب خیز بوده لشکر خود را مرده فرموده که بالا
 آب صف بکشید و آنحضرت از پایان صف بگذرند و هر کف که
 گلشن ابو سعید چوب مربوط که درین دریا مل باشد و آن حضرت
 از بالا آیران می گذشتند بالا حضرت عزیزان قدس سره را این حسن
 بغایت شاق نموده اگر ضرورت می شده شبها بجانب سمرقند می
 رفته اند که خان پیش از آنکه بدو چون بدروازه آهین می رسیدند

ابو سعید خان در آن غایت سب تنها از درون دروازه قصر
 کوایان در زیر پای مرکب آنحضرت می افتاده بابت یاری که بدیدار و
 از دست شوی آن به که بر زیر پای دولت شوی و ازین سنی
 از ابو سعید خان پرسید اند ابو سعید خان می گفت که چون حضرت
 غزیران گذشت بدین جانب که می نمایند دل من بجانب
 لطیفه سب که در ازان سیدم که آنحضرت با چنان شریف و
 آورد و حضرت غزیران ما قدر که می فرمودند که حضرت والد
 فخر شیخ قدر که می فرمودند که روزی بمر قند فرستم به نزد ابو سعید
 خان ابو سعید خان گفت که چند روز است که مرا در روز انوشه
 منیتو نم که راه بروم هر چند که لطیفه علاج کردن علاج پذیر
 شد شاید داری از حضرت غزیران است بسج پن پیش حضرت
 غزیران رسیدم فرمودند که ابو سعید خان چه حال دارد عرض حال
 می کرده سخن دیگر فرستم فرمودند که بسیار بدوار شد روز نماز
 دیگر بود که بمر قند توجه نموده همان شب نمودم از فرمودند که رفته
 ابو سعید خان کو فردا آتش بسیار کند و جمیع اکابر و موالی و ابا

سمرقند را جمع کند و با اتفاق در آن مجلس عظیم ویرا دعائیم
 چون ابو سعید مطلع شد مجلس عظیم کرده و در پیش حضرت عباس
 قدس سره لب کرد عظیم را بزرگه ساخت و جامه لباس بسیار بزرگ
 پیش ایشان نیاز آورده است دعای دعا کرده حضرت غریب
 قدس سره فرموده اند که این تنگه و لباس ابوالی امانی و علامت
 بهمن چنان کرده اند بعد دست نیاز حضرت به نیاز
 برداشته بدعا مشغول شده اند دیگران این گفته اند چون از
 دعا فارغ شده اند بای ابو سعید خان هم در آن مجلس صحبت یافته
 ما طبیب بنیم و شاکردان حق عشق ما از عشق او گیر و بکن
 بعد از آن بخانقاه شریف خود که در سمرقند است شریف شده
 اند و بخادم خود گفته اند که ما که سنه ایم چیزی که بخویم خادم
 عرض کرده که از آن تنگه چیزی خواستیم نگاه دارم حضرت عباس
 قدس سره بچشم غضب بگریستند حضرت فرمودند که خوردن
 موقوف به بل ابو سعید نیست و یکی پیدا کنید و در آن دیگ آب
 اندازید و وزیر آن آتش کنید خادم چنان کرده بعد از آن

بلا زست آنحضرت شخصی کا وبرہ نیاز آورده است برودہ اند کہ
 کا وبرہ رکشتہ درو یک این ازید و خوارق عادات از آنحضرت میگفتند
 نفست کہ حضرت عزیزان تدبیرم در فیض طاعی کہ موضعیت در
 نوہر میاں کال سیب بودہ اند و در اینجا قلعه ساخته اند و در اینجا
 ریاضت بسیار کشیدہ اند و در آن جد و جہاد ہم جہ نخل بود کہ
 صوفیہ از آن می خوردہ اند و برایشان شیرین طعم شد
 روزی بخاطر صوفیہ رفت کہ چہ شود کہ کوسفندی بچختہ باشد کہ
 بخوریم بنا گاہ از کنارہ صحرا شخص پیدا شدہ دو کوسفند کوشت
 بچختہ ہنس حضرت عزیزان تدبیر آورده حضرت عزیزان فرمود
 اند کہ صوفیہا کہ گوشت کوسفند بچختہ می طبیبند پشانی کذا رہ
 کہ بخورند نفست کہ کمی از سلاطین عراقیہ کہ مدینہ ان بود
 در مجلس عظیم کہ پیش آنحضرت ہستہ بودہ این سلاطین بخاطر آمدہ
 آن ہشت ابوی بہ بند و این خاطر را حضرت جد فقیر ہو کہ
 کہ در جوار آن سلطان نشستہ بودہ اند گفتہ و پشانی در را منع کرد
 اند کہ آنحضرت مشرف اقلوب و برین خواہند مطلع شد در آن

حين حضرت عزيزان قدس سر خادم را فرموده اند که این شیخ
 پيش سلطان بگذار که بدوش شيخ همراه خود و انيا گفته اند
 جوار ثما بر ما به شکل آورده و جگر شای نو فای راز خدمت مولانا
 بافی شیر و غلام که از حضرت عزيزان مرخص بوده و از مردم کار
 کرده بود و فصل کرد که روزی حضرت عزيزان قدس سر در قریه طاهر
 دیوار سبزده اند که چوپا آمده در پیش ایشان نای مرغواخته که
 وقت آنحضرت دیگر کون شده در بالای آن دیوار بجانب آسمان
 پرواز کرده باز رجوع کرده بران دیوار فرار گرفته این بیت
 می خوانده اند که بیت ای وقت تو خوشی وقت ما خوشی
 باز فریاد کنان بجانب آسمان پرواز کرده اند چون این حال چند
 گشت از ایشان صادر شده اخبار از دیوار فرود آمده آره کشیده
 اند و مجلس عظیم در گرفته نمیریم صوفی که از جمله باران کار کرده
 این سلسله شریفه بود و گفت که حضرت عزيزان قدس سر چو سوار
 میگذشته اند شبیه دزد چندان هم امان ایشان را برده
 چون فرود آمده حضرت عزيزان قدس سر فرموده اند که صاحبان

اسپ بفلان مجله بروند که آن هنگام آنجاست چون بدینجا رفتند
 همگی بسیار از آن مجله که حضرت عزیزان نشان داده اند یافته
 بلازمت ایشان آورده اند نقلت که قاضی خان عابدی
 می گفته که پدر ما مرید حضرت عزیزان بود چون حضرت عزیزان
 قدس سره از نوحه قریه قرطاط که در میان کمال است می گذشتند
 بصوفیان گفته اند که این خانهای سیاه از آن درویشان و
 مردمان ماست نمایان درین سر راه بهشید و ماتنار فیه نمایان
 پرسید کذیم و این خانها را آن پدر قاضی خان مذکور داده چون
 حضرت عزیزان قدس سره بدان محاشا رسیدند پدر قاضی خان
 سگی داشته که آنرا روز بسته می مانده اند که کمبسی از وی تشویش برسد
 و در آن روز کشته شده بوده و آن سگ متوجه حضرت عزیزان بکشد
 شده نیز و یک آنحضرت رسید روی خود را در قدمهای ایشان سوخته
 برشته و ازین حال فبیده چهران گشته اند حق سبحانم بفرماید که اَلَا اِنَّ
 اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ نقلت که روز عیدی
 حضرت عزیزان قدس سره غایب اند و ما سه روز آنحضرت را نیافتیم

اند بعد از سه روز آنحضرت را در کوه قریق در زیر سنگی یافتند
 که توبه نام داشتند و هیچ چیز نمی پرورده است اند بعد از آن فرمود
 اند که ما از جهت توبه مردم را بخینه اینجا آمده ایم نفاس که حضرت عزیرا
 قدس سره را در زمان خلوت بسیار بوده که غلبه مرشد و دوران
 جین شعور کم می ماند چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 میفرماید که لی مع الله وقت لا یعنی نبی مرسل و لا ملک مقرب
 دوران حالت صوفیه علیه و خضر آنحضرت را که ببلد مخدومه نام داشته
 دوز غایت صغر سن بوده بنزد آنحضرت مر آورده اند که آن
 مخدوم زاده محاسن شریف ایشان را گرفته سخن کرده آنحضرت را
 سخن آورده است این تکلفهای سن در شعر سن بکلمتینی همیاری
 منت و حضرت عزیران قدس سره که خود مر فرموده اند که مخدوم
 را بسیار بد که معلوب نکردم حضرت عزیران ما قدس سره میفرمودند که
 والد شریف با قنبر شیخ قدس سره مرید حضرت عزیران قدس سره شده اند
 حضرت عزیران در آن آواں در کریمینه شریف داشته اند عرض
 کرده اند که اهل این ولایت مختلف اند بعضی مخلص و بعضی منکر اهل ولایت

سمرقند به مخلص آنحضرت اند بعد از آن حضرت عزیزان قدس سره
 به سمرقند تشریف آورده اند و چندگاه در سمرقند تشریف داشته
 اند بعد بجهت کثرت هجوم خلایق از آنجا در سعد کلان ایرمونام میریست
 بد آنجا تشریف برده اند و از آنجا بموضع غریه تشریف فرموده اند
 که موطن شریف مرقد شریف آنجا است بزار و تبرکات ذکر ملاقات
 حضرت عزیزان قدس سره بحضرت مولانا محمد فاضل قدس سره
 چون حضرت عزیزان قدس سره به بخارا تشریف برده اند روزی
 وقت نماز ببادینسل مولانا محمد فاضل قدس سره تشریف برده
 اند نماز ببادرا بایشان همراه گذارده اند و عادت حضرت مولانا
 محمد فاضل قدس سره آن بوده که چون نماز ببادا میگذارده اند بخارا
 اهلی مشغول شده تا وقت چاشت معرفت گرفته اند هر روز نیز برپا
 قدیم متوجه سخن شده اند و دو سه کلمه گفته ساکت شده مرتب شده اند
 تا وقت چاشت بعد از آن حضرت عزیزان قدس سره را شایع
 کرده از همه بکربدا شده اند میان این دو عزیز مکالمه نشده
 عزیزان قدس سره فردا نیز نماز ببادرا بحضرت مولانا محمد فاضل قدس

همراه گذارده اند حضرت مولانا محمد فاضل مدینه بعد از آزاد شدن از کفایت
 که شیخ باوراد خود مشغول شدند حضرت عزیزان قدس سره با توقیف
 در محراب بنشسته سکر کت لا اله الا الله را بلند گفته ساکت شده
 مرقب شده چون روز پیش از همدیگر جدا شده اند بعد به حجاب خود
 مولانا محمد فاضل قدس سره گفته اند که جو اندست تمام و در رغابت او
 آنکه جست فبال کلام ما کرده بود و خود مشغول شد این ادب بود و آنکه
 جست ساکت شد غلبه ما بود که این همه دور و راز نباید معارف
 گفت حضرت عزیزان قدس سره کت یکبار از ولایت سمرقند
 بخارا الشریف مرزیده اند و حضرت مولانا محمد فاضل قدس سره
 از جانب بخارا بهم فرستادند در محافه که در شهر بوده سوار شده مر آمده اند
 حضرت عزیزان قدس سره زمام مهارت را نشانرا گرفته روان شده
 اند حضرت مولانا محمد فاضل قدس سره گفته اند که کبست که زمام مهارت
 ما را گرفته است حضرت عزیزان قدس سره گفته اند که فقیر است امشب
 دار و که فردای قیامت بخشنده محشور گردد و حضرت مولانا محمد فاضل
 قدس سره فرموده اند که صاحب شهر و شهر به نیاز شماست ذکر ملاقات

۲۳۲
حضرت عزیزان قدس سره بحضرت مولانا خواجه حکیم قدس سره ای غفر
بر آنکه این دو عزیز در زمان تحصیل علم طه و تکمیل علم بطن با یکدیگر
مصاحبت تمام داشته اند نقلست که در آیام مبارک حضرت مولانا
خواجه حکیم قدس سره از ده بیستم قند بجانب خنمی که موطن شریف صلی
ایشان است جمیع متعلقان و یاران بفرح و تیار کرده نزدیک
بقریه غریبه که منزل حضرت عزیزان است قدس سره تشریف آورد
اند حضرت عزیزان قدس سره بدین ایشاں رفته اند فرموده اند که
بمنزل ان شریف بر بند حضرت مولانا خواجه حکیم قدس سره معذرت نمود
اند که متعلقان همراه اند و این محل وسیع و از برای مرکب علف بسیار
دارد حضرت عزیزان قدس سره از ایشاں جدا شده بجانب خانه خود
روان شده بصوفیه زکویه فرموده اند که مولانا را برادر بخانه خود
میا آیم چون شبیه باران بار بدن گرفته از خیمه ها از حضرت
گذشتن گرفته حضرت ایشاں فرموده اند که مولانا حاضر داد قدس سره
ما را نمی گذارند که اینجا بپوشیم بخوابیم که بخانه خود بر بند کوچ کرده
جمیع متعلقان و یاران بمنزل حضرت عزیزان قدس سره تشریف

آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره منشا ایشان کرده فردا نماز
 باید و گذارده بمعارف متوجه شده سخنان عالی از حضرت عزیزان
 قدس در آن مجلس که امر بطریق پوسنه حضرت مولانا خواجہ کبریا
 مستمع کلام ایشان بوده اند بعد از آن بان حضرت مولانا
 خواجہ کی از عهد کبر جدا شده اقدام نموده اند و این مجلس در کتب
 طایفه علیه و بد که چون حضرت خواجہ محمد یار قدس بکازرس
 حضرت شیخ زین الدین الخواف قدس در هر می آمده اند حضرت
 شیخ نام در سخن بوده اند حضرت خواجہ قدس نام گوش
 چون فردا حضرت شیخ قدس شربیدن حضرت خواجہ قدس
 آمده اند نام گوش عبده حضرت خواجہ قدس بیارن خود فرمود
 اند طریق چنانست که هر درویش که بیدین درویش می آید نام گوش
 می باید بود ذکر مجلس امر که سه عزیز ظاهر قدس سه سوار و در آن
 مجلس با یکدیگر جمع شده هر کدام بطریق شریفه خود صحبت داشته اند
 مولانا ابراهیم صدر که درین سلسله شریفه بودم گفت که چندین
 م بدو محبت حضرت عزیزان قدس سره بود در میان حال مبر بود اول

روز بود که حضرت عسیران قدس سره بخانه پدر بابت شریف آوردند
و بهم در آن روز حضرت مولانا خواجگی قدس سره و حضرت شیخ حسین
خوارزمی قدس سره در آن خانه شریف آوردند و این حضرات
با یکدیگر ملاقات کردند بعد از آن خدمت شیخ حسین خوارزمی فرمود
انکه نامی از بنوازه چون ناسی فی نوحه است این در سماع شدند آن
عسیر و دیگر بر پا شده ایستاده اند و بعد از تمامی این صحبت
مولانا خواجگی قدس سره در سخن شده سماع بسیار کردند و آن
عسیر و دیگر بر پایی ایستادند بعد از آن حضرت عسیران قدس سره
همی گفته بذاکره مشغول شدند و آن دو عسیر و دیگر در آن مجلس
مستمع ذکر بودند و این مجلس فریاد و وقت پیش کشید بعد از آن
از ذکر فارغ شدند و خدمت فخر شیخ در آن مجلس آب پز آن
خانه رست ایستاده ذکر چهار ضرب می گفته اند بعد از آن این
عسیران قدس سره سرار بهم از همه بگردا شده اند و دم فتوحیم
علی نباهیم ذکر اولاد حضرت عسیران قدس سره حضرت عسیران
قدس سره پیری داشته اند و خواجگی صالح نام در سن شانزده سالگی

ویرا که خدا ساخت اند ویرا بان دختری که در عفت رنج و
 بود اتفاقی نبوده بدان سبب حضرت از وی در بار شده بناگاه
 بر زبان مبارک ایشان جاری شده که کردن بشکند همان روز
 از وی پنج نعشیده گردنش شکسته از عالم انتقال کرده است و دختر
 دیگر صالحه به بد و از ایشان دختری بوده سه روزی در خانه
 حضرت عزیزان قدس سره بود که ده آنحضرت را که آن آمده فرموده اند که
 ما که برداریم ارواح اولیاء الله فبال منیکند همان زبان آن خود
 جان داده فوت کرده است و به بد صالحه نیز در زمان حیوانیت
 فوت کرده از وی فرزندان نمانده است و دختر دیگر ایشان به بد است
 از ایشان سه فرزند شده یک پسر و دو دختر و الباسط که حضرت ایشان
 نام ایشان را مانده و این خواجه مقبول هم بطریق منظور نظر عریض
 فاسم شیخ قدس سره بوده اند در سن سی و دو سالگی از عالم رفته اند
 و از ایشان فرزندان هستند که فرزندان ایشان ستمی بودند
 بخواجه عبداللطیف که مشهور بودند بین الاحباب و الاحباب
 بخواجه غزیره و این غزیره قرینه است از قرای سفید صمد حمیه عن الله

و اکثرند به فرسخ جانب قطبی سمرقند واقع است در وقت خورشید
 سالک سالک طریقت بودند و البته نه کان دادی حرمان از لال
 بحر عرفان سیر کردانیده بهر حد ایقان میرسانند جامع
 بودند بن علمی نظ و الباطن و جهات در عرفان و روح ایشان بلا
 خلل سخن نبود و نگاشتند و فرزند دویم ایشان سخی بود بنحواجه
 الله و ادنام ادی بود مخلص فراعرفا و پراغزه وقت خادم الفقرا
 بودی و خدمت فراعصحا از روی صدق خلاص کردی ویم سیر
 درستان خلاص می عفر الله بها و جمیع المومنین و المومنان
 و دو پسر دیگر خواجه کلان و خواجه عبدلستار از ایشانان فرزند
 نمانده و دختر دیگر به بخند و نه که منظوره و مقبوله آنحضرت بوده اند
 گویند در ایشانان این طایفه علییه بوده و ایشانان از انجمنست
 امیر شاه داده اند که از اولاد حضرت امیر و شرفند سخی اند و حضرت
 قدس سخی از جمله خلفای حضرت سید میر کلان قدس سخی اند و از مقصد این
 سلسله شریفه خواجگانند قدس سخی اسرار هم و سبب این سخن حضرت
 عزیزان قدس سخی امیر شاه را آن بوده که پدرش شریف امیر شاه از مریدان

و مہمان حضرت عزیزان قدس سرہ بودہ روزی حضرت عریض
قدس سرہ بمبند لایان تشریف آورده اند و در زمان ارجحال
حضرت عزیزان از منزل ایشان ہستربان حضرت نیاز کردہ
آنحضرت آن ہسترا سوار شدہ فرمودہ اند سید ہب نیز داشت
مرکب نیاز کردہ کویندا کا بر طریقت مرکب در نیاز کران میداشت
بعد چند روز اش در صہ بل آن سید فتادہ و آن ہب چمنہ
و باقی عطنی دران خانہ دادہ سید فتادہ سید از عالم ارجحال
نمودہ اند بعد از ان حضرت عزیزان قدس سرہ بمبند لایان
تشریف آورده اند امیر شاہ را داما خود ساختہ اند و ابن امیر شاہ
در غایت توجہ و اتقا بودہ اند و از مقبولان آنحضرت بودہ اند و بجد
ابن مخلص حضرت عزیزان در ویش شیخ قدس سرہ در زمان سلوک
مصاحب نام داشتہ اند و از جملہ مراضاں این سلسلہ شریفہ
بودہ اند و اکثر شب نماز قیام می نمودہ اند بہت شبہا کز رکوبہ
بر ہم ترفہ نام پای برون زہر دو عالم نمی و این فقیر شماع دارد کہ
حضرت عزیزان قدس سرہ در زمان از دواج بد بد مخدومہ بخدمت شہ

رجهما انت کفته اند که ما بسمت رفتن نماز عید را گذارده چندان
 آنجای باشم شما طوی ایشانرا بکنید و حضرت عزیزان قدس سره
 بسمت رفتن نماز عید گذارده زود بمنزل شریف رجوع نموده
 و خدمت بپادشاه بسمت رجوع را پرسیدند حضرت عیرا
 قدس سره فرموده اند که روز عید دیدم که پادشاه بجا طاعت
 خود در مانده و شیخ بشیخونت و موالی و امانی بمولویت و ایت
 در مانده هیچکس را پروای حق سبحانه نمیکند اید از زنده دیگران
 هم مرده و درین کفن آنحضرت قدس سره را حال مگر کون شده فرمود
 اند که تا چند خدا اید و پای بر روی مرده پاشی بخت رفتن آن سده
 می ناب می ستانرا خاصه همچون سن شوریده شنید اید اینرا
 و نهان ساعت آثار ضعف در ایشان ظاهر شده و هفت روز
 در آن ضعف بوده اند که ندا می آرچی الی ربک رَضِیْتَهُ مَرْضِیْتَهُ
 شنیده انتقال زود در دنیا بدار عقی می نموده اند اولیا ائمه
 میوتون و لکن یقبون من دارایی دار سیف منید قدس سره
 بوضه اید اولد دنیا اول تیرک در جا و دال جان اول طابان

ساری بار و یک جانی جان ایرور و از خدمت باده مخدومه
 رحما الله خدمت پیر صنع الله قدس سره مرید و مخلص و محارزو
 منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند و بعد از ایشان
 بحضرت عزیزان قدس سره مرید شده از ایشان نیز مرخص بود
 اند و از ایشان یک پسر و دو صلیبه در عرف کجای این مخلص بودند
 و ازین دو صلیبه فرزند ارجمند است خواجہ عبدالرشید پیر
 بہا و الدین علمما الله تعالی بفضله و ابقا ہما بعنایتہ و جعلہما الله
 سن ائصالین الرشیدین این نقلست کہ حضرت عزیزان ^{قدس سره}
 بسیار سفر نموده اند کہ سن بہ باز کاظم را نام کہ جمیع متاعها و زینت
 در وی باشد و بہ باز کاظم شہر آمدہ باشد کہ باہل آن شہر
 متاعها را بفروشد و اہل آن شہر از وی چیزی نخرند و آن
 ناچار از آن شہر متاعها را گرفته بروند حال سن باہل نیامینست
 باوجود آنکہ بچاہ کس در صحبت ایشان کامل و مکمل شدہ اند چنانچہ
 گذشت فرمودہ آن حضرت یکانہ روز کار بودہ اند و کاہ چنان بودہ کہ
 صوفیہ و کتبہ را میفرمودہ اند کہ امروز فلان جری را از خاک بربند

چون پگاه روز می شده سیف برآمده اند که آب نینکه باز بر
 شود و روز دیگر سیف برآمده اند که دیوار زیند چون پگاه شد
 سیف برآمده اند که دیوار بار ویران سازید ویران می خسته
 اند از جهد ایشان ریاضت و شفقت بپوئیان عدم ترتیب حصول
 بر فعال ایشان بوده و این صورت فنا و عدم تعلق بدنیاست ای
 عزیز سن آنچه مذکور شد از افعال افعال کرامات حضرت عیسی
 قدس سره همه سموعات این مخلص بود امیدوارست این مخلص که در آن
 قیامت از زمره مجبان مخلصان ایشان مجبور گردد و این در رب
 العالمین و آنچه بعد ازین بطور کسر و دشت است منقول از کلام
 که در مناقب ایشان بعضی از درویشان آنحضرت بفرموده ایشان
 تطهر نموده اند خواهد بود و بقیه: السورقین خدمت مولانا سید
 حافظ قرآن و اهل بیت نام داشته و از جهد باران قدیم و از ایشان
 محاذ بوده اند با هر حضرت ایشان جمع مناقب جمیع خصال آنحضرت
 کرده اند و بسی از معارف که از آن حضرت سر برزده در آن
 مذکور است ای عزیز سن بدانکه حضرت عزیران قدس سره در حق محبت

در مجالس عظام سخن بسیار بگفته اند و من کلمات القدسیه فی
 المحبته ارشیخ الاسلام ندوة الانام شیخ ابوحنیفه شیخ شهاب
 الشمروری قدس سره نقل کرده میفرموده اند که حضرت شیخ در عوارض
 چنین فرموده اند که هر که خلوت بشیند و مقصد وی کرامت
 و ولایت بود آن شخص ضال و مضل است آنحضرت میفرموده اند که چون
 آن شخص اشتهای بغیر عشق و محبت کرده است ضال و مضل باشد و
 عشق اضطراب بیدار خداست علت عاشق علتها جداست
 و میفرموده اند که معنی این حکمت حضرت سلطان الطریق سلطان
 العارفين خواه چه الیهوی قدس سره است عاشق زلف عشق کجا
 مویکند علم آت پناه او سنگیزه نیک فوق عالم غفلت بود
 است که اگر عشق از درون عارف بغرض استجپ شده بظهور آید در
 برده هزار عالم غفلت است چون ظهور حق شود این سخن پشانی
 تفصیل و میفرموده اند که در زمان تحصیل و بخارامی بودیم و از مجالس
 خواص و عوام بمضمون فراموشه افه و فراموشه راه عمل نموده جناب
 می نمودیم لیکن چون مولانا شیخ و عظم بر سر مجلس عظیم میرفت و از محبت

سخن میگفت بدان مجلس منم و استماع کلامی میکردیم سبب
 بخود رو نیست در کوی توشتاقان شیدا را: خم زلفت بقلای
 محبت می کشد مانند دوازده خان می گرفتنی عظیم دست مراد
 و گریه ناله بسیار کردیم چند آنکه چشم می آید حسیبانه
 میفرماید فلیضجوا قلیلاً ولیسکو شبراً و در حدیث است که
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در نماز بسیار گریه می کردند
 از سینه شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله چنان دیکه نشان
 آواز بر می آمد و میفرموده اند که حضرت شیخ فرید الدین عطار
 قدس سره فرماید که سبب چون رو بر دارد آنجا انگ آه پنده دارم
 اینست عین آنجا پگاه و مراد آن گریه است که از سر سوز و درد باشد
 و آن گریه از دل صنوبری بیرون می آید و گریه بدرد اندازد چه سبب
 بسبب ناله مادر و از دل بدو است ناله بدرد و از فرسودگی
 و میفرموده اند که علامت گریه مادر و گریه شک و خیار و ترک
 علامت و علامت گریه بدرد و دردی شک و فرسودگی و گریه
 حق سبحانه و تعالی فرماید که ولا یخافون لواءه لایم پست ما با وجود

ماست سلا متیم زیرا که سنگهای ملاحت ماست پزارم این
 دل که درود و درو نباشد بهر که تیرسد ز بلام و نباشد و میفرموده اند
 بعضی از اخوان در باره ماسی گفته اند که اگر ایشانرا دولت وصال
 حاصل است این که چهره است پست خوش نباشد و این یوسف
 زار نمایدن چو یعقوب از یوسف خوش نباشد کج قارون در غل
 خوش را در غلای کردن مثل نو ما در جواب بگویم که هر چند کامل را
 وصال حاصل شود و در که بسیار کند که حسن جمال آفران نیست
 پست حسن است بنهایت لطافت در بیغ و بهنگام فرصت که
 قاسم کر می کند نیست تشنه را که ز دریا فطره بر و آید بیکه بر لب فطره
 چون که آن یک فطره بر لب پیش تشنه بر تشنه از آید پیش و
 میفرمودند که اول عاشق و محب باید که در عشق مجاز کوشند و سر
 زهر آلود آن بنوشند که اول عاشق سوخته بعد از آن در مبداء
 عشق حقیق جولان کند که المجاز فطره الحقیقه میفرموده اند که این
 حسنهای که در عالم ظاهر و موهب است همه ظاهر جمال آفرین حقیقی
 فطریه سحر نیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم پست خوبان

آینه خونی او: مهرشان بر توی طلوعی او: و میفرموده اند که
بنای محبت ظاهری بر پاکی از شهوات نفس است و هر که بدین مقام
نرسیده است نکرین می برادران حرام است حضرت رست
پناهی صلی الله علیه و آله میفرماید که النَّاسُ كُلُّهُمْ مَشْتَوُونَ إِلَّا الْعَالَمُونَ
وَالْعَالَمُونَ كُلُّهُمْ مَشْتَوُونَ إِلَّا الْعَالَمُونَ وَالْعَالَمُونَ كُلُّهُمْ مَشْتَوُونَ إِلَّا
الْمُحْصَنُونَ وَالْمُحْصَنُونَ عَلَى خَطِّ عَظِيمٍ مُخْلِصٌ أَنْتَ كَمَا قُضِيَ حَوَالِ
خود کرده و بنفس و شیطان مجادله نموده ریاضات شاقه کشیده
بمقام نارسد آنگاه حق سبحانه و تعالی جافظ وی کرد و حق سبحانه و تعالی
وَسَنِّي كُلَّ عَلَى اللَّهِ فَمَوْجِبَهُ از کلام ایشان واضح گشت که
هر کس را نرسد که جمال صور مرآت ملاحظه جمال حقیرت گویای
نُورِ بَیْضِ صُورِی کُنْدَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ يُعْضَوْنَ مِنْ أَضْوَائِهِمْ وَقُلُوبُ
الْمُؤْمِنَاتِ يُعْضَضْنَ مِنْ أَضْوَائِهِنَّ ای عزیز من شنید که
چون شیخ فخر الدین عراقی قدس سره بجمال صوری نوبه نموده مرا
ملاحظه جمال حقیر کرد شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
ویرا از مجلس خود مجبور کرد آمدند و شیخ اوجده الدین کرنا قدس سره

چون بخت مست شیخ فخرالدین گدس ملاقات نموده فرموده که
 ایها شیخ کیفا لحال شیخ فخرالدین گفته که ماه را در طشت آب می
 بنهم و حضرت شیخ او حدالدین ندان فرموده که اگر در کردن و نل
 نداری چرا در آغوش منی حضرت شیخ عطار میفرماید که بپوشش
 صورت نیست عشق معرفت بهت شهوت بازی جوهر صفت
 و در بیان خلاص میفرماید که به بشارت کریمه قل یو الله جسد
 و کشف معانی الله بده را است حکام میدهد و رنده صفت
 کلمه و کلمه بگوید حضرت حق جل و علا را از خوابت نوالد پاکیزه و
 مستزده میداند و با اخلاص و کلمه کین که کفو آحاد حق سبحان
 را بگوید و بهما عفت آدمی کند و درین معنی فرماید که ای خدایا
 این سرانجام دولت در و صفت است کاشف این در و معنی سوره
 اخلاص شد و میفرموده اند که کشف این در سوره اخلاص شد
 مراد از صورت درین حدیث مصطفوی صلی الله علیه و آله ان
 نبی خلق آدم علی صورته و آدمی است و درین حدیث فرمی
 و شعاع است بدان که چنانچه محبت طهر غشانه و ال شیدا امر کردند

روی آدمی شیفته و حیران میسازد پست کاهی درون پرده عجب
 نهان شود و کاهی هزار پرده بدر و عیان شود - میفانند که پست
 آه از آن روز که دیدم بر کف قمار تو میناله افغان کنان بحال
 خود زار تو ام - و میفانم بوده اند که تا مرید عاشق شیخ مکر و دستاورد
 از شیخ ممکن نیست و آن مرید اند خطرات این نیست میفرمودند
 که هر که حضرت شیخ جمال الدین غزنیان ندیدند چنان نغمش بود که رو را
 فصّادی بجز حضرت غزنویان ندیدند شتر بزوان شتر کویا که بر
 جان من آمد و آن حضرت در آن وقت در کنار من بود مدعی من گفتم
 پس ای سبکیست من - و شیخ عبدالقادر کیلا ندیدم و نموده اند که
 عشق پر عشق مجازی بود که الحجاز قطرة الحقیقة همان است میفرمود
 اند مرا ضعیفی عارض شد و در آن ضعف در منزلی بودم حجاب
 حضرت غزنیان کلان من جز دیواری نبود و در آن دیوار خننه
 بود و چشم من در آن خننه بود ازین ضعف چندان نمیشدیم
 از هجرت آن حضرت - ز هجرانش دیدم آنچه دیدم و چون حضرت
 ابش بدان خننه میرسیدند سحر تو فخر نمودند تا آنکه من بحال

مبارکی آنحضرت نظر کنم بپت چه خوش باشد که بعد از شطاری
 با منیدی رسیده واری شود جمع از صوفیان زکیه حضرت عیرا
 شیخ جمال الدین قدس سره میفرمودند که روزی حضرت غزوان
 قدس سره در خلوت ناله و گریه بسیار کردند تا آنکه حضرت غزوان شیخ
 جمال الدین قدس سره اندک چراغ آرد چون چراغ آوردند حضرت
 غزوان چشم مبارک جمال غزوان کلان شدتی دوخته است
 بهوش شده نهادند چون حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
 آن حال را مشاهده کرد اند فرموده اند که مولانا خدا یاد چند آنکه
 شامش تاق نماید ماصد چندان شتاق شامیم بپت عاشق که شد که
 یاربش نظر کرده ای خوابه در دینست و گرنه طلیب است : عاشقان
 هر چند که شتاق جمال لبرند و لبران بر عاشقان از عاشقان عاشق
 ترند میفرموده اند که بعد از حصول این نسبت میان شیخ و مرید
 بریت نهاد و مریدی که تو دأبت بریت درین سینه که محب هم
 آن نیست ز کسر برود بر تو بکس کشایم : و هم میفرموده اند که
 چندگاه باید که صورت شیخ خود را در خاطر دارد و هیچ نفس تصور

آن صورت ظاهر نباشد تا او را نسبت محبت حاصل یابد کریمه
و کونوا مع الصادقین نور بیان این معنی است بهت عشق آمدنی
بودنه آموختنی زینهار که بیا و خدا دم تر فیه و منفیه بوده اند
چون مرید ازین تصور شیخ بفر حضرت حق بجایه خوشا نه حاصل
و در غنای وجود خود ثابت قدم گردد و آنگاه او را چندان حسیاج
بتصور صورت شیخ نباشد و بن کلماته القدسیه فرافق می
فرموده اند که احوال من از زمان تولد در پست و فقرست چنانچه
ابتدای تولد ایشان تفصیل مذکور شده است و بعد از آن می
فرموده اند که در زمان طفولیت شبها میگردم چنانچه طریقه اینها
علیه السلام و در آن حال موی سر من به پیشانی افتاده بود شخصی از
غیب اشارتی شده که این خور در از پست کمن که در دنیا و عقبی نفع
وی بتو برسد آن شخص را تربیت نمود و باعث تعلیم علم شد و مرا
من چون بکنت در آدم خور و آن دیگر از من ناموس گردند مرا در میان
خود جا ندانند از بس که ثرویلید موی و انفت خور بودم بالاخر در محل
در آمد بکنت بنتم بپند عاشقیک که لک جفا داد ایک ایچرا یوریک جفا

و چون نظر ستم برین فدا دگفت زود باشد که این سپهر خیل
 جمعی شود و عالمی را با و بپای شود و پست روزی که چشم اند ختم بر چپته و
 چاکشین بگفتم که این فلاش و شش خیل بنده ان می شود. بعد از آن
 مرا به یکران بهفت کنانده جای داد و میفرموده اند که من را
 سر و دبر و سب برهنه و پای برهنه بکبت میفرم و ترک نمیکردم
 میفرمودند که در فریه بخند و آن سال تحصیل علم میکردم مرانه دیک
 و نه کاسه بود و بو باغی زیر پای و شتم پوستینه در بر که در زمستان
 و تابستان آنرا می پوشیدم نه ازار بود و نه کُسته و در میان کُسته را
 بکردن خود انداخته بودم تا که کس حال من مطلع نشود و در حدیث
 که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میفرماید که ای فقیر من
 ان یطبخ لم یجد قدراً و اذا اراد ان یشر ب لم یجد اناء یعنی فقیر
 آنست که اگر خواهد که طعام پزند و بپزند به و چون اراده آب
 کند ظرف نیابد و بپزند مال کم گزای حساد او تو ز فقر و نیستی
 زان که بوی وصل و از فقر وضوان خوشتر است، میفرموده اند که
 چون صوفیه در خلوت بحضرت غزالیان قدس سره بعد از نماز باراد

و بعد از ادای خلوت نیازی دادند و مرز چیری بنوک نیارند
 و متوجه نمودم که چیزی پیدا کنم چون نفر کلی خستیا کرده بودم
 کلی است که از غیر حق سبحانه و تعالی بجا نباشد
 باشد میسر بوده اند که چون خانه ما وقتیکه وجه معاش کمتر
 ذوق و شوق بیشتر چون معاش بیشتر ذوق کمتر قال التعلیم
 السلام ادعی الله تعالى بعض نیایه احذر ان یعکس نسط
 من عینی فاصب علیک دنیا صبا یعنی حق سبحانه و تعالی
 میبطلد از پندار این خود چنین گفته آن پند که جذر کن از آنکه تراوش
 کبرم و یقنی از چشم من بدان سبب درین دیر تو دنیا را فروختی
 پت بدو نان ده تو این مرد را عشا دار که هم سگ بشاید و آدم را
 میسر بوده اند که روزی بخاطر مضمون این است نهاد که انما اولکم
 و اولادکم فتنه یعنی خزانیت که موال و اولاد شما
 فتنه و اینجا نشانند بدان سبب کنجینه خود در آدم سبب داد که در آن
 کنجینه از دنیوی چیزی باشد در طبع سوس و بدم آنرا برون
 اند ختم که در حدیث است الله نیار اس کل خطیة یعنی دنیا سر

چون بن جلال استغفار را دیدند عسکر منکرند که ما را این بخت است که
وجه معاش منی باشد گفتیم الحمد لله خانه باجانه حضرت محمد مصطفی صلوات
الله علیه وسلم می ماند چون عائق و محبت را متابعت آنحضرت صلی الله
علیه السلام لازم و واجب است عینیا بودند سر غوغای کار نیست که
چون حضرت عسکریان شیخ جمال الدین قدس سره براه تشریف ده
اند مردم راه بر فراق حضرت افرین میگفتند آنحضرت قدس سره
فرموده اند که اگر فرود نیستید مولا ما خدا را در این دنیا نگاهبایند
میفرموده اند که یکی زیاران و فتنه دیده بود که حضرت رسالت پیر
صلی الله علیه وسلم را عظیم و اکرام می نمودند و آن سبب منی و نم بخرا
فقر که در فقر بقدر نسبتی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقام
در زمان این واقعه در خانه ماده روز بوده که از وجه معاش ضرری نبود
میفرموده اند که معنی این حدیث را قال السببی علیه السلام لعن
الدنيا الا ما اى ما لا بد تفتیش بسیار نمودیم عسکری نوشتند
که لا بد از خوردن نمفتد اگر که باعث قیام نماز شود و لباس آن قدر که
دفع سرما و گرما کند و از سکنی چنانچه مرغان از برای خود سوراخ خنیا

کنند و زیادت ازین قدر ملعونست و این مخلص تمام دارد که
 آن عزیز مولانا خلیل قلی کولی فدس سر بوده اند که ایشان از
 اولیا اکرامی علمای عظام اند و سیف رسیده اند که چون بیان آن
 عزیز بارسید دیدیم که خانه و خانقاه و جمیع احوال موافق آن بود
 نقل که مخلصان آنحضرت فدس سر بسیار بوده که کلیم و نند می آورد
 اند که در خانه و خانقاه اندازند شبان قابل ناکرده بدکیران رسیده اند
 و سیف رسیده اند که حضرت رسالت نبی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
 انا و اصحابی بری من التکلیف یعنی من و اصحاب من پزاریم از تکلیف می
 فرموده اند که من جان بر اینجوهم که فدای جانان کنم چه جای دنیا
 چون حضرت عسیران فدس سر ویرانها و خرابهای غرور و رانی
 فرموده اند که صوفیان قابل زرع کنند بخت بسیار بکنند قابل
 زرع است مگر کرده اند و سیف رسیده اند که ما و بقا نیم که نه ما ازین
 دانه کا و چون عائق در دو شفت از تنعم هر دو سرا خوشتر است
 پیست می عشق و بهر گری منست در کافره که خود پست است اگر محبوب
 نه منین جام خوردمی که او را در دو عالم نام بردمی و آنحضرت چون

دختر خود را به امان داده اند نه فرو داده اند که مهر و میراده در دم گردانند
 اگر در شریعت کمتر جایز می بود کمتر می بستیم و چون از برای
 پسر خود زن خواسته اند صد هزار تنگ مهر قبول کرده اند میفرمود
 اند که موافقت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله است که دیگر
 بر خود ترجیح کنی چون داماد ایشان فوت کرده دختر ایشان را
 علما و اکابر خواستگاری کرده اند فرموده اند که ما دختر خود را بپدر
 خود میدهم که داماد باید که دون خود باشد چنان کرده اند
 و من کلمته القدسیته فربنیل حضرت عزیزان قدس سره ایشان را
 بدل ال بسیار می نموده اند و میفروخته اند که من این بوال را
 بعد از آنکه در دل من جای می کند بنیاز میکنم چون محبت با محبت
 از مال جان بگذرد و قال ابو حنیف بنیاد چنانچه در حدیث آمده که دنیا
 خلوه خیر یعنی دنیا شیرین بنیاد و در حدیث دیگر آمده است که
 افضل الاعمال حمز با ای شفق یعنی بهترین کارها و شوارترین است
 میفرموده اند که در زمان که حضرت عزیزان قدس سره حضرت کل
 دادند همیشه که حاکم بخارا بود و چند خردار غله برابر با نیاز فرستاد

ما با وجودیست و احتیاج آنرا ندویم که استغنی من تعقی بن الجلال و
 در حدیث دیگر آمده که افضل الاعمال حمزه ای شفاعت بهتر است
 شاق ترین است قال علی رضی الله عنه لا کرم غیر من تعقی یعنی
 نیست کرم غیر تر از نقوی است کریمی برام نقوی رو
 زانکه نقوی سزیمه کرم است زانکه نقی درم زوجه حرام بهتر از بذل آن
 درم است و چون حضرت عسکریان قدس سره آنرا شنید انداخت
 مبارک خود خطی نوشته ارسال نموده اند مضمون آن بود که در سلسله
 رو کردن نیاز رو نیست و ملاحظه کردند آنکه از کجا و از چه جاست نیز رو
 را لایق نیست وقتی که بمقام توحید نرسیده باشد و منته در سائده
 بجز خداوند و گیران باید دیدن و دیده احوال را باید پوشیدن
 مشغولی رفت پیش علی آن پره زن کاغذ زر بر و کین بستن
 ز من بشیخ کفن عمو دارم من که تیر غیر حق است نام آلا بهج چیز
 پره زن فی الحال کفستای بوطی از کجا آورده این چو لی نه نورین ره
 معرفت حل نه حسب منی غیر اگر احوال نه شمر و ادوریده اینجا نیست
 زانکه اینجا کعبه و وزیر نیست کما قال جعفر الصادق ضرر الله عن نقوی

ان تقی احمد سومی است یعنی تقوی است که بنده چشم پوشد
 از دیدن ثلث سومی و خود را خلص کند از روبری پست کعبه و دیگر کعبه
 ویرکجا کعبه نیست غیر از تو کسی غیر کرامی شمری و میفرموده اند که
 چون آن خط شریف حضرت ایشان بار رسید بضرورت آن
 اقبال کسره و دو نفر او ساکنین بنیاد کردیم چون من از حضرت ایشان
 برین وجه مجاز بودم که سفر نموده بودند که معنی که با از هفتاد
 رسیدند به رابنما دادیم و چون حضرت عزیزان قدس بنیاد ایشان
 شنیده اند خوش وقت گشته و نموده اند که خاطر از مولانا خدیجه
 جمع شد که وی در مقام فقر بقیم و مستقیم است و حضرت عزیزان مدینه
 و بر اینها مافایل زاعت کرده و در هفت مسی کرده اند وقت محصل
 آن همه را بد بگری داده میفرموده اند که از بن بنیاد را را طمع نداشت
 بنیاد فال البنی علیه السلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام
 علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل التبعین و دنیا حرام است بر اهل
 الآخرة و آخره حرام است بر اهل دنیا و این هر دو حرام است بر اهل
 امد میفرموده اند که اهل مدائن کسانند که بجز از لغای محبوب

از این پنج چیز توجه ندارند و از هر دو عالم ملک از خود دست گوا
 کرده بدو هجران ناتوان گشته اند نظم معنی پرسی ز جلال که چو
 پریشان روزگارم با که گوئیم لوله ز احوال غریب خود پرسی
 اسیر بند و زندان با که گوئیم غریب ناتوان در کونی هجران هم
 وصل تو با غرق حیران درین بحر بلا خود غوطه خوریم غریب آنکه
 ز تو خود تشنه زدیم آکا بر طریقت بدین جهت گویند که اعلیٰ غایب
 معنی علامه در میان جا بجا غریب باشند و فی الحدیث الدینا نحن
 المؤمن بعینه دنیا زندان مؤمن است نفیست و ابو سعید خاکی
 پادشاه سمرقند و مریدان حضرت است هزار تن که در جابه و هب که
 ببلغ هزار تن که می آید بدیده بایش نیاز آورده و حضرت ایشان
 جمیع آن را جمیع آنچه در گشته اند از مستغ و غیر آن بفرموده ^{مسائل}
 همان روز داده اند و آن روز رمضان بوده و نگاه از برای آن ^{مطابق}
 از مهابیه فرض کرده طبع بخشنه اند و حضرت عزیزان ماندند
 میفرمودند که و هم ابو سعیدان سید که سفینه جوشان و حضرت
 نیاز فرستاده و حضرت با فور فرموده اند که آنرا بفرمایند ^{فیه}

تقیم بکنند و حضرت والد شریف حضرت عزیزان را عرض کرد
 اندک خالی این کو سفندان را از برای آن فرستاده که جو را
 آنها فتق برش صوفیان سوزند حضرت نشان فرموده اند که
 فتق آتش خدایا و موقوف بکو سفندان ابو سعید نیست اگر یابند
 فتق اندازند و الا زهر را خواهند بیت و اندک عاشقان چه بلا با
 شب باند زان زهر زهره نخون در پاله کرده و دم کشیده
 اند و مولفه زهر فراق یار سهر دم کشیده اند زان زهر زهرهای
 شباطین در بیده اند و من حکماء الفدسیه فراتو کل حضرت
 عزیزان قدس سره در اوایل حال که رجوع خلافتی کمتر بوده به چندی
 از یاران بر سبیل توکل بی زاد و متوش در کوشت صحرای می بودیم
 و آنجا بصبر و تحمل خود در رجوع و عطش و خوف مرگ دریم و این فقره را سنا
 به آنجا کشید که بادم به تلخ که در کوه بود و بر ما شیرین می نمود
 از محبت آنجا شیرین شود و حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که
 حضرت عزیزان قدس سره از غنایه قصه بخارا کرده اند و فرموده اند
 صوفیه باید که گندم بر بان بکنند و آنرا از ادبین سحر بکنند که با هیچ ^{خانه}

توحائیم سرود آمدن بستیخ روز دور از عمر امانت و از حصار
 و کوها قطع منازل کرده بخارا رفته طواف هزارات بخارا کرده
 در وقت رجوع چون بموضع سرپک در میان کمال است رسیدند
 یکی از باران آنحضرت آمد که ایشان را بخانه خود برود خدمت والد
 عزیزان بقبر مشیخ گفته اند که ایشان درین سفر بخانه کس فرود
 نمی آیند باید که تو بپای مرگ ایشان چسبیده کناری که از خاکی
 بگذرند و آن صوفی چنان کرده حضرت عزیزان فرموده اند که
 این کار قبر است که بنواخته است بعد از آن بخانه و مرگ است
 و در خانه وی وقت آنحضرت خوش شسته چهار کس از باران خود
 رخصت داده اند که صاحب خانه و دیگری جسد بزرگوار این
 قدس را میفرموده اند که مرا بکس هم آید که چرا بقوت تو کل جسم
 مشکلات بروی آسان شده است فرموده اند که عزیز گفت که
 خلاص باشم آنگاه تمام می شود که شازرعت بکنید و وجه معاش از راعیت
 سازید بن و رجاء بگفتم که مرا روزی کیفیت عظیم دست داده
 در آن حال تفویض امور بالکلیه بحضرت حق سبحانه کرده از راعیت

نوین است فنانده بودم اگر شما مقصدی می شود که در قیامت
 بن اگر خطاب عتاب سه که ازان توکل گشته چرا ز رعیت کرد
 شما جواب گوید من ز رعیت خنیا بکنم آن عسکریز فریاد بر آورد
 بیهاست بیهاست که نصدی واجب کرده جواب گویم من نصدی
 خود خوانم کرد من کلامه القدسیه فرالرحمه و اشفق حضرت
 غریبان قدس سره میفرموده اند که در زمان حیوات حضرت
 شیخ جمال الدین قدس سره اراده آن کردیم که اربعین نشینیم
 حضرت ایشان منع کرده فرمودند که یار انرا تحمل یافست شما
 نیست که همراه شما اربعین نشینند و ما پیر شده ایم و از شفقت
 نیست که شما را تنها گذاریم که در زنهای بی آفات است مشغول
 هرگز ادبواز کرمان و ابرو به کشش با بر سر او را خورد و اگر کج
 آن زمان گیر بود و کز زهر شیشک تنها بود و میفرموده اند که
 طالب در صبح باران بودن بهتر است از غلظت و خلوت و اما
 کلام اکابر طریقت که خلوت در چنبر عبارت از نه است که طالب
 مجمع خلایق جمعیست و حضور باشد چنانکه در زنهای باشد و میفرمود

سیکه این مقام نرسد قابل استادنست چه طالب باید که درین
 حافظ حال خود باشد که عاشق استغاثت بغیر و کلام مالا یعنی کردن
 روان باشد و از حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله حسن
 اسلام امر ترک لا بعینه یعنی از نیکوهای اسلام شخص ترک کردن
 آنچه مفصل وی نیست میفرموده اند که مرا خلوت و نماز کردن
 خانه جداست باج نیست چون ترک هوا و حرص و بوسه و نام و دل
 خود را متوجه بوجدانیت ذات چون گردانیده ام اکابر گویند باشد
 بس و ماسوی بوسه حقیقانه غرض میفرماید قل هو الله ثم ورنهم بغیر
 بکوی ای محمد الله بس از آن غیر ابعاد طهره و حب آمد ترک
 یعنی از آنکه لا یعنی بود آنرا که از میفرموده اند که این خلوت
 و محبت ما از جهت شفقت بر ظالمین است و چون از ظالمین نیاز و
 هدایت و دایمی بدین خیر اهل الله الا الاحسان یعنی نیست
 جزای نیکوئی مگر نیکوئی و ازین خلوت تیر با نصیبی خواهد بود و چنین
 خلوا بزم که از برای دیگران خلوا می پذیرد از آن خلوا با نصیبی خواهد
 بود میفرموده اند که حضرت غزوان قدس سره در آقام بزمستان

از روی لطف و شفقت فرمودند که مولانا حسد اید و او در پیرون
خانه آویخته گذارید نهوت مدید بان حال متوجه محبوبان لی مطلوب
لم یزلی کشته در نوبه محو مطلق و در بکار جمال مستغرق بودم چون
یران بعد از آن گرفته و رنجه چید و لاش داده اند از حال کمال آمد
گفتم که چه بد هر چه بد به فقر نیست که در حق من کرد بدست کرترا
سنکی زند معشوق مست شب که آری از در کو هر بدست شریف نمود
اند که رافت و شفقت و رحمت من بر خلائق عالم چنانست که میخواهم کم
در بدر کشته و بجای نه اهل عالم در آمده اند گفته اند ایشان نایم
لیکن تعظیم و اکرام خلائق و نذر ایشان مانع آن کشته است
چاین نذر باعث شفقت ایشانان هر شود نفقت که حضرت
خویران نذر کنگر کا به بجانب بخارامی رفته اند و نذر بسیار جمع
می کشته و اهل طمع سر صد آن بوده اند که آن نیاز با نصیب ایشان
کرد و دکه آنحضرت آن نذر را بجلال شری دار با بی مر داده اند از
معن از این پرسیدند و فرموده اند که دنیا نزد من مثل نجاست
چون تقاضا با به خلا جا هر زمین باشد شش کوبس مصرف این نذر

هر که باشد مشکو بلکه بکلا نتر و ارباب الیقین است که دنیا جیفه و کلاه
 کلاب سیف بوده اند که عاشق صادق آنست که خود را از اغیار باز
 بخود عیب بار نهد و خود را نیست گرداند شیخ الشیوخ حجه المحدث
 الشیخ فدرک فرماید که سفر با خطر است و حجه ایزد تعالی بر بندگان
 ظم هر چند مظلوم و شوار یا ب است در طلب استی نیست نیست
 شونا هست کردی هستی است که در نیستیت نهان است
 میفه بوده اند که بمضمون است کریمه الیوم اکملت لکم دینکم
 و اتممت علیکم نعمتی حق سبحانه و تعالی ما را اکمال کمال نمود و نعمت او
 انعام فرمود هر چند ارشاد خلا بقی نمودیم و نصیحت ایشان
 در مدت پنجاه سال بجای آوردیم بحکیمان پادشاهان و عالمان
 و کسان ببارک جاه و سلطنت و ترک علم و کسب کرده و بجا
 حق نیارده اند و از چننت آن حضرت سیف بوده اند که تا
 چند خدا یاد بر روی هر دوکان پای منی نظم کن بهو
 شد بسیار کوی سوازشا یک تن نشد هر چه بزرگتر شما
 هر اردان ره شود به آکنهان بر حرف من اگر شود به چتبیچانه

و حق انبیا علیهم السلام میفرمود که و اما علی الرسول لا یبلغ المبین
 و سن کلمات انقضیته فرماید که حضرت عزیزان قدس میفرموده
 اند که ذکر باید که در ذر دل خود را حاضر ساختن چنانچه در دل گزیده
 نماند که ذکر بلسرقت و در حدیث است که ذکر اللسان لقلبه و ذکر
 القلب سوت و الذکر ذکر الیه یعنی ذکر زبان لقلبه است و ذکر
 دل سوسه است و ذکر معتبر ذکر تیر است تا ازان ذکر و ذکر در دل
 می پدید آید و در دوازده رات نفع خلایق یافت و دل می
 صفا گردد که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرمایند که کُلُّ شَیْءٍ
 صفال و صفال لقلب کرا الله یعنی هر چیزی را پاک سازنده است
 و پاک سازنده و لما ذکر خداست حضرت سلطان اطریقه خواص
 احمد البوسری قدس سره فرموده اند که ذکر زبان بدل است و ذکر دل
 برافته میفرموده اند که در بیت فا ذکر و ذی ذکر کم این معنی
 بخاطر افتاده که شما بان با وجود ضعف ناتوان و غفلت و قصور
 مرا یاد کنید من با وجود قدرت و حضرت معلم و حکمت شما را یاد کنم
 یعنی وجود شما را از میان بردارم و اگر داند که خود را در کم شما

بیج لحظه و لحظه بیا دهن نباشید بیت تو در میان بیج
 نه هر چه هست اوست : هم خود است کوید هم خود ملی کند می
 و نموده اند که سن در حلقه ذکر حضرت عزیران قدس سره یغره و
 فریاد منب کرم و صوفیه یغره و فریاد بسیار بکر و مذمت جوار
 در پوستها آواز است : بمغز و رغن را خود آوازی کجاست
 و در طحال خود را می پوشیدم و در باطن در میدان بکس می
 خروشیدم و در نقره سومی می کوشیدم بیت سرفراز
 میزان ای مرد خوشن ترک کن این کار وین در کار کوشن است
 ای خدا بیا دصبر کن و عشق او مردانه و از سر مردانرا
 نیا جز زبان انداخته است ز خا میزند این فلان جوش
 که خام آواز دارد و چخته خاموش میغسوده اند که حضرت عزیر
 قدس سره میفرمودند که ای باران چون مولانا خدا بیا و ذکر گویند می
 فرموده اند که این عنایت ایشان در حق من بدنه سبب بود که مقص
 سن در ذکر رعایت اصول و بلند شدن بمقام و آرایش ظواهر مجلس
 نبود و هر کلم کردن خود در ذکر حق و ثبوت ذات وی در خود هیچ

تن نبود و در دل رای محبت حبیب شن داشتن تا سوی چهری
 دیگر نبود سیف موده اند که روزی در قیز طاعر که آنجا ریاضت
 بسیار می کشیدم قصد نقض وضو شده بهر جا که نوبه نمودم بهنگام
 و طبعی سحر او که در ذکر بودند کوی بام هوا جمله پرست خدا
 لاجرم نقض وضو بپوشید و زود بخانه درآمد چون در آن زمان
 درون و بیرون من از ذکر مملو بود و در بوته ریاضت خود را
 گذارتم و فکر غیر را دور انداخته و صد ابرو در ذکر خیر لایموت را کشید
 افلاک انداخته بودم و در جمله موجودات اسم و ذات میرا
 معاینه میدیدم شبلی نه سحر نه زامه که مار ایت شبا قطا لا
 و ایت الله فی سیف موده اند که من چون عطار را که شک
 و جمیع اشیاء استغفار را فرایدم و در بر نیست نه چون تلغیم
 فروشم بدان سبب مجلس ناخجریان ذکر جبر غفر گفته اند و نیز در غیر
 خلوت ذکر کم گرفته اند بپست از سقلا تا محقق فرقه است کین
 چو داود است آن دیگر صد است و من کلماته الله سینه فی
 ائمه حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که در آن زمان که

بتحصیل علوم در مدرسه مشغول بودیم از سبک التماس نکردیم و
 از اوقات مداکس جنبان می نمودیم زهر از مدرسه ما شود
 تباهی خیزد و از لقمه و قفال سبای خیزد و در کج خرابه
 کداوار نشین بود الله که ازین مرتبه شاهی خیزد و سیف برده شد
 حضرت حسن زمان قدس سر جمیع یاران فرمودند که زمین
 چنبه را غشاده کرده خشن خاشاک نرا دور کنید چون هوا گرم
 شد بایران تکامل راه یافت مرا همت آن شد که خدمت را
 تمام سازم و این بخاطر افتاد که خاشاک یک قطعه زمین که
 نتوانیم بیرون کرد و قلب صنوبری که از عرش وسیع ترست چون
 از غیر که چون خاشاک است خاک کنیم چنانچه عارف رحمة قدس سره
 در شنوی سیف سریند شنوی گفت پنجمی که حق فرموده است
 من بکنم بیج در بالا و پست نه در زمین و همان عرش نیز من
 بکنم تو یقین دان ای عزیز در دل من بکنم ای عجب که مرا
 جوی تو در دلم طالب نه لایق هم همان زمان دس را بر زمین
 نهادم و باد است پای برهنه در آن خشن خاشاک در قدام

و بموافقت مس یاران دیگر اتمام نموده تمام آن خاشاک پیر
 کو بدیم و بدین پاک کردن آن زمین سپید و ابریم که دلها از
 خاشاک غیر پاک کرد و میفرموده اند که چون حضرت غزیران
 ندشک بواسطه آفات زمانه و تعرض اهل سلطنت که پیش ازین
 تفصیل یافت سفر ملا دخراسان اختیار نمودند و این فقیر را
 رخصت کل دادند و فرمودند که تو در ماوراالنهر بشت و بعد از
 چند روز و داعیه ملازمت آنحضرت قوی گشته بجانب
 خراسان جمیع عیال و اطفال را قه نموده شد چون بولایت
 نیش رسیدیم فاقه غلبه کرد و بقاضی نیش اطهار این معجزه کرد
 شد و همان زمان ازان پشیمان گشتم و فریب پنجاه لیست که
 ازان سوال شده بودم که چرا حاجت خود را بغیر خدا اطهار کردم
 و بعضی از تفاسی که چون حضرت ابراهیم علیه السلام نمود
 در منجیق انداخته ادعای آن کرد که در انشال گفت جبرئیل علیه السلام
 حاضر گشته فرمود که اهل ملک حاجه ابراهیم علیه السلام گفت
 بس گفت دعا کن ابراهیم علیه السلام گفت دعا نکر کنم که چون

مرا خدا می‌پنداست که خطاب رسید که یا نازکونی بردار
 و سلامی بر ابراهیم یعنی ای آتش سزد و سلامت شو بر ابراهیم
 علیه السلام گویند مولانا همی کلان طبیب از جمله متبحران روز
 آن روز و علم علای زمان بوده در حال نقال ز عالم قفا بوده که حضرت
 عزیزان قدس سر بر سر وی رسید اند و مولانا مریدان
 شده گفت که مرا تعلیمی کنید حضرت عزیزان قدس سر این قصه
 ابراهیم علیه السلام را بنجام یاد کرده منموده اند که چون بن
 خطاب کوفی بر آتش شد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که
 صد بار در آتش می‌و ختم تا که غیر مخاطب نیست پست غیر تم بلو
 چنان است اگر دست دهد نکند ارم که در اسی بخیاں کران شود
 فریاد کرده جان داده است میفرموده اند که حضرت
 عزیزان قدس سر روزی از صفت عدم تقید حکایت میکردند
 از اثر نفس و تاثیر صحبت آنحضرت کفایت عظیم دست داده که
 عدم تقید در تقید نیکو است یعنی با وجود رعایت احکام شرعی
 موثقت علایق و موثقت بخلاف عدم تقید با سوپر سندی است

بیت اسی ضداد فسر کن بمجرب و سر غوغای عشق و دیربان
 خانی فکر خوشتر بجان انداخته میفرموده اند که شاه پیکان
 چند گاه در مقام آن شد که این آشنائی کند و زنی
 کریزان بودم و زنی با ضرورت با ملاقات دفع شد چون نظر
 من بجاه و جنت و سلطنت می افتاد همگی آن چون ترکانه نمود
 بیت پیش صاحب نظران ملک سلیمان با دست شکم که است
 سلیمان که ز ملک است و دوران حال بخاطر آمد که این کبر باشد
 ولیکن بفعل این حدیث بخاطر سبب انگیز مع انگیز صدقه
 و تواضع مع التواضع صدقه بعینه کبر کرده با کبر کننده صدقه
 و تواضع با تواضع صدقه است میفرموده اند که شارع دیدم که
 خطی بدست من دادند و در آن خط قسم قطعی بنام من نهاده
 و چون این واقعه سمع بعضی از مخالفان رسید زبان تعرض نمود
 و من سخن نمیکردم بعد از آن بعضی از باران گفتیم که اگر خبر نه
 قطعی فرود آورم از نزد دوست داد بدتر باشم چنانچه قطعی
 و نمانی آن من خود است میفرموده و ما را نفر خود کردن

و از سینه دور بودن فرضی لازم است میسر بوده اند که
 چون حضرت عنترت جل جلاله ما را از روی کرم باغز افرو دلگرا
 و نقد گشتا بنی آدم بعینه سو کند بخدا که کرامی کرد اینیم
 مابنی آدم را که گم کرد اسید و از غرق بجا برپا و هوس خلاصی
 داده در کشتی و حملنا هم فزالته و لاجب بعینی حکم دیم بنی آدم را
 در بر بعینه مرا که با وادیم و در بر بچشتیها بغایت ازلی و کرامت
 لم یزلی جابل شد و مرغ روح ما را از دانه خرمن صال بفضل
 خویش دانه خوار کرد اسید که در زرقنا هم سن اطمینات
 و بدان سبب از جمیع کائنات و مخلوقات تفضل نمود که و
 فضلتنا هم علی شیه ممتن طقنا تفضیلنا و لیکن ما بنا بر دوان
 بهمتی و تن پرستی و تنی و کمالی در مغربه هرمان از نقص کمال
 و در افتادیم شکو زار نال می که از کوشش جدا افتاده
 هیچ میداد کجا بودی کجا افتاده شش و خیز جامی بافت
 باز کن نسوی و کرامت پر و از کن طوطی شیرین بقالی
 تا بچند بهر اندر جبر غان پای بند سترلی صلی فراموش

خبر غیبی

۲۷۲
شده بکربت غربت بهم غوث شده و وقت شد که زد و ست
باد آوری خست سوی تهرالصلی بری ز رونی بر جانب مقصودش
بادی از خود یک لک و شوی بلکه خود را می سازی و شوی در
بقای او شوی فانی نام باقی جاوید ماند و السلام سیف بوده که
حضرت صلی الله علیه و آله فرموده اند که تفکر ساعه خیر عباده
النفالین یعنی تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت آدمی
پری و لیکن تفکر کسیر را خوب است که خود را از میان دور کرده
باشد و این نادرست و در حضور اولیا بودن و بایش صحبت
سبب در حقیقت بخدا صحبت داشتن و همیشه کردن است
حق سبحانه و تعالی همه سیف نماید که اِنَّ الَّذِیْنَ یُأْبِیْعُوْکَ اِنَّمَا
یُأْبِیْعُوْنَ اَنْفُسَهُمْ بِدَرَسَتِکَ اَنَّا کَیْفَ یُکْتَبُ لَیْسَ لَکَ اَنْفُسُکَ
خبر این نیست که بعت هر کشته خدای اجل جلالة عارف در
قدیر فرماید که مستثنوی هر که خدا بدین منی با خدا بگویند
در حضور اولیا سیف بوده اند که اگر توانی با خدا باشی اگر
باد و ستان خدا باش اللهم انی اسالک حب من یحبک

و ثعلبی اندی یقیناً جبکہ عینہ ای خدای سن بدستی کی میطلم از تو
دوستی ترا و دوستی کسی را کہ دوستی دارد ترا و عمل کم نزدیک ای
کرد اند را بدوستی تو و سن کلماتہ القدسیۃ فرایزہ تمیض مودہ
اند کہ حضرت شیخ کمال مجندی قدس سرہ فرمودہ کہ شو بہشت
عدن کہ آدم کمبندی بغروخت : اگر وصال بنود بہ نیم جو بحر مہم فتنہ
حصول وصال مشاہدہ جمال محبوب لی در بہشت بنودہ باشد این کہ
نیم جو بحر مہم فتنہ اند ہنوز پر کفہ اند و بہای کران نہادہ اند ای عزیز
این آیت کہ یہ در بہای غیرتست کہ رُو د و با علی فظفیف سجا با شوق
وَالْأَعْنَاقِ چوں سلیمان علیہ السلام در وقت عصر بدین سہا
اشتغال نمودہ و آن شغل باعث آن شدہ کہ ورود حضرت کہ در زمان
عصر مقرر بودہ ترک یافتہ و بعضی از اہل تفسیر فرمایند کہ نماز عصر
یافت بہ آن سہا سلیمان علیہ السلام پاسبان کرد نہای آن سہا
بشمیر زونہ چو سجائہ غرنا نہ قباب حکم کرد کہ از مغرب بالا رفت
و حضرت سلیمان علیہ السلام نماز عصر را ادا نمودند میفرمودہ اند کہ
اکثر خلائی زبانہ را دنیا طلب بدم و ثمار طالب آخرت و حور زوغلان

جذبات الهی مراد غیرت آورد و من می اختیار در آن مشغول گفتم که
 اگر حق سبحانه و تعالی مرا دوست دهد بهشت را آتش زخم و این
 تن پرستان را خلاصی و هم تا خلق تمام بجانب حق سبحانه و تعالی
 مشتابند و از غیر پزار گردند نظم نه منی شتر بر نو عرب
 که چو شش فصل اندر اردو طرب شتر را چو شور و طرب بر سر است
 اگر آدمی را نباشد طربت و شیفه بود و اندک چون از آن حال
 بیرون آید توبه و عذر خواهی و شوی اگر گرسناخی دیوانه گانه
 خویش را موزند چون پروانه گانه پیش خیم شبلی قدس سر که سر دفتر
 عشاق بوده و مجلس شریف سید الطایفه جنید قدس سر
 در زمانی که این آیت مذکور شده که تِلْکَیْنِ عَلٰی سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ
 فرموده که حق سبحانه و تعالی غرض از آن حضرت که وسایط مؤمنان اند
 اینها مشغول گردانیده است مولوی جابر قدس سر میفرماید که اگر این
 تن پرستان را بهشت آواز قلیه و حلوا نشیندندی هرگز نیست خود
 خم کرده رکوع نکردندی و سر سجود ننهادندی بگو و حضرت شیخ
 فرید الدین عطار قدس سر فرماید که بهشت کوشش تواند که همه عمرش

نشود آذاز و فچک نشود ویده کرایه تماشا می بلغ بی کل نرس
 بهر آرد و ماغ و دین شکم به مهر چرخ چرخ صبر ندارد که بسازد
 هیچ آلهی بجز است اولیا اگر ای این خرب و دور مانده با بخود دور ماند
 که او ان آهین و حضرت خضر نیران قدس سره در بیان این غیرت
 از ایشان منقول است میفرموده اند که حق سبحانه
 فرموده که ولو بطل الله الرزق لعباده لبعوا فی الارض و لکن
 یتیرل بقدر ثایث یعینے اگر وسیع گرداند حق سبحانه روزی را
 از برای جمیع بندگان خود هر آینه کشتی کنند و لیکن میسر مقدار
 آنچه می خواهد یعنی حکمت الهی بر آنست که بعضی را غنی و بعضی را فقیر میکند
 و هم خود فرموده اند که انفاق بقرا کمند و انفقوا مما رزقناکم بس
 انفاق فقر حکمت دیگر خواهد بود و منافق حکمت اولی نخواهد بود و
 در اینجا و جنت حکمتی خواهد بود و در عسرام وی حکمت دیگر خواهد
 بود و منافق حکمت اینجا نخواهد بود و هو یغنیهم الحکیم نفست که
 چون اهل طمع و دین همت از ان حضرت استعدای دنیای
 و دین می نموده اند آنحضرت در غیرت آمده میفرموده اند که

جا خدایا از برای بزا درون مهمات و معاملات و نیویته هر ستاد
 بلکه ز برای ارشاد طالبان و اکمال فاضل و هیال مجوران و
 افضال فضلی پسران پسر و مان فرستاده که و ما از سنانک
 اَللّٰهُمَّ اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ اَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نَحْنُ فِیْهِ
 مگر آنکه خبر خوشی می شنویمان و صالحان را و برترش کافران و فاسقان
 ای عاشقان دنیا بی مدار عاشق حق سبحانه که دیده و ازین دنیا
 عشت دارم کار دست نشانید و غیر از این سبحانه که ندول برداشته
 در روز که استخراج نماید را در مانده که است از دور مانده کان نکر دیده در هوا
 نشوید اگر بطریقت گویند که یاری کریں که بعد صلال بر سر نوب باشد
 ع و ان خود بخیر از خدا نباشد و نوبه آن بار در زمان حیران
 هم بر سر است آن خدا و ان حقیقانه فرماید و نحن اقرب
 اِیَّیْهِ مِنْ قَبْلِ الْوَرْدِ یعنی ما که خداوندیم نزدیک تریم به بنده
 از هر که شکر کند می و حضرت عزیزان قدس شکر مویید این مذکور
 حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده اند چون حق سبحانه بعبادت
 پسران از صوب آسمان بقوم حضرت موسی علیه السلام و در شرب

و عِلِّمُوا نِسَاءَكُمْ أَنْ يَتَّقِينَ اللَّهَ الَّذِي تَخَوَّيْنَ مِنْهُ
 ائْتِئَانِ اِبْرَاهِيمَ مِنْ مَقَدِّسٍ سَابِقٍ بَانَ كَرْدَانِيكَ وَظَلَمْنَا
 عَلَيْكَ الْغَنَامَ اَنْ قَوْمَ از حضرت ابراهیم که گوسفند و گاو و بز
 و بادریک کندم و سیر و پاز طلب نمودند و اذ قُلْتُمْ يَا مُوسَى
 اَنْ نَضْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاَحَدٍ فَاَوْعَ لَنَا رَبِّكَ يَخُجِّجُنَا فَمَا تُصْنِئُ
 اَلْاَرْضُ مِنْ بَعْلَاهَا وَ قِصَّائِهَا وَ قَوْمِهَا وَ عَجْدِهَا وَ بَصَلِهَا حَقِ
 سَجَانَه فَرَمُود که امی نبی اسرائیل بهتر است بدیل بدتر
 میکند تَشْتَبِه لَوْنِ الدِّمِيِّ هُوَ اَذْنٰی بِالْاَذْنٰی هُوَ خَيْرٌ بِالْاَفْزَا
 اَنْ قَوْمَ مَغْضُوبٍ مَغْضُوبٌ كَثَرَتْ هَلَاكُ شَدْنَد وَ خُضِرَتْ عِلْمُ الدِّمِ
 اَلْاَسْكَنَةُ وَ اَبَاؤُا بَغْضَبٍ مِنْ اَللّٰهِ طَالِبَانِ دُنْيَا شَمَانِيَرِ شَرِّكَ
 دُنْيَا سَتِ بَخِيرُ كَطَلَبُ ضَلَالَةٍ تَبْدِيلِ مُنَوْدَه طَلَبِ مِرْكَسِدِ
 غَمِي تَرَسَبِدِ که از هر دو مانند عارف و مفسد سرگشته فرماید که هر
 کدام کار و نه کندم یا بد و نه گناه و سن کلماته القدر سببه
 فِي الزَّيْمَةِ حضرت عزیزان قدس سره میفرموده اند که در
 زَمَانِ طَلَبِ اَرْخَايَةِ مَجَامِي رَسِيدِ بود که روی چون غمنا

و بحسب کرسنکی تا توان گشته بودیم چون نظر حضرت عیسی
 قدس سره بمن افتاد و فرمودند که مولانا خداید و ما روی شفا
 دارد پست زنگ می که لایق مردست شست و سنگ کلکون چهره
 زردست چون منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت شد مسمی آلات
 و در طریقت رفع یافت و ترقیات یستم پست چون مقبول
 سلیمان آمدی نه هر چه گویم پشترزان آمدی و حضرت عیسی
 قدس سره در غایت نجافت بدن بوده اند پست مراد عشق تو بگر
 جاده کشید پخته بر استخوانه سیف برده اند که حضرت رسالت
 پناهی صلی الله علیه و سلم فرموده اند که اگر حیوانات چون آدمی
 بیدار شوند که ایشانرا مردن و کشتن است هرگز هیچ حیوان فریه
 نشدی و شما از خوردن گوشت فریه محروم گشتید میفرموده اند که
 بس که ساینکه فریاد شده اند بحقیقت و لقد فرئنا الجنة کثیرا
 من الجن و الناس نرسید اند و بوی از نسیم جان فرای
 بهشت وصال از گلستان نقای حضرت ذوالجلال شنیده
 و دل ایشان از شوق و ذوق و در نهاده که انهم قلوب لا یغفون

بهایعینم را ایشان را دلناست که نمی فهمند با وجود آن
 و لها چشم باطن ایشان از مشاهده جمال غیبی گورگشته و کلم
 عین لا یتصورون بها عینم را ایشانرا چشمانست نمی بیند و گویند
 ایشان از آواز جان فرای ارجی الی الیک صیته مرتضیه کنند
 که و کلم اذان لا یتسمعون بها عینم را ایشانرا گوشهاست که نمی
 شنوند و ایشان چون حیوانات اند اولیک کالاتعالم کل
 هم مثل بلکه از حیوانات که راه ترند و در چاه غفلت فرو رفته اند
 اولیک هم انما فلون بیان حال ایشانست و حضرت غزیران
 قدس سره با وجود پیری و ناتوانی خستیا در ریاضات شاقه
 می نموده اند و بنان جو آتش جو سبیل نام سیکرده اند میفرموده که
 اگر خلا بق عالم در عین و حضرت تکلف با حضرت منیک کردند همیشه بوقت
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم اختیار نام جو میکردم و چون نام جو
 خلا بق نفس مقهور است که آنحضرت در کثیر از احادیث برداشتی
 نفس کو ای می دهند و حضرت غزیران قدس سره از برای
 حتام خویش سخن خاشاک در کین راه را دور و جمع کرده بفرموده

من شعب یا ن رفع الاذی سن بطریق بعینه از جمله شعبها
ایمان دور کردن نمود یا ست از راه شعب نفس خود برداشته
می آورده اند و در روز تابستان تا یکا هر روز نفس خود با عافیت
یاران دیو اهریمن زده اند و سعی می نموده اند که تمام وقت بر پا
و حضرت باشند و بغفلت نباشند قطعه غافل مرو که مرکب

مردان مردان و در شکلی بادیه پیا بریده اند و نمیدهم
سپاس که زندان در و نوش تا که یک خروش بمنزل رسید اند
بشتر در کوه و صحرا و در از خلائق می بوده اند و میفرموده اند
مفسر از عمارات این ویرانها آنت که از استخراج خلائق دور بشم
فی الضحیة آنت و من کلمات القدریة و اطلب حضرت خیرا
قدس سر می فرموده اند که مرا ازین حدیث قدسی بسی سید
وارست که من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذرا عا من
تقربت الیه ذرا عا تقربت الیه با عا بعینه هر که نزدیک
جوید من یک و جب نزدیک شوم بوی یک که هر که نزدیک
بمن یک که من با و نزدیک شوم یک فلاح میفرموده اند که

بنده با نذره خود خواهد بود آمدن می بی اندازه و فراوانست
 و لیکن یقین که که در قیام از برای فهم بندگان استماع ما در خور خود
 کنیم تو در خور خویش است که بگوید نگار من چو زحیران کنم کلمه این
 ثابت مایه انا اتیک هر دله یعنی نه تو اگر بسوی من بیایدی
 من بسوی تو روان روم و ایضا آنحضرت ازین حدیث نقلی
 که حجتی بانه می فرماید که من نمی اندازم در دل بنده مؤمن مگر
 آنچیز را که ممکن الحصول است سید و ارکشته میفرموده اند که ما با
 همیشه مهر و محبت می بچانه داریم سید و داریم که بسوی و اگر می
 و از محرومان نشویم حتی بچانه می فرماید که بچشم و بچشم نه یعنی
 سید خدای تعالی مؤمنان دوست میدارند ویرانچایان است
 که لطف تو هیچ بنده نوسیدند مقبول تو جز مقبل جاویدند
 لطفت بکدام ذره پوست می بماند ذره به از هزار خورشید
 نشد سیف برده اند که سن از شنوی مولانا جلال الدین می
 قدس سر یک بیت را ملاحظه نمود جمیع معانی قرآن و حدیث را در آن
 یافتیم و آن بیت این است بت شوی در طلب آن دایما

هر دو دست یکین طلب راه نیکو رهبر است چون مضمون آیت
 و احادیث از ارم و نهی پروا نیست و درین مین هر دو
 نیندج است و مراد از ارم حصول دولت مشاییده است مراد از نر
 رفع عیبات آن و در طلب بخار باین دوست میفرموده اند که یکی
 از او نه بخار گفت که شیخ سلسله شما هر سال از چهار خلوت
 زیاده نشسته اند و شما سیاری نشینند سن گفت خلوت
 نشستن از برای آنست که محرم دل خود را از اغیار خلاصیم
 و منکر غیر را دور گردانیم تا دیده بصیرت خود را بنور تجلی جمال او
 مشهور گردانیم و این معنی چون در خلوت شود باید که در زیادتای آن
 کوشیم و این معنی اگر حاصل نشده باشد باید که باز خلوت بنشینیم که
 ع باشد که ز صد ناله یکی کار را بپذیرد و می لنگد خفته شکل به
 ادب بسوی او می غیر و او را می طلب میفرموده اند که هر وقتی که
 ضعف برین عارض میشد آرزو می بردم که زودتر شغال بنایم بکار این
 آیت که *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ أَصِيحَّةً مِّنْ حَتِّهِ يَغْفِرْ*
 ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی پروردگار خود و در حالتیکه اضی

باشی ز پروردگار خود و پروردگار از تو رضی باشد پست زاهد
 از هر که مملکت خواستند عاشقان گفتند منی زودتر و توین
 در زمان این ضعف حیات خود را افتد بحضرت موسی علیه السلام
 کرده منی نایم نقشت که چون حضرت موسی را علیه السلام وقت
 نزع روح رسید از آن حضرت در مقام این دنیا می دون
 تا خیر و افع شد حجبی نه پرسید که باعث تاخیر چیست موسی
 علیه السلام عرض کرده که چون دولت وصال دین زنده کی میسر
 شده است لاجرم این زنده کی میطلسم چنانچه حضرت مولوی جامی
 قدس سره فرموده اند رباعی از زنده کی میسند که توست بهوش بر زنده
 دلان تو حرام است نفس من مفصول خود از تو جوید همه بس جان
 از تو همین ترا جوید بس و در مناف حضرت خوبه بزرگ خواجه
 بهاء الدین نقشبند قدس سره مسطور است که یکی از غزوه سلسله
 شریفه فقریه علیه پهلوان اما که از اصحاب حضرت سلطان آمد
 علیه الرحمه در نوحه قریه قتل باطل که در ولایت میا کمال است
 چند روز محضر بوده اند و ایشان را مقدار چهار صد فرزند بوده و

عسکری شریف ایشان بصد پانزده رسید بوده و جمیع فرزندان
 چند گاه در خدمت ایشان بوده اند بناگاه حضرت خواجہ بزرگوار
 قدس سرہ از آن نواہر عبور کرده و فرزندان آن عزیز بکارت
 حضرت خواجہ قدس سرہ آمدہ عرض حال کرده اند و حضرت خواجہ
 قدس سرہ بعبادت ایشان آمدہ اند و معلوم حضرت خواجہ قدس سرہ
 شدہ کہ حضرت حق سبحانہ آن عزیز را مخفی رسانی کہ کاخ
 از دنیا طلب تمامہ و آن عزیز در مقام حکم حدیث الدنیا و آخرت
 الاخرہ تأخیری نموده عینہ دنیا زراعت گاہ آخرت است حضرت
 خواجہ قدس سرہ بایشان عرض کرده اند کہ بشما عالم آخرت ازین عالم
 بہتر است ایشان فرمودہ اند قبول خیار آخرت کردیم بدان شرط کہ
 شما خود را پیش کشید و در قبر دفن نمایند و حضرت خواجہ قدس سرہ
 اقبال کردہ ایشان را وداع نموده اند چون بخانہ سولانا داد کہ قدس سرہ
 کہ از اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ اند و در فریہ کوفین ساکن بوده اند
 شریف نموده اند بعد از ما حاضر فرمودہ اند کہ زود برخیزید کہ آن
 عزیز زغال نمودند بعدہ بمنزل ایشان آمدہ بدست مبارک خود

غل و فن بیان کرده بجانب بخارارفته اند ازین نقل معلوم
 میگرد که آن عزیز مشفق قدم حضرت خواجہ قدس سره نبوده اند که
 بیت از آن خوشتر چه باشد در دوا عالم که ناکامی رسیداری بکار
 میفرموده اند که هر که طالب جانه شده البته بمط می رسد بمضمون حد
 قدسی که سن طلبی وجدنی و سن جدنی عرفنی و سن عرفنی جنبی و
 سن جنبی عشقنی و سن عشقنی اما قلمته و سن قلمته اما دیته یعنی هر که
 مرا طلب یافت مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا و دوست
 داشت مرا و هر که دوست داشت مرا عاشق شد مرا و هر که عاشق شد مرا
 من او را کشته ام و هر که را من کشته ام خود دیت ویم یعنی
 را از تشنه به جمال بزوال بهره مند و در نظری بهمت غیر پانا
 میگردانیم و میفرموده اند که طلب خداوند سبحانه را بدان تشنه
 اند که کسی وزیر دریای محیط نشانه قدم باهی طلب و بدان
 بردن خواهد که باهی را دریابد و حال آنکه باهی را هرگز قدم نیست و فرو
 رفتن از محیط بحر رفتن در وادی عدم نیست بیت دیگر محیط غوطه
 خواهم خوردن یا غرق شدن یا کمری آوردن و تا این حال طلب

ماهی ماه و سال فراغ نباید بودن و شب روز طلب اتمام نمود
که ناکاه باشد که ان ماهی از روی لطف و رحمت خود نوز طالب
نظم روبرو در لبر نشین کان و لبر خراکای میانیم شبی آید یاقوت
سحر کاهی چنانچه در حدیث است سن طلب شیا و جد و جد
یعنی هر که طلب چیز را و سعی نمود و در یافتن آن چیزی یا بخت
بت ای خدا یاد و صبر کن بهشت نشین در کج فقر باشد آن کان
ماه رو گوید که مهنت شوم میسر نموده اند که اگر صد هزار سال با
بجهد و ناکشایم از عهده یک نفس دولت طلب نایم زیرا که عاشق
را طلب است عظیم است که یا غریم لا یقضی دینه در حق دوست
و میسر نموده اند که اگر شیخ از مرید سه ماه راه دور باشد مرید چنان
طلب سحر نماید و بلازمست شیخ چند آن برود که آن راه شاه راه
که در نهند نه جذاین مخلص حضرت عزیزان در ویش شیخ
قد سرگه در زمان طلب علیا بد که موطن شریف ایشان است تیره
که موطن شریف حضرت عزیزان شیخ خدا یاد و قدس سر است
و بسیار فتنه ها مقدر است فرسخت هر روز بگاه مرغه اند

و بمرآن حضرت پگاه بعلیا بادی آمده اند و آن راه را کوچ
عاشقان نام نهاده بوده اند و سن کلمات تقدیسه فرمعه الله
حضرت عزیزان قدس سیف بوده اند که از موالی زمان نسبت
با و ولایت کریمیه تعرضی واقع شد و ما بنا بر دفع فتنه از کریمیه
بسم قدر فرستم و بعد از مدتی بیک سال از آن موالی ملاقات
افتاد و نزد ایشان پاره حدیث خوانده بودم گفت که علم ما از علم شما
پشت است چون در حدیث است که نشر العلم بلا عمل قلیل و قلیل
العمل مع العمل کثیر و من یضربون یک حدیث عمل کرده ام که الدنیا ملعونه
و ملعون ما فیها الا ذکر الله یعنی دنیا ملعون است و ملعون است
آنچه در دنیا است مگر ذکر الله تعالی و شما این همه حدیث خواندید و در
دنیا مگردید و محبت می را از دل بیرون رنختید و حال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرموده اند که علما ما امنائنا اذا لم یسلوا الی الدنیا
و اذا مالوا الی الدنیا فهم سرف سرف یعنی دشمنان ما هستند
مانند و نسب که میل دنیا کنند و چون میل دنیا کنند ایشان در دنیا
دزدانند دزدانند عارف و مرق قدس سره فرمایند نه علم اگر بر دل نهد

شود علم اگر بر تن زنده ماری شود گفت این در محلول اسفار
 پار باشد علم کان بنود بر هو و اهریسینه فرماید بیت کر علم
 با علم تو پوزند میت ثقیله دستار دانشمند میت شخنده
 دیو هست بدوشش علم خنجره شیطان بود مرد جدان قبل
 قانت ره نداند هیچ سوی معرفت حاصل کنی بیارگو
 و لیکن شاکر وی باشد بجهت آن بود که چون شما هم پایا باشد
 خواستیم که شاکر شما شویم تا تعطیم شما بر ما فرض لازم شود
 من تعلم حرفا تا بدتر قاعینه هر که داند حرف را اندوید می همیشه
 بنده آنکس باشد میفرموده اند که با یکی از علمای فخر گفتیم که علمای ملن
 منموده اند که علمای فخر را بخلقه میم مانند کرده اند پس درین حلقه
 میم چه قدر علم حاصل آمده باشد که دعوی علمی در عالم انداخته اند
 و بدان علم تنگ بسته اند و حال آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
 فرموده اند که حق سبحانه و تعالی طایفه ای چنان عذاب کند که
 هیچ کس را نکند شیخ زانی و ملک کتاب جابر و عالم متکبر و اهریسینه
 فرماید تنه چیست دانش آنکه پیرون بری شما بدانی که پنهان دان

مردم از گفتن نه پند خبر زیان و دانش اندر دل و بی در زبان
 نیفتد موده اند که چون بصحبت ملازمت حضرت عزیزان
 قدس سر رسیدیم و ملازم ایشان گشتم در خاطر خطور میکرد
 بعلم تفسیر و حدیث شغل غایم ولیکن سپهر علم رفتن بهر سیر
 شد روزی حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که مادر سر حدیث
 بتو گویم و اول این حدیث در فرمودند که قال رسول الله
 الله علیه وسلم الدنيا عفاة وكفاة فرمودند که مراد از
 عفاة آنست که از طعام آن مقدار باشد که محتاج بغیر نشود
 و از پوشیدن آن قدر که ستر عورت و دفع سرما و گرما کند و چون
 این حدیث را دانستم داعیه خواندن از سن زایل شدیم
 آنچه نگذار در اجزای موسمی دوست اصل النسل این بود بگذار
 یعنی این حدیث دلالت بر کفایت از موسمی دارد و میفرمودند
 مراد از زمان تحصیل اعیه آن شد که منطق خوانم چو بدینجا رسید
 بمفهوم و حکمت است اما این معنی خوش نیامد که باین عبارت تعبیر
 گفت خیر روی مانع نماید ز وقوع شرکت پس گفت بر منطق اگر که

مبت علم دین فقه است تفسیر حدیث شهر که خواند غیر ازین
 کرد و حبشیت و میفیه بوده اند که مسئله کلامی است که
 حق سبحانه قادر بر متغیات نیست چنانکه خدای یکر خلق کند
 و این عبارت که سلب است مناسبت بلکه کوین است
 در آن نیست که خدای مثل خود خلق کند میفیه بوده اند
 و در زمان حضرت عسیران قدس سره میثوا و مقتدای سخن
 ایشان بود و اینجاست تفسیر حدیث می شد و بعد از اقبال
 ایشان بمضمون آیات و احادیث عمل می نمایند میفیه بوده اند
 روزی حضرت عسیران قدس سره جمعی از طلبه علم را فرمودند که
 قرآن خوانند چون نوبت بمن رسید فکر کردم بغیر از فاتحه نیام
 فاتحه را خواندم چون توجه بدینجا کشیده بود که از غیر در بدل
 صنوبری چیزی می آمد سلطان اطریقه خواج احمد بسوزند
 سیف کشید که سوزند قوی اوزند تا ب میفیه بوده اند که
 بعد از تمامی خلوت صوفیه ذکیه فریق فریق آمده از حضرت
 قدس سره التماس فاتحه می کرده اند در یک خلوت فقرای کریمه که

موطن حضرت ایشان است از حضرت عزیزان قدس فاجیه
 التماس نمودند حضرت عزیزان بآن فقیر شارت کرده فرمودند که
 فاجیه شما شما همراهِ هست رباغزیری که بود با ده فروشی گلشن زره
 جو بحریم خلد خوش آثارش کرد در هر شش بار نیامی باری خود را برین
 بسایه دیوارش و من کلماته القدر سیه فرم فرقه حضرت میرا
 قدس سیف نموده اند که شخصی پرسید از ما از سه راه که هست
 و طریقت و حقیقت است راه دیگر ندانیم و این چون است که
 فرموده اند الطریق الی الله تعالی بعد و انقاس الخلاق من درج
 کفتم که راه شریعت طریقت و حقیقت تا زمانی است که هنوز غار
 نشده است چون بدان مقام رسید از هر موجودی بدان شب
 راهی است شربت برکت خنان سبز در نظر همیشه در هر
 و فرست معرفت کرد کاره سیف نموده اند که کار طریقت
 از عبادت که درین آیت گریه مذکور شده که مَا خَلَقْتُ
 الْبَشَرَ إِلَّا لَعِبْتُ وَلَا لِيَعْبُدُونِ معرفت فصد کرده اند و تعبیر
 معرفت شارت است بدانکه معرفت به عبادت حاصل نشود

بت شبها کند و که دیده بر هم نزنیم تا پای برون ز هر دو عالم
 تنهیم زن علامت القدر است ^{میکند} حسن الخلق حضرت عزیزیان
 و کمال حسن خلق بوده اند و همه احوال فعال خلاص را اصلاح
 عمل می کرده اند و هیچکس را به معنی گفته اند چنانچه در حدیث آمده است
^ع اهل المؤمن علی اصلاح و همه خلاص را تعلیم و توفیق می نموده اند
 بیفهموده اند که یک روز شنیدم که صوفرا با کس جنگ کرده است
 گفتیم که صوفرا با جنگ مناسب چه صوفرا حسن خلق ضرورت
 از صاحب خلق نزاع دور است شو صوفرا با صوفرا در جنگ شد
 صوفرا از صلاح ایشان تنگ شده قاضی ایشان را بکنج برد باز گفت
 صوفرا خوشتر باشد جنگ سازد که شمشیر است اهل جنگ کین این
 لباس از سر میند ازید همین دو کشته این جا را اهل آید
 و خصوصت اگر چه اهل آید مرد و قاضی ام نه مرد معوض ازین مرتفع
 شرم بسیارم قوی مرد را بر فرق سقن و دشمنی بود درین
 مرتفع دشمنی و هیچ فرموده اند که صوفرا باید که نفس خود را
 جنگ باشد که حضرت رسالت با هر صلوات الله علیه سلام فرموده اند

رجبنا من الجهاد الا صغرا الى الجهاد الا کبریا سیر رجوع کردیم از جهاد
 صغیر که جهاد و کفایتها است بجهاد و اکبر که جهاد و بایست تملک را
 نفس خود و آن است حجاب چهره جان می شود و غبار
 تم خوش آن زمان که ازین چهره پرده بر فکتم و سیف برود
 که غمیزی در حق ما چنین گفت که یک علامت ولایت ایشان
 آنست که همیشه بر ایشان راهی است و از هیچکس ملول
 نشوند و ویرا از خود دور سازند و هر که آید کوبیا هر چه خواهد
 بخواد بامی بوی حاجب آن برین درگاه نیست و چون بعضی
 از اهل تقی و طمع پیش حضرت عزیزان قدس سر می آمده میوه
 اند ما چون شما محتاجیم و بعد از آن بیاران سیف برود اند که
 مضمنا نه آنست که کله از و جعلا کنیم و بصبر می کنیم بلکه مقتضای
 آن سایل سوال باز است و کسب مشغول شود که فرستوان آتی
 نموده اند که حضرت عزیزان قدس سر در زمانی که مرار
 کل دادند فرمودند که ای مولانا خدا میداد هر که بر تو در فتنه برآید
 و هر که در آید بزیاد و هر که با تو کج شود کج رود و بخت بر تو کردیم

درین دیرکافات شاد و روشن هر که در قفا و بر قفا و میفرمود
 اند که بواسطه نفس آنحضرت بود که هر که بمن اعتراض کرد
 من استنباهی و هشت در طر کور و لنگ و شل و گر کین و غیر آن
 شد ندا عاقل الله من ذلک میفرموده اند که بعد از آن من
 و عا کرم که خداوند از من ضرری و محنتی بحسب و باطن و بیار
 نزد و بنده غایت حسن خلقه قدس سره است غلام مبتدیان
 عارفان با کرم که یک صواب نه پسند و صد خطا بخشند من
 کلمات انفسیه فی الوجود و مولود بتایج من نهود و عارفان
 معلق و جد نوریت که شعله میزند و زبان می کشد از طهارت
 مسکافه و فی الوجود که ناکاه پر تو می اندازد و صاحب خوب و ادر
 قلق و اضطراب می اندازد و حضرت عزیزان قدس سره و در وقت
 معرفت گفتن کاه چنان بود که نعره و صیحه می کرده اند و این
 ادب اهل بسیار از ایشان صادر میشده و در او خرگرم واقع
 گشته میفرموده اند که صوفرا بن الوقت است یا ابوالوقت
 ابن الوقت منظور وقت در رسیدن وقت در وجود صیحه و ختمی است

و ابو الوقت همیشه صاحب وقت است و در فرود آمدن صبر
 کردن منجر است و لیکن تکلیف بستن پیش این طایفه را غبار
 دارد و میفرموده اند که صاحب وقت آنست که در وقت وجد
 چنان حاضر حال خود باشد که اگر از زنی از وی در زمان سماع فتد
 ازان و وقف یا شد بپشت و پیش در عین نادانی است این
 سطق الظیر سلیمانیت این میفرموده اند که دست پا
 انداختن از زوی تکلف حرام است و در زمان رسیدن سماع
 کردن در تکلیف آن نه تنگوست بیت به تکلف چیزی در آید و
 کمین حال است تا از محیل خود کمین تا کموبه از تکلف دست پاشی
 زانکه این مفتی است در راه خدای و چون حضرت عزیر
 قدس سره در خلوت و صحبت کاهی که می برخاسته اند صوفیه و
 بر آنحضرت هجوم سیکرده اند و میدانند که سیکرده اند و بعضی از
 برای دعوت سیکردم را از هجوم منع سیکرده اند و حضرت
 ایشان میفرموده اند که در سماع اهل وجد تکلف جایز نیست
 سیر اگر مردم را از هجوم منع کنیم و در کشیده که سیر از حفظ نام و

از دست میرود و تکلف در میان می آید پس کنیز بیدارید که هر سحر
حالت وقت خود باشد میگوید و اندک چون سماع بر مخزن فرماید
و غرض کرسی را در سماع می بینم بخت فرصت صحیح انجام از ساز می شناسد
قد بسیار صبح زود از من است: هر که دور افتاد با لخت نثرند
می کنم آگاهش از بانگ بلند آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز میگویم که گوشش است و حضرت عزیزان قدس سر
را در او آخر عمر دلس بایسته که ابد میگردانند از زمین برخیزند
اما چون وقت زوون مشوق آنحضرت مر شده همچون باد از جای
بر خواسته در سماع می شده اند نظم سماع آسان بود بر صورت
کرم و جوشش است جوشیدن چکار است و آنحضرت با آواز بلند
و تعنی بسیار بوده که در سماع می شده اند و میفرموده اند که بسم
سماع در لغت شنیدن است و این چنین زوون در حرکت ابدان سماع
گویند که گوش جان آواز ارحمی می شنود و میل روح در بگوشت
لغا بود و داخل جنتی در سر و در می بدست چون بگوشت
جان ابد صلا ارحمی این بقیض شکست و سوی تو پیر بدن توان

بس "هرم روح بعالم غلوی ملل میگردد و تن بعالم سفلی که مرکز است
 سعی نمایند پس این منافی و منازعت روح با تن عیث
 قص و حین می شود و پت پروانه و ارکش تن صوفی زهر چیت تا جان
 فدای دوست کند حالت سماع و چون شور بر آنحضرت در خلوت و
 صحبت غالب سماع میگردد انداز خالقاه عالم پناه بخانه و
 شریف فرست بخندست بدو در جهما الله در سخن می شده اند تا
 از انحال غمجدت کین می کشند اندک کلمنی یا حمیری نیست
 و من کلماته القدسیه فرستاده سقوط الحجاب عینیت باشد
 مرتفع شدن حجاب است میفرموده اند که در زمان صحبت
 اجبات حضرت عزیزان کلان قدرش چنین واقع است
 بود که میدیدم که درهای نمان خانه اسرار برین کنوده
 و جمال بچون برین نموده اند و حیرت من و مبهم افزون میگشت
 پست حیرتم از حد گذشت حیرتم بسیار شد چون کم حیرت را
 هر دم فروتر ساخته و کوه غم و اندوه را بهشت رت فلان
 بخلی ربه للجميل جعله و کما پاره پاره می ساختم و مرا به بشارت

خرموسی صعیقا پشوش میگردانیدند و بر روی می نهادند
 . کلیم روح من ان حال میگفت که دَا فَوْضِ اُمِّی اِلَیَّ بَدَدِی
 بعضی از منافقان و زردپشیان از حواله کیفیات سخن میگردانند
 حضرت ایشان از غایت حلم صبر نموده استماع می نموده اند و چون
 از حد میگذشتند در طلبنا بعضی از سهرار می شده اند و بطریق
 تمسک که تمیغ نموده اند که اگر از اجتهای دنیا را جمع کنند در
 رحمت جنت چون ذره و قطره باشد و همچنین لذات جنت
 و در جنب مشاهدت حضرت فدوسی چون ذرات است و آن چون
 خورشید میغرموده اند که چون من از معارف کمال سخن میگویم
 دیگری در مقابل من نیز از آن سخن بر سپیل تقلید و شنیده میگوید
 مرا بروی محرمه می آید و آن حکایات وی چون افسانه می آید که
 پست از دیده بسی فرق بود تا بشنیده پشینه که بشنیده
 بود تا دیده و چون حضرت سبزان قدس از مشاهدت سخن را
 فرموده اند جمیع جوارح ایشان در خروشن و خوش مر شده
 فانظر الی آثار رحمة الله کیف یختی الارض بعد موتها عارف

فرمایند که منوی جوهر نطق از دل نشان دوستیست بستمی نطق
از بی الفتیست سیف برده اند که هر چند عهد میکنم که سخن نگویم
و ساکت باشم که سخن مرا اهل سودم فهم میکنند و بدان برسند و
الناس علی قدر عقولهم آماست بده آن حال را سوخته لبیل را
در سخن می آرد نظم دل دلبر ویدی مانند ترشح لبیل کل دیده کی
ماند خشمش و اگر سخن نگویم نزدیک است که بسوزم پست می بسوزم
گر نمی گویم سخن این سخن چون آب آتش کهن و سخنان پیروز
آنحضرت شا حال ایشان است چنان سخن رفتی حقیقت بر
زبان ز آتش قلبش خبر دادی پیش و سیف برده اند که بزر
آمده که اهل بهشت چون این شاه از اهل مشا هده نباشند و
بهشت نیز ایشان را زیادت از یک مرتبه دولت مشا هده دست
و میسر کرد و آیت قل کل یعلم علی شا کلمه مشرازان است
بهشت کفنه در قیامت میند این کرده محبت میدی این چنین می
و نشان که تراست خود قیامت بود که تمامی در حدیث آمده که
اهل بهشت چون اهل مشا هده نبوده باشند درین نشا هدرت

نیز ایشانرا دولت وصال ضربیک تبه نباشد و درین حدیث شاری
 و رمزی بآنست که چون بن عالم مجاهده متموده و از جهل ابل شایه
 شده اند و قابل رؤیت گشته و دیده بصیرت را کمشوده و سن
 کَانَ فِي هَذِهِ عَمَى فَمَوْزِ الْآخِرَةِ عَمَى و یکبار شایه و بنا بر حسب
 و نه است ای دوستان بحر نایید که در بونک شایه راه
 باید و از دولت جمال محروم نمانید چپ زار تالی می دل از گوش
 جدا افتاده همیشه سیدم کجا بودی کجا افتاده نو است کرمه و جفا
 فِي السَّحَابِ جَاهِدَهِ مَسْنَةً اَزَانَتْ و میفرموده اند که حق سبحانه
 از روی لطف عنایت بوجدانیت خود خبر نمود که لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنَا فَاعْبُدْنِي و هِشَارَت نمود که سَنَ لَمْ يَرْضَ بِنَفْسِي فَيُطَلَّبُ
 رَبَّاسُوا سِي وَ شَهَادَةِ شَهَادَةِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و ملائکته از
 شرک کراهی کما بی خلاصی نمود و با علام و اَوْفُوا بِالْعِلْمِ قَائِمًا بِقِسْطٍ
 در توحید است سنیقم و ثابت قدم گردانید و شمرده این نزد ملک
 لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يُفْقِدُونَ و رکوش اِتْلَاكُ نَعْبِهَا خَاكُ و ضعیف
 و قم و نور انجم و زهره مار غمسل مد که تیر عنایت نمود و من این

اشارت بزمی و عقلی متقاعد گشتم و از توبه بپس‌الجزا کمالی
 متنبه شده بودتی علم را متنبی که بودم و با وجود این علم و معرفت
 قانع گشتم و با شنیدن نَسْنِ کَانَ یَرْجُو الْقَاءَ رَبِّهِ سعی و اهتمام نموده
 و دولت شاهانه جمال چونرا آرزو بردم و دوست در میان اهل
 دلی دوم پست پیر باید راه را تنهاسم و از سر عمیا درین دریای
 پیر باید تا درین دریای رومی یُورَنَهْ فِی مَلْجِ غَرَقِشْمِی شوی و با هر
 پیر شد بفرموده فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا در صلاح دل و دفع
 فساد و نفس کشیدم و شربت زهر آلود جمع و عطش نوشیدیم
 چنانچه سیف نبد ظلم ای خیالت در دلم شور آورد و در ریاضت
 هر زمان زور آورد لَا جُرْمَ لِمَنْ كَفَّ وَلَا يُثْرِتُ بِعِبَادَةٍ رَّحِمَةً
 عبادت و عبودیت غیر از اذن و رکن روم و در شاهانه ذات
 از شرکت ماسوی خود را خلاص کردم و بمقتضای همت بتبانی
 ذات احدیت و مریدان شاهانه خروشیدم ع همت ترا بکند
 کبر بایکشد سیف فرموده اند که مراد شاهانه جمال چون هیچ
 تر و دوشتباه نمانده است و هر زمان با وجود و در و با نظر که

طریقت فرماید الله جاضی الله ناظری الله معی جنبی
 میفرماید حق سبحانه و تعالی وجوه یونس را طره ای بهمان طره
 و اهل تقوی برانند که چشم بصیرت و رین نشاء رویت جا
 شیخ فرید الدین گدک سر فرماید نظم و کلمات او عده فردا
 بود و عارفان انفس هم اینجا بودند و میفرموده اند که این بزرگوار
 نه اینجا دیدن است که من ترا نمی بینم بلکه آن دیدن دیدن
 پنهانیت و هم میفرموده اند که من یار از این چنین تعلیم
 میکنم که در جمیع احوال عایت شریعت شریفه بکنید قبول
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله عمل نمایند که شریعت
 انواری و ملاحظه طریقت بتر بکنید که طریقه فعلی و سعی نماید
 متصف بحقیقت شوید که الحقیقه حالی صدق رسول الله می
 فرموده اند که چپین مسموع من و صغیر من شدیم بود اگر
 در راه خدا یکی می بخش آن ده می دهد و اگر ده می می بخش
 آن صد می دهد و اگر صد می می بخش آن هزار می دهد و اگر
 هزار می بخش آن دیدار می دهد و این معنی را ازین

و آیت که سن جاء بالجنة فله عشر ائمان و آیت دیگر مثل
 الَّذِينَ يُفْقُونَ اٰتِیَ الْاٰلِیَمِ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ مِّنْ بَّسِیْعٍ
 سَبَاۤیِلٌ فِیْ كُلِّ سَبۜیۡلَةٍ مَّاۤءٌ حَبَّةٍ وَاَلَا تَصَافِیۡ لِمَنْ شِآءَ اللّٰهُ
 وَاَبۜیۡحَ عَسِیۡمٌ اَخْرَاجَ مَوۜدِمَ حَوۜنِ حَضَرَتِ حَوۜنِ سَجَانِهٖ خُودِ رَافِتِ
 و اسع وصف کرده اند مروده که و الله واسع و این طهار کمال
 لطف و عنایت خواهد بود و در سنن لطف احسان می نماید بی
 عنایت نهایت می غیر فضیلت حریم حریم دل نیست که آن جلوه بجای
 چنانچه مروده که من در بهمانها و زمینها و عرش و کرکر کنج و در
 دل است مومن کنج بس لطف عنایت می است که انگشت که
 نفقه سر دهند و احوال خود را در راه رضا خداوند تعالی مثل
 الَّذِينَ يُفْقُونَ اٰتِیَ الْاٰلِیَمِ یعنی سر نمودند در طلب او و عظم نمودند
 و یا و احوال دانه محبت سر سر داندن در فرعه دل های خود
 تا که از دهفت خوشه طرشد بشارت کمثل حبه ممت ببع
 سبایل که مراد دهفت وادی معرفت است و در هر خوشه
 صد دانه پدا شد بشارت هر کل سبلة مائة حبه که مراد

در بر وادی صد مقام روح و منازل هست و از او و چندان
 تواند کرد انید و الله یضاعف لمن یشاء که آن تجلیات صفات
 بطوبه گاه دال ایشان عالم است از ایشانرا وسیع کردند و روح ایشانرا
 علیم کردند بسیار لغه و الله علیم که مقصود مشاهده جمال بکمال و تعلیم
 فی زوالات است و هم در باب مشاهده این بیت را تکرار بسیار
 میکرده اند بیت عشق را با کافری خوشی بود کافری خود عین
 درویشی بود و میفرموده اند که ایان اهل شریعت نیست که
 خداوند سبحانه را نادیده می باید کردیدن و احکام دمی قبول نمودن
 و ایان اهل محبت مشاهده و معاینه دیدن جمال چو نیست با چشم
 و این نوع دیدن پیش اهل صورت کفر و عزت و سبب ملک است
 بیت خیال دمی تو هر بار سا که قبله ساخت همه عبادت دمی را
 گناه بخوانند و پیشتر آنحضرت در بیان مشاهده سخن مکرر گفته اند
 و از احوال خود و سخنان عالی می گفته اند که غلظه سخن بلند شده کنون
 بلند میگویم که خاطر مبهوای بلند بالامیت است که نجای رسید
 ایدل سخن از راه کوچه جای شیب شود این بیت را بسیار تکرار کرده

کریمیکرده اند که هست تا دیده خست عمر می بود و تو وزیدم
 فارغ ز تو چون بشم کنون که خست دیدم و چون جافطان مجلس
 ایشان قرآن میخوانده اند سیف برده اند که ای برادران
 بهتر خوانید و از خواندن ملول نشوید که مرا بعنائیت خداوند
 دیده بصیرت باز شده و چشم از دیدن جولانه قرار شد
 و کوشش بوش من بشارت بی سیم از خداوند غرور جل شست
 و به بشارت بایصر نور ذات او پناست و چشم دل من از
 غیر وی شربت و از نور شعله کشت و خست توحید سدا می
 اتی اِنَّا لِلّٰهِ اِلَّا اَنَّا اَمَّا و صدای غیر حق از طور دل خود
 مسلوب محجوب گشته ام و جنبش و آرایش خود را بفرموده فا
 عبداً از حق قبل و علا دانستم و بیت نیست و جنبش از
 ذات من تا دست درین درمیدم جنبش فکرم و طاعت و عبادت
 باطن خود را با قامت و استقامت و اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِی
 خاصه خداوند سبحانه ساخته ام و بذكر مشغول شده ام غفلت
 هزار و بخت پدارشتم و چون شما یان پیش من نرانی
 مینماید

سن شاد در میان نمی منیم و از حق سبحانه می شنوم نیست هم از او
 بشنوخنها آشکارا هم بدو ماند وجودت پاید از سیف موده
 چون سن از صحبت خلایق بپیر آمده بودم وقتی از میان
 خلایق بیرون فرستم و با چند از یاران در کوهی می بودم روزی
 در وقت نماز پوستن چون گفتم که روی آوردیم قبیله قبله
 جهت کعبه ازین گفتن شرم داشتم چون سن مشرق و مغرب را تخصیص
 دادند المشرق والمغرب خاصه خدای دایم و بهر طرف روی
 میکردم سوجه فایتما تلو تلو افشتم وجه الله آن جانب از وجه
 الله خالی نمیدانستم و مشاهده ذات بچون میکردم و بوسعت
 والله واسع علیه همه موجودات منور بنور ابد غفا میکردم
 زیرا که سن از فناء به بقا بغایت آفرید بودم و مشاهده ذات
 را نماند میکردم و میفرموده اند که چون کعبه عوام است قبله
 خواص می دوست نام است شعر شد روی دوست قبله کو امام
 شهرت را در نماز خویش با افتد کند و میفرموده اند امثال
 بهتر چنانست که نه شعر کند و نه شاعری عینی وجود خود و سر خود

حدیثی است از معنی است
 مشعر بر دای عقلی محرم که این دم با خیال دوست چنان
 خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم میفرموده اند که چون
 من از دو اجابت سخن میگویم و ملاحظه و سخن قرب الیه
 جبل انورید رکاب من می کشد و مطالع جمال چون بنیکند
 کلام من مناسبت که بخداوند تعالی بطریق غیبت باشد و البته
 میخوانم که خداوند تعالی را مخاطب بزم و اگر ناگاه خدا را بطریق
 غیبت یاد کنم چنانچه مقتضای عرف است از آن نرسیده هر کس دم
 میفرموده اند که چنانچه من بشما میگویم بخداوند سبحان
 در حال تیر و سخنم نیست و در آن دارم که با هم میگویند و آن
 نهان بالبهای دینی و من کلماته القدسیه فرافنا ^{مجموعه} افنا
 ما دون الحق فی الحق میفرموده اند که چون حضرت عزیزان ^{مدبر}
 از در افتاب ارباب حال بنمودند مرا این شنیدند که کاش از حال
 عدم بعالی وجود قدم نهادی عزت سلیم عدم تنها دم هر قدم هر
 و این تنها در پیش من عدم رضا بقضای نمود و این شکل غفرت

نمی شود تا آنکه در بعضی از کتب این حدیث در نظر افتاد که حضرت
 رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده اند که نیست رجب بمسلم
 یخلق مجددا بعد از آن رفع آن اشکال شد و بعضی گفته اند که این
 متنی از آن جهت است که چون رجب در حال عدم میجویند و این عالم
 وجود میجویش کرد ایند ششوی چند روزی که پیش از روز شنبه
 فارغ از اندوه آزاد از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکیم
 غیرت بکلی مجبور بودیم فرموده اند که من این است را بخون
 آفرینم ایه منکم و لکن لا تبصرون است چنین معنی میگویم که
 ما با وجود علم و حکمت قدرت نرود که بر بوی از شمایان وین
 شمایان نمی پسندم ایچیت خودی و بسته که نظر شمایان بدان ^{خودست}
 و این خودی مانع است چنانچه بعضی از کبرافرموده که وجود که در شب
 لا یفکس فی جنب بیت اسیر لذت تن مانده ذکر نه ترا چهره ^{است}
 که در ملک جان مهتیا نیست و توفیر فرموده اند که من بسیار از ایا
 را اجازه ذکر و اجازه کمال کرده ام نه آنکه کار این تمام شد
 باشد ولیکن امید واری آنست که چون از من بظاہر دور افتد

و بمقتضای آن حازه سعی نمایند از خودی و ابرهند و بجزایر
سلطان بطریقه خواجه احمد السیوی قدس فرموده اند که اجازت لایق
طایع اشار و مهم میفرموده اند که وقتی بانفاق یاران کریمه
بلازمت حضرت عزیزان قدس سره رسیدیم و درین ملازمت
مفسدان بود که آنحضرت بمنزل ان تشریف آورده خلوت نشینند
و این یاران الحاح مینمودند که بایست عرض این مفسد کنیم لیکن
توقف می نمودم عرض تکلف خودی و مراد نفس و مرید را پر
از ان لازم است و خود را در دست هر چون مژده پذیران
و حسب الامرید فی الیشیخ کالمیت فرید الفتا و این رفع خودی
باعث آن شد که همان زمان حضرت عزیزان قدس سره
فرمودند که چهار پانز ازین کسید سوار شده متوجه کریمه
بمنزل تشریف آورده خلوت نشینند بست پر داند آنچه در داخل
بود چونکه بر سر ارجح حاضر بودند تو ندانی خاطر و اسرار حق
و امنی او گیر نادانی سبق نه میفرموده اند که در ادایل حال حق
سجانه در خاطر من انداخته بود که من چنان بنم که بحکمتش مراد

و مراد اختصار و نشانانی نباشد که نشان نشانه تیر ملک است
 فی اشهره آفته ولیکن یکی از صوفیه واقعه دیده که سن مرده ام
 و بر سر قبر بن علم بسیار نموده اند چون این واقعه را بحضرت
 عزیزان قدس سره عرض کردم فرمودند که مولانا خدا یاد را دوست
 فنا چهل آیه هست و آن علمها نشانه مشهرت اوست ^{مسموعه}
 اند که مراد همین آن شد که کوچهای بخارا را از نجاسات پاک کنیم
 این باعث شسته و فناست چون این خاطر را بحضرت عزیزان قدس
 سره عرض کردم فرمودند که از روی مرحمت و شفقت خود در خواجگان
 در کوچهای بخارا ترا که امی فرمایم و سیف فرموده اند که کاش
 این طلب خواست از من نمیشد که عدم طلب با خیار مخنار است
 بیت بنده خود با خیار چکار چشم در خیار پیر بار دکن ^{کلمات}
 القدس بنده فی التوحید تتریه الله تعالی عن المحدث حضرت
 عزیزان قدس سره سیف فرموده اند که روزی حضرت عزیزان شیخ
 جمال الدین قدس سره در معارف اظهر سخن مرقفند و تقریر سوی ^{طنهار}
 فنا بصیرت کلمات و اثبات و حدیث میسبجانه کرده تمثیلات

و آنچه از برای بصر این مذکور است می نمودند تا که جذب از جذبات
 و جذب و لمعه از لمعات سبب در دل من شرک و دخیالت گین
 جواج را از دست من برود بتکلف زبان در گفتار آمد و دل
 هوای جذب و جدت لرزید چنانچه میفهمید شومی ای خلیف
 شور آر و در دلم غوغای عشق و مبدم دیوانه گردانم هوای عشق
 یک جذب ز جفا آمد و دل بد بشارت مجنون چه کند کین کشش از جفا
 بلی است و بد خیا چنین کفتم غیر از وجود این کس دیگر هیچ
 موجود نیست و حضرت عزیزان قدس سره مرا بظرافت اظهاری این معنی
 منع است نمودند و بیایان تیرمیت نمودند تا خود را در خانه دل برکنان
 اسرار آدینتم و زبان را از اظهار آن بریدم و همین جهت بصر
 ازین دادمی خطر بعنایت الهی گذشتم و من حکما نه القدریه
 فزالبقا حضرت عزیزان قدس سره در معنی این حدیث قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله لم یکن شیء ابداً علی لایبنا ثم علی
 الا و لایبنا ثم الا شل فاشل میفرموده اند که بلای این زنها بلا
 ظاهری است چون در دواشال آن بلکه حکم ترین بلا است

آنست که ایشان فانی از غیر و باقی بحق اند سبحانه و ایشان
 زنده کان و با خلایق چون مرده کاند و ایشان را باید که با مرده
 صحبت دارند و این بدترین بلا است بیت چال آن که
 باری جمیع بپوشد که از حجریاری ترش و حضرت عیسی
 قدس سره در غریه غمیزه که سه فرسخ از سرزند و درست مدفونند
 و تبرک و فوت آنحضرت در نهضد و سئیه بودست بعضی تاریخ
 این گفته اند فراترین قایلین تاریخ حضرت مولانا سید
 علیه رحمة و الرضوان ایشان نیز از ارباب خواص از مخلصان
 با خصائص آنحضرت اند علیه رحمة و الرضوان در زمان خود
 عارف معارف علی ظاهر و باطن بوده اند و سئیه آنکه بود او خود
 بعالم مظهر لطف خدا در دو داغ عاشقان را بود وصل او در او چو
 منور بود او همان همد باطن مجموع عشق محاسن را بود می رسوز او
 ضیا از جمال جن چنان نور تجلی یافت او طاهرش بسیار بود و باطنش
 مست لقا که نمودی پیش و عالم مثال زره از عنایتش خدا آمد
 کان سخا یافت جان طالبان از وی حیات جادوان نیت اهل

محبت بود آن پیری بدمی رفت اوزین عالم و کر تو بمعنی عاشقی
 سن بگویم نکته تاریخ زمیت عاشقانه بعضی ز دور ویشان و تاریخ
 ایشان چنین گفته و این فی تاریخ مولانا طاهر که کمی زیاران
 علیه مرید و مخلص مجاز و مخلص حضرت عزیزیان قدس بوده اند
 تاریخ دوم از ملازمان ایشان واقع است منزل مرقد ایشان
 در ولایت کرمان که موطن اصلی حضرت عزیزیانست قدس جان
 قبله هزار فاضل الانوار حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمه و اولاد
 توجه کردند روح مرشدین بسوی عرش ماه محرم اگر پرسند تاریخ
 وفاتش بگوای دل برفته قطب عالم چون فانغ شدیم ازین
 اوصاف جمیع خصال حضرت عزیزیان قدس شروع کنیم در بیان
 خلفای آنحضرت که معتمد این دین و پیشوایان اهل فضل اند حضرت
 عزیزان درویش شیخ قدس است پست ایشان بحضرت امیرالمومنین
 ابی بکر الصدیق است رضی الله عنه چنانچه تفصیل آن در بیان
 آباء و اجداد ایشان مذکور خواهد شد و از جمله خلفای حضرت
 قطب الکبریا عزیزان شیخ خداید قدس اند در نفی و تجرید

نظیر زمان چون حضرت عسکریان بوده اند بهال خانه خود راجع
 مسکوده اند و بتوکل تام درین دادی قدم نهاده اند و رفع علا
 نموده اند و حضرت استاد می مخدومی مولانا عصمت الله رحمه
 میفرمودند که چون ایشان بسیار درویشان بختلف
 نمیده ایم و در غایت همت و کرم بوده اند و هم حضرت مخدومی
 قدس سره میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم
 ما احوال حلقه خلوت بغایت تاثیر کرد بالفور ایشان درو
 فرمودند که ما را بهر دو خانقاه در حیره مهتا کنند و این مخلص از عم
 خود استماع دارد که حضرت خواجه بابای تاشکندی قدس سره
 از مقتدایان و مشوایان سلسله شریفه خواجگان قدس است و از
 بوالدین مخلص میفرموده اند که در زمان طلب معض علیا با که
 بچهار فرسخ سمرقند است بصحبت الله شریف شما حضرت درویش
 شیخ رسیدیم و چون شب آمد در باغ ایشان تریح کن
 آن باغ بودیم و در آن زمان شور عشق مدماز و میگردید و در آن
 می ساخت که پیش درویش که میر رسیدیم متحان می میکردیم

در آن شب بخاطر آمدن آن خدمت ایشان کشتن کیریم و برین
 خاطر مراقبت و متوجه ایشان شدیم پس از آن ناراحتی شد
 در آن غیبت دیدیم که حضرت شیخ از خانه خود بیرون آمدند
 چون با رسیدن فرمودند که خواجه بشما شنیدیم کیریم و خدمت
 ما را گرفتند بجانب آن حوض اشارت نمودند چون از آن
 باز آمدیم خود را در آن حوض دیدیم که غوطه میخوردیم و چون از آن
 حوض برخاسته آمدیم تر شده جامه‌های ما را می‌فرمودیم حضرت ایشان پیدا
 شده فرمودند که ای خواجه هر دو رویشان از خود به دامن خود را
 خاک کردان ع خاک شو خاک تا بروی کل به از دامن از خودی خود
 رسته همه ما از خود به دستیم و نیست کشتن به تانگه دی از
 خودی خود خلاص شکی شوی و راه حق تو مرد خاص و خدمت خواجه
 غنی که از درویش و فرزندان حضرت خواجه بابا خواجه قدس سره
 بودند باین مخلص خطاب کرده می‌فرمودند که والد ما حضرت
 خواجه بابا قدس سره از جانب ما شکند ملی بهم قندت شریف مراد
 و حضرت جد بزرگوار شما درویش شیخ از علیا باد بصوب ما شکند

توجه نمود و اندوین هر دو عزیز در چل ذرق با یکدیگر ملاقات
 کرده اند حضرت جدشما این بیت را خواندند که بیت یار چل
 چل را دابو لسا م چل یا م یار نیز بوستان دابو لسا م چل
 و این دو بیت هم عم این مخلص میفرمودند که از خادمان حضرت
 والد ما به پیش ایشان آمده عرض کرده که بعضی از اسپانرا
 دزد برده است حضرت ایشان فرموده اند به بابا خوشی که از جمله
 مرآتضان و قدما اصحاب ایشان بوده گویند که اسپانرا یا بد
 چون بابا خوشی این خبر رسیدند متعجب شده گفته که اسپانرا
 دزدان در کنار دریا، کوهک پشته پاسبانرا بسته و این
 آنرا محکم کرده اند چون خادمان بان موضع رسیدند اسپانرا را چنانچه
 بابا خوشی فرموده اند همچنان یافته به ترداد ایشان آورده اند
 و حضرت ایشان قدس سره مثال این کار را بابا خوشی را که میکرده
 و این مخلص سماع دارد که در سفتا می کنند چون حضرت ایشان
 قدس سره بچل ذرق رسیدند باران گرفته و یاران محبت کشیدند
 فرموده اند که بابا خوشی را گویند که یاران از باران خلاصی یابند چون

با خشی سماع این پیام نموده بابر با مشو جسته گفته که دو
 شوید بالفور بابر با دور شده باران هیتاده بعد از آن با خشی
 نموده که خود می کند بنام مای نمند که مرید آن بود که بر سر
 از وقت تدبیر با سمد همه فعال خود را از و پند به افعال خود
 بگوید ای عزیز من درویشی بجهت شیخ الاسلام قدوة الانام
 شیخ شهاب الدین اشهر و ردی قدس سره رسید شریعت گفته
 خادم شیخ بومی چیزی با هر حضرت شیخ عطا نموده و آن درویش
 آن چیز را گرفت بصوب عراق که موطن پدری بوده تعظیم کرده
 پیش قطب الدین تو اگر نمی بودی بگر سنیکه هلاک می شدم خادم
 حال تعجب نموده و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که این درویش
 تعلیم نمایان می کند که جمیع فیوضات را مرید باید که از شیخ خود
 و مسمم این مخلص میفرمودند که روزی درویش حضرت ایشان
 در چل قزق تشنه گشته اند حضرت ایشان فرموده اند که با ناخوش
 توجه نماید که آب پیدا کرد چون با ناخوش عا کرده باران شده سیلوار
 همگی سیراب گشته اند بیت اولیا را هست قدرت از آله آب

جاری کنند ز امر آن و حضرت ایشان در کمال تکلیف و وقار بوده
 در ویشی ششصد ساله می گفت که در ملازمت حضرت مستبد
 و مستد الاصفیا، ابرخلیل میدادند که بودیم که حضرت ایشان نیز
 آوردند چون بحضرت امیر ملاقات کردند تقصیر گویان بخدمت امیر
 یافتند امیر گفتند سلام است چرا تقصیر می حضرت ایشان بارتقصیر
 حضرت امیر را وقت خوش شده فرمودند که والله که در
 جامه است که بقدر شما و خسته اند دیگری می شد هر آینه در مناظر
 و مباحثه می گوشتید لکن ای عزیز من در ویشان بدان تقصیر
 و سلام نمونید که چون عقاید ایشان است که پیرمیش و زوکر
 سلام در آن حین بنا یک گفت عریب سلام امیر فی التمام جبل و فرزان
 فی وقت اشتغالک و عند الدرس و الفاضی بکذک الذکر کالدش
 و حضرت مخدومی مولانا عصمت الله رحمه الله میفرمودند که این
 وجه بحضرت عزیزان فاکم شیخ قدس سر در مجمع علماء عرض کردم
 و این مخلص والد خود اسامع دارد که فرموده اند که حضرت ایشان
 قدس سر در زمان شغال خود بحضرت والداه ما گفتند که جمیع فرزندان را

سپردیم که شام تربت ایشان بکشید و حضرت والدۀ عرض کرد که
 بعضی از فرزندان از دودالدۀ دیگر اند و والدہای ایشان نگذازد که
 فرزندان ایشان را تربت بکنیم حضرت ایشان تقرر فرموده فرمود
 اند که سهل درویش باشد که بعد از وی زن جوان و در آن صحن
 نفل که دند که درویشی بفال سر دو اند وی زن جوانی ماند و برگ
 آن زن پادشاهان در شمع شدند بعد از آن حضرت والد
 عرض کرد که زوجه طاهر محمد شیخ که این طاهر محمد شیخ فرزند حضرت
 ایشانند که ذکر ایشان خواهد آمد بسیار بدادست حضرت ایشان
 قدس سره فرموده اند که علاج ویرا هم کنیم بعد از آن بدید میانۀ بوی
 خور و زوجه طاهر محمد شیخ را طلبید آب هس بجای ایشان انداخته
 فرموده اند که بر خیزید و بعد از شغال حضرت ایشان ضعیفای
 مذکور است در مدت بست یکی روز مکی بجوار رحمت حق پیوسته اند
 و حضرت والدۀ جمیع فرزندان حضرت ایشان را بفرموده حضرت
 تربت نموده اند و حضرت ایشان قدس سره در زمان این کلام
 در کنار والدین مخلص بوده اند بعد از آن صوفیان را طلب نموده

بنف خود بخارازه مشغول شده جان بجان تسلیم نموده اند
 چیست ازین خوبتر در مفاصل کار دوست رشتن دوست
 نیز و بکارش و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان پیامی
 مسجد بکلم آیه کریمه انا نعتمرنا جدا لله من ان با لله و اليوم
 و اقامه صلوة و ایتا الذکوة و کم بخشی الا الله غسی لک
 ان یکون من المتهین و بمضمون حدیث من نبی مسجد است
 الله له میافز الجنة میل و سر تمام داشته اند در زمان که مسجد
 جامع تاشکند که مسجد عظم بود بنا می کرده اند در زمان کنون
 زمین آن مسجد میان کرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون
 کلان مولانا محمد تاشکندی که علم العلماء وقت بوده اند بکار
 حضرت ایشان رسید بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان
 در کناره بنشیند که گرد ایشان نرسد چون این خطور بخاطر
 این راه یافته حضرت ایشان قدس منبر بوده اند آخون
 در قبر گردنی نمید و بعد از آن حضرت ایشان در محله دروازه
 از محلات تاشکند است بدرخت انداختن مشغول بوده اند که

حضرت آخون مذکور بلازمست ایشان آمده اند و حضرت ایشان
 و آخون در کنار هشتاد و هشت اند و دخت که صوفیه می انداخته اند
 بجانب ایشان نایل نبوده و نزدیک بود که بجانب دیگر افتد و در آن
 حین حضرت ایشان بخدمت آخون گفتند که آخون خیرید
 که دخت بجانب شما افت آخون عرض کرده اند که دخت
 بجانب دیگر نایل است و درین گفتن حضرت ایشان بزخواسیده
 شده اند و آن دخت بر سر آخون روان شده و آخون را
 دخت که نیمه آن شده و آن کشته اند و آن دخت و آن
 زده که بروی افتاده اند و آخون بعد از دیدن این دو را دست
 در قدم حضرت ایشان افتاده مرید و از جمله مجتبان و مخلصان حضرت
 ایشان گشته اند و دست یاری که بیدارری از دست شوی
 آن به که بر زیر پای او پست شوی نظم اگر خواهی که کوهی از
 مجتبان بجزودی که بر سر می رانند و امانت و این مخلص شماع دار
 خدمت شیخ ذوالنون که از جمله خلفای حضرت ایشان مذکور
 و بی مریض بود و سالها در خدمت آنحضرت بوده و هر روز در

هزار گرت کلمه طیبه لا اله الا الله را در خود ساخت بوده
 و سالها در ولایت تاسکند بامر آنحضرت ارشاد و خلایق میکرد
 و ریاضات شاقه میکرد و در جوار مزار فایض الانوار حضرت
 شیخ زین الدین قدس سره که جدا علای حضرت ایشانند و ذکر
 ایشان نشاء الله خواهد آمد مونس میفرموده اند که او را یک
 از مخلصان حضرت ایشان قدس سره را فرزند نمی شنود از فرزند
 نماندن یا یوسو روزی حال خود را بحضرت ایشان عرض کرده
 بسیار آلوده و آنحضرت مرحمت شفقت نموده فرموده اند که
 امیدوار باشم از ما طلب ابد کن آن مخلص بزودی فرزند
 تمام بحضرت ایشان شبیه بوده نظم یک نظر سومی منی مخواره
 کن چاره کار من بچاره کن کار از دستم برفت از پایم
 اگر کنی لطفی شوم بر پایم زنده گشته مرده از لطف نبی چشم
 بر لطف نهاده هر کسی و حضرت ایشان قدس سره در غایت بخل
 و صبر محسن خلق بوده اند و درین باب حکایات از ایشان
 مشهورست از آنجمله آنست که روزی از برای زیارت مزار

بابرکات حضرت عسکریان قطب الکبریا شیخ خداید قدس
 تمام کسب چنانچه طریق ایشان بوده میرفت اندک دور راه
 پیش آمد و حضرت ایشان قدس را بی تخاصی تمجین بسیار زد
 بعده آنحضرت فرجی خود را بوی داده اندک دست تو دور کردن
 مست بازگشت کرده که مرا شنید ایکنی بعد از آن از ایشان
 گذرا شده بصوفیان مجتبان ایشان که از پس می آمده اند
 وضو فیه از وی سوال شد ده اندک فلان عزیز را دیدی می گفت که
 عزیز می ندیدم ولیکن مرگنی پیش آمد که ویرا دوست فخری
 صوفیه فرماید بر آورده اند که ای خیره سر حضرت ایشان را زده و
 آن مست هتیار گشته کردن خود را بر بسته پیش ایشان آمده
 انابت کرده و حضرت ایشان فرماید بر آورده اند که خداوند مرا
 دوست تمجین بمنزنی تا پیکار آشنای در که می سازی
 و از آنجمله آنست که براق خان که مرید مخلص ایشان بوده پیر محمد خان را
 در بخارا سه ماه تجسس ساخته و همی اسل بخارا محنت شباندر
 ایشان ترجم نموده بخارا فرستاد براق خان مضاج شافیه نموده

از سه ساله آن بخارا و نفع رسیده بخارا داخل شده اند که پیر محمد خان
 نصیحت فرماید که این نیت نه تشکیل یابد چون بمنزل پیر محمد خان
 تشریف آید و انجمن اکا بر و علما و شیخ در آن منزل در صحبت حضرت
 ایشان جمع شده اند و حضرت ایشان در آن مجمع عظیم نصایح
 کافی می فرموده اند که در آن حین هر روز دار که از فریدان مخلصان
 حضرت عمر خیزان شیخ خدایه داد قدس سره بوده لیکن در او اخراج
 نشد و حضرت در آن فتنه داده بوده پیدا کننده در آن مجمع کرامی
 تمام و نیست حضرت ایشان کرده و الا یعنی بسیار گفته و حضرت
 نشان هیچ ناکفته تحت نموده اند و از آن مجمع عظمی از جمله اولیا
 لاهی حضرت قدوة العظماء زبدة العرفاء و خواجہ جو بیاری قدس سره
 بجهت ایشان مصاحبت قدیمی داشته اند و حضرت خواجہ
 جان خواجہ قدس سره که از جمله فرزندان حضرت قطب العارفین خواجہ
 محمد پارسا اند قدس سره حضرت ایشان را بمنزل خود برده اند و اول
 عطا فتاوی از برای جری تحفه و تعزیر هر روز دار گشته
 پیر حضرت ایشان در نازل حضرت در زمانی که پیر محمد خان در آن

حاضر بوده آورده اند و حضرت ایشان قدس سره فرموده اند که
 ما آمده ایم که پادشاهان داشته باشیم نه آنکه درویشان با یکدیگر جنگ
 و نزاع کنند هرگز در هر چه گفتند بجز فریم و این سیات را در آن
 مجلس عالی خوانده اند و بیت هر که مارا خوار و دوار و بر خور و دوار
 هر که مارا رنج دارد در آن بسیار باد و نه کسی در راه ما خوار کند و نه
 هر گلی از باغ عمرش بشکند چنانچه رابده و جمیع اکابر خوش وقت شده
 تجسین ایشان نموده اند و پیر محمد خان در آن مجلس بخارا را
 بایشان نیاز کرده و آن فتنه سمن قدم ایشان دفع شده و
 حضرت ایشان در سخنان تعاللات نیک سیکرده اند و حضرت
 خواجه عبدالمسید قدس سره از فرزندان حضرت خواجه جبار قدس سره
 و از مشوایان سلسله خواجه کلام بودند و اند بخدمت طاهر شیخ گفتند که
 از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید گفتند نه ما
 در حدیث هستیم که هر کس از مینی باشد و در آن زراعت نکند وی
 ملعون است ایشان فرموده اند که مراد از زمین زمین دل باشد
 هر که در وی دانه محبت نکارد وی ملعون است تجسین این معنی

میکرده اند روزی حضرت مولانا ولی عسکریان قدس سره فرمود
 اند این بیت که چیت عاشقانی که صرف معشوق اند نه به زعمان
 به زعمان و قول ندم محمول بجهت تمام انکاری است و حضرت ایشان
 فرموده اند که مراد بعاشقان که صرف معشوق اند هم فاروق و
 عثمانند ایشان بنیاد و حال است حال اول ولایت است و حال
 ثانی که شارت بخلاف است اول بنیاد ثانی است حضرت عیسی
 مولانا ولی عسکریان فرموده اند که ما هنوز جز را نمانده ایم
 و این توجیه حضرت ایشان شبیه است که فرموده اند که اولایه
 خیرین الهیة ای ولایه الهیه خیرین بنو ته لمجای عسکریان
 طریق اولیا، القصد در محن و بلاست چنانچه حق سبحانه و تعالی
 الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم ذالاً لول
 قالوا سلاماً عارف روم قدس سره فرمایند مشنوی خدا کویند زرقانی
 ساکن بگویم و دو صد چندان می رود اگر در خشم دشنامی
 دهند تا روان شو خوش دل خندان می شوند و خدمت مولانا
 صاحب الامر که از علماء وقت بود می گفت که چون در آن سفر حضرت

ایشان پیش حضرت امیر خلیل قدس سره در وقت رفتن به بخارا رسید
 اند حضرت امیر ایشان را منع کرده اینست خوانده اند که بت برود
 جلد اکرم نشین ای جان بن محسن کس بت بر روی آتش صیخ زن پروا
 و شایسته کس فرموده اند که گذارید که هر چه می شود می شده
 باشد حضرت ایشان فباک نشدند بعد از آن امیر بنده بوده اند
 با مقتضای همت خود بسبک کیم و همت شما انکه جمیع مسلمانان
 خلاصی یافتند به بنده که آلمر اشتغال لا یندع ما در خود خو و کنیم تو دور
 خویش بعد از آن حضرت ایشان متوجه بخارا شدند و رفع آن
 فتنه عظیم کرده و خدمت خواجہ محمد طاهر که از صلبه کابر و علماء بخارا بودند
 باین مجلس خطاب کرده فرمودند که حضرت جد شما در آن سزاوارت بزرگوارین
 الا نوار حضرت شیخ اعلم قدس سره شریف آورده و جمیع اکابر و شیخان
 و مولی و امالی بلا زمت ایشان رفتن در آن مجلس عظیم کی از اکابر
 و بزرگان تحصیل علم کرده بود و حضرت ایشان عرض نمود که سوالی عظام
 در بخارا فوت کرده اند و کسر از علما نمانده و ازین سخن علما و فضلا کمتر
 شدند و حضرت ایشان بان اکابر بجا بر خطاب کرده بیک سخن ختم برد

خوش وقت ساختند فرمودند که اگر با برطرفت فرموده اند
 که بیهوده به ارشیر مرده الحمد لله وجود شریف خدشاهست و
 ازین کلام همگی خوش وقت گشتند و میفرمودند که ایشان در
 غایت حسن خلق بودند قطعه سه نشان بود ولی را نخست
 آن معنی که چوری او چینی دلق باو کرایده و ویم آنکه در مجلس
 سخن کند معنی نمبر از هفت خود بحدیث مر باید بسم آن بود
 بمعنی ولی خضر عالم که زسیح عضو او را حرکات بدنایه
 و این مجلس استماع دارد که حضرت قطب الکبریا شیخ خداید ادعیا
 قدس سره را بحضرت ایشان در زمان طلب ایشان لغات بوده که
 ایشان را فرزند میقتند اند منقولست که چون حضرت غفرل
 قدس سره از جانب بخارا بمرقس متوجه گشتند اند و بچوای ملک
 داخل شده اند هوا بغایت حرارت داشتند و بست و بچس
 از صوفیه زکویه آنحضرت پیاده در رکاب آنحضرت بوده اند و
 از آن جمله حضرت ایشان و مولانا خوش محمد عزیزان که ذکر ایشان
 خواب آمد حضرت فخر شیخ قدس سره بجهت که مر هوا عرض کرده اند که

حضرت عزیزان این پادشاه را گذاشته ایغار کرده بمرسینه سید
 ساعتی فرغت سازند و درینیت و حضرت عزیزان ایشانرا
 گذاشته متوجه کمرسینه شده اند بعد از آن خدمت مولانا
 خوش محمد جمیع یاران پادشاه را جمع کرده سعی نموده در محلی نشسته
 توجه نموده اند که کردن قبر شیخ بکنند که محبوب از میان محبان
 دور ساخت ما را مجبور کردند و حضرت ایشان از آن
 جمع تحلف کرده گفتند که این طریق بی ادبی است بعد از
 ساعتی پای اسپ حضرت عزیزان قدس کشیده شده بروحی که
 از رفتن باز پسنداده و حضرت عزیزان قدس فرموده اند
 این کار صوفیه پادشاه است چون کردن قبر را بکنن نتوان
 پای اسپ کشیدن توقف نموده اند تا آنکه صوفیه پادشاه حاضر
 شده اند پای اسپ آنحضرت ارکشید ما را ستاده و آنحضرت
 فرموده اند که پادشاه بدید چنانچه اکابر طریقت فرمایند که بپست
 جل جلاله بپست صوفیه نیافت چهل چلی بهتر بود از آن جل جلاله
 و از غایت حرارت و دویدن شدت از منی صوفیه خون

دهان گشته روز می این مخلص رکاب حضرت عزیزان ما
 قدس سره رسید و بدین حضرت برعت با این مخلص رسید چنانچه
 برکت فقیر انداخت این بیت مذکور را خوانده معنی فرمود که
 حل حل آنست که چون غلامان از ولایت هندوستان به
 ترستان می آرند سرشانی از ترشید در پیش آب انداخته
 صاحب حل حل می گوید و صوفی میچین است چون عنایت ایشانرا
 این فقیر دیدند صوفیه سواره یکی از سب خود را پر تا فتند و دوای
 شدند میت ای خدا اکثرین غلام تو ام شبده بند گاهم نام تو ام
 روز شب پن اسیر بند و جزین رسیدم در رکاب یار توین
 چون حضرت عزیزان قدس سره بکرمینه تشریف برده اند و فرمود
 که یکی صوفیان پیاده را بجهت آن بی دبی بدر کنید چنان که ده اند
 بعزادان حضرت ایشانرا در آن مجلس طلب نموده و به پهلوی خود
 نشاند و سر نهاده اند که فرزند ادب است که تو نگاه داشته
 و خدمت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره از زندان این طایفه
 عالیه بوده اند سیف نهاده اند که کردنی را کرده ایم هر چه خواهند

چنان کنند رند است و حریف در برابر هم و خدمت کشید
 میر شاه قدس سره در شهر پنج مقتدا میقت و مجذوب بوده
 و بخان این طایفه علیه رانیک بیان میکردند و محدث بودند
 این مخلص فرمودند که چون حضرت جد بزرگوار شما در پنج بمنزل
 شریف حضرت مولانا صالح قدس سره که از جمله خلفای حضرت عیسی
 قدس سره اند شریف آورده اند حضرت این دست مولانا
 صالح را گرفت در سماع شده اند بعد از ازاوی آن صحبت حد
 مولانا صالح بیار آن خود گفت اند که در زمان سماع مبارک
 حضرت ایشان در سر ما بر شش میو و بیت آسمان سجده برد
 پیش زمین که در او شیک و کس یک و نفس بجز خدا نبینند و وفا
 ایشان و مدفن ایشان در قصبه علیا بادست یزید و تبرک
 و تانج فوت ایشان شیخ اولیا است ذکر آبا و اجداد کرام حضرت
 ایشان و همو این شیخ خاوند شاه ماد این شیخ خاوند شاه
 صحبت دار حضرت خضر علیه السلام بوده اند و مولانا یوسف که
 از جمله درویشان و خواهرزاده حضرت ایشان بود میگفت که

نعیفه بستنه بود از جمله خدمتکاران حضرت شیخ خاوند شاه
 وی میگفت که روزی بخدمت حضرت شیخ آدم و از پیش ایشان
 شخصی پکانه پیرون آمد و از حضرت شیخ سوال کردم که این شخص کیست
 و آنحضرت فرمودند که حضرت خضر است علیه السلام و من گریان شدم
 و حضرت شیخ فرمودند که چرا گریه میکنی گفتم از حضرت خضر علیه السلام
 چیزی میخواستم فرمودند که چه میخواهی گفتم عمر فرمودند ما و ما کنیم که
 معمر گردی و بدعای ایشان کبریا رسیده بوده و هم مولانا
 یوسف میگفت که ستون خانه ایشان را که بحضرت خضر علیه السلام
 در زیر آن ستون تنهای شسته اند طوف می نموده اند و این
 این غلصه استماع دارد که حضرت شیخ خاوند شاه از حضرت قطب
 الکبریا و خواجہ ہر اردگرہ ترمی یافتہ اند و روزی حضرت خواجہ
 قدس سرہ در ولایت تاشکند بحضرت شیخ کفہ اند و در منزل خود منتظر
 باشند کہ از برای بنفشہ چیدن کہ وقت بنفشہ بوده میر ویم
 بعد از آن حضرت خواجہ قدس سرہ آمدہ در آن منزل ایشان طریق تعلیم
 کردہ فرمودہ اند کہ از ہمہ نہان دارید و حضرت شیخ چند روز مدت

کرده اند حال ایشان دیگرگون شده و حضرت والدۀ ایشان ایتام
 و بی‌تام نموده اند و بایشان کشف حال نموده اند و بجهت والد
 آن طریقۀ تسلیم نموده اند و حضرت والدۀ تیریدان عمل نموده است
 حال شده اند و این فقیر از والد شریف خود استماع دارد که حضرت
 ایشان نیز صیغۀ برده اند که ما نیز از رو جانیت حضرت خواهم
 قدس سره تربیت بینیم و بطریق حضرت خواجگانم قدس سره ابرام
 کلمۀ طیبۀ لا آله الا الله را بطریق خفیه می گفته اند و این مخلص در
 زمانی که با فی خان حضرت خواجہ ہشتم مزاری را کہ از فرزندان
 کبار حضرت خواجہ قدس سره بوده اند در بخارا حبس نموده بود شبی حضرت
 خواجہ قدس سره را در واقعہ در صورت خواجہ ہشتم دیدم کہ میفرمایند
 ما پدر کلان شما و شمار نیز تربیت کرده ایم چون ما را دعا کردند کہ
 از حبس خلاصی یابیم بعد از آن بزود بر عنایت کمر خلاص فرمایند
 فتح احمد شیخ خاوند شاہ الملقب بہ سرمست ہو صاحب الحدیث
 القویۃ و این مخلص استماع دارد کہ شیخ خاوند شاہ سرمست در غلبات
 حالت روز در نوہر تا شگنداسبی را سوار شدہ و مرشد شد

و از ایشان سبب این کشتن را پرسیدند و ایشان فرموده که
 فلان سبب کم کرده ایم در حبس آن می کردیم و حال آنکه سبب
 پاهای ایشان بوده است بزم منبت که چون آمدیم چون فتم تا و با
 از ماسی نزدیکی تر و اندک آن سر کن ز خود دار و خبر پس عرفه
 نقد عرف رتبه و هو این فتح الکشیخ ابن هیبه الکشیخ ابن
 فتح الکشیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن
 قطب الاقطاب شیخ زین الدین قدس سره را هم بعثت که
 حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از انتقال حضرت دالبر کو
 این شیخ الاسلام قدوة الانام ابو حفص شیخ شهاب الدین شهر
 قدس سره از ولایت بغداد از برای ملاقات حضرت سلطان
 الطریقه خواجہ احمد الیسوی قدس سره منوبه ترکستان شده اند چون
 بنو اهرشیر از که از فرای سر قدس سره شبی رسیدند و در آن شب
 مصطفی عارف که از فرزندان سید لطیفه شیخ جنید قدس سره
 بوده و از خادمان حضرت شیخ شهاب الدین شهر در دمی
 در آن شب را کم کرده و از حضرت شیخ زین الدین قدس سره

جدا افتاده و چون روز شده بغریه علیا با در سید و اهل
 علیا با دوی حسناص تمام سپا کرده اراده آن کرده اند که بری
 انابت و ارادت کنند بمصطفی عارف گفته که ما را شاه زاده است
 نمایان میدیشان خواهم گشت و از اینجا متوجه تاشکند شده
 بحضرت شیخ زین الدین قدس سره ملحق گشته عرض خلاص این
 مخلصان کرد و حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از آن علیا با
 تشریف آورده اند و اهل علیا با در میدیشان شده اند و در مقابل
 حضرت شیخ نور الدین میرزا که حضرت سلطان شیخ زین الدین
 قدس سره اند مذکور است که حضرت سلطان الطریق خواجہ محمد البیوی
 قدس سره استقبال حضرت شیخ زین الدین قدس سره کرده اند و چون
 این دو عزیز با یکدیگر ملاقات کرده بدرباری رسید و زمان
 بوده آن دریاخ بسته و این دو عزیز از آن دریا گذشتند و
 و در آن زمان زاد و تویش تمام شده بوده است که فوج از آن
 صحرا آمده سر در قلع این دو بزرگوار نهاده بزبان حال سبع
 این رسانیده اند که جن سبحان بماند که که بر وید در قدم

دوستان ما که در فلان موضع اند با فیتنا ایشان شمار
 طعام نمایند هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جُجَعًا و این کواران
 سر نهاده اند که ما بچان را جان دارم سازیم و این هوا
 سر نهاده دور نشده اند بعد از آن آهوان را طعام
 تناول نموده اند و حضرت شیخ زین قدس سره فرموده اند که پنجاه
 این آهوان را جمع سازید بعد از آن دعا کرده اند و این
 آهوان بعد از خلق جهان زنده شده اند و خداوند
 سبحانه حمد گویان بمقام خود رفت اند و حضرت سلطان
 الطریقه خواجہ محمد الیوسی قدس سره را وقت خوش شده و جدا کرده
 و فرموده اند که اگر شیخ زین قدس سره صحبت داشتیم هیچ مرد را
 نمیدیدیم و صحبت بای عظیم در گرفته و هیچ مورد مناقب مذکور
 که پدر و مادر شیخ نور الدین بصیر نور مرقدہ بقایت پیرمیز کار
 بوده اند و از حضرت حق جل و علا فرزند یحیی هستند و چون
 حضرت شیخ نور الدین قدس سره را خجسته گرامت نموده در
 خانه ایشان جمعیت و حضور پیدا شده و در درون شک

والله الله بكفتمه اند چنانچه والده ایشان می شنیده اند
 و چون بوجو آمده در حین ایشان نور و صفای لایت لایح
 بوده و هر دو چشم ایشان مهوار بوده و بجای و چشم خط
 سیاهی کشیده بوده چون مرثکان را بر چشمی که خط اندید خبر
 عین صواب و دل از سوال دیده این گفت جواب نه تا بر رخ نغیار
 یافتیم از برک کل فید پوشید نقاب چون حضرت
 شیخ از طفولیت سیاحت رسید اند ایشان را و نظر شیخ علی
 بر کذیده حسن حضرت شیخ زین الدین قدس سره برده اند و چون
 نظر آنحضرت بر ایشان افتاده فرموده اند که پاکست آن
 قادر لم یزل لایزال که کنجی را در ویرانه گذاشته و ایشان را بفرزند
 اقبال رسوده اند و تبریت ایشان مشغول شده اند پست کنج
 در ویرانه خود کرمی نهان آنجیمه غوغا کند و در جهان
 نفست که روزی حضرت شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند
 هیچکس باشد که از معارف کلم سخن گوید صحاب آنحضرت
 ساکت شده اند و این کلام از ایشان سه مرتبه صادر شده

و هم ساکت بوده اند و حضرت شیخ نورالدین قدس سره برخواست
 عرض کرد که اگر حضرت شود سخن گویم و آنحضرت فرموده اند که
 فرزند نورالدین بگوی و در آن مجلس حضرت شیخ نورالدین قدس سره
 فرموده حضرت شیخ قدس سره از معارف الهی و از معالِم لدنی سخنان
 عالی منسوب بوده اند و همگی اصحاب حباب منجیر شده اند و فعلاً
 از بهر برآمد و کیفیت عظیم است داده و حضرت شیخ زین الدین
 قدس سره را وقت خوش شده حمد و ثنا گفته اند و اصحاب حضرت شیخ
 قدس سره عرض نموده اند که یک شب روز است که حضرت شیخ نورالدین
 قدس سره سخن میفرمودند و ذوق شوق یاران پشتر و صلاطین و خلایق
 بنی یابد و این محض خرق عادت و کرامت و هم در مناقب مطهر
 که حضرت شیخ نورالدین قدس سره ابرق آب طهارت حضرت شیخ
 زین الدین قدس سره را در غسل خود نگاه داشته اند و آن آب
 بجهت حرارت آب ایشان گرم بوده است شبی اسرار مبارک خود
 بر آستان مبارک حضرت شیخ نهاده و زمان رستمان بود
 چندان برن ببالای ایشان باریده که ایشان در زیر برن مانده اند

و چون وقت سحر که محل سناجات دوستان است ناز در آن
 وقت بمقول حسن است حضرت شیخ قدس از برای طهارت برخواست
 قدم بر آستان نهاد و اندک قدم حضرت شیخ قدس بر سر ایشان ریخت
 فرموده اند که تومی سرزند نورالدین و حضرت ایشان طهارت
 را کم بجهت شیخ عرض نموده اند و حضرت شیخ قدس را وقت
 خوش شده بظرف عنایت در ایشان نظر کیمیا اثر کرده اند و بدن
 نظر رسیدند آنجا که رسیدند بعد از آن حضرت شیخ قدس سر
 فرموده اند که در سرماندا آمد که وقت آن شد که حضرت شیخ
 نورالدین بندگان حصار را بجا آورد و حاله بمر قند شد و چون
 حضرت شیخ نورالدین را اجازت کُل کرده اند فرموده اند که چند
 قدم می نمید تر که پیش فراید آمد شری و بان آردی نیز
 می آرد که آن نوشته راه شماست و چون بمر قند مرد را رسید چینه
 آبت که آنرا نادانانکه یند شتر شما آنجا رسد چوک خواهد کرد
 بر خیزانید چند دفعه روید باز چوک خواهد کرد که موضع شما آنجا
 و حضرت شیخ نورالدین قدس از صحبت حضرت شیخ مفاقت کرده

چند قدم نهاده اند آن ترک شش آمده بر حضرت شیخ نورالدین
 سلام کرده و حضرت شیخ نورالدین قدس سره نام آن ترک را گرفته
 پناه حضرت شیخ را بوی رسانیده اند آن ترک آن هشت دربان
 آرد را بایت تسلیم نموده و ایشان و والده خود را بان هشت سوار
 ساخته خود و مهارشتر را گرفته بصوب بئر قنر روان شده اند و چون
 بئر قنر رسیدند کبار و صفار هم قنر خواب دیده اند که منادی
 ندائی کند که ولی از اولیا، افتد میرسد همه استقبال کنند همگی اهل
 بئر قنر استقبال ایشان کرده با ایشان رسید ایشانرا نشناخته
 بمضمون حدیث اولیائی تحت قبابی لایعزمنه غیری از ایشان
 پرسیده اند که چنین ولی می آید ایشان فرموده اند که آری
 آری می آید و چون بسجده بود که مشهور است رسیدند که بعضی ایشان
 را شناخته اند و ایشان فرموده حضرت شیخ قدس سره در آن
 مسجد سه روز عتکاف نشسته اند نفیست که چون بئر قنر
 در آمده اند مهارشتر را گذاشته اند و هشت دربان موضع که
 فرموده اند چوک کرده بهما بجا منزل کرده اند و این مختصر است

وار که تعلم علوم حضرت شیخ زین الدین قدس سره از روحانیت
 حضرت مولانا ابوبکر القفال شاشی قدس سره که از کبار صحاب
 حضرت شیخ حسن بلغاری اندیاسته اند گویند هر روز
 حضرت شیخ بنما حضرت مولانا قدس سره رفته و از روح ایشان
 تعلم علوم می نموده اند و مدفن شریف ایشان در میهن گشت
 بنزار و تبرک به و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که هر که بنزار با
 آمده از ما فرزند طلب نماید ویرا فرزند شود و حضرت شیخ عمر بنما
 که یکی زاد لیا از ما تندر وجه خود شبی بنزار فاضل الانوار ایشان
 رسید فرزند طلب نموده اند و بعنایت حضرت شیخ قدس سره
 حضرت شیخ خاوند طهور را که مشهورند حق سبحانه و تعالی
 که است فرموده و چون شیخ خاوند طهور بعالم وجود آمده اند
 حضرت شیخ عمر قدس سره ایشانرا بنما حضرت شیخ قدس سره آورد
 اند و کبوتران بنما حضرت شیخ قدس سره بطور کویان فریاد
 برآورده اند و بدین نموده که هر نام ایشانرا شیخ خاوند طهور
 نموده اند و این شیخ عمر و شیخ خاوند طهور نیز از مرز ارات

متبه که تاشکند اندیزار و تیرک بهاء و حضرت شیخ زین الدین
 افزند حضرت شیخ شهاب الدین اشتهاردی اند قدس سره
 و حضرت شیخ شهاب الدین قدس سره بسیره واسطه بحضرت امیر
 المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه میرسد و ایشان را نسبت
 کثیره است که در کتب این طایفه منجون است و اینجا به بیان
 ذکر اولاد حضرت درویش شیخ قدس سره طاهر محمد شیخ قدس سره
 فرزند کبیر حضرت ابی قدس سره اند و بعد از ایشان حضرت
 ایشان قائم مقام ایشان در مقام ارشاد و خلائق بوده اند
 و حضرت ایشان در زمان ثقل فرموده اند که طاهر محمد
 رحمت دادیم و اگر کمالی پیدا شود در محل تربیت وی باشد
 همانا که پس نفس شریف حضرت ایشان بالاخر منظور نظر حضرت
 ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سره شده اند و حضرت
 عزیزان قاسم شیخ قدس سره در خانقاه عالم پناه حضرت عزیزان
 شیخ خدا بداد قدس سره خلوت نشسته اند خدمت طاهر محمد شیخ
 و نفع دیده اند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که

تا بدان خانقاه را ایشان بکشایند چون از آن واقعه باز
 اند حضرت عزیران قاضی شیخ قدس سر فرموده اند که طاهر
 محمد شیخ تا بدان خانقاه را بکشاید که خانقاه بغایت کرم شده
 چون طاهر محمد شیخ این کرامت را از ایشان دیده اند فرمال
 مریدان ایشان شده اند بیست مرید توأم زانکه جازا مرادی ایک
 استادی علیک عمادی که از چشم دوری بل حاضری نیک
 حضوری علیک مرادی نه و همان زمان حضرت عزیران قدس سر
 ایشان را حضرت کلان داده اند و حضرت عزیران قدس سر میفرمودند که
 در خانقاه حضرت جد بزرگوار شما قدس سر با اتفاق حضرت طاهر محمد
 شیخ قدس سر خلوت نشسته بودیم در آن خلوت جذب از جذب
 الهی در تافت و ما خدمت طاهر محمد شیخ در سمع شنیدیم دیدیم که
 حلقه خانه کعبه از سقف این خانقاه شریف آویزان ساختند
 و ما خود را در آن حلقه در آویختیم بعد از آن گذرا شدیم و همچنین شد
 طاهر شیخ حلقه را گرفته آویزان شده گذرا شد چون باز آویخته بودند
 حلقه را گرفته گذشتیم دست طاهر شیخ نرسیده به حلقه گذرا شد

و حضرت ظاهر محمد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
 تیر نبوده اند چنانچه خدمت خواجہ شاہ کلا بادی حمزہ افتد کہ از فرزندان
 حضرت صفور دانشمند قدس سره بود و بدان سبب این مخلص نسبتی
 خود را می گفت چنانکه جد مادری این مخلص حضرت استاد و معلم و ملا
 الفضلا سلطان المهرین برهان المحدثین زبدۃ المحققین قدس سره
 حافظ سلطان محمد نور مرقدہ الی لا بد کہ شہورند بجا فقط اشکند
 بجهت صوفی دانشمند قدس سره کہ ایشان تیر صدیفر اند می پویندند و
 این خواجہ شاہ از درویش و مخلصان مجتبان حضرت مولانا ولی
 عزیزان بودی گفت کہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره در قریہ نوا
 از جملہ ولایت سیانکال است شریف داشتند واقعه دیدند کہ ولی
 از اولیاء افتد از راهی میگذشتہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
 سوار شدہ بر آن راہ رفتہ تخته پوشی بر سر آن راہ انداختہ
 بر بالای آن تخته پوست مشطرد و آن ولی نشسته اند بعدہ
 اذان راہ حضرت ایشان جمیع از اصحاب خود پیدا شدہ اند و
 بجهت عزیزان مولانا ولی قدس سره رسیدند تقصیر کو بیان ملاقات

کرده اند حضرت مولانا ولی عزیزیان قدس سره بحضرت ایشان
 گفته اند که چون ما پیش قدم بودیم بدان جهت تقصیر کفایت تقصیر را
 نیاز لازم است حضرت ایشان جمیع سپان سواری خود و
 اصحاب خود را نیاز کرده اند بعد از آن حضرت مولانا ولی عزیزیان
 جمیع سپان را بحضرت ایشان نیاز گفته اند و فرموده اند که
 مقصود من از ایشان در بیعت و کرم بود و سبب خدمت طاهر محمد شیخ
 را گرفته فرموده اند که تربیت طاهر محمد در زنته ما باشد ذکر والدین
 مخلص محمد موسی شیخ قدس سره ایشان نیز چون برادر خود طاهر
 محمد شیخ از جمله خلفای حضرت عزیزیان فایم شیخ اند قدس سره
 صاحب بیاضات شاقه بودند سعی نمودند که اکثر شب بلای شب
 بیدار باشند اکثر اوقات مراقبه بودند اکثر مراقبه قامت ایشان را خم
 ساخته بود و والدین این مخلص که بحضرت عزیزیان تارادت داشتند
 و مکاشفات قبور داشتند میفرمودند که والد شما پیشتر شب نشین
 نفس کرده کلمه طیبه لا اله الا الله را بطریق خواجگان قدس سره سماع
 می کردند و والد این مخلص میفرمودند که آثار ولایت در حضرت

والده ما که زوجه بزرگترین حضرت ایشان بودند همویدا بود حصه
 ذوق شوق بودند و گاه نیم شب ایشانرا وجد غلبه میکرد و بمیدان
 حوالی خود برآمده در سماع میسرده اند و این مجلس استماع دارد که
 ایشان نیز چون حضرت جد بزرگوار حضرت عسکریان شیخ خداید
 قدس سره میبوده اند و حضرت عسکریان قدس سره چون در موضع
 سید بو که موطن حضرت عزیزیان است خلوت نشسته اند و اولاد
 و الدان مخصوص زو شب خانه خود در گریه بوده اند بآلاء حضرت
 عزیزیان بحضرت ایشان گفته اند که فقیر شما همیشه در خانه در گریه
 و یاد دین خلوت حاضر سازید باز معشوق زو از سیکده هم با
 تعال و دوازی عشق قدس سره مال مال از درد سر خردم فارغ باش
 برداشتم نهان بقاضای صال چون ایشان آمده اند حضرت
 عزیزیان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والده کلان و وزیر قدس
 ایشان بنهاده اند و حضرت عزیزیان قدس سره یک آنکست خود را بر
 ایشان نهاده اند و در آن صحن ایشانرا خواب ربوده حضرت عزیزیان
 فرموده اند که این فقیر و محبت ما خواب کرده چون پیش ما حاضر شد

۳۴۷
۱۰ و از خواب در بر بود و ایشان باز در گریه پشیده اند و می گفتند
آنچون نکشت مبارک آنحضرت به پشت من رسید آن موضع
سالها بود که در و میگردان در روز ایل شد بمشغولی ای
طبیبت علهای ما و می دوی و ای پیر و منجمنهای ما ای تو افلاطون و
جالینوس ما ای دوی عزیزی هم ما نوس ما دومین دوزخ
حضرت ایشان در جوار ایشان مدفون در حصار نعل
حضرت خواجه مولانا غفران سبوا الجاسع بین علمی انظار
اباطون قدس سره فرید یکانه و حیدر زمانه در غفرید و بحرید
حضرت عزیزان شیخ خدایا و قدس سره بوده اند و خانه خود را باج
سیکرده اند و از خلفای قدما آنحضرت اند و حضرت عزیزان
قدس سره در ایامی که بدیوار زند در ویرانه های رفته اند چنانچه تفصیل آن
در مناقب آنحضرت مذکور شد پیش از این میفرموده اند که خواجه مولانا
شما بجای ما نشسته چهار پنج را تنها گوئید و یکی اصحاب از برای
خدمت می برده اند و ایشان تنها چهار پنج می گفته اند و ایشان
صاحب بوق و جذبه شوق بوده اند و حضرت عزیزان قدس سره می گفته

بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در سفر تبرستان شش ماه
 کردم که از حضرت شناسیده ام که میفرمودید که من در ملازمت
 و خدمت حضرت عزیزان خواب ملاقات کرده پانزده سال بعد از آن
 بنده آنحضرت را دیده ام و آنحضرت غل سیف نمودند حضرت عزیزان
 قاسم شیخ قدس سره فرمودند که شما فرمایید که غل غل اند و چون غل
 غل خوانده اند حضرت عزیزان قدس سره نفیس بلند گفته اند و هم
 پیادای صوفیه در زوق شده از خاستان کثیر که در راه
 پایهای صوفیه خون آلود شده گذشته اند بیت پای کوبان
 که تو بجنون رفتم خرم نیست که چون آدم چون رفتم و حضرت عزیزان
 خواب ملاقات کرده و رفت که حضرت عزیزان شیخ خدا بدادند
 از سفر رجوع بوطن مینموده اند حضرت عزیزان خواب ملاقات
 ایشان بمنزل شریف رسانیده با او ای خود میرفتی اند در یک
 از اطفال حضرت عزیزان شیخ خدا بدادند بعد از رجوع پنج
 منزل شریف در هر محله ایشان را حضرت میداده اند که ایشان
 بمنزل خود بروند بعد از آن ایشان اتمام نموده تمام علیه دیگر باز آمدند

چون نزدیک بطن صلی سیده اند فرموده اند که چون منزل
رسیدیم بروید حضرت ایشان رجعت نموده اند حضرت عزیز
شیخ خدا یاد قدس گره فرموده اند که خواجه ملا بازمی خورشید
عزیزان خواجه ملا قدس گره معارف الهی بسیار سفیر نموده اند در
ولایت کریمیه وفات یافته اند و اول آنجا مدفون شده اند
تا آنجا از آنجا انتقال یافته اند و در قرینه نوز مدفونند نیز در تبرک
و خوجم یا معروفی که از جمله یاران مصوفیان و معجزان حضرت عزیز
فاهم شیخ قدس گره بود و در کار کرده و سپر ریاضت بود و حضرت
عزیزان قدس گره مرید شسته از ایشان مجاز بود و میگفت که
حضرت عزیزان فاهم شیخ قدس گره فرمودند که در آن زمان که
در ملازمت و بندگی حضرت عزیزان خواجه ملا قدس گره بودیم بخاطر
می آمد که اکابر طریقت ریهات کشف می شده نذر کردیم که تا
سموات کشف نیابد خواب نکنیم سه سال خواب نکردیم با آنکه ضعف ما را
عارض شد بعد از آن در خلوت در ملازمت حضرت خواجه ملا قدس
نظاره راجد می شدیم که آن حضرت ذکر افروز آورده فرموده اند

قاسم شیخ آنچه شمامی خواهید در وقتش واقع خواهد شد الاموال
 مریهونه باوقاتنا و این همه اضطراب چرایت و سن با وجود
 متقاعد شده بذکراره بجد شغول شدم بعد ازین عنایت ایشان
 ساختی نگذاشته بود که کناره خانقاه شوق شده قنابل کناره
 در تافت و وزیر نور قنابل حبیب مع زمین معلوم و مشهور شد بعد از آن
 افتاب غایت شد بعد از آن افتاب شد و برسموات تافت و همچنین
 سموات کمشوف گشت بعد از آن افتاب غایت شد بعد از آن گفتیم که
 ازینها کنشایی نیست و ران بودم که حق سبحانه و تعالی سوزشی از
 سر تا قدم من فرستاد و پست سوزش در جان من از عشق او
 هر چه جز حق است باقی جمله سوخت و آواز آن زمان از سر تا قدم من
 و سوختن است و آتش است این بانکه نامی نیست با و مبر که این
 آتش ندارد و نیست با و آتش عشق نیست که اندر فی قنابل و جوشش است
 که اندر می افتد و کیفیت آنست که گوید و مبدم پس نیم جز مریح
 و برای قدم افلاست حضرت عزیزان شیخ خدا ایداد قدس سره
 در خانه سخناق نام او ز یکی تشریف داشته اند حضرت خواب

ملائی عزیزان و حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره در
 بیرون خانه وی نشسته از طعام وی بخور و واند و والد حضرت عزیزان
 هفتبهر شیخ قدس سره عرض کرده اند که اگر این دو ملا مرید ایشانند باید که
 بتبعیت بکنند و اگر مرید نیستند چرا همراه می شودید حضرت عزیزان فرمودند
 که خدا یاد او عارف نباشد اگر و اند که این خانه سفاقت
 و با طعام سفاقت و قتی دعا گویم که حرام مجلس بنیاد و بسازیم
 چنان باشد ای ملایان در مجلس بخورید اما بعد از این شما نیز مختار
 پسند شریفه ساختم که هر چه خیریت سلسله چنان بکنند چنانست
 رخصت این دو عزیز از حضرت عزیزان فایده اند سرار هم
 حضرت مخالف حافظ قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت
 عزیزان شیخ ضابطه و قدس سره واقعه انابت داراوت آن بود که
 در سنه ثانی و ضابطه آن واقعه دیده که بحضرت عزیزان قدس سره
 انابت کرده بعد از آن دست حضرت حافظ قدس سره را گرفته آن
 حضرت مرید ساخت چنان از آن واقعه پدیدار شده بحضرت
 حافظ گفته که تو من رفیق شسته و عنایت لهر دست گیری کرده

از آنجا مستوجب ما و را، التماس برای ملازمت حضرت عزیزان قدس سره
 شده آمده اند و چون بلازمت حضرت عزیزان قدس سره رسیدند
 خواسته اند که مرید شوند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
 چنانکه در آن اقع که در موقتستان دیده آید و مرید باشد
 همچنان مرید باشد و اول وجه ایشان مرید شده بعد از وجه
 ایشان است ایشان را گرفته بحضرت عزیزان قدس سره باشند
 مرید شده اند بعد از آن بحضرت رسیده اند که هر وقت که
 پیش می آیند باید که زوجه ایشان اقل پیش در آید بعد از آن
 ایشان در این چه و هر چه تربیت شما ایشانند و گویند که زوجه
 ایشان تیر از اولیا، الله بوده است تربیت در پیش محمد شیخ
 پس حضرت جافق که از سفندایان این سلسله شریفه بوده از
 والده مذکوره ایشان بوده جافق بصیری بود از مخلصان و مجتبان
 حضرت جافق قدس سره می گفت که روزی بلازمت حضرت عزیزان
 مولانا ولی قدس سره رسیدیم حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
 فرمودند که جافق بصیر چیست که خدمت متجاف جافق و فنی که از برای

زیارت هزار بار کات حضرت عزیزان بعزیره میرفتند از
 کار پیش پیش خود و زوجه خود را می برده اند و من عرض کردم که
 سوال میکنم که میان زنده و مرده اولیا الله فرقی باشد بحضرت
 فرمودند نه بس از آن واقعه مذکوره عرض کردم و کرات ایشان قبول
 کرده معذرت فرمودند که آنرا شنیده بودم ذکر ملاقات حضرت
 متجاق حافظ قدس سره بحضرت محذور شیخ حسین غوار از
 قدس سره نقلت که حضرت حافظ در موضع سر ملک از جمله قریبا
 سیال نکال است بحضرت شیخ حسین قدس ملاقات کرده حضرت
 شیخ حسین از ایشان پرسید اندک از مقامات سبعة کدام رسید
 بودید که پیر شما بشارت داد حضرت فقط قدس سره فرموده اند
 من سبعة مقام را ندانم خوب دست بحضرت عزیزان قدس سره
 و اوم فرمودند آنکه کوی و چون مرا حضرت دادند فرمودند که
 آنکه کوی من عزیزان ندانم حضرت شیخ حسین وقت خوش شد
 برخاسته سماع بسیار کرده صحبت عظیم شده است و بعد از رفتن
 حضرت حافظ قدس سره باران خود فرموده اند که معلوم شد که

انتهای ایشان در سبک ادب یافته یعنی بحر و آنکه بحضرت عزرا
 قدس سره دست داده اند بمقصد رسیده اند و منتهی شده اند از
 همچنین کسران مقامات رسیدن بعید است بحضرت عزرا
 قدس سره از برای خدمت فطری و موضوع قلعه که نیست بنام ایشان
 میدهند از نو هر میانگال است خانقاه انداخته اند و آلان
 خانقاه شریف آباد است و این مخلص مجمع از صوفیه بدان خانقاه
 رسید شبی در آنجا بود از آلان خانقاه و جمیع خانها که متعلق
 بآن خانها بود چون اشرف خان و آغا نه بوی مشک شام همگی
 بایران می آمد و بناد و دلیل واضح علی عظمه صاحبیه از شرف المکان
 بالکین نفیست خدمت حافظ قدس سره بحضرت شیخ محمد صادق
 قدس سره که از مقتدایان سلسله شقیه اند صحبت داشته اند و بعد از
 سفارقت چون خدمت فطری قدس سره سوار شده ران سبک
 نزد یک بزرین پوسته کرده و عرفان حسین خدمت فطری
 قدس سره تشریح نموده بعد از ساعتی این حال ایل شده است فرموده اند
 کمندی از برای منجان و در میان ما حضرت شیخ محمد صادق قدس سره

انداخته مار کشیدند این حال بدان جهت بود من شریفشان
 در یک آن قریبای بخاراست کوشش کرد و کوشش گشت نامندزار
 و تبرک مولانا خوش محمد عزیزان آمدند کشته ایشان نیز خلقاً
 حضرت عزیزان شیخ خدای دادند سرگم اند و نظیر روزگار بود
 اند و تغیر و تحسید تمام داشته اند و اگر بهریم می یافته اند می
 فرموده اند که خانهای خانقاه را چون اینجا و کاشخانه رسوا
 می سوخته اند و ایشان را شود و تعلق نبوده و بحضرت عزیزان سرگم
 تعلق تمام داشته اند چنانچه ایشان را یاد یافت و در بنا قبضه
 بزرگوار این مخلص و این مخلصان هر قدر شریف ایشان که در نواهی
 رسید از هر قدر مقدس ایشان بوی مشک بشام این کین نرسید
 روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس در پشت خود یک حوال
 پایزا از کمر بسته بپشتی که مسافت بعید است برداشته بطریق
 نیازان پایزا از برای مولانا خوش محمد برده اند و خدمت مولانا
 خوش محمد عزیزان فرموده اند که ای شیخ خوش محمد چیزی هم ندارد که
 پایزا اینجا اندازد و گفتن ای شیخ در کل راه و در آن زمان صوفیان

ایشان از برای ندودن خانه کل میگردد اند چون حضرت عیسی
قدس سره در کل آمده اند خدمت مولانا بخش محمد از ان کل بر این
پیشیده اند بعد از ان در گریه شده فرموده اند که مقصّر از نمودن
و استجانه شما بود والا ازین گفتگو شش محمد چه بر خیزد و چه یاری
آنکه شما را ترست کند پست شما چون کوه را سخ بوده تو هم
این زمین خود سوده تو نه و مولانا عیسی خان قورغانی که از
درویشان این سلسله بود و دومی در زمان ذکر آره جان کج
بسیار نموده بود میگفت که چون حضرت مولانا بخش محمد عیسی
قدس سره در سمرقند بخانه شریف حضرت قطب الکبریا
شیخ خدایا قدس سره تشریف آورده اند علمای سمرقند از برای
ملازمت ایشان آمدند و ایشان خطاب بعلما کرده گفتند که ای
ملائی شما باین پیش من از جهود و کبر بدترید و چند انستم نمودم که
همه علماء در گریه شدند و علمایم کردند که چه میگوید و از ایشان چه میخواهد
نظم عقل میگوید که این تنگ است نام عیش میوزد که این جام غم
عقل میگوید که این بود کی است عیش می شود که این بود که است

عقل می‌جسته و دستار کویشق کوید خانه خمار کو لوف عشق آمد
علم تو مجبول شد عشق آید عقل تو معقول شد جمل عشقش بود
از علم تو خبرت آرد عقل تو هم علم تو چنانچه حضرت خواجہ
ہزار قدس میفرماید کہ جمل قاسم علم علی عمران را بارست این
مولانا قاسم از مقبولان حق بوده و علم سمیاعی دانسته و مولانا
علی عمران دانشمندان زمان بوده است قنبر شیخ قدس سرہ
وایشان نیز از جملہ خلفای حضرت قطب الکبیر عزیزان شیخ
خدا یاد اند قدس سرہ تا و از قدما می صحاب ایشان صاحب
عظیم بوده اند روزی حضرت عزیزان قدس سرہ در زبان خلوت
بجست طهارت با بخانه رفته اند حضرت قنبر شیخ را
شده و دیگری را کابرا حیا آنحضرت را تیر شوری شده و این
ہر دو عنبر در غلبات آن شور برخوایسته سماع کرده اند جمعی
از صوفیہ بجز حضرت شیخ تبعیت کرده در سماع ذکر گویان یک سو خانقاہ
روان شده و دیگران بان عنبریزان قنبر ناموده بسوی دیگر خانقاہ
ذکر گویان سماع کنان روان گشته اند و چون حضرت عزیزان خانقاہ

تشریف آورده اند منبر بوده اند که چرا با اتفاق هم ذکر کویان
 سماع نشده اند بیت پای کویان بسره کوی تو مجنون رفتم خرم
 عینیت که چون آدم چون رفتم نه و مولانا عابدی که ذکر دمی عن
 فریب مذکور شد میگفت که حضرت عزیزان درویش شیخ
 قدس سره در خانقاه عالم پناه حضرت عزیزان شیخ خدا یاد ^{سکندر} دادند
 که در سمرقند است عتکاف نشسته بودند و حضرت قنبر شیخ در آن
 اعتکاف آمده بایشان اتفاق نمودند روزی علمای سمرقند بکرات
 ایشان در آن اعتکاف آمده اند و در صحبت ایشان با یکدیگر مباحثه و
 مناظره کردند و این مناظره بحضرت شیخ کران آمد بیت سخن بسیار
 دانی اندکی کوی ثکمی راصد کومد را یکی کوی نه و حضرت شیخ
 فرمودند که ای علما ما هم سخن میسرانیم فرمودند که پیش ازین سالها
 شبیه برای میگردشتم موثق از وقایع علم موثق چیزی میگفت
 بجهت روشنیدن آن همگی آن علم را منکشف شد بعد از آن با او
 بلند وقایع آن علم را با این علما که با این علم مطلع بودند بیان کردند
 بعده فرمودند تفاسیر و ایراد ایشان را از حضرت قطب الکبر شیخ خدا یاد

عزیزان قدس مشنیده ام همگی در یاد دست و لیکن در ملکوت
 این عزیز تمام کوشش شده و هوش را بآن داده بدان جهت ششم
 چون درین هنگام حاضر شدم هر وقت که چشم پوشدم حضرت
 عزیزان شیخ خدا یاد قدس را بجای من عزیز دیدم و چون چشم
 کشادم این عزیز را دیدم بپشت من کیم لیلی کیست من بزرگم
 نام لیلی تا بچند در ضمیرم مهر لیلی تا بکی نه هر چه لیلی برون کردم
 ز دل لیس قلبی سوی لیلای شئی شد و گران از خم مرستند من
 مست لیلی ام نه خم دیدم نه می شو علما همگی بر خود هسته تقصیر و معذرت
 گفته اند و حضرت عزیزان قدس را بحضرت شیخ قدس التفت
 و عنایات بسیار بوده و حضرت شیخ همیشه در خدمت صحبت
 آنحضرت بوده و منظور نظر کمیا اثر آنحضرت بوده اند بپشت از اثر
 صحبت آنچه درین عالم است شور نه گجایافتی پد بهای نبات
 و چون حضرت عزیزان قدس بهر که در مقام غضب و قهر می شده اند
 بحضرت شیخ قدس خطاب کرده جلالت می کرده اند و حضرت
 شیخ بپشت پست مر گفته اند که عاقلان و انا اند که این قهر و جلالت

خواهد بود قهرش به لطف کشت لطفش به قهر و حضرت عزیران
 قدس سره بودند که شبی حضرت والد ما قدس سره وقوعه دیدند که
 حضرت عزیران قدس سره بر پشت بامی در قریه خدین که از قریه
 سعد سر قند است برآمده اذان میگفتند و چون از واقع باز آمدند
 همان ساعت در آن شب بشارت شده متوجه قریه خدین شده اند و
 وقت صبح بوده که آن قریه رسیدند معلوم ایشان گشته که همان
 شب حضرت عزیران قدس سره در آن قریه خلوت نشسته بوده اند و
 چون آن خلوت و داده بنظر قدس حضرت عزیران قدس سره
 مشرف گشته اند حضرت عزیران قدس سره فرموده اند که صور است که
 بشارت آید و هم حضرت عزیران ما قدس سره میفرمودند که روزی
 حضرت والد ما قنبر شیخ پیش حضرت سلطان العلماء برهان بفضلاء
 جاقط تاشکندی قدس سره که جد مادری دستاد و مخدوم این
 محصل اند رسیدند که پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت
 ایشان تعیین حضرت والد ما قدس سره بکنند حضرت ایشان فرمودند که
 ای سلطان شما من حضرت شیخ رامی دانید و ما شیخ ایشان را می دانیم

بعد از آن در شرح اوصاف حمید خصال حضرت شیخ متوجه شد
 فرمودند که روزی در بخارا در زمان تحصیل کفایت شریف حضرت
 استاد اعلیٰ مولانا عصام الدین را در مجلس علم گرفته نشسته
 بودیم و حضرت شیخ هم در آن مجلس کفایت مبارک حضرت عزیزان شیخ
 خدایا و قدس سر را گرفته بودند و حضرت عزیزان قدس سر در آن
 مجلس معارف لهر سخنان عالی میفرمودند و در بنامی آن حضرت
 عزیزان قدس سر را در سخن بشکلی شد و آنحضرت مبارک گشتند
 و حضرت شیخ بحضرت عزیزان قدس سر عرض آن معال احوال نمود
 و حضرت عزیزان قدس سر اتفاقات بکلام این کرده باز پرس سخن
 آمدند ما در آن مجلس عظام عظمت و بزرگی ایشان را دیده و دانستیم
 اکابر طریقت فرمایند که طفل هفت روزه ره هفتاد ساله رود
 زان روی که آینه بود قلب میوه هم حضرت عزیزان با قدس سر
 میفرمودند که ایشان از کبار امرای ابو سعید خاند بودند و
 ابتدای توبه و توفیق را اوست اما بت حضرت در الدماک
 بوده که روزی از سمرقند بعلیا باد از برای بازار کردن می آمد

چون قریب بکنار دریای کوه رسیدند سرسبز خود را تافته
 بجانب مغرب متوجه شده بهرامان گفته اند که بازارا جای
 دیگر افتاد و ترک آن مثال اعتبار کرده بکر سینه رفته بملازمت و صحبت
 حضرت عزیزان قدس سره رسیدند و دیدن ایشان کشته بهمنیت
 و عنایت آنحضرت رسید آنجا که رسید و حضرت شیخ در جوار
 حضرت عزیزان قدس سره بر صدف مدفون اند و این صدف را بعد از
 انتقال حضرت عزیزان قدس سره حضرت خواجه حمای عزیزان قدس سره
 بنا کرده اند و آب آن صدف را در زمان عمارت حضرت عزیزان
 قاسم شیخ قدس سره در مشکى کرده به پشت مبارک خود برداشته
 می آورده و قریب بآن صدف خانقاهی حضرت عزیزان مولانا ولی
 قدس سره بنا کرده اند و بعد از این مخلص حضرت عزیزان در ویش شیخ
 قدس سره سرچشمی بنا کرده و درختان نازج بر طراف آن حوض در نواحی
 مزار فاضل الانوار آنحضرت گشته اند و آثار عمارت این سده عزیز از
 آنحضرت آلمان بر مزار آنحضرت هست نیز در تیرک بجانشین
 شیخ قدس سره ایشان نیز از جلد خلفای حضرت قطب الکبر شیخ

خدا یاد و قدسش اندرستان در ملازمت و صحبت حضرت خیر
 قدسش می بوده اند چون تماستان می شده مکتب شمس اند
 و حمیران در روغن بختة بجزدان از برای خواندن می داده اند
 و ایشان را الت می کرده اند و حضرت عزیزان قدسش می
 فرمودند که بخشایش شیخ واقعه دیده اند که بگوئی می برآمده اند
 دوست کرمی مانده از آن کوه که نتوانسته اند که بر آیند و این
 واقعه را بجهت عزیزان قدسش عرض کرده اند حضرت عزیزان
 فرمودند که از دنیوی چیزی داری عرض کرده اند مگر کبی و ارم فرمود
 اند که آن مگر آب بفروشد و بصوفیان بده و از آن کوه برای چنان
 کرده است بالا شتر می جو و بودیم کمپن را که آمد و خود درید و آن
 غم رستم و هم حضرت عزیزان ما می فرمودند که بخشایش شیخ
 در رعایت بی تکلفی بودند و رسوم و نیوی نمیدانستند بدان حسب
 عزیزان قدسش فرموده بودند که شما شیخ منقستان بهشتی
 ایشان منقث رفته اند و سالها ارشاد مردم آنجا کرده اند بعد از آن
 بزیارت مزار ابرار بركات حضرت عزیزان قدسش بهر هی سید صوفی

صافی که شالیشان رسوم اهل عالم نمی دانسته اند که تصوف
 ترک کنند ستم آمده زیارت آنحضرت کرده اند بعد از آن بهر قندسری
 بروه اند و مرهم سمرقند اند غایت تعجب فرماید برآورده اند
 چون شیخ کلاه بارانی بر بالایی سوار خود دوخته بوده اند
 و زمان تابستان بوده و یاران ایشان پوستهای شیر درو
 و گرگ و میشال آن پوشیده بوده و شاخهای کاه و راشکاف کرده
 در پهلوی خود آویخته نگذاشته بودند و بجا به باد شاه
 سمرقند که عبداللطیف خان بوده متوجه شده اند که آنجا فروزان
 و خان مسجد می آمده که ملاقات کرده در همان سر راه بزرگ آواره
 شده و خان عصار زده بر سر ذراک آن ایشان این داده بعده
 و نیاز مندی کرده است و بعد از آن به تبرک الد حضرت غریب
 ماند سکر شریف آورده اند و ایشان پرسیده اند که این کلاه
 باران در سر شما چراست شیخ فرموده اند که این تبرک حضرت
 عزیزان است قدس سره و باز اقبال بمقتضای کرده همان جابر عالم
 اقبال کرده ذکر مولانا محمود کوشانی خدمت مولانا محمود کوشانی

کوشاب قریه است از قریبای کریمینه بیک فرسخ کریمینه جانب
 قطیف ایشان مازیاران خوب حضرت عزیزان قدس بوده اند
 مرقص و معتمد علیه بوده اند در زمان خواجه عارف وقت جامع من
 اعلی الظاهر و الباطن بوده اند سفولست که حضرت عزیزان قدس
 در قریه قراکول محکف بوده اند و خدمت مولانا محمود را در منزل خود
 ضعیفی شده بحالت احتضار رسیده اند در همان حالت فریاد بر
 آورده گفته اند که یا حضرت عزیزان هر روز وقت دستگیرند
 شده چه محل نظاری هست در همان وقت حضرت عزیزان عکاف
 بر هم زده را می شده بر سر بالین ایشان رسیده متعین
 کرده در همان موضع ایشان را جنازه گذاشته دفن کرده اند از
 دستبرکت حضرت عزیزان قاضی قدس نام این محمود است و
 مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس اند و ایشان را حضرت
 چهار شیخ داده بلاوه اند و بعد از آن حضرت عزیزان شیخ خدایه
 قدس حضرت کل داده اند و از خلفای ایشانند لیکن ایشان
 مرید نشده اند و عالم بوده اند بمعلوم طور و باطن وفات و دفن

ایشان در بخارا در جوانی ایشانست و خدمت مولانا شاهرکه
از جمله فضلا و طر فادش کرد و جدی و استادی و استاد ^{اعلام}
حافظ التاشکندی قدس سر بود میگفت که چون حضرت مولانا ^{عصام الدین}

بجست برنجیدن حضرت قاضی عسیران قدس سر از آنجا بفرستند
آمده در محله خواجگفشی که منزل حضرت مخزن اسرار خواجگار
قدس سر منزل سیر و ندیم در آن شب پارس شدند و حضرت فقط قدس سر
نیز پارس شدند و ایشانرا بدر نه شاه یک خان آوردیم و حضرت
مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند
و از بیماری حضرت حافظ قدس سر چهارده روز گذشته بود که ایشان
فرمودند که حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفت اندو ما و سایر
یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم نمایان فرمودند که
الآن واقعه دیدم که حضرت عسیران قاضی قدس سر بر ما حاضر
شده فرمودند که چون ما را پرتافته مولانا عصام الدین رفته مولانا
عصام الدین رگشته بر سر تو آمده ام عهد کردی که الآن برخواستی
میشنایم و همان ساعت ایشانرا صحت تام شده و با نفور بر سر

حضرت مولانا عصام الدین رسید از انجا بخارا رسید بکرات
 حضرت عزیزان قاضی قدس سره شریف حضرت عزیزان قاضی قدس سره
 فرموده اند که خدمت خط مفت خلاص شدند و حضرت زبدة
 المحققین قدوة المتقین استاد العلماء استادی مخدومی و سید
 مولانا محمد الصادق نور مرقدہ میفرمودند که چون حضرت مولانا
 عصام الدین قدس سره بمزار فیاض الانوار حضرت خواجہ احمد از قدس سره
 شریف آورده اند بمکی کابرو علما و فضلا از برای ملازمت ایشان
 رفته اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سره بیدین ایشان
 نرفتند و ایشان را بدان سبب حضرت مولانا احمد بار می سپردند
 فرموده اند که جمیع شرکای ما در در خدمت مولانا مسعود از مایه
 می شدند چون است که خدمت مولانا احمد بیدین ما نه آمده اند
 و حضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند و حضرت مولانا احمد از
 احوال خدمت مولانا عصام الدین را پرسیدند و من این سخن نگویم
 برای آن عرض کردم ایشان در غضب ایشان است بحضرت قاضی عزیزان
 قدس سره نموده فرمودند که سکی بی ادبی کرد و خوابد فوت کرد باز باطل

میکنند و این مخلص سخا به که بعضی از اوصاف جمیع فضائل حضرت
 مولانا محمد باقر قدس سره را بیان کند چون سخا به که این مجموعه که
 در بیان اوصاف اکابر دین است فاذا ایشان نباشد ایشان
 در جمیع علوم بیکانه زمان بودند و در غایت ملکین و وقار بودند
 و در غایت نیست و شکستگی و در سنگی بودند و باین طایفه علیه
 ایشان از رتبه تمام بود و بحضرت عزیزان قدس سره خدا صفت
 نام داشتند و بحجت ایشان بسیار میرسیدند و حضرت عیسی
 بر ایشان افتات بسیار بود و روزی حضرت اسنادی سکه
 میفرمودند که در آنکه شریفه از او با الله شرفها چون بلاست
 حضرت شیخ محمد کرمی قدس سره که از جمله اولیای اعیان و علمای اعظام
 و مجذوب بوده اند میرسیدیم بایشان در سخن می شنیدند آثار
 عنایت پیدا می شد اما محو آنکه مجلس شریف حضرت عیسی
 قدس سره میرسم عنایت در ما پیدا می شود به آنکه ایشان در سخن
 آیند روزی حضرت مولوی اسنادی قدس سره بمنزل شریف حضرت
 عزیزان ما قدس سره شریف بودند و بحضرت عزیزان قدس سره

ملاقات نمودند و آنحضرت بجای خود تشریف بردند و میخواستیم
 عزیزان قدس سره ذکر آره عنایت کنند و این مخلص عرض کرد که ایشان
 در اوقات معموده بعد از ادای صلوٰۃ ذکر آره میفرمایند و این وقت
 وقت معمودیت آن زمان این ظهر و عصر بود و درین صحن
 حضرت عزیزان از خانه مبارک خود برآمده بجانب حضرت استساده
 و مخدومی توجه نموده تشریف آوردند و بجز و نشستند و در آن وقت
 شدند و صحبت عظیم در گرفت و فردا بعد از مفارقت و ترویج
 حضرت مخدومی بآن نظر غزل نموده در گریه شدند چند قدر نهاد
 بحضرت مخدومی قدس سره رسیدند و این هر دو عزیز گرامی بر سر
 استاده در گریه بودند و صحبت شکر شد و حضرت مخدومی
 قدس سره منظور نظر او لیا بودند و میفرمودند بولانا علی مجذوب که
 از جمله ولیای گرامی بودند در کتب شریفه میخانه بودیم شیخ الحرم
 فرمودند که چون غایت شب بگذرد حاضر شوید که شمار داخل حرم
 سازیم چون داخل حرم شریف شدیم دیدیم که مولانا علی مجذوب
 در درون خانه نماز مشغولند تعجب کردیم که ایشان در حجره بودند و ما

نیز ناکرده آمده بودیم خدمت مولانا علی بقیصر خطاب کرده فرمود که
 مردم بستند که درین خانه بی کلبه داخل میشوند و بهم میفرستند
 که در حرم شریف روزی شیخ الحرم مقصد آن کرد که در خانه را
 بکشاید و یکی از پیکان هندوستان را داخل سازد و یوانه
 قریب بنحرم ایستاده بود و دیرا غیرت در حرکت شد خطاب
 بخانه شریف کرده فریاد میکرد که والله لا تفجع بهر چند شیخ الحرم
 خواست که در یکشاید در کشاده نشد بالاخر گفت که دیوانه گانه
 متیکندار و که بت غیرتم با تو چنانست اگر دست و پد نکندم
 درای بجناب دیگران و حضرت مخدومی قدس در جوار حضرت
 حاج میرزا درون سم قند فون اند جان دولت حاجی
 و حضور بولدی صوفی است ای توفیق و انابت ارادت
 این دو عزیز بحضرت قطب الکبریا عزیزان شیخ خدا یاد و قدس
 آن بوده که روزی با تفاق یکدیگر بملازمت بحضرت رسید
 توفیق ایشانان شده مرید ایشان گشته اند و حضرت عزیزان
 فرموده اند که جوانان شما یا کسی خواهید لیکن خدا یاد پر شده است

شمایان ناتمام خواهید ماند و حضرت عزیزان بعد ارمیال از
 عالم انتقال نموده اند ولیکن هر دو راجعت چهار شیخ داده
 بوده اند و خدمت جان دولت حاجی بعد از انتقال بحضرت بحیر
 متجاق حافظ که ذکر ایشان گذشت مرید شده از ایشان تکمیل یافته
 اند و خدمت حضور بولد می صوفی بحضرت جد این مخلص حضرت
 عزیزان درویش شیخ قدس سره مرید شده از ایشان تکمیل یافته اند
 خدمت جان دولت حاجی ریاضات شاقه می کشید و محبت
 مخدومی شیخ حسین خوارزمی قدس سره ارتباط و عشق تام داشته و
 در سفر گنجه شریفه در رکاب حضرت شیخ حسین قدس سره پیاده چرخ زبانه
 تاجرم شریف رفته و بعد از انتقال حضرت شیخ از شام که مرقد
 شریف حضرت شیخ آنجاست با و راه گنجه آمده سالها در مقام ار
 بوده اند و در موضع فانوق که از نواحی علیا با دست مدفونند
 اند مرقد بابای ترش و وزیر قدس سره ایشان در سادنی حال
 مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره شده سالها دست
 و صحبت ایشان بوده اند و بعد از ایشان بحضرت شیخ الکبر شیخ

خدا یاد قدس که همیشه در خدمت ایشان بوده از چنانچه
 در مناقب ایشان مذکور شد و از جمله خلفای کرامی که با حضرت
 عزیزان اند و از پیشوایان این سلسله شریفه اند نفیست که شبی
 در خانقاه حضرت جد بزرگوار در ویش شیخ قدس که تشریف
 آورده اند زمان عشرت گوشت بوده و حضرت جد بزرگوار
 در تردد آن بوده اند که از برای مناجات حضرت بابا قدس گوشت
 پیدا کنند و در آن زمان مولانا محب علی که از جمله صوفیان جد
 بزرگوار قدس مردان این طایفه علیه بوده به صطبل رفته کارد
 در کلو می است حضرت بابا که بغایت فریب بوده رانده بسم
 کوایان زنج کرده بخانقاه آمده چون حضرت بابا قدس آن حال
 مطلع شده اند حال حضرت بابا دیگر کون گشته و خوش وقت
 هم آن شب سماع بوده اند و حضرت جد بزرگوار قدس گفته اند
 بلا محبت ملی جلالت کمیند که وقت ما را خوش ساخت ع ای وقت تو
 خوش که وقت ما خوش کردی و این ملا محبت از درویشان
 بنزد حضرت جد بزرگوار بوده اند و طغای حضرت عزیزان مادر

اند و تلک شیخ که برقه انا میر سید و سالها در بندگی کلمات
 حضرت عزیزان قائم شیخ بود و بعد از ایشان سالها اقامه درید
 و مخلص حضرت عزیزان مابود و در غایت شوق بود و از ایشان
 بود و میفرموده اند که در وقت نهال از عالم مولا نا محب علی این
 بیت خوانده جان می داد که بیت نیست در لایح و لم خرافات
 یا رچه کنم صرف و کرایه داد استادم بعد از آن حضرت عزیزان
 ما را طلبیده گفت که تمقین کوئید و چون حضرت عزیزان قدس
 تمقین گفتند جان بداد و این مخلص سبزه این پشته از اهل این
 سلسله رسیدیم دیدیم که ذکر گویان جان داد و نذر قنات و آیم
 و از جمله حاضر که یک قدس که از جمله مریدان دیاران قدیم حضرت
 عزیزان قدس بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شایسته می
 کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهارصد رکعت
 نماز و دست قضای نماز با که در زمان طالب علم گذارده بود و
 دیگر نقل میگرد و چون زمان ارتحال رسید تا زمان که با جمیع
 خلق می رسید ذکر آره کشید جان بداد و از حدیث تموتون

که تعیشون و برادر این فقیر بفضل شیخ که وی نیز مرید حضرت جلیل
 باشد ممکن بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال پدر و شوق
 تمام ذکر گویان شغال نمود برادر و پدر و اصل و نسب و معشوق
 الحاح میداد و آن را در زمان ارتحال میزد کمر دانی و بعنایت از
 و لطف لم یزلی ما دوران را از کرد اب و حیران بصال وصال سکران
 بفضل خویش بر سنا پست که نه فضلت دستگیر ماضی بودی
 بر ما را که رسوایی بدی که لطف تو ام بنده نوازی نمکند با خود کم
 تو کار سازی نمکند شک نیست که آب جمله دریا با یک جا به معصیت
 نوازی نمکند نه بین و العالین نفست که چون حضرت ببا قدس سره
 بیخ شریف برده اند پادشاه بلخ که گیتن قرا سلطان نام
 دشته ایشان مذکور فرستاده آنرا اقبال کرده سالها بطرف
 تو محل در بلخ ارشاد و خلایق نموده همانجا از عالم حلیت نموده اند و در
 درون بلخ مدفون اند نیز ارویت برکت و حضرت عزیزان ما در ابتدا
 مرید ایشان بوده اند چنانچه خواهد داشت الله مذکور شد مولانا قیام
 قدس سره ایشان نیز از کبار خلفای حضرت عزیزان شیخ اعراف شیخ خداید

قدس سره و از قدمای اصحاب ایشانند و در زمان حیوات حضرت
 عزیزان قدس سره وفات یافتند قدس سره ارهام و مولانا
 عابد عجمدانی قدس سره عالم معلوم رسمی بوده و از جمله خلفای
 حضرت شیخ خدایدوست قدس سره کوکی شیخ قدس سره
 ایشان نیز از خلفای حضرت قطب العارفین شیخ خدایداداند
 قدس سره و از فرزندان مصطفی عارف اند که در مناقب جد بزرگوار
 این مخلص مذکور شده اند متاخر به اند و گویند که در هر روز
 یک بار فطار سپ کرده و ساکن علیا باد بوده اند در سپهر علیا باد
 غاری بوده که پشته آنجا مغلف بوده اند یکانه رز بوده و
 بکسی خدایا نمی کرده اند نقلست که حضرت عزیزان شیخ خداید
 روزی لباس خود را کشید بخدمت کوکی پوستانه خدمت کل
 داده اند و خدمت شیخ لباس آنحضرت را پوشید بجا علیا باد
 می آمده اند که حضرت جد بزرگوار را قدس سره از علیا باد بجا است
 حضرت عزیزان قدس سره در راه ملاقی شده اند خدمت شیخ
 بخدمت جد بزرگوار از غایت محبت و میلی که داشته اند بجا

حضرت عزیزان قدس سره را بر آورده در پیشان پنهان
 گفته اند این لباس این خصلت شمار الاتقی است در تحت نشه
 نباشد طر شاه و شاهزاده و بایش همراه بلا ترست صحبت
 حضرت عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر مبارک حضرت
 عزیزان قدس سره برایشان افتاده فرموده اند که ما حاتم صوفی
 ما از ما حاتم تر و خوشتر و فاضلتر و خدمت کو کی شیخ
 ابی بن جد از مخلصان و محبان آبا و اجداد کرام حضرت جد
 بزرگوارند و ایشان را خدمت کو کی شیخ و فلی شیخ پسر عم کو کی
 شیخ اند بر کف خود برداشته کلان ساخته اند و فنی در علیا باد
 و باشد است خدمت کو کی شیخ جمیع نفر را سر نموده و فنی
 میکرده و پیش جد بزرگوار آمده فرموده اند که ما خود را فدی می شماریم
 شما باید که از علیا باد کوچ کرده بر اسد و حضرت ابیالکسر چون از بخا
 برآمده اند خدمت کو کی شیخ وفات کرده اند و با بر طرف شده
 بعد از آن حضرت جد بزرگوار قدس سره بعلیا باد تشرف آورده
 احمد صوفی قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت غوث الاولیاء

عزیزان شیخ خدایداوند قدس سره و از قدمای صحاب ایشانند
 مرکب آنحضرت و سایر صوفیه ایشان نگاه می داشته اند و حضرت
 عزیزان قدس سره ایشان را ایشک جی صوفی می گفته اند و ایشان
 همانند که حضرت عزیزان از درون آنجا نه فرماید کرده اند که
 ایشک جی صوفی کا حضرت چنانچه در مناقب حضرت عزیزان
 مذکور شد بابا خادم قدس سره امام ایشان محمد حسین است و این
 مختص ایشانرا دیده بود و پیری بود با شکوه آثار توجه و عدم تهافت
 بغیر از حسین ایشان نظم و هویدا بوده و ایشانرا نیز از جمله خلفای
 حضرت قطب السالکین عزیزان شیخ خدایداوند قدس سره اند و خادم
 ایشانند و در خانقاه عالم پناه آنحضرت سالها چهار چرخ می
 گفتند چون بابا خادم بجای رحمت حق پوستند ایشانرا در بازار
 فایض الانوار آنحضرت دفن نمودند بعد از آن حضرت قطب الاقطاب
 عزیزان قائم شیخ قدس سره خدمت امیر صنع الله که با سیر پره
 مشهورند حضرت کردند که ایشان در آن منزل شریف
 ذکر گویند چنانچه پیش ازین در بیان مناقب آنحضرت مذکور شد

ابو الحسن شیخ قدسکون ایشان تیر از خلفای حضرت زبده پیر
 عزیزان شیخ ضایدا قدسکون اند و از فرزندان حضرت
 شیخ جمال الدین قدسکون اند نقلست که شیخ ابو الحسن روزی در خلوت
 خود گفته اند که بر خیزید و از اینجا برویم که و بای عظیم در رسید
 ایران و صوفیان قبایل آنرا کرده در خلوت بوده اند اما آن
 و بای الفوز نظم شده مقدار چهار صد صوفی بهم ای شیخ ابو الحسن
 در آن خلوت اقبال نموده اند و ایشان در صفت سبزه که حضرت
 عزیزان شیخ ضایدا قدسکون در جوار ایشان مدفونند و ایشان
 همانند که در مناقب حضرت عزیزان قدسکون مذکور شده است
 عارف صوفی قدسکون از جمله قدما اصحاب حضرت عزیزان شیخ
 ضایدا قدسکون اند خدمت امیر صنع الله المشهور بامیر نیره
 میفرمودند که بعد از شهادت خاقان شهید شاه یک خان
 افروز بکشته تمام از ما و راه پنهان پیران شده بدشت قبیاق فتنه
 و سیرت با بر که از اولاد ما و شاه صاحب قران امیر تیمور
 کان است پادشاه ما و راه پنهان شده است بعد از چندگاه حضرت

عزیزان قدس سره خطاب بعارف صوفی کرده بزبان ترکی
 فرموده اند که عارف سخا و زبکین گیر اک مو عارف صوفی
 تواضع نموده و آنحضرت فرموده اند که ضطر اب کن که اوز یک
 پادشاه خواهد شد بعد از ان عبید الله خان از دشت قجاق
 لشکر کشید متوجه ما و راه آنهر شده است چون خبر عبید الله خان
 بسمع بابر میرزا رسید یکایک هر ای خود را بلا زمست حضرت عیسی
 قدس سره فرستاده که ایشان فاتحه خوانند حضرت عزیزان قدس سره
 فاتحه خوانده فرموده اند که هر که مسلمان تر باشد وی پادشاه باشد
 چون این سخن بسمع میرزا بابر رسید میرزا بابر گفته که مسلمان عبید الله
 از ما پشتر است طم شد که رأی حضرت عزیزان قدس سره آنست که وی
 پادشاه باشد بعد از ان عبید الله خان غالب به پادشاه ما
 و راه آنهر شده است حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره هو الجامع بین
 علمی الظاهر و الباطن قدوه لعافین هوة است لکین سلطان العلماء
 بران افقرا قطب الکبریا غوث اعزنا السعی السعی المولی الولی قدس سره
 یکانه زمان مقبول غوم و خواص همان بوده اند و تفرید و تجرید

بی نظیر و اتقای متقیان اند و کتابین سلسله شریفه بایشان
 و این بود باعث تأخیر ذکر مناقب ایشان از سایر خلفای حضرت
 عزیزان قدس سره و از جمله کبار خلفا و قدامی حضرت سلطان العارفین
 شیخ خدایدا قدس سره اند خدمت مولانا صوفی برکنی کاز صاحب
 حضرت مولانا اولی عزیزان قدس سره بود و در غایت حیرت بود
 چنانچه در آواخر عمرت شت خواست را چندان نمی دانست میفرمود
 که حضرت عزیزان مولانا قدس سره میفرمودند که مادر زمان جوانی
 وقتیکه شمسیه میخواندیم بحضرت قطب العرفا حضرت عزیزان
 شیخ قدس سره مرید شدیم بعد از آن تحصیل علوم شتغال نموده
 فارغ شدیم بعد از آن بلا زمت خدمت شیخ محمد صادق عسفی
 قدس سره که در علوم ظه و باطن بی نظیر روزگار بوده چنانچه حضرت
 عزیزان شیخ خدایدا قدس سره ویرا کاه عارف و کاه عاشق گفته اند
 بیکرده اند رسیدیم در کس شیخ محمد صادق قدس سره آن بود که
 در درسیان سخن نیک میگردد آن انفات می نمودند چند
 روز در ملازمت ایشان بودیم صلا انفات با نمودند روزی

و در رسالت ایشان سخنان کفایت بعد از آن از برای مجلس عالی خسته
 با التفات بسیار نمودند و در آن مجلس ایشان سخنان بتعالی
 این طایفه علیه شنیدیم و بزرگی ایشان معلوم باشد و لیکن
 روش ایشان باندرا فتا و از آنجا منوبه ولایت بدیشان شدیم
 و در بدیشان مدتی در صحبت عزیزای ارشاد کبر و تیه بودیم و
 از ایشان امداد و اعانت در طریقت با میر سید زری آن
 فرمودند که با ارادت بکن من بعضی ایشان رسانیدم که عزیز
 من بایشان ارادت کرده ام در عالم حیوة اند فرمودند که شما
 بمان طریق خود بپسید بعد از چند گاه آن عزیز فرمودند که ما
 دیدیم که کتب شری در میان شما بسته ایم و فقر را در طریق خود خست
 نمودند و از آنجا رجوع نموده بلازمست حضرت عزیزان رسیدیم چون
 خادم عرض کرد که ملا ولی است بخدست آمده فرمودند که ملا ولی با خود
 آنکه سالها از زمان ارادت ما گذشته بود بعد از آن خواستیم که
 تجدید ارادت بکنم فرمودند که در ما خطائی نرفته است مگر چیزی از
 شما واقع شده که تجدید ارادت میکنید بعد از آن فرمودند که اراد

و نفع است یکی ارادت جزئی و یکی ارادت کلی ارادت اولی
 جزئی بود و این ارادت کلی است بعد از آن مرید شدم فرمود
 که ارادت کل را حضرت کمالا زم است و هم در آن مجلس حضرت
 کل دادند لجه ای حسنیز سن ارادت جزئی پزاری از عصیان
 و ارادت کلی پزاری از اسوی است میفرموده اند که و را و ایل که
 دست درویش بعنف با میر سید کران می آمد بعد از چند روز
 اگر پایی بر سر میزدند آن پای درویش را بوس میکردیم و بابت
 گرفتن ره روان تربت و شرف تکه کلاه به ای آلهی من آله
 نقابت کرد و روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس از کوهی
 می گذشته اند و در آن کوه غاری بوده چون چشم ایشان
 بدان غار افتاد و صیحه کشیدند بعد از آن فرموده اند ما چندگاه
 درین غاری بودیم ریاضت می کردیم و از خلا بن گوشه گرفته
 بودیم و ما را درین غار احوال عجیبه و غریبه رو در سید اوزار آنجکه که
 بدرویشی و ضلی ندارد و روزی از درون این غار نفقین گویان
 بر آمدیم رنه کوفسندی بو اوزار استماع نفقین مادی نیز در نفقین شد

و همچنین این کوه و صحرا در ذکر شدن بح کوه پام هوا جمله پند
از خدا عارف جامی قدس سره می شنید که نام تو که خاموشی می
شاید از نو بر سینه در فتوح بکشاید از نو فرماید می کنم با در لبند
تا همچو زبان گوش بیاید از حضرت استاد می و است
العلماء مولانا صادق قدس سره می فرمودند که در سمرقند و مسجد
در ملازمت صحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بودیم و نظر
ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند
این جمله از قرآن بحسب کیست بعد از آن خود و سخن می شنید
و هم در آن مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این بحسب کیست
چست شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتداست و دیگر گفت که
مبتدای خبر باشد و ازین سخن می حال حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره و در کون کشته فرمودند که مبتدای خبر می باشد مبتدی
خبرست می گفته اند که آره مشغول نشدند بعد از آن در آن حلقه ذکر
چنانکه حضرت سرخ شده و بر هر که چشم ایشان می افتاد از جای
میرفت و آن مسجد از اهل علم و صوفیه و غیر ایشان پر بودند مملی

مستغرق شده سر از پانمی داشتند مجلس عظیم در گرفت
 بهت پری که چشم مست و مست شوی آن به که بر پامی است
 شوی و حضرت عزیزان قدس سره در غایت تقوی و پیریز کاری
 بوده اند روزی عبدالستد خان که در آن زمان دیر اعبد مد سلطان
 می گفته اند بلازمست ایشان آهومی را جلالت کو بیان آورد
 و آنحضرت فرموده اند که سخن در آهونیت سخن در آنست که جانوری
 که این آهوا گرفته و دوشینه یا گوشت کد ام قصاب خورده باشد
 و آسنی که میرنگار بر بالای آن سوار شده این جانور را انداخته و
 این آهوا گرفته ماکدام جو فقیری خورده باشد چون عهد کرده ام که
 امثال این چیزها را کبریم معذوریم و آن آهوار در گردند و حضرت
 مرحوم عبدالستد خان این واقعه را در او اخر عمر بسیار یاد میکردند
 خواص طاهر نام پری بود از ملازمان و محضان حضرت عزیز
 مولانا ولی قدس سره می گفت که این فقیر را حضرت مولانا ولی از برای
 پایدن کنجک در زراعت خود گذاشته بودند بگاه روزی
 چون از آن خدمت فارغ شده بخدمت ایشان رسیدم صوفیه

زکّیه فرمودند که هر روز عابد خان که مذکور شد بلازمست حضرت
 ایشان آمد و آنحضرت فرمودند که عبد الله سلطان تو پادشاه
 عالی خواهی شد باید که تری خود را بشناسی و آن مرد که در گوشه
 خانقاه نشسته است قاسم شیخ نام دارد و بر اطوف بکن عبد
 سلطان بام آنحضرت طوف ایشان کرد گویند چون حضرت عیسی
 مولانا ولی قدس سره مذکور شغل میشده اند بسیار بوده که ذکر را
 فرزا آورده میفرموده اند که قاسم شیخ ما الله میگویم و شما عبد
 میگویند و این واقعه بعد از این در مناسبت حضرت عزیران
 قاسم شیخ بتفصیل خواهد مذکور شد انشاء الله تعالی و هم خدمت مولانا
 صوفی قدس سره می گفت که حضرت عزیران مولانا ولی قدس سره چون
 در ولایت کریمه در منزل حضرت عزیران قاسم شیخ قدس سره تشریف
 آوردند از اطراف و اکناف آن ولایت بلازمست آنحضرت مردم
 می آمدند و هر که بلازمست ایشان کرده می نشست میفرمودند که بروید
 و در خاطر تشریف حضرت عزیران قاسم شیخ قدس سره بنماید که این فقیر را
 گذارید که هر که خواهد در مجلس ایشان بنشیند و هر که خواهد بروی آنحضرت

برین خاطر المؤمن بنظر بنور الله شرف یافته فرزند که تمام
 شیخ ولی فقیرست اینها را شمار مناسبست وقتی که شما در مقام اد
 بهشید پادشاهان و خواص و عموم بلازمست شما خواهند آمد و شما
 همه را خواهند جمع کرد و چنان شد که ایشان فرموده اند روزی
 بحضرت مخلص خان که ذکر ایشان خواهد آمد فرموده اند که مخلص
 خان شما چند بالین باورشت بردارید و شما و زوجه شما پادشاه
 ملازمست که در آن وقت در قریه سیالکال بوده اند بفرمان قریه
 بخاری روید که آنجا میدان پدران شما ساکن اند و در آن قریه
 خلوت نشینند و از آنجا بهمان وضع که مذکور شد رجوع کرده شما
 حاضر شوید بعد حضرت مخلص خان بمقتضای امر حضرت بهمان
 وضع بآن قریه رفت خلوت نشسته بهمان طور رجوع کرده بکابل
 ایشان می آمده اند که ابوالمجد شیخ نام شیخ زاده جانوران گرفته
 و سبانا نامی سوار جمیع کثیر از همراهان پیدا شده است چون
 حضرت مخلص خان آن شیخ زاده را دیده اند بزوجه خود کفنه اند
 درین جری فروز آمده پنهان شویم که اماران پند و شناسد بعد از آن

بلازمست آنحضرت روان شده اند چون بلازمست صحبت بخت
 مشرف شده اند و سرده اند که همه را که دیدیم از ابوالمختار شیخ شریف
 یحیی بن یحیی کشتید پست آنچه نهانی کند مردم را و عیان
 کرد و به نزد پدر دید و حضرت استاد می و مخدومی و سندی
 و سیدی مولانا عصمت الله رحمه الله می فرمودند که روزی پیش
 سلطان المفسرین برهان المحدثین استاد می و مخدومی مولانا مصطفی
 الرومی قدس سره رسیدیم ایشان فرمودند که منبش عبداللطیف
 خان پادشاه سمرقند بودیم خان با گفت که حضرت مولانا ولی
 غزیران و حضرت درویش شیخ غزیران قدس سره این هر دو
 مرید حضرت غزیران شیخ خدا بدارند قدس سره اند چون است مولانا
 غزیران اوزر بکار از مرید می گیرند و نیاز ایشان را رد می کنند و
 در اویش شیخ غزیران اوزر یک مرید گرفت به نیاز ایشان
 می کنند و من گفتیم که جواب این سخن خود را می دانند و ما نمی دانیم
 و بعد از آن خان پرسید در شهر هیچ کیانی نیست و غزیران باشند
 شخصی ادب که حضرت مولانا ولی غزیران تشریف دارند خان

بشخصی امر کرد که این مذکور را برایشان عرض کنی و من گفتم که از
 ایشان پرسیدن بی ادبی است قاسم شیخ نام مریدی دارند
 از ایشان پرسم که ایشان جواب میگویند چون آن شخص نزد حضرت
 قاسم شیخ علیه الرحمه آمد سخن خانزاد ایشان عرض کرده قاسم شیخ چند
 جواب گفته اند بعد از آن فرموده اند که این جوابها را خان تو نمفهم
 نمیکند جوابی گویم که خان تو فهم کند فرموده اند که خان تو شخصی را
 آتالین ساخته دیگری را محرم خاص خود کرده اسبده آتالین خود را محرم
 می پرسد و محرم خبر خواص را نمی پرسد همچنین حضرت عزیزان شیخ
 خدا یاد قدس عزیزان درویش شیخ را آتالین خود ساخته که
 او از بک غیره را مریدی گیرند و عزیزان مولانا دلی قدس را
 محرم ساخته اند که خواص را مرید میگیرند و بس خدمت مولانا محمد
 حسین نوقایی که از درویشان و مریدان قدیم حضرت جد بزرگوار
 قدس بود میگفت که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس و فرمودند که
 جواب گیر ما آن بود که مثلاً از سمرقند تا علیا باد و راه است کمی پر
 کل و کمی بی کل درویش شیخ عزیزان قدس از راه پر کل می روند که

در کل فتاده خواه است خواه که از کل می باران بجنگیم هر چه افتد
 می نوازیم و حضرت غزیران مولانا ولی قدس سره از راه بکل
 می روند و خدمت مولانا عبدالمومن که از درویشان قدیم
 حضرت غزیران مولانا ولی قدس سره بود و بعد از ایشان سالها
 در خدمت حضرت غزیران فاسم شیخ علیه رحمه بود میگفت که
 نقوای حضرت مولانا ولی قدس سره بغایتی بود که حضرت سید
 امیر خلیل سیدنا قدس سره که از جمله پرهیزکاران زمان بودند و
 در تقوی سعی بیغ می نمودند روزی از برای حضرت غزیران مولانا
 ولی قدس سره فرمودند که یاران بغیر اینند چون بغرا را حاضر ساختند
 حضرت غزیران مولانا ولی قدس سره از آن بغرا تناول فرمودند
 و حضرت سید از این سبب پرسید ایشان فرمودند که
 در ولایت هنوز خراج باغ را قطع نکرده اند و درین بغرا غوره انداخته
 اند حضرت سید فرمودند که شما از ما پرهیزکار تر بوده اید بعد
 فرمودند که با خراج باغ این قریه را بجهت غوره قطع کنانده ایم از
 آن حضرت مولانا ولی قدس سره از آن بغرا تناول فرمودند و این

مخلص استماع دارو که چون حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
 در ولایت کوفین دختر بای متمولی راز و جود ساخته اند
 خود از کوها بوز غنچ و پسته اشال آن چیده فروخته نفقه
 می ساخته اند و آن بای ازین معنی بغایت متالم بوده که
 ما را چندین احوال است که داماد و غیره را کفایت میکند بمقصد
 ایشان از تفهیم بالاخر آنحضرت و غضبش فرموده اند که احوال
 این بای نباشد و در غنچ بای آمده جمیع احوال آن بای برده
 و آن بای ز جمله فقرا و محتاجان شسته میگفته که مقصد ایشان
 این بوده و از ایشان رضی بوده و آنحضرت بوی اتفاق بسیار
 می نموده اند و هم مولانا عبدالمؤمن می گفتند حضرت مولانا ولی
 عزیزان را که حضرت امیر خلیل الله قدس سره ارتباط تمام بود چون حضرت
 عزیزان شیخ خدایا قدس سره فرموده اند که مولانا ولی صحبت
 حضرت سید رشید ایشان شمارا ترست خواهند نمود بدین
 سبب صحبت حضرت سید رشید بسیار می مدند و منزل حضرت مولانا
 ولی عزیزان قریب بمنزل حضرت سید رشید بوده و حضرت مولانا

عزیزان قدسک میفرموده اند که حضرت سید کاه مارا چون
 کوی بازی میکنند و چون همان پیش حضرت سید می آمد
 میفرموده اند که اگر میل ما حضرت داری پس ما با تو را کرایه می دهیم
 و اگر سنگی می کشی من مع لانا ولی رو و حضرت مولانا ولی عزیزان
 قدسک صوفیه را ریاضات شاقه میفرموده اند کسی که از این
 آرزو کنس همراه بوده اکثر شب تا روز آره می کشانده اند و اگر روز
 او ز کمی غلازم است ایشان می رسیدند که آره متوجه مرشدند اند
 چندان صوفیه آره میکشیدند که آن اوز یک با آخر اوز برین
 می رفت بعد از آن ذکر را فزونی آورده اند و هر که از صوفیه
 ذکر آره را سجد تمام میکشیده خود مقابل آن شده آره میکشیده
 و در تغلیل طعام اهتمام تمام می نموده اند اگر شخصی مهتا میکرد و دست
 بر آن ما حضرتی آورده اند و بزودی دست از آن می کشیدند
 و به تحقیق آن حضرت جمیع صوفیه ایشان دست میکشیدند و انگاه
 طریقت فرمایند علیکم تغلیل الطعام و تغلیل المنام و تقوی الله
 فی آخر دعوانه بسیار بوده که زرد آلود رسیدن ایشان

پنجه می فتاده و صوفیه از انجام و رسیدن کرده بخدشت مشغول بودند
 یک زرد آلورانی امیر ایشان گرفته در دهان می کرده اند و در آن
 زمان حضرت عزیران قاسم شیخ در خدمت بوده اند و اگر حد
 ایشان نفس خود چون کشید آرد و همینم و غیره ایشان بجای
 آورده اند و روزی حضرت عزیران مولانا ولی قدس بستان
 خود سیب چند بجهت عزیران قاسم شیخ قدس می داده اند و حضرت
 عزیران قاسم شیخ دهن خود را داشته اند از دهن ایشان
 سبک پاره پاره بوده فتاده و چون طاق خود را داشته اند
 طاقی ایشان شکاف بوده از آنجا ریخته و آن زمان حضرت مولانا
 ولی قدس تحسین فقرا ایشان کرده اند و مولانا محمد که از درویشان
 حضرت عزیران قاسم شیخ قدس بوده میگفت که در زمان حد
 بجهت عزیران قاسم شیخ قدس علام حضرت عزیران مولانا ولی
 قدس فرموده اند که بچاکش مشک بخور و در آن خلوت شخصی بلباز
 عزیران قاسم شیخ ترشک آفاده ایشان از آن ترشک تناول نموده اند
 آن غلام بپستهای آن ترشک در راه حضرت عزیران مولانا ولی

انداخته و با ایشان واقعه را بیان کرده و حضرت عزیزان
 قائم شیخ در غضبش فرموده اند غلامک بپروان غلام مرده بعد
 از آن حضرت عزیزان فرموده اند که شیخ غلام را کشتید و در قبر
 حضرت قائم شیخ عزیزان قدس سره از برای مطبخ و آب طهارت حضرت
 عزیزان مولانا ولی قدس سره بهیچ می کشید روزی چوبی خشک شده
 یکی از مرزات را بریده از برای مطبخ و آب طهارت می آورده
 طالب علمی ایشانرا منع کرده بسیار بد او کرده بالاخر ایشان
 فرموده ما آن بهیچ را از برای آب طهارت صوفیه می بردیم چون
 شما منع می کنید طهارت شما نیست همان زمان آن طالب علم
 سلسله بول شده تا آخر آن ضعیف از آن طالب علم زایل نشده است
 اعاذ بالله عن ذلك هم مولانا عابد المومنین میگفت که روزی حضرت
 عزیزان مولانا ولی در صحبت حضرت سید فرمودند که مولانا ولی
 جمیع طواری و ادعای شما موافق ماست آن حاج شمارا منی دینم حضرت
 مولانا ولی عزیزان قدس سره عرض نمودند که چون باین طریق
 از اکا بر این سلسله شریفه ما بهوریم این طریق را رعایت میکنیم

سید اگر مقصد می این اغزه میشوند ما ترک کنیم حضرت گفتند که
 بیات کی تو انیم که مقصد می ایشان شویم و در مجلس دیگر نیز حضرت
 سید این سخن صادر شد حضرت عزیران این کثرت فرمودند که این
 چون سلسل است ع لذت می شناسی بخدا تا بخشی بعد از آن حضرت
 سید پاکت شدند و حضرت سید در قرینه میدان که قریب
 بکوفین بسیار نکال است وفات یافته اند و در اینجا مدفونند و حضرت
 عزیران مولانا ولی قدس صفا بر مرقدر شریف ایشان بنا کرده اند
 و خود در آن صفا در جوار حضرت سید مدفونند قدس الله سره
 و از کوه جوی آبی آورده چنند درخت بر سر هزار ایشان کشته اند
 و حضرت عزیران قاسم شیخ قدس سره در زمان کندن آن جوی بنین
 در دست داشتند سنگ آن جوی با آن بنین می کنند و آن سنگها
 بر چنبار شریف ایشان ریخته خوین می ساخته و در آن جوی
 این هست مولوی جابر قدس را که اگر در مین می زده اند که
 هست از خار خا عشق تو بر سینه دارم خار با به هر دم شکفته بر خرم
 زان خار با کله دارم بعضی از منافق حضرت عزیران قاسم شیخ قدس

الله سراره مذکور خواهد شد نشاء الله تعالی و حضرت جدی
 و مخدومی استاد و استاد و علما حضرت قطب الانشاکنندی
 قدس سره میفرموده اند بزرگی پیر از بزرگی مرید نیست چون حضرت
 عزیزان قاسم شیخ قدس سره که بزرگی ایشان دلیل واضح و واضح است
 بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزیان و بزرگی شاکر دال است
 بزرگی استاد حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره سلطان العرفا
 برهان الکبیر قطب الدلیا غوث الاصفیا و حبیب زمانه فرید کبک
 مرجع احوام و الخوص منع الولايت والاساس لمجا اعلما و ملاذ
 الفقوا صاحب العیال الله فی مبین الغلم شرع هو الذی بین سعال
 الشریعه بلا کتاب ظاهر فواعد الطرفیه بلا ارباب و شد شاید
 الحقیقه اعلمه بلا اعیان سوة المنقذین قدوة المتأخرین خلاصة
 العارین سلاله الکین العالم التوزیع الشیخ الکاشف کلتوزیل
 ملتجا الاولیا فرغصه تنکی الفقوا فی دهره استغنی عن التوفیق
 المنفی عن التعریف و حضرت اول مرید حضرت خواجہ مولانا میرزا
 قدس سره بوده اند پانزده سال خدمت ایشان انجامی آورده اند

و بعد از شفق ایشان چند روزی بام ایشان بجای ایشان
نشسته در مقام ارشاد و خلاق بوده اند بعد از آن بخاطر ایشان
رسید که هنوز جو نیم خدمت پیران کنیم بعد از آن بجای بخارا
رفته بحسب خدمت شیخ عبدللطیف که از مقتدایان و پوایان
سلک کبرویه بوده رسیدند و خدمت شیخ عبدللطیف در آن
زمان معترف بوده و حضرت عزیزیان قدس سره بخاوم ایشان
گفته اند که بحضرت شیخ کومی که قاضی نام فقیر است که میخواستند که
ایشان را ملازمت کند چون خادم بحضرت شیخ نام ایشان را برده شیخ
فرموده که قاضی شیخ انداز معترف برآمده بایشان ملاقات کرده
گفته اند که ما را در طریقت اشکالات بود و از خوارزم آمده بودیم که
بحضرت عزیزیان شیخ خدا یار قدس سره رسید عرض اشکالات
کنیم شاید که از شفا خاگاه ایشان درود و ایا بد چون به بخارا رسیدیم
آنحضرت از خجال نمودند و خواستیم که اشکالات خود را بحضرت خلیفه
ایشان حضرت خواجہ ملاعی عزیزیان کنیم معلوم شد که ایشان
دانشمند بوده اند و بخاطر فناء که سبب ادبناط قدس ایشان جنطور

کند که مقصد امتحان ایشان باشد بدان سبب سوالات مازمال
 افتاد بعهده فرموده اند که پیشتر شما حضرت عزیزان خواب ملائکه
 پیشتر خمیف فرمودند حضرت عزیزان فرموده اند که پیشتر میفرمود
 مقبول کیل قبول همه دلهاست مردود کیل مردود همه دلهاست
 و نیز میفرمودند که صید بودن بهتر از صیاد می است و حضرت
 شیخ عبداللطیف رستمی شده مجلس عظیم در گرفته بعد از آن فرمود
 اند که جمیع اشکالات ما منفع گشت بس از آن گفته که آنچه باری
 از خصنها درین سلسله پیشتر نفی کرده بحضرت شما تعلق دارد و
 از اینجا بیرون آمده در فوخر ما و را الهی سر کرده بعلم با دین و توفیق
 حضرت جد بزرگوار این مختص آمده سه ماه کما پیش اینجا بوده اند و
 حضرت جد بزرگوار قدس سر پیش از آمدن حضرت عزیزان قدس سر
 واقعه دیده اند که شیر ماده بخانقاه ایشان چون از آن واقعه
 باز آمده اند بسیاران فرمودند که آن شیر مردی خواهد بود که ظایف
 را بروی رجوعی شود و آثار از روی بانی ماند و همان روز حضرت عزیزان
 در آن خانقاه شریف آورده اند و حضرت ایشان فرموده اند

هین گریست که با اشارت رسید بود بعد از آن از آن نگاه
 انتقال نموده صحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره رسید
 مرید ایشان شده سالها در خدمت ایشان بوده اند و حضرت
 عزیزان مولانا ولی چند کرات آنحضرت را حضرت کل داده اند
 و حضرت عزیزان میفرموده اند که مادر هر چهار ساله مرصم
 و حضرت مخدومی و استاد می رسید می مولانا عجمه
 الله جهته الله میفرمودند که روزی حضرت خواججه کلان خواججه
 ده پیدی قدس سره که از مقلد ایاان و پیشوایان سلسله شریفه تبرک
 خواججه کلان قدس سره را هم بودند از بخارا آمده بمنزل آن شریف
 آورده فرمودند که درین آمدن از بخارا بخانه شریف حضرت
 عزیزان قدس سره رسیدیم و آنحضرت فرمودند که وقت آن شد
 در ده بیدار قامت نموده بتر بیت خلافت مشغول باشید و ما
 باین تعلل کرده گفتیم که ما محض نیتیم حضرت عزیزان قدس سره
 فرمودند که ما از حضرت والد عظامی شما نیز مرخصیم آن حضرت بشارت
 داد و حضرت مخدومی رهنه الله فرمودند که بشما اتفاق میکنیم چون

حضرت خواجه قدس سره چنین گفتند من گفتم که در خاطر ما بود که در این
 نذاریم که بخارار دیده عنایت کرده در ده سپدا قامت نموده سیرت
 خلاق شتغال نماید چنانچه حضرت عزیزان فرموده اند و مقرر شدیم
 که فردا بکاه در مسجد بودیم و سمرقند مجلس دارند و ما فردا در آن مجلس حاضر شویم
 و این اول صحبت حضرت خواجه قدس سره بود و دوم حضرت محدث فرمود
 که ما را بجهت عزیزان از قدیم در زمان سلوک ایشان صحبت
 تمام بود و از ایشان خوارق عادات و حکایات نقل میکردند
 از آن جمله است که سیف میبردند که روزی در ملازمت ایشان
 سوار بودیم و مردم از نو هر بدین ایشان می آمدند و نیازهای می فرود
 اند جمله نیاز آنچه تنگ بود در کسبه خود می انداختند و فوطه چند آمدند
 در میان بسته بعد از آن شمرده بصوفه از صوفیان دادند و از این
 حال تعجب آمده در خاطر گذرانیدم که این کیس چه راست همه را خادم
 نهند که جمع و ضبط نماید بالفور باین خاطر اشرف یافته و فرمود
 مولانا عصمت الله آنچه مناسب گوئید کردیم لیکن خادمان هراف کردند
 و ما موریم که بمصرف نیاز را رسانیم باین این کیس را کردیم و این

ضبط نمودیم و حضرت مخدومی میفرمودند که عهد کردیم که در ملازمت
 ایشان حتی الامکان ضبط خاطر نمایم که مشرف اقلوب اند و هم حضرت
 مخدومی میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس که پرسیدم که در
 مجمع صوفیه از اهل تشدد که باشند فرمودند که جوانی هست که شاه طالب نام
 و چون این سخن از زبان ایشان جاری شد از آن مجمع عظیم بی آنکه این
 کلام ایشان بشنود می برسد از دور جوانی برخاست بر پهل
 نقشق برای آن نظاره کنان ایستاده و من بر ایشان عرض
 کردم که همین جوان باشد فرمودند که آری همین است بنحیض فاشا
 باین جوان آشنای بودیم چون از ملازمت ایشان فارغ شده
 بیک از حجر با که ما را آنجا تعیین کرده بودند در آمدیم همان جوان از دور
 آن حجره بی نشستن تمام سلام کرده در آمد بعد از آن بان جوان
 صحبت الفت پیدا کردیم و حضرت مخدوم قدس شاه طالب
 بسیار تعریف توصیف فرمودند و هم حضرت مخدوم قدس میفرمودند
 حضرت عزیزان قدس در ولایت چهارم قند خلوت نشستن
 در آن خلوت در صحبت ایشان بودیم بعد از آن در توهر علیا در آمد

عُتْكَانُ نشسته و در آن عُتْكَانِ در جمیعت پیدا و خلوت
 مذکوره تفرقه و جاهل شد و این حال را بحضرت عزیزان عرض کرده گفتیم
 هر دو مجلس شایسته سبب چیست که یکی موجب جمیعت و دیگری مشورت
 تفرقه شد حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که این سبب کائنات است
 انوار در دردی مردم تفرقه و سلسل مختلفه جمع شده اند این
 تفرقه و عدم جمیعت خواطر بدان سبب بخلاف ولایت علیا باد
 و اشتیاق میانه کمال انجا را یکی کو یا یک تن است و چون میگویم
 یکی یکبار الله میگویند و این جمیعت بدان سبب الحمد لله
 کثیراً و هم حضرت مخدومی فرمودند که در آن عُتْكَانِ حضرت
 فرمودند که ابوالخیر سلطان پادشاه دیار بوده میخا اهد میباشند
 من آنرا زد و کردم که وی بخا اهد میباشند و من بعضی ایشان را ندیدم
 اگر تو به کند بمضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له کنایه
 گذشتند وی مغفور شده سکبایر شور و بعد الیوم مهید است که
 سبب بعضی از مظلومان بفرموده حضرت ایشان خلاصی یابند و حضرت
 اقبال را دلت می کردند و من دست آن سلطان گرفته به ایشان

سپردم و بهم حضرت مخدومی قدس سره را میفرمودند و زرنه در محبت
 حضرت عزیزان قدس سره در خانقاه آنحضرت که در کریمیه است بودیم
 زبده الا فاضل مولانا نوروز علیا بادی که از شاگردان حضرت مخدومی
 نبود با همراه بودشی در حجره که با متعین بود و ما در آنجا بودیم مولانا
 نوروز با گفت که از حضرت عزیزان قدس سره تعذیل کان در نماز و
 محلی آمد من بمولانا نوروز گفتم که جواب ایشان خود خواست گفت
 بعد از آن من فرمودند که چون مولانا نوروز بعد از آنکه غایت شب
 گذشته از پیش برآمده بخانقاه عالم پناه درآمده و در کناره در آن
 خانقاه بگذاردن نماز تهجد مشغول شده و حضرت عزیزان قدس سره در آن
 خانقاه تکیه کرده بوده اند و درویشی ایشان را خادمی میکرد و یکبار خود
 برداشته فرموده اند که تو تعذیل کان سیدم چند کت همچنین فرمودند
 و مولانا نوروز جواب داده بدان سبب در آن خانقاه مقدر است
 هزار صوفی می بود و اکثر بنماز تهجد مشغول بوده اند بخاطر وی که شاید که
 بدیکری میکشیدند بهشت بعد از آن آن صوفی که بنماز خادمی میکرد خطا
 بوسی کرده و مرتعین نموده فرماید که ترا میکوبند و وی فریاد کنان و

در پیش ایشان افتاده خواسته که مرید ایشان شود از آن صوفی پیر
 اند که مراد خواب بنزده باشد وی جواب داد که خواب بنزده و طهارت
 شما باقی است بعد از آن ویرامید گرفتند و فرموده اند که بعد از
 همچنین اعتراضات کهن و خدمت مولانا نوروز نورم قدس سره کرامت
 این واقعه می گفت و وی می گفت که چون پیش حضرت مخدومی در
 آمد فرمودند که الحمد لله که عنایت نموده اند و ترا از مسلک خلاصی دادند
 اند و می بر تو اگر اطمینان کرده درین شبهه می نمانی و این ^{روز} مولانا نور
 مقبول حضرت عزیزان قدس بود و این مخلص زمانی که حضرت عیسی
 قدس علیه السلام با دست شریف می آوردند و دید که دست پشت مولانا
 نوروز کشیده چند کرامت فرمودند مولانا نوروز را و مولانا نوروز بسیار
 متواضع از جمله صلحی در روایت ایشان بود و بعد از آن حال آنحضرت
 بحضرت عزیزان مافد سر می پر شده بود و بعد از وفات وی این
 مخلص در واقعه دید که در پنجاه مجلسی اکابر در آن مجلس بود و اند مولانا
 نوروز مقدم بر همه نشسته بفقیر خطاب کرده بگوید که سبک حضرت
 عزیزان قدس و بحضرت عزیزان پریم شیخ می پر شده بفقیر ^{آن}

بخوابد مانند این حاجی نداف درویش گیر بود و بعد از فوت
 مولانا نوروز میگفت که مولانا نوروز بقصیر من شش پانزده سال و این فقیر
 آتیام دارد که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که در ملازمت حضرت
 مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده اند گاه چنان می شده که
 از غایت استغراق ایشان امام کبیر تحریم می بسته اند و حضرت
 مولانا ولی قدس سره می فرمودند که هیچ شیخ مستغرق در ایشان
 تحریم بنمید و خدمت مولانا عبدالمؤمن که از جمله درویشان قدیم
 آنحضرت و مقبولان ایشان و آثار توبه در وی نظر بود میفرمود که
 حضرت عیسیٰ عزیزان قدس سره در وقت مراجعت از هر قند بجانب
 چون بهجواسی رسیدند در آن صحرارنه کوفته می بودند و یازده کوفته
 از آن ربه جدا شده بجانب حضرت عزیزان قدس سره در تاخت با وجود
 آنکه آنحضرت جمیع کتب را بودند ابا نکرد و پشتر چنان بود که ایشان را
 بس همراه می بود چون نزد یک ایشان رسید آنحضرت نظاره
 کنان بایستاد و بعد از آن گشته بدان ربه ملحق شد و این فقیر
 بمیرزا برون که از جمله مخلصان قدیم حضرت عزیزان قدس سره بود رسید

میرزا با رون در گریه بود سن سبب گریه را از وی پرسیدم گفت که
 ما مقدار این کو سفندان نشناختیم حضرت ایشان را گفته گریه کنم
 و چون حضرت عزیزان قدس در یک از منازل علی نمودند و این
 فقیر ایشانرا خادمی سبب کردم فرمودند که میرزا با رون بتوجه
 و من کلام ویرای ایشان عرض کردم آن جوق را خانانانید
 و فغان بود که جوق را غردان روز بروز بر سر مبارک آنحضرت
 تنوره کشیدند و یک آید و بود که پیشت بعد از آن پرواز کرده بر قند
 من فرمودند که آن را خانان خواستند که در زیر قدم است با فغان
 طوف کنند بازاری کردیم بدرگاه حضرت حق سبحان که چند روز
 میخواستیم که درین عالم باشیم و زود ثقال کنیم بدان سبب پرواز
 کرده بر قند فرمودند که چون از قطب مثالین کار باطل شود و زود
 خواهد از عالم رحلت نمود و هم فرمودند که مثلین از حضرت خواسته
 چهار قدر سنگی گرفته شده بعد از آن بزودی ثقال نموده اند فرمودند که
 روزی حضرت خواسته چهار قدر سنگی از جانب فرشتیک از لواحق
 سم فرزند است مرآمده اند آهویی از صحرا آمده سر بر بسم ایشان نهاده

بزبان حال گفته که درین کوه بچه دارم که آنرا شیر میدهم درویشی
 از برای من در راه من کاژه ساخته که مرا گیر و من چند روز است که
 بدان سبب بچه خود را شیر نمی توانم داد و بعد از آن حضرت خوجه
 قدس سره دوا دوشم طلبید و در کاغذی نوشته اند که ای درویش
 اگر چه صید حلال است اما رجم از دین است آن کاغذ را بنیاح آن
 آهوی بسته اند و آن آهوی پیش آن درویش رفت آن خطر را داشته
 چون آن درویش بمضمون آن خط مطلع شده از خط آنحضرت خبر آمد
 کاژه را ویران ساخته رفت پس چون آن طهار را از آنحضرت واقع
 شد بزودی از عالم ارجحال نموده اند و هم مولانا عبدالمؤمن میفرموده
 اند که روزی خدمت قاضی خان عابد خان که نام وی نوالدین
 بود بلا زمت حضرت عزیزان آمده پیغام عبد الله خان را بر آنحضرت
 رسانید که عبد الله خان میگوید که حضرت عزیزان قدس سره با آنکه
 عفو نامه بنام من ننویسید بلا زمت آنحضرت نمی توانم رسید
 حضرت عزیزان قدس سره ابرام نمودند که از عبد الله خان چه صادر
 شده باشد قاضی خان میگفت که من صلا مطلع نیستم بعد از آن فرمودند

عفو بدست حق سبحانه و تعالی گرفته این سپت را گوشه
 ارسال نمودند که بیت غافل نشین که مرکب مردان مرد را در سنگ
 لایخ بادیه پیا بریده اند نو میدهم سبائل زندان بادیه نوس ناکه
 یک خروش کجائی رسیداند چون این کتابت شریفه بحضرت عید الله
 خان سید بالفور به بندگی آنحضرت آمده و قلع آن بوده که عید الله
 خان یک پالیه نماند بادیه شامیید بوده آنحضرت بنور ولایت طهار
 ان نموده اند و هم مولانا عبدالمؤمن یکفیت که شیخ آنحضرت را در قفاه
 عالم پناه خادمی سپیدم شخصی از دور مرا اشارت کرد و حضرت
 عزیزان قدس سر را اثرانی شده فرمودند که بروید که شمارا عید الله
 خان می طلبد چون پیش آن شخص آمدم گفت شمارا عید الله خان می
 طلبد عید الله خان آن شب یک از حجرهای حضرت عزیزان قدس سر که
 در جوار خانقاه هست بوده و چون پیش عید الله خان آمدم گفت که
 درین آمدن از بخارا دو قاضی همراه ما بودند یکی قاضی خان مذکور
 و دیگری قاضی میرزا که می کردی از جمله معتبران عید الله خان بود
 با یکدیگر در تزلزل شدند بدان سبب من پرسیدم که حضرت عزیزان

قدس میر بکه حضرت داده اند قاضی خان گفت که بیک حضرت
 داده اند و آن عزیزان پیریم شیخ اند قدس میر گفت که
 بعد از حضرت داده اند و هر دو در سخن شدند و من گفتم که چون
 بلا زنت آنحضرت میر ویم از مولانا عبیدموسن خواهم پرسید بعد از آن
 خدمت مولانا عبیدموسن فرمودند که من در جواب عبید الله خان
 گفتم که هر دو قاضی است گفته اند قاضی میر چون در سلسله کبر و بیه اند
 در آن طریق اگر هر طایفه برید خود مسید هد آنرا حضرت میگویند
 حضرت عزیزان زباده از صد سال حضرت چهار پنج داده اند قاضی
 میر هم را حضرت میداند و قاضی خان درین سلسله است و میر
 حضرت عزیزان است مراد وی حضرت گل است و آن حضرت کل
 ب حضرت پیریم شیخ واقع شده است و چون ارشاد خان بجا نفاذ
 آدم حضرت عزیزان قدس فرمودند که بعبید الله خان چه جواب گفتی
 و آنچه مذکور شد همه را عرض نمودم فرمودند که همان طور است که شما
 گفته اید و هم مولانا عبیدموسن می گفتند که بعد از آنکه حضرت سلطان
 به عم عبدالله خان بود کشته شد عبدالله خان چهار ماه در سجا

پهلوانان و درین مدت ویرا حضرت عزیزان قدس سره
 نرسیده اند بیشتر بیماری عبداللہ خان بدست او بود که چون
 حضرت عزیزان قدس سره مدبرای طوف مزار فایض الانوار حضرت
 سلطان الظرفیہ خواجہ محمد امین قدس سره تبرکستان شریف
 نموده اند بابا سلطان که پادشاه ترکستان بوده یک مہمتہ
 دوران ولایت مرکبان صوفیانرا بنفس خود نگاہ باز کرده بعد
 ازان حضرت عزیزان قدس سره گاہ میفرمودند کہ بابا سلطان
 ہم قابل تربیت است و این سخن آنحضرت بسمع عبداللہ خان رسید
 و این بابا سلطان قائل خبر و سلطان است بدان ضعیف
 وی قوی گشته و بعد از صحبت عبداللہ خان ارادہ ملاکت
 آنحضرت کردہ از بخارا پیرون آمدہ و بالغ مشیخ کہ برادر عروس
 خادم و مقبول آنحضرت بود با آنحضرت توجہ نمودہ بایرام کاشان
 کہ مہنت آنحضرت استوار برست چون از کریمینہ گذشتہ اند و در
 از جانب چول ملک پیدا شدہ اند سر کمی برہنہ ریشا در کردن
 و دیگر کمی سرین ریشا را گرفته چون این دو کس نزدیک رسیدند

سرزبینه جلالت خان بوده و دیگری جان کیدی بی بخت
 عرض کرده که تذکره ام که از خام رباط تا خانقاه ایشان حال
 بروم و آنحضرت فرموده اند که مقصود از خانقاه ما هم مقصود
 تو منی کعبه تنجانه بهمانه بعد از آن عرض کرده خسر و سلطان برو
 من گشته شده است و از دست من معارضه پادشاهان سمرقند
 و پادشاهان تاشکند ممکن نیست مرا حضرت برسد که درویش شده
 بجانب کعبه شریفه بروم از آن سخنان می آنحضرت در عزت آمده
 فرمود دستار خود را بعبادت خان پوشانیده و بایست خود دست
 مبارک خود سوار ساختن فرموده اند که بعد از این منم که کدبان ترا
 از این سبب ترین فروزمی آرد بعد از آن خان در زیر قدم ایشان
 افتاده که مرید ایشان شود حضرت عزیران فرمودند که ما عاکومی
 تویم و ما میخواهیم که دیگران نیز عاکومی باشند و عاکویان دیگر
 از ارادت تو بجا به حال میگردند بدان سبب برام بیز گرفته اند
 و همان سال عبده خان بهمن نفس آنحضرت پادشاهان سمرقند
 زیر کرده سمرقند را گرفته بعد از یوم پنجپس بروی مقابل معارض نشد

و هم مولانا عبدالمومن می گفتند که بعد از آن عبد الله خان عرضه
 داشت با حضرت نوشت که ما چون ناقابل بودیم که ما را مرید
 و ابوالخیر سلطان چون قابل بود که ویرا مرید کردند حضرت غریب
 فرمودند که ابوالخیر نیست ابوالشرست اگر ویرا مرید کریم عالمی
 ویران کند و ترا احتیاج بارادت نیست و خانرا تشکین دادند
 و هم مولانا عبدالمومن میگفت که در زمان شغال آنحضرت با
 عظیم بود که در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافت
 در خاطر ما افتاد که در ملازمت آنحضرت شغال خوابیم نمود چون
 این خاطر پیدا شد آنحضرت توبه بفقیر کرده فرمودند که شما را از برا
 خدمتی خواهیم گذاشت و آن خدمت آنست که چون مولانا عبد
 المومن پسر علم العلماء مولانا درویش محمد آخون تاشکندی که در
 ملازمت شغال نمود و کلبه های مخروئات خود را با داده است که
 ما آن مخروئات ویرا که در تاشکند است بفوزند ما میسید و می سازیم
 شما آن کلبه ها را گرفته آن مخروئات را بان ما رسید رسانید
 از آن و با مولانا عبدالمومن خلاصی یافته همان سال تاشکند فته

ان مخزنات را بان بارسید رسانید و این مخلص شماع دار
 که حضرت عزیزان قدس در پیش آنکه و باشد میفرموده اند که
 بکوشش من آوازی آید که و با و با و نیز میفرموده اند که بر عبد خدا
 دست باین می و باشد شود شده بود ما این و با و بر خود فبالا دیم
 چون در وجود عبد الله خان خیر بسیار است و این مسموع است که
 خدمت شیخ سلیمان که از شاخ سلسله کردیه و بحضرت ایشان
 اخلاص نام داشت بلازمست آنحضرت رفته و افعه را عرض کرده
 حضرت ایشان فرموده اند که تعبیر افعه شما و فاع و باست شما
 اگر در خانجی بنید بکوشش ما هر روز منادی می کنند و با و با و
 هم مولانا عبدالموس می گفت که بکرات حضرت مولانا ولی عیرا
 می گفتند که فاکم شیخ ما الله میگوید شما عبد الله می گوید می خواهد
 پادشاه کلان شد و شما ولی آن دست خواهید بود و حضرت عیرا
 میفرموده اند که چون اوزر بکینه تا شکنند و لایت میان کمال انا خانه
 جرازب خنده ما را غیرت شد توجبه نمودیم از عبد الله بهتر نیافتم
 بدان سبب این توجبات از ما واقع شده اند دست میر کشید که

۴۱۳
از درویشان قدیم و از ایشان مجاز بودند می گفتند که در
زمان رستمان بخت پیکان حضرت عزیزان قدس سره
بطوف نماز حضرت سلطان الطریقه قدس سره ترکستان رفتند
بناظر افتاد که سبب التزام این همه محنت مشقت چه باشد حضرت
فرمودند که سبب آنست که خواستیم که رای حضرت سلطان ^{الطاهر}
قدس سره معلوم ما شود که سادشاه است که این سلطان تزار می
یابد درین ملازمت رای حضرت سلطان الطریقه قدس سره بران
قرار گرفت که عبدلله خان پادشاه باشد این مغریر خطر بدان
بود و هم مولانا عبدلله من می گفتند که حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره عرض کرده اند که واقعه پریم
حضرت شیخ عبدالحق قدس سره پوستین عسلی خود را برین پوشانید
و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره فرمودند که ای شیخ خواب کن
خواب بین بعد از آن بجا خود رفت و در خواب سه مرتبه آه
ویده اند بالاخر زوجه خود را سپید ساخته فرموده اند که شیخ
سخنی گفتیم شیخ و غیبت شده ما را نمی ماند که خواب کنیم بعد از آن

بخانه رفت اندویده اند که حضرت عزیزان قدسک پست
 بستون خانه نناده بجانب قبله توجّه نام دارند و
 بحضرت عزیزان معذرت گفته رخصت کل داده اند باز حضرت حیران
 مرید شده اند باز حضرت مولانا ولی قدسک رخصت داده اند باز
 ایشان تجدید ارادت کرده اند ناسته کرت چنان شده است
 و آن شده و افعه کی آن بوده که حضرت عزیزان مولانا ولی قدسک
 دیده اند که در ایامی عظیمی پل بارکب زبران کشیده اند و جمع
 عظیم جمع شده میخواستند که ازین دریا بگذرند و سیکه ازین پل
 سر کرده کنند اندکی یا بند عمکی این جمع اول بحضرت عزیزان
 مولانا ولی قدسک توجّه نمودند ایشان از ان باز ایستادند و بالا
 حضرت عزیزان فاقم شیخ قدسک همه سر کرده از ان دریا بگذریدند
 و افعه دوم آنکه حضرت عزیزان مولانا ولی قدسک دیده اند که
 حضرت عزیزان فاقم شیخ کوشت بسیار باره بار کرده بجز تقیم کنند
 و افعه ششم آنکه دیده اند که شخص آمده بحضرت عزیزان مولانا ولی
 قدسک مرگفته که در پیرون پادشاهی لبشکر عظیم همراه آمده ^{مطلب}

و چون آنحضرت در برآیدین توقف نموده اند آن شخص گفته که اگر نمی باشد
 آن پادشاه خود نیز دشمنی آید بعد از آن با تضرع و پشیمانی آمده
 و میوه اند که شکر میگذارد و پادشاه حضرت عزیزان قاسم شیخ مد سکره
 و هم مولانا عبدالمؤمن میگفت که چون حضرت عزیزان مولانا ولی
 قدس سره از عالم انتقال نموده اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مولانا
 بانی را که پیش حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره اند فرمودند که جمیع
 تسبیح گوید چون سه روز گذشته آنحضرت چهار تسبیح گفته فرمودند
 اشب حضرت مولانا ولی قدس سره را در وقوعه دیدم که فرمودند که ما شما را
 بجای خود نصب کردیم نه مولانا باقی را بعد از آن مکی اصحاب حضرت
 مولانا و مولانا بانی در همان مجلس حضرت ایشان مرید شدند و این مجلس
 استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در منزل مولانا یوسف تبریزی که
 از علمای سمرقند بوده تشریف داشته اند و همگی علمای سمرقند در ملازم
 ایشان بوده اند و آنحضرت سخنان غالی میکردند آنکه سخن ایشان
 بفضا و قدر افتاده از آن سخن میگردد اند بخاطر مولانا نور که از مدینه
 حضرت مولانا ولی عزیزان بوده و بحضرت عزیزان ارادت نمیکرد

بوده رسید که ایشان خوانده اند سبادا که خطابی بر زبان ایشان
 رود و آنحضرت بالفور مشرف آن خاطر شده فرموده اند که هی مولانا نور
 خدای که مرا آفریده پسید دارم که زبان مرا نگاه دارد و مولانا نور
 بعد از دیدن این که است در آن مجلس در قدم ایشان فتاده برید ایشان
 شده و این مولانا عبدالمؤمن صاحب حال منظور نظر حضرت غزیران
 قدس سره بود شبی این مخلص بجا نفاه عالم پناه آنحضرت رفته بود معلوم شد که
 خدمت مولانا عبدالمؤمن در سلطان رباط که از صحبت مولانا محروم
 گشتیم چون نماز بجا داد شد خدمت مولانا عبدالمؤمن در خانقاه آنحضرت
 حاضر شدند فرمودند که شب واقعه حضرت غزیران قدس سره را دیدیم که فر
 مودند که خانقاه را را و بید که بجا نفاه همان آمده است بد از سبب
 نموده شب کبیر کرده حاضر شدیم و ازین واقعه کمال ابطه مولانا آنحضرت
 غزیران قدس سره در صبح گشت و خوابه بابای کمالی که از جمیع بندگان قدیم
 آنحضرت بود و نقلها از آن حضرت میکرد و بعد از سالها آنچیزی نقل
 کرد کمالی واقع شد از آنجمله آن بود که سبب حضرت غزیران قدس سره
 روزی در ارجحی تمکینه کرده بودند و نظر ایشان در آن بجای بود و در آن

بعضی از کار با پیش من مثل این آج صافی معلوم شود بعد از آن
 بی حسن بن خواهی شد یعنی رسوا خواهی گشت و این حسن بن لطف
 ابو الخیر سلطان بود بعد از آن حسن بن اما لطف باعث فتنه عظمی
 شد که پادشاهان سمرقند و خود و جمع کثیر قتل رسیدند و از آن جمله
 بود که میکفت که چون عیسیٰ خان شایم نورجبر که از جمله ارکان
 وی بود فرمود که ابو الخیر سلطان را بکشید و شایم نورجبر فرموده وی
 سلطان مذکور را بقتل رسانید و بعد از آن بلازمت حضرت میرزا
 آمده آنحضرت فرمودند که ای شایم نورجبر تو از برای عیسیٰ خان ابو الخیر
 سلطان کشته در وی ترا همین عیسیٰ خان سیاه کرده بهار
 زار خواهد گشت و این واقعه را خواجه بابای کمالی بسیار میکفت
 و آن بعد از بست سال که پیش بود وقوع آمد و از آن جمله آن بود که خواجه
 بابا میکفت که در ملازمت آنحضرت مذکور شد که پسر طفل ابو الخیر سلطان
 را بریده اند حضرت غیران فرموده اند ای عیسیٰ خان اگر ندان
 پسر ترا بچه خواری خواهند گشتن هرگز نرسد این طفل بکناه رانی بریدی
 و این واقعه بعد از بست سال که پیش بود وقوع پیوست و هم خواجه بابای

کمالی سبقت شبی در خانقاه آنحضرت خدمت عزیزان و خدمت طایفه
شیخ گفته اند که از برای ما درین شب قیام می نمودند پس اید کردن و من آن
نیمه شب در در حوالی آنحضرت متوجه آنحضرت شده ششم بعد از آن
آنحضرت آمد که بابا چرا غریب داشتید و در حوالی کشاده شد اواز
آنحضرت آمد که بابای دیوانه من می بودند که این قیام در این نان را
از برای شیخان بیرون فریاد کردم که در ولایت شما هرگز نبسته
بعد از آن آن قیام در نان ریش میخ مذکورین بر دم و این مخلص
استماع دارد که مولانا عبد القدیر شیخ لهر که دیدار دیوانه می گفتند
و او از مجذوبان حق بود روزی بلازمست حضرت عزیزان در کنگ
رسید آنحضرت فرموده اند که دیوانه از برای ما نیاز آورد می مولانا
عبد القدیر عرض کرده چیزی ندانم که نیاز آرم آنحضرت فرموده اند
در میان مویز و سرخ داری چرا آنرا نیاز نکردی و حال آنکه در میان
وی آن مویز بوده و از رؤیت این کرامت دیوانه دارد در پیش
ساع شده فریاد با کرده و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت
بود و غم فقیر خدمت طایفه شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند بقیه

عنایت نموده و فرمودند که چه سخنانی خدمت طاهر شیخ عرض کرد
 نذ که شبیه میخواند و قرآن یاد گرفته است بر زبان آنحضرت سرت
 جاری شد که او غلوم ملا بولوسان بعد از آن در خاطر آن که
 آشی که تبادول بینانید از این عنایت نمایند بحسب این خاطر چنانچه
 از دست مبارک خود نموده بخادم فرمودند که این اش را با این خود
 بده و از آن اش خودم همان که این عنایت آنحضرت است بحسب
 این محبت این طایفه علیکشت هر روز محبت این مخلص حضرت نبیان
 و محبتان ایشان زیادت میکرد و میداد و ارم که در محبت این طایفه
 بمیرم و از جمله محبتان ایشان محسوس کردم و کلمه بم با سبط ذریعه بود
 ع گوشه چشمی که مستشنا شوم از انبای جنس شک شد منظور بحکم الدین
 سکا را سرور است **اللهم خير عبد من اهل المحبة و مشي في المحبة و در آن**
 وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود
 و لیکن بحسب ضعف از آن بست یک سالگی تا خبر یافت و آنحضرت شریف
 آنحضرت بود که شبیه عنایت احرار خواند نامنمای دور رسیده اند
 اشاره دید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نسبت اند و در هر دو

چپ آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
 نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این
 مخلص را گرفته با حضرت سپردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بجهت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند که
 این فرزند ابو بکر است بعد از آن فرمودند که قرآن خوان بفرو
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم چند آیت فرائد آورد و چون از آن
 واقعه باز آمد بعنایت و ائمتا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
 قرآن عظیم در مدت هر ده روز میاود شد که از شفاعت قرآن این
 سنده های غرق در بحر عصبان را محروم کردانی و جرم ما را باعث
 دوری ما نکرد اغایت تو بعل ازل مرادیدی عیب من میدی
 تو بخود می تو بعل آن من عیب همان تو تو کمن چونکه دیده بخیز
 ای عمر نیز من بدانکه از زمان این واقعه مدت چهل سال گذشته
 بود که این مخلص در زمان جمع مجموعه شریفه که در بیان مشیخ صبیح
 انشاء دیده که بعنایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سفا که کرده ام تا
 فعل و این مخلص ملازمت حضرت عزیزان فدائی در خانه عارف

آن سوا که از جمله مخلصان آنحضرت است بود و در آن مجلس عظیم
طالب علم از سمرقند بیرون آمده بلازمست آنحضرت رسید آن
حاجین عبدلله خان سمرقند را محاضر کرده بود و حضرت عزیزان
قدس سره بجهت آشته دادن عبدلله خان و جوان مرد علی خان که
با پوشاه سمرقند بود و در آن سمرقند مستحقین بود آمده بودند و از آن
طالب علم آنحضرت پرسید که شجره چه حال دارد آن طالب علم گفت که
در وازه فیروزه که یک از در وازه های سمرقند است عبدلله خان
از بیرون بضر بنزد که در وازه یکسان شد و جوان مرد علی خان
قنارهای بنجسته مسلمانان را گرفته آورده آن در وازه را محکم خسته
خاک نیز کرد و آنحضرت فرمودند که غذا بزنند که بختی جوان مرد
بفلک برود و آنچه فرمودند بالاخر همان نور شد و در آن مجلس
از خادم جد بزرگوار این مخلص مولانا جان بابا نام داشت
و آنحضرت را بوی انفاق بود پرسید که حضرت درویش شیخ
عزیزان قدس سره براق خان را بهر محمد خان که کیف آشتی
دادن و مولانا جان بابا عرض کرد که حضرت ایشان بخار

تشریف برده جلاد و براق خان را بعنف گرفته از سرسلیمان دفع کرد
 بعد از آن بخارا داخل شدند و پسر محمد خان بخارا را با ایشان نیاز کرد
 و ایشان بخارا را پسر محمد خان دادند بعد از آن بخاطر آنحضرت مصمم
 شد که جوان مرد علی خان سمرقند را با ایشان نیاز کند بعد از آن عبید
 خان را ایشان گرفته از سر سمرقند بر بند چنانچه حضرت جد بزرگوار
 کرده اند و این بتفصیل در سبقت ایشان مذکور شده است بعد از آن
 این مجلس از آنحضرت مجازت گرفته بعلیا باد آمد بعد از آن حضرت عیسی
 از آن بتزلز ثقال نموده بقریه میرفت که فریب سمرقندست نزول نمود
 حضرت عزیزی و طاهر شیخ و افتخار شیخ و امیر نیره و میر کاشغری
 جوان مرد علی خان فرستاده اند که وی سمرقند را با نیاز کند سا
 عبید الله خان را از سر وی دور کنیم و آن بی دولت قبال کرده
 بعد از آن حضرت عزیزان بر رؤوس شهدا فرموده اند که پنجاه روز
 را شماره کنید که عبید الله خان بعد از گذشتن پنجاه دور و سمرقند
 میگیرد و با مراد عبید الله خان که در آن مجلس حاضر بود فرمودند که رفته
 عبید الله خان گویند که چون سمرقند را گیر و دوس را نواضع نماید یکی

استاد اعلیٰ حضرت مولانا عصمتہ اللہ و دیکری قاضی شاہ و سمرقند
 تاج کنند و چنان شد کہ بعد از چاہ دو روز عتبہ خان سمرقند
 گرفته و بختہ بای جوان مرد علی خان بزرگ رفت چنانچہ بزرگان
 آنحضرت جاری شدہ بود نقلت کہ چون حضرت عزیزان خواجہ
 لانا قدس شریکستان از برای زیارت هزار بابرکات حضرت
 سلطان اطریقہ خواجہ عبداللہی قدس شریف می بردہ اند در
 آنحضرت نقلی عارض شدہ بدان سبب بہ محفہ نشسته اند و در
 این محفہ را می کشید چون یک ازین سہا پارس شدہ حضرت عزیزان
 قدس بجای آن یک جابجہ محفہ شریفہ را خود کشید تا وہ در
 راہ بردہ اند و چون بر لب یاسی چون رسیدند و زنان بہ خیر
 دریا بودہ کشتی در انجانب یا بودہ و وہب گرفته برباد آمدہ
 و چون پارہ از دریا را قطع کردند یک سہا پاک شد و آن سہا
 مردہ را حرم نمودہ اند کہ بہ پروں دریا اندازند تا آنکہ پوست می چا
 صوفیہ پابرہنہ شود بدان سبب بہ پایان دریا افتادہ اند چندانکہ
 از نظر مردم دور شدہ نمی نمودہ اند و حرم کردہ اند کہ آنحضرت آب برد

و حضرت عزیزان خواجہ مولانا قدس سرہ را مضطرب و روی بجا کعبہ
 شریفہ آورده فرمودہ اند کہ بہت در نومیدی ہی بہیست نہای
 شب سید سفیدت بعد از ان صوفیان دیدہ اند کہ چہرہ سیاہ
 بہ پروں دریا افتادہ و آن سیاہ آن بود کہ آن بہت دمر دہ را
 بکنار دریا رسانیدہ بہ پروں دریا کہ مقدار قامت بلند از دریا بلند بود
 زور کردہ پرتافتہ اند و گفت کہ بہ حضرت عزیزان در را ہی چہاگر گنجی
 پیش آمدہ و رئیس ایشان میرزا خرم نام داشتہ و بہ حضرت را نا
 یک از ان جماعت آمدہ گفتہ کہ نگہای خود را بآیدہ بہ حضرت گفتہ اند کہ
 در آن نگہی باشد اگر کمان آن داری آیدہ ما را بجا و چون پیش ایشان
 رسید آن شخص را چنان بر زمین زودہ اند کہ ویرا بجلال جنبید
 نماندہ یک پای خود را بروی سنا دہ کمان ویرا کشیدہ اند بعد ازین
 دو کس دیگر از ایشانان بایشان متوجہ شدہ اند ہر دو را برابر بالائی
 شخص اول زودہ بدستار بایشان بستہ اند بعد از ان میرزا خرم آمدہ
 نصیر گفتہ ایشان را دہستہ عرض کردہ کہ ہر یک ازین مردم شکری را برجم
 میزدند این زور و ولایت بہت و جمہ بردست بہ حضرت انابت کردہ اند

و این مخلص سماع دارد که در وقتی که آنحضرت از ملازمت حضرت
 سولانا ولی عزیزان بکریمیه می فرستند بایشان چهارده کتیبه
 آمده پشته ایشانرا بسته اند و رئیس ایشان میرزا مارون نام داشت
 یکی مرید ایشان شده اند و آنچه اول مذکور شد در مناقب ایشان
 مسطور است نقلت که چون حضرت عزیزان شنیده اند که حضرت
 رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم شنین گرفته گاه ایشان نیز کشن
 می کردند و در آن زمان دو کشتی کبیر مشهور بوده یکی در بخارا
 و یکی در تاشکند پهلوان بخاری از برای کشنین قدر کرفتن پیکند
 میرفته که بکریمیه رسید از کشنین کرفتن آنحضرت اطلاع یافته بخانه
 آنحضرت آمده همان شده بعد از نماز آنحضرت چهارمین گندم را که از برای
 بردن آسیا و رجوا کرده بوده اند خواسته اند که از برای پهلوان
 بغرا نیز ند بفسرختن آنها آن گندم را بر مرکبی بار کرده اند چون بدواری
 رسید اند آن مرکب را برداشته بهمراهی این بازاران دیوار گذاشتند
 اند چون پهلوان این حال را مشاهده کرده که بزبان شده بدر رفته است
 و حاضرشاهی که از درویش ایشان بود میگفت که روزی کشن کبیری

بلازمت حضرت عزیزان از بخارا آمد و وی بسیار مشهور شد
 بود حضرت عزیزان قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند که شاه محمد
 فردا تو باین کشنین گیر و همان شب آن کشنین گیر غایب شد
 و گفته که چون حضرت عزیزان فرمودند که بوی کشنین گیر در حسن سبی
 و حضرتی نماند و چون فردا شد حضرت عزیزان فرمودند که کشنین گیر کجا
 شد عرض سه روز که شب بکاتب بمر قند رفته است فرمودند که اگر اچانی
 بود نهایتش آن بود که از شاه محمدی افتاد و حالا معلوم نیست که
 بمر قند رسد بعد از آن معلوم شد که بمر قند نرسید و در راه فوت
 شده است نقلت که روزی حضرت عزیزان قدس سره بلازمت مولانا
 خراسانی که تلمیذ حضرت بوده اند و در سلسله خواجگان بوده اند و از حضرت
 خواججه ارباب در تلمیذ سید بوده اند و چون نماز گذارده اند مولانا خراسانی
 مر قشیده اند و حضرت عزیزان نیز مر قشیده اند و در آن مر قشیده حضرت
 عزیزان قدس سره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله را دیده اند و
 نموده اند که چشم خود را نیک گشاده جمال جهان آرای حضرت نیک
 مشاهده نمایند اما که مولانا شمس نام از جمله تلامذۀ مولانا خراسانی است

برانوی حضرت عزیران قدری زده گفتا که شیخا تا چند خواب
 و حضرت عزیران ازین سخن غریب وحشت شده اند هم در آن حال
 مولانا سر از مراقبه برداشته فرموده اند که شیخا نصیب همین مقدار
 بود بعد از آن حضرت عزیران پرسید اند که شب کجا بودید حضرت عزیران
 گفته اند که در خانه شیخ ترکسنا بعد از آن گفته اند که از کدام
 آمدید حضرت عزیران فرموده اند از راه قرینه پا در آن آنجا مولانا
 گفته اند که در راه پا در آن در زیر فلان باغ چرا توقف نمودید حضرت
 عزیران فرموده اند بخت جمید الدین صوفی که از یاران عقیب مانده بود
 و مولانا خراست فرموده اند که شب اقع دیدیم که جمیع از راه پا در آن
 بتزومی آید و بر بالای ایشان علم سبزی برداشته اند که آن علم
 آباد و آباد بود و در زیر دیوار آن باغ زمانی توقف نمودند و بعد از آن
 روان شدند و هر چند تأمل نمودیم بخاطر ما افتاد که سبک در طبقه ماغیر
 ایشان کسی باشد نیست الحمد لله ما غلط نکرده بوده ایم و این مولانا
 خراست در هزار فاضل الانوار حضرت قریب بدر و از جنوب مذفونند
 نقلت که حضرت عزیران واقعه دیده اند که دو پیکر را کاب کشند

پدر عبدلله خان می آیند چهره پنداران یک سخن پرسیدند
 ایشان را جواب دادند بالاخر حضرت خیران فرموده اند که نتا
 کار آن باشد که نمایان قطب باشید مانند یک زفقیر اجم انگاه
 آن دو یک کفهای پای خود را با ایشان نموده اند که آلبه کرده و اما
 بوده فرموده اند ما این حال این خان را از ولایت بلخ می آریم شما
 بر حال رحم منجوید همانا که این همین وقعه و مثال آن باعث سرت
 حضرت خیران قدس سره علیه السلام شده و این مخلص استماع
 دارد که حضرت خیران قدس سره صرف هوای رانا افسام سببه خواند
 بوده اند ولیکن بر آنحضرت خیران از مبداء فیاض فاضله فیضان
 می شد و ملای زبان در آن جبران می مانند روزی این مخلص در وقت
 علیا باد در ملازمت آنحضرت در خانه عم فقیر بود و از آن حضرت معارف
 الهی صادر میشد که آنار معلوم اند بود و موی آن معارف چند باب
 از مشنوی حضرت مولوی و غیر آن بر زبان آنحضرت جاری شد که
 در آن نتیجه بود با وجود آنکه آنحضرت میفرموده اند که حضرت خواجہ مولانا
 خیران قدس سره لویجر بر بسیل تبرک من داده بودند و در آن لویجر

چون این بیت در نظر سن در آمد که بیت دفتر صوفی که صوت حرف
 نیست خردلی سپید همچون برف نیست آن یواج را بدید می دادم
 و میفهمیده اند مدت چهل سالست که بعد از آن سیح کتابی در نظر ما
 نمانده و بیان معارف ایشان چون مثنوی عارف و در قدس
 بود از سخن بسجین مناسب اتفاق کرده باز بر سخن می آمد ندای عزیز
 من بعضی از واردات ایشان مذکور میکرد و گوش می شنیدم و دار
 تا ترا کار آید بیت دادیم ترا کنج مقصودن را که باز رسیدیم تو
 شاید برمی آید جمله واردات آنحضرت آنکه بحضرت علم العلماء حضرت
 مولانا عصمت الله رحمه الله این بیت را که مبتذل پر کفین ببرد
 بدن که کف تراش بود در عدن به چنین معنی گفته اند که در بیت
 اشارت بطلان مذاهب باطله است چون معتقد که هر چند در قرآن
 و حدیث تدفیق بسیاری کنند و معنی خفیفه غریب بگویند و
 می میرد و متاثر نشده در بطلان من و میرود و اعادنا الله عز و جل
 و از آنجمله آنست که برادر طریقت مولانا خواجه یار که از جمله درویشان
 قدیم حضرت عزیزان قدسین بود میگفت که حضرت عزیزان قدسین

در زمان عتکاف بحضرت علم العلماء مولانا محمود کیلا خطا کرده فرمود
 تذکرایان مولانا سبستی کتابت و اگر ایشانرا اشتباهی شود رجوع
 کتاب میکنند بکتاب شما میدارند و این است که اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ
 اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ سخنان بخاطر می افتد معنی فرمود
 و حضرت مولانا محمود معنوی آن آیات و احادیث و منقولات
 از اکابر سیفیه بودند بعد از آن بحضرت معنی دیگر فرمودند و چنین
 خدمت مولانا محمود تیر سخنان مویده آن میگویند تا پنج کت چنین
 واقع شد بعد از آن از مبداء فیاض معنی دیگر بر صمبر بحضرت وارد
 شد چون بیان آن معنی فرمود مولانا محمود تیر شده برخاستند و
 عرض کردند که دیگر فهم ما رسد معنی دیگر تیر فرمودند و در هر مرتبه سخن
 مولانا محمود همین بود بعد از آن نظر شریف به صاحب انداخته فرمودند
 شما یا زاریکار سختم الله الله کویان تلقین فرمودند چنانچه طریقی
 ایشانست و از آنجمله است که رسم خان ترک پادشاهی کرده
 در سلک الیائی تحت قبا بی لایع فهم غیری داخل شده کوبیده
 غلت اختیار کرده از غیر دار رسد بوده این بیت را که است

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبح دم نخواهد ماند
 بحضرت مولانا ولی عزیزیان قدس سره ارسال نموده عرض داشت
 کرده که ازین پست مفهوم میگردود که شمع را که عبارت از محبت
 محبت و آنکه محبوب عاشق است گفته باشد و حال آنکه عکس آن است
 و آنحضرت جواب آنرا جواب بحضرت عزیزیان قدس سره کرده اند و حضرت
 عزیزیان قدس سره فرمودند که مراد از شمع روح انسان است و مراد او
 پروانه جوارح و می جوارح مانند پروانه است نسبت بروح و ترقیات
 روح ایشان بحمت وصل بین جوارح است یعنی میگوید که غنیمت
 ای روح وصل پروانه را که ترقیات تو بحمت این قالب جوارح است
 و این رسم خان را بحضرت عزیزیان مصاحبت تمام بوده و حضرت
 عزیزیان قدس سره ویرا ولی میگفته اند و از آنجمله آنست که حضرت عزیزیان
 قدس سره میفرموده اند که آنکه مشهور شده که الحقیقه اولی من الجبر
 مراد آنست که هر دلی را جبر خفیه است یعنی خفیه هر نفس اولی از جبر
 چه خفیه توجیه بجانب حق است و جبر توجیه بجانب خلق است که از برای
 تکمیل ایشان و علام عاقلان است چنانچه این سخن که الاولایه

اول سن الهیة برین محسوسست که ولایت برنی اولی از
 ثبوت همان نبی است و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
 چون حضرت خواجہ بزرگ خواجہ بہاء الدین قدس سره از حضرت قائم
 از کبار شیخ این سلسلہ اند نقل کرده او را صاف حمید ایشان را
 بیان میکرده اند جمعی را کمان آن شده که ایشان در سلسلہ جبر دخیل
 شده بہشتند از ایشان پرسیدند کہ سلسلہ شما کجا بہر سلسلہ حضرت
 فرموده اند کہ ہر سلسلہ کسی بجائی نمی رسد العاقل کیفیہ لا اشارت و از ان
 جملہ آنست کہ حضرت عزیزان قدس سره این دو بیت را میخواندند کہ
 بہت بہت بکن سبب در کوی دل زانکہ در خوانند در پلوی دل
 چون ترا این پہن باشد صفت عشق زود آید ترا ہم معرفت تو
 این بہت را کہ بہت بجد و جہد س عاشق نکرد و بکہ عشق ایان بود ایان
 عطائی بہت و میفرمودہ اند کہ میان بہات سابقہ و این لاحق واقع
 بیناید اول لالت بر اشرط جہد و سر کرد و بہت ثانیہ ولالت بر
 عدم آن کردہ چنانچہ ظہر بہت بعد از ان میفرمودہ اند کہ عشق کہ عبارت
 از ایمان بہت و جود وی شہ و طہ بشرط نیست لیکن چہر نہ بہ صفت

آنکس را و خاک ساری چشمش نظر بر جان راه دارد و گوشه دل که نظر
 الهی است مشغول فیضان ناست نهایی سازد و بنایت لم یزل و بفضل
 سبحان و مومنین رجائا رنج از رشحات باوی برسد و از نقش
 خلاصی یافته سیراب رحمت گردد و یافت حضرت عزیزان که
 بخندست طالب شیخ که جامع مقامات آنحضرت است خطاب نمود
 فرموده اند که چرا خدمت عم خود شیخ داود نمی کنی که مردی است
 دوران حین بخاطر شیخ طالب رسید که جلالت از عنایت شیخ
 داود بهتر است و آنحضرت بران خاطر شرافت یافته فرموده اند که
 می میگوید که جلالت شما بهتر از عنایت شیخ داود است و فرمودند که
 چه باید کرد و این مصراع را خواندند که هر کجا دل سیکند ناچار میسازند
 و هم طالب شیخ میگوید که مرا جوانی علاقه بود و من میجویم که با
 جوان بیان بندی برسم سوغات بدیم و از صوفیه شرم میشدیم
 و درین حین معلوم شد که فوطه آنحضرت آن جوان بسته لیکن
 آن فوطه گم نه گشته من بآن جوان گفتم که چه شود این تبرک را من
 داده این فوطه سوغات را بر بندید و در زمان این تکلم آنحضرت چپ

از خانه خود برآمده بر سیل علف فرمودند که این فوطه را ببرند آن
فوطه تبرک امین ده نقلت که در زمان خلوت روزی یکی بصوفیه
سیکنت که نوختن فی صحبت را کرم میپارزد بالفور آنحضرت ذکر را
فرمود آورده و می طلب نموده فرموده اند که مقصود از خلوت سبکست که
نفس آلوده و آلوده روز مجوس شده در مشغله ریاضت باشد و
درین وقت نوازی سخن میکند حال آنکه از حضرت سید تقی سید
خلیل سید فی مدینه بسیار شنیده که ایشان میگفتند که در خانه عز
مهان شدیم و آن عزیز در آن مهانی فی جاضر ساختن کفتم این
چست آن عزیز فرمود که این باعث زیاده ذوق مشوق می شود و
من آن عزیز گفتم که خراشت که به خلعه راه رود و درانی و نامی و اینان
آن نهاد عزیز را پر تافت از خانه می رفتیم و چون صومیان خلوت
این می گراست از ایشان دیده اند عزیزان نهاد ایشان برآمده
نقلت که روزی یکی از مخلصان حضرت عزیزان مدینه در کمال اسفا
آنحضرت آنحضرت چند عدد کاسه بطریق نیاز آورده و آنحضرت این کاسه را
بصوفیه سپردند که بخانه آنحضرت رسانند و یکی ازین کاسه ها را

خواجه محمد طاهر سلاکی که از مخلصان آنحضرت بوده از یکان صوفیان کفایت
 و بغل خود انداخته و آن کاشیکه کشیده و چون این حال معلوم آنحضرت
 شده فرموده اند که ما سپیدان این کاشیکه را بگیریم و چون خواجه
 محمد طاهر از ملازمت آنحضرت بجانب بخارا که وطن اهلوف ایشانست
 متوجه شده اند ایشانرا از و بر آورده و خواجه محمد طاهر بعد از چندگاه
 بلازمست ایشان کاشیکه نیاز آورده اند و آنحضرت فرموده اند که
 ای خواجه چون کاشیکه ما را شامتا و آن آوردید ما نیز شامتا و آن
 بدویم و در آن مجلس شخصی برخاسته به آنحضرت عرض کرد که آن کاشیکه
 در ولایت سمرقند در فلان قریه در دست فلان و آنحضرت همان
 شخص را فرستاده آن کاشیکه حاضر ساخته بخدمت خواجه محمد طاهر
 سپرده اند و نقلست که حضرت عزیران قدس سره در زمان ربیع الثانی
 هجری بمغایب سمرقند بوده بجانب ترکستان از برای زیارت حضرت
 سلطان الطریق قدس سره فرستاده اند و راه شخصی از صوفیه است
 نیک داشته و منعقد فرموده گفته که اگر کسی درین سفر میرد کشته می
 گردد و خواهد بود چون حضرت عزیران این سخن می شنیدند اندر فرمودند

مقعه ماورین سفارن بود که روی نیاز بر استان عالی شان آنحضرت
 بالیم و عرض کنیم که احوال مخلصان این ولایت بجهت تفرقه سلاطین
 زمان بغایت خراب است شاید که بآید آنحضرت این فتنه‌ها تسکین
 شود و بران شخص غضب فرمودند که هر که میخواد برود و هر که میخوا
 نرود و آن شخص اعتماد بآستعداد خود کرده و در آن مغرور فتنه پائی می
 ما سپرد برده و در ترکستان سپیدی را روز برده و از همراهی آنحضرت
 در آن مغروران ولایت مانده چون مردم آن ولایت دانستند که
 وی مقهور آنحضرت است می را از آن ولایت اخراج نموده اند و
 پست بران گفته که بهتر است نیز و چنان فتنه که هرگز برنجین
 نقلت که یکایک اهرای عبداللہ خان پیش حضرت عزیزان قدس سره
 آمده بعضی ایشان رسانیده که عبداللہ خان کس فرستاد که تنیم
 خان که صاحب بلخ بوده و پسر عم عبداللہ خان بوده است که
 کشید بنصف حاضر شود و بانفاق بجانب سر قندروان خواهد شد
 حضرت عزیزان قدس سره خطی کشید فرموده اند که اگر تیم خان آید نام
 خود را گردانیم بالاخر چنان شده که آنحضرت فرموده اند نفست ^{یک}

بلازم است ایشان آمده گفته که عابد خان میخواهد که خود رفته تیم خان
 را بیاورد و بعد از آن بر سر قند سوار شود حضرت عزیزان قدس سره
 فرموده اند که ای مردگان مردانه باشید که بعد از شش ماه عابد
 خان بر قند را خواهد گرفت و بچنان شده که آنحضرت فرموده اند و ابو
 شیخ نام از درویشان ایشان که از اولاد حضرت شیخ کمال الدین
 قدس سره بود میگفت که چون لشکر بآب سلطان بر سر ولایت کرمان
 رسیده صوفیان آنحضرت را تا راج کردند حضرت عزیزان قدس سره
 و غضب فرموده اند که آتش آفروده شانه را که بآب سلطان پست
 خود تر کشید ایشان نیاز کرده بود آنرا آتش گسته سوختند و
 فرمودند که سر بآب سلطان را کمان خور و بالاخر چنان شد که آنحضرت
 فرموده بودند نقدت که چون عابد خان ولایت بر قند را گرفته
 خدمت مولانا پائنده میاگانگی که از جبهه علمای بخارا و متجرب و زرگوار بودند
 و از مخلصان و مردمان قدیمی حضرت عزیزان قدس سره بودند آنحضرت
 عزیزان قدس سره حضرت طلبیدند که بر قند رفت عابد خان را
 مبارک باد کنند و آنحضرت بان راضی شده اند و هر چند منع کرده

متمنع نباشد از ایشان سعی تمام رخصت گرفته چون بنا کند رسید
 آثارش که غلبه الله خان پیدا شده که سمرقند را پرتافت می آید و علیه
 خان را نادیده گشته اند و از اینجا تقصیری بحضرت عزیزان قدس
 گفته ارسال نموده اند که ما تجدید ایمان به بزرگی آنحضرت آوردیم و
 بعد از تمام شدن خلوت شیخ کلان که از اولاد شیخ عابد که خلفا
 حضرت قطب الکبیر شیخ خدایه و عزیزان قدس سره اند و در مقابل آنحضرت
 نشسته بوده در خاطر شیخ کلان گذشته که آنکس قابل از دست
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منقذ و نفع می رسید باشد
 زمان حضرت عزیزان را اثراتی شده و مودود اند منقذ بر قابل از در
 و دیوار می آید از روح آنحضرت صلی الله علیه و آله بطریق اولی نقل است که
 هم شیخ کلان مذکور در یکی از عتکات حضرت عزیزان قدس سره
 بولانا خواه محمد کل که از بنده کان قدیم آنحضرت بوده می گفته اند که
 هنگام آنهم رسید جمعیّت زباده برد و بست گس نشد و مولانا
 محمد تیر گفته من هم درین فکرم که در سایر عتکات جمعیّت هم میشد
 آنحضرت با القور باشد و بر خوطر ایشان شده ذکر را فرود آورده

شیخ کلان را طلبیدند نه بوده اند که ما در بخارا بودیم که حضرت خان
 عزیزان که ذکر ایشان گذشت معترف بودند و در آن هنگام
 زیاده از ده دوازده کس نبود با آنکه بخارا ششم است و درین
 شورستان کریمیه زیاده از دویست کس در کار است بعد از خدمت
 شیخ کلان مولانا خواجه محمد بغایت محجوب دیدن آن را گشتند
 گفت که مولانا قربان دیوانه از صوفیه آنحضرت بوده در سورستان
 که قبل ازین مذکور شد بجهت برودت هوا از آنحضرت جدا شد
 مانده و بعد از آمدن وی آنحضرت کشت که کوشی کران شده است
 از وی سبب کوشی را پرسیدند وی گفت که در حلقه ذکر شیخ است
 حضرت سلطان الطریقه قدس بودم که هوا در کوشی من تاثیر کرد
 که آن پیدا شد و آنحضرت فرمودند که دروغ میگوئی تو در حلقه ذکر
 دیوانه شمس بوده به آن سبب کوشی کران شده است واقعاً چنان
 آنحضرت فرموده اند و لیکن مولانا قربان از ایشان پرسید
 خلاف واقع گفته چون دیوانه شمس حضرت ایشان شیخی نمی کرده
 مرد و ایشان لوده جناح و مناقب حضرت عزیزان ماندند که مذکور شد

شد انشاء الله تعالی نفیست که مولانا زینتی که از شعرا و فصیحان و
 کار بوده قصیده در بیج آنحضرت گفته بنظر آنحضرت رسانیده آنحضرت
 جابه مبارک خود را با داده اند چون ویرا از آنحضرت طمع بسیار
 بوده از مجلس آنحضرت برآمده آنجا به راه از بر خود کشیده گفته که ایشان
 بمن کفن دادند چون این سخن بسمع آنحضرت رسید فرموده اند که
 آن جابه کفن می باشد که چون مولانا زینتی بخارا استوخته شده در راه
 ویرا ثقلی عارض شده چون بخارا رسید وفات یافته است
 و آن جابه کفن می شده و این واقعه معروف و مشهور است و آنحضرت
 قدس سره در غایت تقوی بوده اند با وجود مباشرت و مصیبت
 جمیع اهل عالم چنانچه نفس بیکایه خائمان زبان که در کمال
 و دود بوده از برای حضرت عزیزان قدس سره جاها نیاز مرسته
 و آنحضرت آن جاها را بطلب علم داده خود پوشیده بعد از آن
 یکایه رعایا جابه از برای ایشان آورده جابه می پوشیده
 فرموده اند که هست بخشنده جان جبال وز می کندت همچو
 وصال وز می کندت از ترس خدا اگر کنی ترک چراغ روزی ده تو را

روزی کندت مولانا محمد یوسف سمرقندی نام طالب علمی بود
 میگفت که بلازم حضرت عزیزان جمعی از طلبه علم فرستیم و در مملکت
 آنحضرت بودیم که یکانی هر یک جویش همراه ایشان آمد و چند
 تنکه ایشان نیاز کردند آنحضرت بر اکیوح دی همراه فرمودند که بطلب
 جوالی برو و بعد از آن خادم را بگویند که این نیاز وی از برای وی
 کوسفند آنچه لازم ممانا دست بگیر بعد از آن فرمودند که کار این
 تقبالت چیست در به نام از برای زانکه بحضرت عزیزان قدس
 مرید و مخلص بوده و ترک سپاهی کری کرده در گوشه غلت بر زمین
 مشغول بوده سبی از برای آنحضرت نیاز فرستاده و آنحضرت آنرا
 رد کرده اند و پس در بعضی داشته نموده این سبب به جلال
 حضرت عزیزان قدس فرموده اند که همیشه مورد کورگان بحضرت ولایت
 بناه مقرب گاه همیشه کلال قدس خلاص نام داشته چون بمن
 بهمت ایشان مالک خراسان در حین تسخیر وی در آمده بحضرت
 امیر قدس عرض داشت نموده که خود شرف صحبت ایشان بواسطه
 مصالحت مملکت نمی تواند رسید و تصدیق آنحضرت بدو است

یک از مخدوم زاده کاثر اعنایت نمایند عین عنایت خواهد بود
 و حضرت امیر قدس سره فرزند ارشد از حبسند امیر حمزه را فرستاده
 امیر تیمور نور مرقد به استقبال آمده جمیع ممالک خراسان و نیا امیر
 حمزه کرده امیر حمزه قبول کرده اند ولایت بخارا را تذکره قبول کرده
 بعد از آن امیر تیمور فرموده اند که وطن با لوف ایشان سوخت
 اقبال کنند آنرا تیر قبول کرده اند بعد از آن حرم محترم امیر تیمور کن
 مانده از راهها پوست غوزه را جمع کرده اند از پس مانده آن ریان
 رشته و با فایده پیر این دوخته پیش امیر حمزه فرستاده چنان
 کرده که این پیر این برین وجه است و امیر حمزه آنرا تیر اقبال کرده اند
 فرمودند که سخن در پیر این نیست سخن در آنت که ما اگر هر دو را این پیر این
 را اقبال کنیم بعد از ما درویشان هر نذر را اقبال کنند و سخن با این
 سخن امیر حمزه است و خدمت مقبول شیخ که از جلد یاران قدیم و پدر
 حضرت عزیران قدس سره بودند میفرمودند که چون حضرت عزیران
 قدس سره بولایت فوشی شریف بردند و عبدالله خان در آن
 آوان در فرزندانش از برای آنحضرت نوشته که سلطان احمد

میرزا که پادشاه ما و را الهنر بوده از برای حضرت غوث اعرافا خواص
 اجراء قدس سی و ده ازین ولایت توشی نیاز کرده آنحضرت قبال نمود
 اند ما از برای آنحضرت سی و ده نیاز کردیم آنحضرت اول عالمی خیر کرد بعد
 فرمودند که عابد خان باب میکت که میخوایم که بجزاسان رویم چل
 ولایت بنوکر نمی رسد بدان سببیت بلخ را گرفته میخوایم بنوکر بدیم
 مناسبست که ما سی و ده را بگیریم که سی و دو کس را خواهد علفه شد بعد
 آن نشنا از کس عبدالله خان بجان فرستادند و دو عالمی سیاه
 کرده گفتند که از برای ما کوی این همه ده چه در کار است بعد از آن فرمودند
 ما که این خان کله الخن می گفتیم میخواید به تذویر ما را نوکر خود سازد ما نوکر
 کس نشویم و آن نیاز را قبال کردند نقل است که عیسی علیه السلام
 مردم پیدا شده است و عبدالله خان عرض داشت نمود که سه هزار
 غله از زراعت چهل شده است نیاز آنحضرت است آنحضرت فرمود
 اند جالانچه بکدامین زراعت کرده میشود بصوفیه و غیر هم کفایت میکند
 اگر عشرت ازین پشتر شود و بجا است میمخصه رسان آن زمان بنیم و
 فرمودند غوث بالله منها نقل است که حضرت عزیزان قدس در زمانه

ابو الحیر سلطان را عبد الله خان شسته بعضی از اقربای ابو الحیر سلطان
 و همراهی هم قند بلازمست حضرت عزیزان قدس سره که دارالامان بوده که
 و من فخله کان اینها رفته اند چون عبد الله خان بکارت
 آنحضرت آمده بعد از عبد الله خان اول جلالت بسیار کرده اند بعد
 این مضمون بر زبان آنحضرت جاری شده که بت چوب آب فرومی
 نبرد حکمت چیست شتر شامی ز فرد بردن برورده خوشن بعد
 از آن فرموده اند که بهتر از تو پیدا نمیشود و از برای خان فاخته خواند
 اند و عبد الله خان در آن ملازمست و هزار تنگه نیاز کرده است آن
 حضرت فرموده اند که درین کرت قبال کنیم که گناه کار بسیار در کنار
 ماست و دل خان بسیار مار یوس شود و آن نیاز را ببردیم تقسیم فرموده اند
 نقل است که آنحضرت در اینها که در ملازمست درویشان بوده اند
 و روی خود در راه طلب نموده اند از زرعت خود خراج میداده اند
 و بعد از کمال تکمیل و ارشاد و خلافت با پادشاهان زمان خراج را گرفته
 و آنحضرت خراج را جدا ساخته در چاه انداخته اند و در زمان خراج
 روی بخرابی آورده بعد از آن بامیه دین بر جمع نموده ازین معنی است

فرموده اند و مولی فرموده اند که اگر پادشاهان نکیرند شما خودتان
 باشید بمصرف رسانید بعد از آن بدرها و غیر هم من همصار منیر شد
 نفقت که شخصی مقدار صد تنگه پیش آنحضرت نیاز آورده آنحضرت
 فرموده اند که بطلبه صوفیان خانقاهی بپسند چون این سخن بسمع
 ایشان رسید اثر ذوق شوق ایشان ظاهر شده و آنحضرت
 فرموده اند که این نیاز باقریه کرسی نه برده به پوه زنان و تیمار
 به بعد از آن فرموده اند که ای طالب علان شما این را خلاص
 ساختم که با آموز میشدید و مشظر نیاز می گشتید و وفات آنحضرت
 قدس در کرمینه است در آنجا مدفونند نیز او تیرک به حضرت عیسی
 پیر شیخ قدس در تغریه و تجرید یکا نه روز کار بودند ایشان
 منقول نظر کیمیا اثر حضرت قطب الکبر اعتراف شیخ خدایه او قدس اند
 میفرمودند که غیبی بود که حضرت درویش شیخ عزیزان قدس در
 بمنزل اشرف آوردند چون مرادیدند فرمودند پیرم عاشق فرمودند که
 درین روز عید در غریزه در ملازمست حضرت غوث اعظم و آنرا
 شیخ خدایه او قدس مقدار دو هزار کسر از مخاصان آنحضرت ^{مستطفا}

ایشان بودند شمار آنحضرت فرمودند که وقتی شود که پیرم عاشق
 شود و بعد از آن همه وقت ایشانرا پیرم عاشق میکفت اند و آنوقت
 بود که چون والد شریف ایشان در آن روز به بندگی حضرت عزرائ
 قدس سر رسید اند حضرت عزرائ در آن مجمع عظیم پرسیدند که
 پیرم با نیاوردی والد ایشان گفته اند که سب نبود فرمودند چرا
 نیاوردی سده اند که موزه نداشت فرموده اند چرا پای پیرم
 نیاوردی نظم شد که ترا بوی التفات نیست وقتی شود که پیرم عاشق
 این عنایت باعث آن شده که ملقب بعباشق شده اند همانا که
 اثر نفس شریف آنحضرت بوده که اثر ذوق شوق و عشق از ایشان
 نظم و هویدا بود و عشق ایشان بحضرت عزرائ شیخ خدا بر او
 بر وجهی بود که چون بود که چون نام آنحضرت مذکور می شد اثر ذوق
 و پیروی در ایشان نظم میشد روزی در خلوت بودند که حضرت
 ایشان را غلبه بر وجهی شد که بغایت نماز و اعدا و انزاف را میوش کردند
 و این مختص بپهلوی ایشان اسناده گفت که یک کت شد و دو
 شد بالاخر بعد از گذاردن نماز پیشین روز سیم آن خلوت شیخ

دیگر که در آن خلوت تشریف داشتند خلوت را تمام ساخته بخدمت
 بخانه بردند و ایشان فریاد میکردند که سوختم چون چنان مطلع
 اند که این خانه است بعد از آن بخانه و سحر آمده تا زمان صبح برپا
 توجه بتابد آن خانه کرده است و دور غایت تخریب بود و چون
 شد با نازان حال بحال صلی میزند چنان کمال و شرم نداشت
 چاره کارم میپیرانده است و میفرمودند که در منزل حضرت جدید کو
 شما و خدمت والد با اتفاق خلوت نشسته بودند که در روز تازی
 آن خلوت فقیر نفس خود چنانی آبی می شستم که والد ما از او
 بحضرت جدید کو ارشاد عرض کرده اند که از پریم بچنین شکست
 نفس و بدیم و همان سلامت این دو عزیز مرا طلبید حضرت ذکر کردند
 و با ما ایشان ذکر گفتند باز بخدمت رفتم و در آن خلوت حضرت
 عزیزان فاسخ قدس شریف داشتند و زمان طلب بخدمت
 و بعد از تازی آن خلوت حضرت عزیزان فاسخ قدس شریف بفقیر گفتند
 پریم سخنی که درین خلوت در زیر پای این دو عزیزان نهانند
 از والد خود در خواست کرده اند ما این بر عهد و آن نذران حضرت

از برای خود بسیار چن چاه و غیر آن ساخته زیادتی آنرا جای نماز
 ساختند بعد از آن رفتند و میفرمودند که روزی که بحضرت
 عزیزان قاسم شیخ قدس سره ارادت میکردیم ایشان فرمودند که
 وقتی که ما در طلب بودیم شما از شیخ کبار حضرت یافته بودید و مادران
 مجلس بودیم و آن واقعه غلو نشد اما یاد کردند بعد از آن این مثل ترکی را
 گفتند که آفرین دولت کو ز جبار مان ما را مید گفتند ذکر ارادت
 حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که در زمان هر چه سالکی اول
 شریف با بحضرت بابای ترکشن روز که ذکر ایشان گذشت ما را به
 ساختند چند روز ما که بایشان را تربیت می نمودیم و بعد از آن
 ایشان بحضرت بتحاق جافظ قدس سره که ذکر ایشان نیز گذشت مرید
 شدیم و بعد از آن فقال ایشان بحضرت قطب معارفین غوث الاعظم
 حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شدیم و حضرت عزیزان قدس سره
 آنحضرت را هفت کت حضرت کل داده اند میفرمودند که در عتبات
 و حلقه ذکر حضرت عزیزان قدس سره اشاره دیدم که کاسه کلانی
 پر از شربت است یا شربت از غیب بمن داشتند و من عرض کردم که

بحضرت عزیزان دارید و حضرت عزیزان قدس سره آن کار کرده گرفته
 تمام خوردند چون آن شہادت را بحضرت عزیزان قدس سره عرض نمودم
 آنحضرت بسامع خواستند و بعد از آن این حکمت شریف اتارا کہ
 بہت ایچکان لاغثق شہر این نفس ہوا دین او تار لارہ یوق
 یوق خطا ایشان لالینک جان ہیا رسا جار لارہ تا آخر آن بطریق
 تمقین گفتند بعد از آن فرمودند کہ پیرم شیخ آن کاسہ پر ثمر ریاضت
 شما بود کہ شما آورده اند شما تعظیماً اورا بجا عرض کردیم و ما شما را رست
 کل دادیم و فرمودند کہ رخصت کردیم کہ بروش و طریق سہ عزیز عمل کنید
 یکی فقیر و دیگری الدشا خدمت فقیر شیخ و دیگری حضرت قطب الکبرا
 حضرت عزیزان شیخ خدا یاد قدس سرہ و ہم حضرت عزیزان قدس سرہ
 میفرمودند کہ روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ میفرمودند کہ
 پیرم شیخ این کہ ادعوی کرد کہ یک کاسہ جو با سبب مان بدہ این عیاش
 آن شد کہ جفت کاہ و داشتہ و غیر آن پیدا کردیم و شما را رخصت کردیم
 اگر نوانید مثل ما شما کمبندہ و اگر نہ مثل حضرت عزیزان شیخ خدا یاد
 کمبندہ حضرت اگر نیاز می آید می دادہ اند والا نہ کاہ بودہ و نہ جو

الله بسوا و هو سبب این بوده بعد ازین سخن حضرت
 عزیزان ما قدسک التقات باین مخلص گشته گفتند که شما هم توانید مثل
 حضرت عزیزان فایم شیخ قدسک مکینید و الا مثل حضرت شیخ خدایه او
 قدسک مکینید اللهم وفقنی و یوسف مودند که حضرت عزیزان فایم شیخ
 قدسک ما را و الف شیخ که برادر در محراب و خادم ایشان بود بجهت خدا
 پیش عبد الله خان فرستادند و چون پیش خانان مذکور رسیدیم
 خان هر دو پای بخدمت الف شیخ عنایت نمودند چون پیش آنحضرت
 آمدیم ایشان از آن حال مطلع شده تخته پوستی که در زیر پای خود انداخته
 نشسته بودند آنرا از زیر پای خود گرفتند و باره انداخته و خطاب با الف
 شیخ کرده فرمودند که شیخ بر بالای این نشین که بهر هوئی این پو
 نخته عنایتی تو شود و آنچه خان بنوداده از آن تو بهم میفرمودند که
 حضرت عزیزان قدسک روزی بجلازست حضرت عزیزان قدسک
 رسیدیم صوفیه خانقاویه از آمدن ما خوش وقت شده گفتند که از
 بخارا حافظی خوش خلقی آمده است هر وقت که پیش آنحضرت میخواهد که
 غزل خواند آنحضرت میفرمایند که حافظ قرآن خواندنی کنارند که فقط اول

خواند چون شما آمدید میس دست که شما غزل فرمائید و همین میفرمود
 مذک که بعد از چند روز مرثیای وقت ذکر کون شد و ذوق غلبه کرده و آن
 غلبه که منم جافظ کجاست و آن جافظ حاضر شده و من گفتیم که غزل خواند
 و چون می غزل خواند من از ره کشیدم و یکی اهل خانقاه بر سر من
 کرده و در آن نیمه شب کشیده اند و غوغای غریب خانقاه شده و
 چون این غلبه خانقاه و فریاد و فغان صوفیه را آنحضرت شنیدند
 فرموده اند که این غوغای پر سر و سرخ است بعد از آن بخانقاه آمده بر
 من حاضر شده و عصاره دلتها بر پای استاده اند و دست هر که او را
 عشق صادق است بر سرش معشوق عاشق است بعد از آن من
 از آن حال باز آمده ذکر را فرمودم و چون مطلع شدم که آنحضرت به
 سر من حاضرند تقصیر کو بیان بر زیر قدم آنحضرت قدس انعام و کرامت
 فرمودند که اینها سرخ شما مبارک است هم میفرمودند که من در یک آن
 خلوتهای حضرت عزیزان قدس ضعیفی داشته ام آنحضرت فرمودند که
 من در یک آن حجرهای درون خانقاه به ششم روزی مرا وقت خوش
 شده از آن حجر برآمده سماع کرده بالاخر و در خانقاه عالم پناه نهاده ام و

چون آنحضرت بر سر رسید از آن حال مطلع شده اند فرمودند که
 خدایان این کعبه می آید تا پس تو هم میفرمودند که چون حضرت
 عزیران تدبیر در خانقاه مکه در موضع رسید آهوست خلوت
 از آن خلوت برآمدند بخانه ما شریف آوردند و سن آنچه در آن
 بود باین عرض کردم مکی را بفقرا دادند و یک کلیم بود آزا فرمودند که
 بر برمهان خدایم اندخت و بعد از آن فرمودند که بخبرید و تفهید تو
 پنجصد حضرت مهملونین ابابکر صدیق رضی الله عنه مرانکه
 آنحضرت رضی الله عنه جمیع اموال از برای فقرا پیش حضرت مصطفی
 صلی الله علیه وسلم آوردند و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
 سوال کردند که از برای عیال چه کند هشتم صدیق اکبر رضی الله عنه
 فرمودند که خدا و رسول خدا را گذاشته و بعد از آن حضرت عزیران
 قدس سره بجانب لایت کریمه متوجه گشتند و چون پرون موضع شد
 آهوبرآمدند فرمودند که شیخ شما بناشکند روید و اینجا خلوت نشیند
 و مردم را مریه گیرید و اگر کسی قائل بر حضرت باشد و بر اخصت بیدید
 و از اینجا بترکمان روید و اینجا خلوت بگزینید و شمس و یوانه نام

مریدی داریم که آنجا بدحضت باشی می کرده ویراتا، ویب بکشد و ما
 بالفور توجه تا سکنه شدیم و چون آنجا رسیدیم بامر آنحضرت عجلت
 نشتم و از آنجا به ترکستان فرستیم و چون پگاه روز بترکستان
 داخل شدیم پگاه روز شنبه ترکستان پیش حاضر شدند و شمس دیوانه
 تیر آمد و گفت که من مشغع ابیمیم که حضرت عزیزان قدس سره بدینجا
 شریف آورده اند من گفتم که ما را بجهت تو فرستاده اند که ترا آواز
 کنیم و آن دیوانه با اتفاق ما بلا زمت آنحضرت رفت و چون ملاقات
 ایشان رسیدیم ویرا از مجلس دور کرده اند بعد از آن ما رفته و با
 صوفیه آنحضرت اتفاق نموده کردن ویرا بسند پیش آنحضرت فرستم
 اقبال نموده فرمودند که این دیوانه استقامت ندارد و چون وقت
 ذکر شد آن دیوانه در حلقه ذکر درآمد و در مقابل آنحضرت ایستاد
 گفت آنحضرت ذکر را فرود آورده فرمودند که صوفی مقصود ابوالحسن است
 می باید که شونده در ذکر باز ویرا بدر کردند بعد از آن دیوانه را
 توفیق نشد که در ملازمت آنحضرت باشد و مولانا شاهیستین سنان
 که از مخلصان این سلسله شریفه بود میگفت که روزی از برای زیاده

هزار بار بركات حضرت خواجہ ہر از قدسہ رنم و چون بمبرل شریف حضرت
 خواجہ ہاشم کما از جملہ فرزندان آنحضرت و علم العلماء وقت بودند
 رسیدم و صحبت ایشان مشرف شدم مولانا یوسف میرہ فاضل کچھ
 نام پیری دہشت کہ بغایت با ادب بود و در آن مجلس سبیل تحفیر اس
 سلسلہ شریف گفت کہ سلسلہ جہرہ و پوستین گول و سن گفتہ خدا را
 و پوستین گول می توان یافت و آن بی ادب نہ اند کہ لباس
 شریف حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را و اخر چون کہ اس غلامان
 بہ تکلف بود چنانچہ در کتب اہل بیت مسطور است و چون ازین واقعہ
 کما پیشتر گذشتہ بلا زمت حضرت غنیان پیر شیخ قدس سرہ رسیدم
 و آنحضرت را طوف کردم نہ بود نہ کہ مولانا شاہ حسین خدا را در پوین
 گول می توان یافت و این مخلص شبی در سمرقند در زمان تاجستان
 بمطالعہ مشغول بود چون صبح شد پای دراز کرد و بالفور خواب ربودہ و
 بافتاب آمدن شدہ و فوہ دیدم کہ حضرت عزیزان قدس سرہ بر این مخلص آمدہ
 بہشت خود از کف من گرفتہ می جنبانیدن کہ وقت نماز گذشت و چون
 پندار شدم انر جنبانیدن آنحضرت در کف این مخلص بود و همچنین این

واقعۀ بعینه از خدمت الدفیع که ذکر ایشان گذشت نسبت باین مخلص
واقع شد آلی این و ذرافتاده و در خواب غفلت در مانده را بنیست
این عزیزان از خواب غفلت بیدار کرده اند از جمله نزدیکان
آمین یا رب العالمین و این مخلص روزی وقت صبح از علیا بادیو
سید امیر که منزل شریف حضرت ایشان نجاست بکار استحضرت
میرفت چون فریبان موضع رسید مؤذن کمبیر فرزند را آورد و بانها
نرسیدیم و در خاطر گذشت که آمدن این مخلص معلوم آنحضرت است
اگر مؤذن را میفهمودند که تاخیر میکرد و مانا از جمعیت بیدار بستم
چون آنحضرت از نماز شراق فارغ شدند بقیه خطاب کرده فرمودند که
بمؤذن شہادت کردیم تاخیر کند و مؤذن تا فصد زود کمبیر فرزند
و آنحضرت را اگر ضعفی می بود چون خلوت و یا عسکان مرشدان این
ضعف زایل می شد و تمام صحبت یافته در آن خلوت و عسکان در روز
میشدند و در رمضان آنحضرت را ضعف بود که هفده روز دوزخ را افطار
نمودن چون وقت عسکان شد باران و مجپان و مخلص آنحضرت از افطار
و طواف ایشان در پیش ایشان جمع شدند و حضرت ایشان مخلص را

خطاب کرده گفتند که ما در ضعیف و بفرده روز فطار کرده ایم چون تویم که
 اعتکاف نشینیم این مخلص استیغنی کرده بعرض اندر سائید که
 مقصود این مخلصان است که در عشره اواخر رمضان در بندگی آنحضرت
 باشند خواه اعتکاف نشینند و خواه نه نشینند بعد از آن فرمود
 مذکور است روزی که در ده بشینیم باشد که حق سبحانه و تعالی عطا کند
 و چون فدا شد نیست اعتکاف کرده نماز را نشسته گذارند و روز
 دیگر آنحضرت را ذوق غلبه کرد بر خواسته در سماع شدند و چند آن
 خانقاه را کشتن جوانان مانده شدند بعد از آن صحبت تمام شد
 تا آخر آن اعتکاف در ذوق و شوق بودند روزی حضرت عزیزان مدینه
 بحضرت عظم العلماء اسنادی محمدی مولانا صادق قدس سره
 گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم چون چشم کشادیم دیدیم که
 خانقاه از مردم پر شد و این مردم را هرگز ندیده بودیم و حضرت محمدی
 فرمودند که ملائکه که هرگز باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند
 چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر مجلس فرج حاضر میشوند و حضرت
 عزیزان قدس سره عین سوز و ذوق بودند روزی فقیر را فرمودند که

بپایید بعلیا باورفت نانی چارمی یافت بمرکبی سوار خسته
 بلازمست آنحضرت بردیم دوران حین آنحضرت در ذکر بودند چون
 نانی فی را بر لب آنحضرت برخو استه در سماع شدند و در آن آن
 هشتاد و چهار ساله کمایش بودند و روز تا بنان بود و در نیم
 روز در سماع و ذکر بودند و صحبت عظیم گرفت همه را وقت دیگر کوشید
 هست پیری که بدیداروی از دست شوی آن به که بزرگ پیری می پست
 شوی پیری که بود باده زدوشی کاشش زه جو بجریم خلد خوش آنانش
 کرد هر شش بار نیای باری خود را بر لب سبایه دیو کاشش آنحضرت
 پشتر در ذوق و شوق بودند شبی این مخلص رسم فند و فقه و دیگر
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بهر ای صحابی رضی الله عنهم اجمعین
 نشسته اند و این مخلص خادم شده در دامن خود مانده اند ^{در آن} آنحضرت
 مجلس عظیم تقیم میکردم و حضرت عزیزان گاه در موضع آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نظر میشده اند چون ازین واقعه باز آمدیم در آن شب ^{شب} آنحضرت
 حضرت عزیزان رفته این واقعه را عرض نمودم آنحضرت فرمودند که ای
 بیدار بودیم و به شب این هست میخواندیم که هست شد روی دوست ^{فیله}

ما که امام شمس را در نماز خویش با افتد کند بعد از آن فرمودند که
 آن در فقه را در کتاب مجموعه ایشان نوشته شد و آن روز از برای
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوفه می گشته ختم کردند و مولانا عبدالمؤمن که
 در مناقب حضرت عزیزان قائم شیخ قدس سره ذکر وی گذشت بکفایت که
 حضرت عزیزان قدس سره در حق حضرت ایشان فرمودند که پیرمیشیج مجرب
 دارد که فایق بر همه است و در وی یحیی از محبت خدا و رسول خدا چیزی
 نیست و مدار بر محبت است و این محبت باعث آنست که مادر حضرت
 کل داده بجای خود و لقب ده ایم و ضربت سلسله شریفه در لبت حضرت عزیزان
 قدس سره میفرمودند که پیرمیشیج مقابل بنشین و همچنین حضرت ایشان
 مخاص غایت کرده میفرمودند که تو نیز مقابل بنشین بر پت بدین مهیای
 شاخ بر شاخ بدرگاه تو می نشینم گستاخ و عمر شریف آنحضرت به شهادت
 هفت رسید بود و آنحضرت در زمان وفات ابن بیت خوانند گفته
 جان من سپردم پت بنده همان بکه زلف خورشید غدر بدرگاه خدا او
 فرزند سزاوار خداوند بشن کن خواند که کجا آورد و عمر قدس شریف آنحضرت
 در موضع سید ابو قریب بعلیا باد عمر گفته است بزار و تیر که ذکر حضرت

مخلص خان قدس سرایشان نیز از خلفای حضرت غزیران شام
شیخ قدس سره اند و سالها در خدمت حضرت مولانا ولی غزیران قدس سره
بوده اند چنانچه در مناقب ایشان گذشت خدمت ربیبی حضرت غزیران
مولانا ولی قدس سره و منزل حضرت خان قدس سره همان شده اند و در آن
زمان خدمت مخلص خان بمتمول بوده اند و آن شب خدمتها شایسته
بجای حضرت بجای آورده اند چون وقت انتقال آنحضرت از منزل حضرت خان
شده حضرت مولانا ولی غزیران قدس سره دعا کرده اند که پست دنیا یک لایه
آخر تنگ فورسول و بعضی از اکابر طریقت چنین فرموده اند که بوز و
فروق بوز و لئون شو حضرت محمد رسول الله تنگ زو کی توز و لئون
آنکه اکبر و چون حضرت غزیران مولانا ولی قدس سره این دعا کرده اند
برودی در همان چند روز دینوی ایشان آنچه از جمله حیوانات بوده
هلاک شده و دیگران بجهت حوادث نابود گشته بعد از آن حضرت
مخلص خان پیاده چند بالینی در پشت خود برداشته و بهم هر روز خود
خود را تیر پیاده بوده و بلازمست حضرت مولانا ولی غزیران قدس سره
رفته سالها در خدمت صحبت آنحضرت بر سبیل توفیق و بجزیره تمام بوده اند

و تا آخر عمر طریق ایشان تفرید و تجسید بود و در ملازمت آنحضرت
 ریاضات شاقه کشیده اند و آنحضرت ایشانرا اجازه داده اند
 و بعد از شرف آنحضرت مدت ده سال چهارتپیج راتنها می گفتند
 و محکم صحبت ایشان نمی شسته بعد از آن بلازمت حضرت قائم
 شیخ قدس سره رسید بایشان مرید شده اند و حضرت عزیزان قدس سره
 میفرمودند که چون حضرت مخلص خان نورمحمد به حضرت عزیزان قدس سره
 مرید شدند حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که پرستش مخلص خان بام
 پره بودند و کلام سال شده اند بام مرید شدند باب ایشان حضرت دایم که
 آنچه غیریت سلسله است چنان کنند ای عزیز من بدانکه حضرت ائمه
 درین طریق این عبارت از پر کامل صادر شود و کلام را حضرت دایم که
 آنچه میان عمل کنند و حضرت مخلص خان نورمحمد تا آخر عمر ریاضات شاقه
 می کشیدند و شبهای جمعه خصوصاً صوفیه را تا روز ذکر آره می کشیدند
 و در وقت خود یکانه زمان بودند و وفات ایشان در فریه سوغا حجه
 از قزاقی سعد افندیلیت هم قندست و مدفن ایشان تیرماهی
 سیرا و دینبرگ به حضرت افتخار شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای

حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سره و حضرت شیخ هفت سال گشته
 شریفیه بوده اند با دیبای کرامی صحبت داشته اند و حضرت شیخ
 محمد کبری قدس سره که عالم بعلم و باطن بوده اند مرید شده اند تا در حد
 ایشان بوده اند حضرت شیخ میفرمودند که حضرت شیخ محمد کبری قدس سره
 چون شخصی را تربیت میکرد میفرمودند که اشغالهای مثنوی مالک
 یعنی صحبت حال بعد از آن آن شخص از نظرات ایشان چندگاه دور
 چنان ضبط حال خود میکرد که ویرا بمن بخت حضرت شیخ قدس سره
 اطمینان حاصل میشد بعد از آن بلازمست ایشان جاری نمیدور
 طریق که بجانب پنهانی فرتم که حضرت شیخ محمد کبری قدس سره بفقیر التفات
 و خطاب نموده فرمودند که اشغالک فقیر در آن کوهها و صحراهاست
 روز بسر بروم بعد از آن بلازمست و صحبت حضرت شیخ محمد کبری قدس سره
 رسیدم و حضرت شیخ از حضرت شیخ محمد کبری قدس سره در خصوص ده اند و حضرت
 استاد و مخدومی علم العلامه مولانا صادق قدس سره نیز در علم حدیث از
 حضرت شیخ محمد کبری قدس سره میفرمودند که حضرت شیخ محمد کبری قدس سره در جمیع
 علوم مستبحر بودند و علم ایشان بی تعلّم و تعلیم بوده و الله شریف ایشان

شیخ حسن بکری قدس سره چون او را خبر عسر بدینه شریفه رسید اندر
 کرده اند که یا رسول الله محمد عالمی است و چیزی نخواهده و عمر حسن با خبر رسیده
 محمد را بشما هم سپاچم آوازی از روضه شریفه برآمده که محمد را ما قبال نمودم
 چون شیخ حسن بصبر که موطن ایشان است شریف نموده اند از عالم احوال
 نموده اند و همان شب ایشان افعال نموده اند چون فرود آمدند شیخ محمد
 قدس سره دهنمند روز کار ظاهر شده اند و حضرت مخدومی قدس سره میفرمودند که
 حضرت شیخ محمد قدس سره این حدیث با نقل کردند که حضرت امیر مومنین علی
 رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند که آنحضرت صلی
 علیه و آله فرمودند که جمیع معارف آن در فائده است و جمیع معارف فائده در جمیع
 و جمیع معارف الله در بای الله است و جمیع معارف الله در نقطه است
 چون سخن شیخ محمد قدس سره بدینچاکت حضرت شیخ محمد قدس سره گویان شد
 فرمودند که محمد بکری است الله سالیست که سر فرود برده است و علم نقطه یک
 لعه بر در نتواند کرد و حضرت مخدوم قدس سره چون سخن حضرت شیخ
 محمد نقل کردند ایشان نیز گویان شده نیز فرمودند ندانیم که علم نقطه
 چیست و هم حضرت افتخار شیخ قدس سره میفرمودند که مادر که بغیر میسید

۴۶۳
از بلاد هند بودند شناسا بودیم و آن سید بجزید تمام داشته
می بست و یک تمام برهنه بود چون سید وقت ارتحال سید مکه شریفه
خطاب آن نکسته بود کرده فرمود که تو هم ما عزرا آن نکسته پرتا
و جان بجایان تسلیم نمود و هم حضرت شیخ می گفتند سید جمال ام درویش
از بخارا بود و آن سید مرید بود و سید جمال چون وفات کرد از سادات
مدینه را خواستگاری کرد و آن سید دختر خود را بوی نهاد و او را
سیادت می کرد و سید جمال گفت که بروضة آنحضرت صلی علیه و
سلم حاضر شویم و آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کنیم بعد از آن یکی
اهل مدینه شریفه در روضه آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند و سید
جمال عرض کرد که یا رسول الله من فرزند شما هستم یا فی آوازی از
روضه شریفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآمد که سید جمال بپشت
و آن دختر را بسید جمال عقد بستند و حضرت افتخار شیخ بعد از
آنقال زحرم مکه شریفه حضرت عزیزان فام شیخ قدس سره فرمودند
در ظل تربت آنحضرت بودند و از ایشان مجاز اند و هم قدس شریف حضرت
شیخ در ولایت نهار عمر قند ز رفیع قومی ست نیز او تیرک به ما

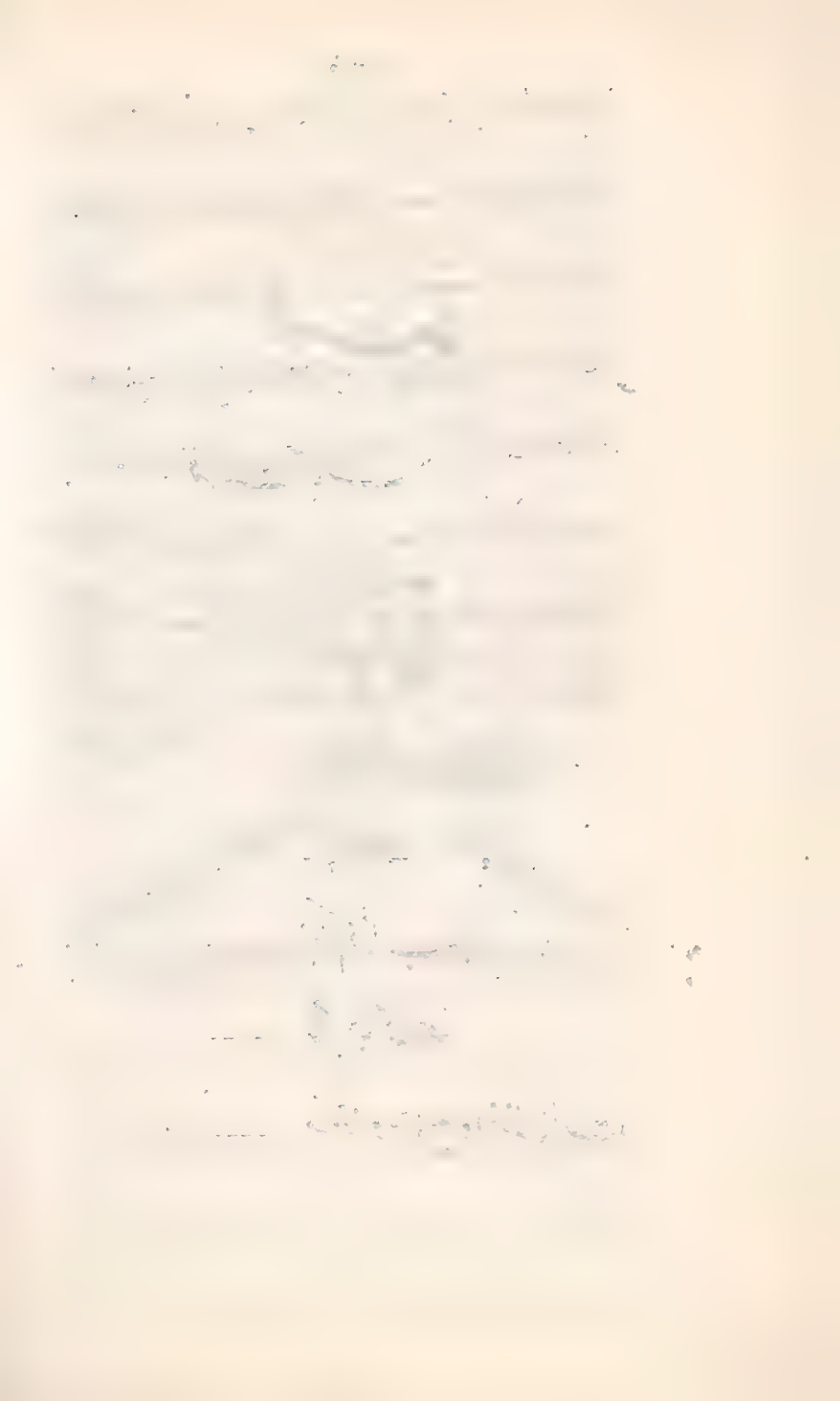
آلم حکومت و لیا که امر این دور مانده بهجور راجع و مکرر و بفضل
 عظم و عنایت استنای نهجیله محبت مجانب خویش عنای از
 خاکپاران درشتا کاتب پشیمین یارب العالمین تمام شد بخیر
 این مجموع که مشتمل بر بیست و یک فصل در بیان فضائل حمید فعال پسندیده او بنا
 افتد که مجانب بل محبوب باقی اند سبب آن در شهر جمادی است و در هزار
 و دویست پنجاه یک نام یافت. توقع از ناظران این رساله باشد
 آنکه اگر سهو و یا غلطی رفته باشد در تصحیح آن کوشیدند کاتب را عی
 خیر بآورد باشند اللهم اغفر له و لوالدیه و لجميع المومنین و المومنات
 بر جنتک با ارحم الراحمین

خط بروزی و در بنده صد
 ۱۲۵۱
 خط نویسنده که بر فاضل رود
 بد پذیرای کریم کرده ما
 مدال روز چهارم برده ما

فهرست ها

فهرست آیات

- _____ حدیث ها
- _____ اقوال مشایخ و ...
- _____ اشعار فارسی و عربی و ترکی
- _____ نام کسان
- _____ نام کُتاب ها
- _____ نام جای ها
- _____ مأخذ و منابع و اختصارات



فهرست آیات

اتستبدلون الذى هو ادنى بالذى

هو خير. (البقرة: ١٧٧).

اتقوا الله وقولوا قولا سديدا

يصلح لكم اعمالكم. (الاحزاب: ٧٠-٧١).

اتقوا ربكم. (النساء: ١).

ادخلوها بسلام امنين.

(الحجر: ٤٤).

ادخلى جنتى. (البلد: ٣٠).

ادع الى سبيل ربك بالحكمة و

الموعظة الحسنة. (النحل: ١٢٥).

ادعوا ربكم تضرعا وخفية.

(الاعراف: ٥٥).

اذا قيل لم لا اله الا الله يستكبرون.

(الصافات: ٣٥٠).

اِذَا الْقِيَمَةُ فُتِّتْ فَاتَّبِعْتُمْ وَادْكُرُوا
اللَّهُ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

(الأنفال: ٤٥).

٣٣

ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُّرْضِيَةً
: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ ...

٤١ افْغِيْرِ اللَّهُ تَتَّقُونَ. (النحل: ٥٢).

٤١

إِلَّا أَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ

٤٣٠، ٢٢٩

لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (يونس: ٦٢).

لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا

بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

٤٨ (الحج السجدة: ٣٠).

٤٨

الَّذِينَ آمَنُوا بِقُلُوبِهِمْ سَلِيمًا.

٧٤ (الشعراء: ٨٩).

٧٤

الَّذِينَ ظَلَمُوا. (النمل: ١١).

١٥

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ. وَالَّذِي

هُوَ يَطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي.

١١٣، ٧٩ (الشعراء: ٧٨-٧٩).

١١٣، ٧٩

الَّذِينَ يَذْكُرْنَ اللَّهَ. (ال عمران: ١٩١).

٣٢

اللَّهُ الصَّمِدُ (الخلاص: ٢).

٢٤٦

اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم
نعمتي. (المائدة: ٣).

٢٧٣

انا ارسلناك بالحق بشيراً ونذيراً.
(البقرة: ١١٩).

٢

ان ابراهيم لا واثلاً حليماً.

٣٧

(التوبة: ١١٤).

انا عرضنا الامانة على السموات و
الارض والجبال فابدين ان يحملنها و
اشفقن منها وحملها الانسان.

٥٤

(الاحزاب: ٧٢).

ان اكرمكم عند الله اتقكم.

١٢٢

(المحجرات: ١٣).

ان الذين اتقوا اذا مستهم طائف
من الشيطان تذكروا فاذا هم

١٢٢

مبصرون. (الاعراف: ٢٠١).

ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا.

٧٧-٧٦

(الحج السجدة: ٣٠).

ان الذين يبايعونك انما يبايعون

٢٧٢

الله. (الفتح: ١٠).

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُوْنَ.

٣٠٠

(النحل: ١٢).

اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ.

٢٥١

(الانفال: ٢٨).

اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ.

١٢٢٠٩١

(المائدة: ٢٧).

اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ

اٰتٰى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَحْشَ اِلَّا اللّٰهَ

فَعَسٰى اَوْلٰئِكَ اَنْ يَكُوْنُوْا مِنْ

٣٢٠

الْمُهْتَدِيْنَ. (التوبة: ١٨).

١٢٢

اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا. (النحل: ٣).

اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ.

٩٩

(النحل: ٩٠).

اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَيُحِبُّ

٩٢٠٧٥

الْمُنْتَظِرِيْنَ. (البقرة: ٢٢٢).

اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنَّٰتٍ وَفِهْرٍ فِيْ

مَقْعَدٍ صٰدِقٍ عِنْدَ مٰلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

١٢٣

(القر: ٥٤).

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ.

١٢٣

(الذخا: ٥١).

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً

٨٠

أَقْوَمَ قِيلاً. (الزمل: ٦).

٣٠٥

أَتَىٰ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. (طه: ١٤).

٩٠

أَوَابٌ. (ص: ١٧ و ١٩ و ٣٠ و ٤٤).

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ فَبِهِدْهُمْ

١١٣

أَقْتَدِه. (الانعام: ٩٠).

أُولَٰئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.

٢٧٩

(الاعراف: ١٧٩).

أَوْ مِنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِينَاهُ.

٣٤

(الانعام: ١٢٢).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٣٤٢، ١٤٠

(النمل: ٢٦).

بَلِ اللَّهُ يَمِينٌ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ

٤٨

أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (الحجرات: ١٧).

٩٢

الْبَائِسُونَ الْعَابِدُونَ. (التوبة: ١١٢).

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ

١٢٣

الظَّالِمِينَ. (مريم: ٧٢).

جزاء بما كانوا يعملون.

(السجدة: ١٧، والاحقاف:

٧٥

١٤ و الواقعة: ٢٤).

جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون
بالآخرة حجاباً مستوراً.

٥١

(الاسراء: ٤٥).

دون الجهر: واذكر ربك...

ردوها على فطفق مسحاً بالسوق

٢٧٣

والاعناق (ص: ٣٣).

٣٦

سبح اسم ربك الا على. (الاعلى: ١).

٥

سبققت لهم منا الحسنی (الانبياء: ١٠١).

سلام قف قولاً من رب رحيم.

٤٠

(يس: ٥٨).

سنريهم اياتنا في الآفاق وفي

٢٤٤

انفسهم (فصلت: ٥٣).

شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة.

(ال عمران: ١٨).

٩٢

عسى ربكم ان يرحمكم. (الاسراء: ٨).

٩٢-٩٣

عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم (التحريم: ٨).

عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً
وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا

٣٢٩، ١٩

سلاماً. (الفرقان: ٦٣).

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً.

٨٥

(آل عمران: ٩٥).

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُوا لِلَّهِ
قِيَاماً وَقَعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ.

٢١

(النساء: ١٠٣).

فَازْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ اسْتَذْ

١٣

كُرُوا. (البقرة: ٢٠٠).

٣٢، ٦٧، ٢٩٤

فَازْكُرُونِي إِذْ كُرِمْتُ. (البقرة: ١٥٢).

فَاسْتَوَىٰ ۖ وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ۚ ثُمَّ

دَنَىٰ فَنَدَىٰ ۚ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ

أَوْ أَدْنَىٰ ۚ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا

أَوْحَىٰ ۚ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ۚ

٢

(النجم: ٥، ١١).

٣٠٥

فَاعْبُدْنِي. (طه: ١٤).

٥٣

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (محمد: ١٩).

٣٤

فَذَكِّرْ ۚ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (الغاشية: ٢١).

- ٦١ فان خير الزاد التقوى. (البقرة: ١٩٧).
فانظر الى اثار رحمة الله كيف يحيى
- ٢٩٨ الارض بعد موتها. (الروم: ٥٠).
فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنة.
- ٩٣-٩٢ (الفرقان: ٧).
- ٣٠٦ فايما تولوا فثم وجه الله. (البقرة: ١١٥).
فضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلاً.
- ٢٧١ (الاسراء: ٧٠).
- ١١٨ فطرة الله التي فطر الناس عليها
لا تبديل لخلق الله. (الروم: ٣).
- ٣٠١ فمن كان يرجو لقاء ربه. (الكهف: ١١٠).
فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً و
خرّ موسى صعقاً. (الاعراف: ١٤٣).
- ٢٩٨ - ٢٩٧ - ١٨٦ فليضحكوا قليلاً وليبكوا كثيراً.
- ٢٤٣ (التوبة: ٨٢).
- ٣٠١ فليعمل عملاً صالحاً. (الكهف: ١١٠).
قويل للقا سيرة قلوبهم من ذكر الله.
- ١٦٥ (الزمر: ٢٢).
- في كل سنبلة مائة حبة: مثل

الَّذِينَ يَنْفَقُونَ ...

قال رب اشرح لي صدري ۝ ويسر لي

امري ۝ واحلل عقدة من لساني ۝

يفقهوا قولي ۝ واجعل لي وزيراً من

اهلي ۝ هرون اخي ۝ اسد دبه ازي

واشر له في امري ۝ كي نستحل كثيراً

ونذكر ككثيراً (طه: ٣٤ تا ٣٥).

قال رب اتى دعوت قومي لبلا ونهارة

فلم يزدهم دعائي الا فواراً و اتى

كلها دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابهم

في آذانهم واستغشوا ثيابهم واصتروا

واستكبروا استكباراً ثم اتى دعوتهم

جهاراً ثم اتى اعلنت لهم واسررت

لهم اسراراً فقلت استغفروا ربكم

انه كان غفاراً (نوح: ٥ تا ١٠).

قل الله ثم ذرهم .

٢٤١

(الانعام: ٩١).

١٠٥

قل اللهم مالك الملك (ال عمران: ٢٤).

٢٠

قل اتى شئ اكبر شهادة (الانعام: ١٩).

٢٩٩

قل كل يعمل على شاكلته. (الاسراء: ٨٤).
 قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن.

٢٤٥

(النور: ٣١).

قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم.

٢٤٥، ٥٢

(النور: ٣٠).

قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر
 تدعونه تضرعاً وخفية.

١١

(الانعام: ٦٣).

قلنا يا ناركوني برداً وسلاماً على

٢٩٩، ١٨٥

(الانبياء: ٦٩).

٢٤٦

قل هو الله احد. (الاخلاص: ١).

كما بداكم لعودون فريقاً هدى و
 فريقاً حق عليهم الضلالة.

١١٩

(الاعراف: ٢٩-٣٠).

كمثل حبة انبئت سبع سنابل:

مثل الذين ينفقون...

٣٠٠

لا اله الا انا فاعبدني. (طه: ١٤).

٩٩-٩٨

لا تشرب عليكم اليوم. (يوسف: ٩٢).

٧٤

لا تقنطوا من رحمة الله. (الزمر: ٥٣).

لا يحب الله الجهر بالسوء من القول

١٤

الا من ظلم. (النساء: ١٤٨).

للذين احسنوا الحسنى وزيادة.

٤٨

(يونس: ٢٧).

للمتقين. (البقرة: ٢ وآل عمران: ١٣٣ و

١٣٨ والمائدة: ٤٤ والشعراء:

١٣٢

٩٠...٠).

٢٤٧

لم يلد ولم يولد. (الاخلاص: ٣).

لذمعقات من بين يديه ومن
خلفه يحفظونه من امر الله.

١١٧

(الرعد: ١١).

٢٧٨

لم قلوب لا يفقهون بها. (الاعراف: ١٧٩).

٥٩

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير. (الشورى: ٤٢).

٥٩

ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى

٢

يوحى. (النجم: ٤٣ و٤٤)

متكئين على سرر مصقوفة.

٢٧٤

(الطور: ٢٠).

مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله

كمثل حبة ابلت من سنبلة

كُلُّ سَنَابِلَةٍ مِّائَةِ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يَصْنَعُ
 لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

(البقرة: ٢٦١).

و مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انها

من ما غير اسن. (محمد: ١٥).

مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء

ولا الى هؤلاء. (النساء: ١٤٣).

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها.

(الانعام: ١٦٠).

من خشي الرحمن بالغيب و جاء

بقلب منيب. (ق: ٣٣).

من عمل صالحاً فلا نفسهم يهدون.

(الروم: ٤٤).

نعم العبد انه اواب.

(ص: ٤٤).

نودث من عبادنا من كان تقياً.

(مريم: ٦٣).

واتقوا الله لعلكم تفلحون.

(البقرة: ١٨٩).

واذا ذكر الله وحده اشتهزت قلوب
الذين لا يؤمنون بالآخرة :

١٩

(النمر: ٤٥).

٥١

واذا قرأت القرآن . (الاسراء: ٤٥).
واذا مرضت فهو يشفين.

٧٩

(الشعراء: ٨٠).

واذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعامٍ
واحدٍ فادع لنا ربك يخرج لنا
مما تنبت الارض من بقلها و
قتاتها وفومها وعدسها و

٢٧٧

بصلها. (البقرة: ٦١).
واذكرك ربك في نفسك تضرعاً وخفيةً
ودون الجهر من القول بالعند
والأصم ولا تكن من الغافلين.

١٧٤، ١٧٥، ٣٧

(الاعراف: ٢٥).

٥٨

واركعوا مع الراكعين. (البقرة: ٤٣).
وازلفت الجنة للمتقين.

١٣٣

(الشعراء: ٩٠).

٢٩٨

وأفوض امرى الى الله. (غافر: ٤٤).

واقم الصلوة لذكرى. (طه: ١٤).
والذاكرين الله كثيراً الذّاكراتُ
اعد الله لهم مغفرةً وَّ اجراً عظيماً

٣٢ (الاحزاب: ٣٥).

والسابقون السابقون ؕ

١١٩ (الواقعة: ١٠٦).

والذين اتبعوهم باحسان.

١٢٠ (التوبة: ١٠٠).

والذين ادتوا العلم درجاتٍ.

٧٠ (المجادلة: ١١).

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم

٨٩ سبلنا (العنكبوت: ٦٩).

والزمهم كلمة التقوى.

٤١٥ (الفتح: ٢٤).

١٢٣ والعاقبة للمتقين (الاعراف: ١٢٨).

والله عليمٌ: مثل الذين يُنفقون...

والله المشرق والمغرب.

٣٠٤ (البقرة: ١١٥).

والله واسعٌ عليمٌ: مثل الذين ينفقون...

- والله يحب المتقين. (آل عمران: ٧٦).
 ١٢٢ والله يصاغت لمن يشاء: مثل الذين
 ينفقون...
 وان تبدوا الصدقات فنعما هي.
 ١٥ (البقرة: ٢٧١).
 وانزلنا عليكم المن والسلوى.
 ٢٧٧ (البقرة: ٥٧).
 والفقراء من ما رزقكم.
 ٢٧٥ (المنافقون: ١٠).
 ٥٣ وانك لعلى خلق عظيم. (القلم: ٤).
 ١٨٦ وان منكم الا واردةها. (مريم: ٧١).
 ٩١ واتى لغفار لمن تاب. (طه: ٨٢).
 واولوا العلم قائما بالقسط.
 ٣٠٠ (آل عمران: ١٨).
 ٦١ وآياتى فاتقون. (البقرة: ٤١).
 ٧ وايتوب اذ نادى ربه. (الانبياء: ٨٣).
 ٧٥ وتبتل اليه تنبيلا. (الزمل: ٨).
 وتولوا الى الله جميعا اية المؤمنون
 لعلمكم تفلحون. (النور: ٣١).

وتكلمون الحق وانتم تعلمون.

(البقرة: ٤٢).

وجاهدوا في الله حق جهاده.

(الحج: ١٧٨).

وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة

(القيامة: ٢٢).

وحملناهم في البر والبحر. (الاسراء: ٧٠).

وخر موسى صعقاً: فلما تجلى ربه.

وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين.

(الذاريات: ٥٥).

وذا النون اذهب مغاضباً فظن ان

لن نقدر عليه فنادى في الظلمات.

(الانبيا: ٨٧).

ورزقناهم من الطيبات.

(الاسراء: ٧٠).

وذكرت يا اذ نادى ربه رب لا تدنى

قوداً. (الانبيا: ٨٩).

وسراجاً منيراً.

(الاحزاب: ١٤٤).

- وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً. (الزمر: ٧٣).
- ١٢٣/١١٧
- وضربت عليهم الذلة والمسكنة و
بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ.
- ٢٧٧ (البقرة: ٩١).
- ٢٧٧ وظلّلنا عليكم الغمام. (البقرة: ٥٧).
- و عباد الرحمن: عباد الرحمن.
- ١٢٣ وعد المتقون. (الفرقان: ١٥).
- ١٠٥ وفوق كل ذي علم عليم. (يوسف: ٧٦).
- ١٢٣ وكذلك نجزي المتقين. (يوسف: ٢٢).
- و كُلاًّ نقص عليك من انباء الرسل
ما نثبت به فؤادك. (هود: ١٢٠).
- ٩٥ وكتبهم باسط ذراعيه بالصيد.
- ٤١٩/١٩٤/٣ (الكهف: ١٨).
- ٢٤٩ وكونوا مع الصادقين. (التوبة: ١١٩).
- ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها و
ابتغ بين ذلك سبيلاً. (الاسراء: ١١٠).
- ١٧ ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه
اثم قلبه. (البقرة: ٢٨٣).
- ٢٩/٢٠

- ١٧ ولا تكن من الغافلين. (الاعراف: ٢٥).
- ٢٤٣ ولا يخافون لومة لائم. (المائدة: ٥٤).
- ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك. (هود: ١١٨).
- ٤ ولا يشرك بعبادة ربّك أحداً.
- ٣٠١ (الكهف: ١١٠).
- ولقد ذرانا لجهنم كثيراً من الجنّ والانس. (الاعراف: ١٧٩).
- ٢٧٨ ولقد كرّمنا بنى آدم. (الاسراء: ٧٠).
- ٢٧١ ولكلّ وجهٌ هو مولّهما.
- ١٧٦ (البقرة: ١٤٨).
- ولم يكن لّذّ كفواً أحداً.
- ٢٤٦ (الاخلاص: ٤).
- ولو انّ اهل الكتاب امنوا واتّقوا.
- ٦١ (المائدة: ٦٥).
- ولهم اذانٌ لا يسمعون بها.
- ٢٧٩ (الاعراف: ١٧٩).
- ولهم اعينٌ لا يبصرون بها.
- ٢٧٩ (الاعراف: ١٧٩).

- ٨٦ وليبكوا كثيراً. (التوبة: ٨٢).
- ٢٧٦ وما أرسلناك إلا مبشراً ونذيراً.
- (الفرقان: ٥٤).
- ٢٩١، ٧٤ وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون. (الذاريات: ٥٤).
- وما على الرسول إلا البلاغ المبين.
- ٢٧٤ (النور: ٥٤).
- ومن اظلم ممن كتم شهادة عنده من الله. (البقرة: ١٤٠).
- ١٩ ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكروها اسمه وسعى في خرابها.
- (البقرة: ١١٤).
- ٩ ومن دخله كان امناً. (ال عمران: ٩٧).
- ٤٤٤ ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى. (الاسراء: ٧٢).
- ٣٠٠ ومن لم يتب فاولئك.
- (الحجرات: ١١).
- ١٢٠ ومن يتق الله يجعل له مخرجاً.
- (الطلاق: ٢).

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ.

١٢٢

(الطلاق : ١٥).

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.

٢٤٥

(الطلاق : ٣).

وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابُ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا

وَمَنْ يَرِدْ ثَوَابُ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ

١٩٣-١٩٢

مِنْهَا. (آل عمران : ١٤٥).

١٢٣

وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ. (البقرة : ١٧٧).

٧

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ. (هود : ٤٥).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.

٣٠٧، ٢٧٧

(ذق : ١٧).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ.

٣٠٨

(الواقعة : ٨٥).

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ

٣٧-٣٩، ١٨

(البقرة : ٣٠).

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً

أَتَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِئَمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً.

٨١

(الاعراف : ١٤٢).

وهو الذى مَدَّ الارض وجعل فيها رُسُومًا
وانهاراً ومن كل الثمرات .

٧٨

(الرعد : ٣٠) .

وهو الذى يقبل التوبة عن عباده
ويعفو عن السيئات .

٩٣-٩٢

(الشورى : ٢٥) .

٧٥

وهو يطعم ولا يعظم . (الانعام : ١٤) .
ويرزقه من حيث لا يحتسب .

١٢٢

(الطلاق : ٣) .

١٢٢

ويعظم له اجراً . (الطلاق : ٥) .
وينهى عن الفحشاء والمنكر .

٣٠

(النحل : ٩٠) .

١٢٣

هدى للمتقين . (البقرة : ٢) .

هل جزاء الاحسان الا الاحسان .

٢٧١

(الرحمن : ٧٠) .

هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعاً .

٣٣٧

(البقرة : ٢٩) .

هو اهل التقوى و اهل المغفرة .

١٢٣

(المدثر : ٥٦) .

٢٧٥

هو العليم الحكيم. (يوسف: ٨٣).
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ.

١٠

(النساء: ١٣٦).

يا أَيُّهَا الرِّسْل كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ.

٧٢

(المؤمنون: ٥١).

يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي.

٨

(البقرة: ٢١).

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ

١١٨

اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. (الأنفال: ٤٤).

يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي

إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.

٢٨٢، ٢٧٩، ٢٣٩

(البقرة: ٢٧-٢٨).

يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا: قَلْنَا...

يَبْعَثُكَ رَبُّكَ بِمَقَامٍ مَحْمُودًا.

٣

(الاسراء: ٧٩).

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ

الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.

٤٨

(ابراهيم: ٢٧).

٢٨١

يحبّهم ويحبّونه. (المائدة: ٥٤).

يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ
بالتواصي والاقدام.

١١٨

(الرحمن: ٤١).

ينبت لكم به الزرع والزيتون.

٨٢، ٧٨

(النحل: ١١).

يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً.

١٢٣

(مریم: ٨٥).

* * *

قال يا ليت قومي يعلمون ! بما غفرت لي
ربي وجعلني من المكرمين.

٤٧

(يس: ٢٧-٢٩).

* * *

ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا
في الارض ولكن ينزل بقدر ما يشاء.

٢٧٥

(الشورى: ٢٧).

فہرست حدیث ہا

ارحموا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء.

۱۳۸

المعجم المفہر ص ۲۰ ج ۲ ص ۲۳۶ (بہ نقل از ترمذی۔
بر ۱۶، بخاری۔ تفسیر سورۃ ۶، ۵۹، ۶۰، ادب ۹،
ابن ماجہ۔ زہد ۱۳، دارمی۔ فرائض ۶، موطا۔ جہا
۳۶، احمد بن حنبل۔ ۴، ۸، ۵۰۰)۔

اعدی عدوک نفسک الّتی
بین جنبیک۔

۳۳

احادیث مشنوی ص ۹ (بہ نقل از کنوز الحقائق،
ص ۱۴)۔

۲۵۵-۲۵۴، ۱۸۵

افضل الاعمال احمزها۔

۷۷

افضل الاعمال التفکر۔

عبارت بالا مشابہ حدیثی است باین مضمون:

”التفكر من اعمال القلب وهو افضل من اعمال

الجوارح“ (سفينة البحار، ج ٢، ص ٣٨٢).

اكرموا الشيخ (الشيخوخ) و

ان كان كافراً.

٥٤

اشال وحكم، ج ١، ص ١٩٠. بجای ”الشيخ“ ”الضيف“

آمده است.

(الا) طال شوق الابرار الى لقاء

وانى لاشد شوقاً اليهم.

٩٤

عبارة بالامشابه حديثي است به اين مضمون:

”من احب لقاء الله احب الله لقاءه“ (الرسالة

القشيرية، ص ١٥٦).

اللهم اغفر لقومي فانهم لا

يعلمون.

٤٧

احاديث مثنوى، ص ٧٠ (باكمي تفاوت: رب

اغفر لقومي ... واللهم اهد قومي ...)، (به نقل از

مسلم، ج ٥، ص ١٧٦، مسند احمد، ج ١، ص ٣٨٠،

٤٢٦، ٤٣٢، ٤٥٦، احياء العلوم، ج ١، ص ٢١٩ و

ج ٣، ص ٢١، شرح تعرف، ج ٣، ص ١٢٦).

اللهم امتني مسكيناً و آحيني

مکینا۔

عبارت بالا مشابه حدیثی است باین مضمون :
 "اللهم احیني مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی
 فی زمرة المساکین" (ابن ماجه، ۷۵۷-کشف-
 المحجوب، ۲۲، ۶۸، سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸).

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حَبِّكَ وَحُبَّ
مَنْ حُبَّكَ وَالْعَمَلَ الَّذِي تَقْرَبُ

पुष्पगुह्ये च

امرت ان اقاتل الناس حتى

۲۵

يقولوا لا اله الا الله .

المجم المفهرس، ج ۱، ص ۹۹ (به نقل از مسلم - ایمان ۲۲ -)

۳۶، بخاری۔ ایمان، ۱۷، ۲۸، صلاۃ ۲۸، زکاة ۱۰۔

اعتصام ۲، ۲۸، اباد اود۔ جاد ۹۵، ترمذی۔ تفسیر

سورة ۸۸، نسائی۔ زکاة ۳، ابن ماجہ۔ فتن ۱-۳،

دارمی۔ سیرۃ احمد بن حنبل۔ ج ۲۸، ۲۹۔

ان امتدّ البلاء على الانبياء

ثُمَّ عَلَى الْاَوْلِيَاءِ ثَمَّ الْاَمْثِل

فَالْأَمَثِلُ .

کشف المحجوب، ص ۵۰۴.

نیز عبارت بالا مشابه حدیثی است این مضمون :
 "نحن معاشر الانبياء اكثر بلاء ثم الامثل فالامثل"
 (آداب المریدین ، ۱۷۱ ، ۳۶۲ - دهمان جا آمده :
 در سنن ترمذی ، ج ۴ ، ص ۲۸ به صورت زیر آمده :
 "عن مصعب بن سعد عن ابيه قال قلت يا رسول
 الله اي الناس اشد بلاء ؟ قال : الانبياء ثم
 الصالحون ثم الامثل فالامثل من الناس يتلى
 الرجل على حسب دينه فان كان في دينه صلابة
 زيد في بلاءه وان كان في دينه رقة خفف
 عنه وما يزال البلاء بالعبد حتى يمشى على
 ظهر الارض ليس عليه خطيئته" نیز احادیث
 مشنوی ۱۰۷۰ ، خلاصه شرح تعرف ۵۰۲ .

ان الله تعالى خلق ادم على

بخاری شریف ج ۲ - ص ۹۱۹ و احادیث مشنوی

ص ۱۴ (به نقل از مسلم ، ج ۸ ، ص ۳۲) .

ان الله تعالى مائة رحمة

منها رحمة بين عبدا فيهما

يُرحم المخلّاق بعضهم
بعضاً واذخر تسعة وتسعين
الى يوم القيمة .

١٠٥، ٦٣

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ٢٣٩: "... يوم خلقها
مائة رحمة" و ص ٢٤٠: "جعل الله الرحمة
مائة جزء" (به نقل از بخاری - رقاق ١٩، مسلم - توبة ١٨ -
٢١، ترمذی - دعوات ٩٩، ابن ماجه - زهد ٣٥، دارمی -
رقاق ٦٩، احمد بن حنبل - ٢، ٤٣٣، ٤١٤، ٣،
٥٥-٥٦، ٤٣٩، ٥، بخاری - ادب ١٩، مسلم - توبة
١٧، ١٩) .

اِنَّ اللهَ تعالى ملك يتادى
كل ليكتر من اكل حراما
لا يقبل منه صرف ولا
عدل . فسر الصّرف بالنواقل
والعدل ما بفريضة .

٨٣

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٢٤٢ (به نقل از بخاری -
فضائل المدينة ١، فرائض ٢، جزية ١٧، مسلم - حج
٤٦٧-٤٧٠، عتق ١٨، ابا داؤد - مناسك ٩٥،
ادب ١١٠، ترمذی - ولاء ٣، نسائي - قسامة ٣١،

ابن ماجه - وصايا ٤، ديات ٨، دارمي - فرائض ٢، سير
 ٨٣، احمد بن حنبل - ١، ١١٩، ١٢٠، ١٥١، ٣١٨، ٤،
 ١٨٧-١٨٧، ٢٣٨، ٣٩٤، احياء علوم الدين، ج ٢،
 ص ٨٩، به اين صورت: ان الله ملكاً على بيت
 المقدس ينادى كل ليلة: من اكل ... لم
 يقبل ... عدل. فقيل: الصنف النافله، و
 العدل الفريضة.

ان لكل شئ طريقاً و ان

٤٩

طريق الجنة العلم.

٥١

انا غيورٌ والله اغير مني.

عبارة بالا مشابه حديثي است به اين مضمون:
 "اتحبون من غيرة سعد والله لانا اغير منه
 والله اغير مني؟"

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٣٥ (به نقل از بخاري -

نكاح ١٠٧، حدود ٤، توحيد ٢، مسلم - لعان ١٤ -

١٧، دارمي - نكاح ٣٧، احمد بن حنبل - ٤، ٨، ١٢،

مصباح الهداية، ١١٤.

٨٩

اما مدينة العلم وعلى بابها.

احاديث مشنوى، ص ٣٧ (به نقل از جامع الصغير،

ج ١، ص ١٠٧، كنوز الحقائق، ص ٣٨.

٢٥٣

انا واصحابي براء من التكليف.

تعليقات "مناقب"، ص ١٢٤:

(به نقل از مصباح البداية، ص ٢٤١: "انا واتقياء
أمتي براء من التكليف؛ وكنوز الحقائق (حاشية
جامع الصغير ج ١، ص ١١٣): "اني براء من التكليف
وصالحوا أمتي" (به نقل التصفية في احوال المتصوفة
ص ٣٣٩).

١٨٢

انما الاعمال بالنيات.

مشكوة، ص ١١.

ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال: يا علي لفتيان أمتي
عشر علامات. قال رسول
الله ولاملك فتیان. قال
الفتوة الاولى من فتوة امتي
وما تلك العلامات يا رسول
الله. قال: صدق الحديث
والوفاء بالعهد واداء الامانة
وترك الكذب والترحم

لليتيم و اعطاء السائل وبذل
النائل (واكثر الصنائع) وقوى
الضعف و رأسهن الحياء .

٩٨

شرح حوال ميرسيد علي همداني (باب سوم)، ص ٢٧٥.

ان النبي صلى الله عليه وسلم
كان يجهر مع اصحابه رضوان
الله تعالى عليهم اجمعين
بالاذكار والتسبيح والتهليل
بعد الصلوة.

٣٦

اني لاشدكم خشية من
الله تعالى.

١٢١

اوحى الله تعالى الى داود عليه
السلام: يا داود تخلق باخلاقي
تفز مع الفائزين. قال يارب
كيف التخلق باخلاقك؟ قال
انا عفو احب العفو، انا كريم
احب الكرم. وانا جواد احب
الجود. وانا محب احب العون.
وانا ودود احب الودود وانا

عاطف احب العطف فمن
يخلق باخلاقي فقد وصل
الى.

۶۵

۷۸

اول التفكير آخر العمل.

اشال وحكم، ج ۱، ص ۳۱ - آنجا از اقوال علماء گذشته
شده.

۱۱۴

افلا اكون عبداً بشكوراً.

المعجم المفهرس، ج ۳، ص ۱۶۷ (به نقل از بخاری - تهجد
۶ - تفسير سورة ۴۸، مسلم - منافقين ۷۹ - ۸۱، ترمذی -
صلاة ۱۸۷، نسائی - قیام اللیل ۱۷، ابن ماجه - اقامت
۲۰۰، احمد بن حنبل - ۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۶، ۱۱۵،
۴۵)، مصباح الهدایة، ص ۲۳۳، التصفیة فی احوال
المتصوفة، ۲۰۶.

۱۹۰

اولادنا اکبادنا.

اشال وحكم، ج ۱، ص ۳۱۳.

اولیاء الله لا یموتون ولكن

۲۳۹

ینقلبون من دار الى دار.

احادیث مشنوی، ص ۱۰۴ (به نقل از لطائف معنوی)

بمهورت :

”الا ان اولياء الله لا يموتون بل ينقلون من دار الى دار“

اوليائي تحت قباني لا يعرفهم

١٢٧، ٣٤٠، ٤٣٠

غيري.

احاديث مشنوی، ص ٥٢ (به نقل از احیاء العلوم، ج ٤، ص ٢٥٦)، کشف المحجوب، ص ٧٠.

١٧٦، ٣٠٥

بی بصر.

عبارت بالا اقتباس از حدیثی است به این مضمون: وما يزال العبد يتقرب الى بالتواقل حتى احبته فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها. (مشکوة، ص ١٩٧) واحاديث مشنوی، ص ١٩، (به نقل از جامع صغیر، ج ١، ص ٧٠).

بی لیسع: بی بصر...

التائب من الذنب کمن لا ذنب له.

٤٠١

ابن ماجه، ص ٣١٣ واحاديث مشنوی، ص ١٩٧ (به نقل از احیاء العلوم، ج ٤، ص ٤، حلیة الاولیاء، ج ٤، ص ٢١٠ و جامع صغیر، ج ١، ص ١٣٣ و کنوز الحقائق، ص ٥٣).

تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ.

تعلیقات "العروة" ص ۵۴۹ :

"صوفیه از آن بعنوان حدیث یادمی کنند. آقای
فرزانفر نوشته است که چون خبر مزبور در احیاء علوم-

الدین، ج ۴، ص ۲۱۸ معتد به لفظ قیل است، دلیل
است بر این که خبر مزبور حدیث نیست. رک :

فیه ما فیه ۳۱۳. در مصداق العباد، ۱۷۵ به صورت :

"تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ وَاتَّصَفُوا بِصِفَاتِ اللَّهِ

آمده است :

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ عِبَادَةِ

التَّحْلِيلِينَ.

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون :

"تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً."

کشف المحجوب، ص ۱۳۵.

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرَ مِنْ عِبَادَةِ

سِتِّينَ سَنَةً.

تعلیقات "منهاج"، ص ۱۰۸ (به نقل از کشف المحجوب^{الرب})

ص ۱۳۵ و شرح غرر، ۶۵۳. بر روایت حضرت

علیؑ : فِكْرُ سَاعَةٍ قَصِيرَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ

طويلة“). ونيزرك: سفينة البحار ج ٢، ص ٣٨٢.

”ان تفكر ساعة خير من قيام ليلة“ و” تفكر ساعة

سببا للتوبة عن المعاصي ولزوم الطاعة تمامه“.

تفكر ساعة في اختلاف الليل

والنهار خير من عبادة ثمانين

سنة.

٧٩

نبته بالتفكر قلبك وجأت عن الليل جنبك

وأتق الله ربك. (سفينة البحار، ج ٢، ص ٣٨٢).

التكبر مع المتكبر صدقة

والتواضع مع المتواضع صدقة.

٢٧٠

٣٧٣-٣٧٤

تموتون كما تعيشون.

عبارة بالامشابه حديثي است به اين مضمون:

”كما تعيشون تموتون كما تموتون تحشرون.“

(مرصاد العباد، ص ٣٤٣، ٣٥٤).

تنزل الرحمة عند ذكر

الصالحين.

٣

اجاء علوم الدين، ج ٢، ص ٢١١. به اين صوت:

”عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة“

ودر ماخذ مذکور قول ”فيان بن عيينة“ دانسته شده

است (به نقل از مقدمه صفوة الصفوة ابن جوزی).

حب الدنيا رأس كل خطيئة.

۲۵۱

مناقب الصوفیه، ص ۳۸، ۱۱۱ آنجا آمده است:
در برخی از کتب حدیث وارد شده، ولی دلیلی در سند
الفردوس آن را قول ابن عباس دانسته است
و بنا بقول محشی جامع صغیر (ج ۱، ص ۵۶۶) دلیلی حدیث
مزبور را ضعیف دانسته است. در کشف الخفا (ج ۱
ص ۳۵۵) (کذا) آمده است: کان عیسی بن مریم
يقول: حب الدنيا رأس كل خطيئة والمال
فيه داء كثير.

۲۹۲

حمل المؤمن على الصلاح.
حتى لا يموت: لا اله...
خطبنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم في آخر شعبان فقال:
يا أيها الناس قد اظلمكم
شهر مبارك فيه ليلة القدر
خير من ألف شهر. الحديث.

۲۹ - ۳۰

(دور آخر حدیث میگویند که): استكثر و افیه من اربع

خصال خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان
لا عنا بكم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربكم
فشهادة ان لا اله الا الله ويستغفره نه.
المعجم المفهرس، ج ۴، ص ۱۵۹ (به نقل از نسائی صیام
۵، ابن ماجه - صیام ۲، احمد بن حنبل - ۲، ۲۳،
۳۸۵، ۴۲۵).

۲۶۳

الدنيا جيفة وطال بها كلاً.

احاديث مشنوی، ص ۲۱۶ (به نقل از شرح بحر العلوم، ج ۴،
ص ۱۹۵ و المنهج القوی، ج ۴، ص ۴۷۸).

الدنيا حرامٌ على اهل الآخرة
والآخرة حرامٌ على اهل الدنيا
وهما حرامان على اهل الله.

۲۵۶

مصباح المداير، ص ۱۱۶، احاديث مشنوی، ۲، ۴ (به نقل
از جامع صغير، ج ۲، ص ۱۶، با کمی تفاوت بجای: و
هما حرامان على اهل الله - والدنيا والآخرة
حرام على اهل الله آمده است).

۲۵۴

الدنيا حلوة خضرة.

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۹، ۱۵۴. (به نقل از ترمذی -
فتن ۲۶، زهد ۴۱، ابن ماجه - فتن ۱۹، دارمی - رقائق

١٠٣٧، احمد بن حنبل - ٣، ٧، ١٩، ٢٢، ٤٧، ٤٨، ٧٤ -
(٧٨، ٧٩).

٢٥٧ الدنيا سجن المؤمن.

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ١٥١ (به نقل از مسلم - زهد)،
ترمذی - زهد ١٧، ابن ماجه - زهد ٣، احمد بن حنبل - ٢،
١٩٧، ٣٢٣، ٣٨٩، ٤٨٥، به این صورت:

”الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر“

نیز احادیث مثنوی، ص ١١ (به نقل از جامع صغير، ج ٢،
١٧، كنوز الحقائق، ص ٧٤).

٢٨٩ الدنيا عفاف وكفاف.

٢٨٤ الدنيا مزرعة الآخرة.

احادیث مثنوی، ص ١١٢ (به نقل از احیاء العلوم، ج ٤،
ص ١٤ و كنوز الحقائق، ص ٧٤).

الدنيا ملعونة وملعون

٢٨٧ ما فيها الا ذكر الله.

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ١٥١ (به نقل از ابن ماجه -
زهد ٣، ترمذی - زهد ١٤).

ذاكر الله في العافلين كالقائم

خلف الغازين.

ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب

۲۶۴

و سوسنة و الذکر ذکر السرة

الراحمون یرحمهم الرحمن

۱۳۸

تبارک و تعالیٰ.

المجم المفهرس، ج ۲، ص ۲۳۶ (به نقل از ابوداؤد - ادب

۵۸، ترمذی - بر ۱۶، احادیث مشنوی، ص ۷، به این

صورت :

انما یرحم الله من عباده الرحماء (به نقل از مسلم،

ج ۳، ص ۳۹، ص ۳۹، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳،

کنوز الحقائق، ص ۳۶).

رجعنا من الجهاد الا صغری

۲۹۳، ۳۳

الجهاد الا کبر.

احادیث مشنوی، ص ۱۴ با تفصیل بیشتر (به نقل از

کنوز الحقائق، ص ۹۰ و جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۸ و غیره)

آن را جزو اقوال صحابه شمرده ن. ک : احياء العلوم،

ج ۲، ص ۱۴۵ و باز در مورد دیگر جزو احادیث می آید.

همان کتاب، ج ۳، ص ۶ و مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰).

الزهد حرفی : المعرفة ...

الزهد زهدان زهد عن

المحلال وزهد عن المحرام و
افضل من ذلك الزهد عن
المحلال.

٤٤

الزهد في الدنيا تريح القلب
والبدن والرغبة في الدنيا
فكثرة الآثم والمحزن.

٤٤

سيروا سبق المفردون قيل
وما المفردون يا رسول الله
قال الذاكرون الله كثيراً
والذاكرات.

٢٨

تعليقات "العروة"، ص ٥٧٧ (به نقل از مسلم، ج ٤،
ص ٢٠٦٢)، به صورت :

كان رسول الله (ص) يسير في طريق مكة. فمر
على جبل يقال له جمدان. فقال : سيروا.
هذا جمدان. سبق المفردون. قالوا :
وما المفردون يا رسول الله ؟ قال : الذاكرون
كثيراً والذاكرات ؛

(نیز؛ کاشف الاسرار اسفراینی، ٣ و کشف المحجوب،
٤٧٢، ٤٧٥، همین مأخذ).

المشريعة اقوالى الطريقة

٣٠٢

افعالى الحقيقة حالى.

٨٤

صاحب الورى ملعون.

طال شوق الابلد: الا ...

طلب العلم فريضة على كل

٧٤

مسلم ومسلمة.

احاديث مشنوى، ص ٢٠٩ (به نقل از جامع صغير ج ٢،

ص ٥٣).

طوبى لمن تواضع من غير

منقصة وذل فى نفسه من

٤٩

غير مسكنية.

مصباح البداية، ص ٣٥٤، التصفية فى احوال -

المتصوفة، ٢٢٩.

العبادة مخزنة (خزنة) و

مفتاحها الدعاء و اسنانها

٨٣

لقمة من الحلال.

عبد الله بن سلام رضى عنه مايند

كه سير مى كرديم بارسول الله (ص):

اذا سمع صوتاً من الوادى يقول

اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمداً رسول الله فقال
اشهد ان لا يشهد به احد
الا قد برئ من الشرك.

٢٨

علماءنا امنائنا اذا لم يميلوا الى
الدنيا واذا مالوا الى الدنيا فهم
سرق سرق سرق.

٢٨٧

عبارة بالامثلة حديثي ست به ابن مضمون :
العلماء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا فاذا دخلوا في
الدنيا فاحذروهم على دينكم.
(قوت القلوب، ج ١، ص ١٧٤). ونيزرك : امثال و
حكم، ج ١، ص ٢٤٢.

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن
النبي صلى الله عليه وسلم
انه قال : خلق الله تعالى ملكاً
يوم خلق السموات والارض
فامر الله ان يقول لا اله الا
الله ما دأبها صوته لا يقطعها
ولا يتنفس فيها ولا يتمها حتى

امرا سرا فيل عليه السلام
فنفخ في الصور فقامت القيامة
(عن ابن عباس).

٣٠

عن ابن عباس رضي الله عنهما
ان النبي صلى الله عليه وسلم
دخل قبراً فاشرح له يسراج
فاخذ من قبل القبلة وقال
رحمك الله ان كنت لاواهياً
تلاءم للقوان.

٢٥

المجم المفهرس، ج ١، ص ٢٧٥ (به نقل از ترمذی - جائز)

٢٤٢.

عن ربيعة ابن كعب الاسلمي رضي الله
عنه انه قال كنت ابیت عند
حجرة النبي صلى الله عليه وسلم
فكنت اسمع اذا قام من الليل
يقول سبحان رب العالمين الهوى
ثم يقول سبحان الله وبحمده
الهوى.

٢٤

عن عبد الرحمن ابن ابري رضي الله

عنه كان يقول : اذا سلم عن
الصلوة سبحان الملك القدوس
ثلاثا ويرفع صوته بالثالثة .
(رواه النسائي) .

٢٢

عن عبد الله ابن عباس رضي الله
عنهما : قال كنت اعرف انقضاء
صلوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم بالتكبير .

٢٤

المجم المفسر ، ج ٥ ، ص ٤١٤ (به نقل از بخاری -
اذان ١٥٥ ، مسلم - مساجد ١٢٠ - ١٢١ ، ابوداود - صلوة
١٨٥ ، نسائي - سهو ٧٩ ، احمد بن حنبل ٢٢٢٢) .

عن معقل ابن يسار (رض) قال
شهدت النبي (ع) مع ابي بكر
(رض) فقال النبي (ع) : الشرك
اخفى فيكم من ذميب
التمل . ثم قال النبي عليه السلام :
الا اذلك على ما يذهب عنك
صغر ذنبك وكبيوه . فقال : بلى
يا رسول الله . فقال النبي عليه

السَّلامُ قُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
مَنْ أَنْ أَشْرَكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا
أَعْلَمُ وَاسْتَغْفِرُكَ مَعَالِمَ أَعْلَمُ .

به این صورت :

قال عليه السَّلام : "الشَّرْكَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ
اخْفَى مِنْ ذَبِيبِ التَّمَلُّ عَلَى الصَّغَا"
(مفردات ، ٢٧٧) .

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
سَلَّمَ ، أَنَّهُ قَالَ :

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ
جَعَلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ شَرٍّ
حَتَّى أَمْسَكَ عَلَيْهِ حَتَّى يُوَافِيَهُ
يَوْمَ الْقِيَمَةِ . (عَنْ أَنَسٍ) .

حدیث بالا مشابہ حدیثی ست به این مضمون :

"إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ أَعْجَلَ لَهُ عِقَابَهُ
فِي الدُّنْيَا" (احیاء علوم الدین ، ج ٤ ،

ص ١٣٢) .

فاذا بلغ سبعين سنة اجه

اهل السماء.

٥٦

بأكثر تفاوت :

"فاذا بلغ سبعين سنة احبّه الله واحبّه اهل
السماء" (المعجم المفهرس، ج ١، ص ٤٠٦، به نقل از احمد بن

حنبل، ٣، ٢١٨، ٢، ٢٨٩).

٧٣

الفقر سواد الوجه في الدارين.

سفينة البحار، ج ٢، ص ٣٧٨.

المفقيرو من (اذا) اراد ان يطبخ
لم يجد قدراً واذا اراد ان يشرب
لم يجد ماءً.

٢٥٠

قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم: اذا مورتم برياض
الجنة فارتعوا قالوا يا رسول الله
وما رياض الجنة قال خلق

٢٨

الذكر.

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ٣٢٠ (به نقل از ترمذی - دعوات

٨٢، احمد بن حنبل، ٣، ١٥٠).

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:
من اختار اربعاً على اربع اكرومه

الله تعالى بأربع من اختار الصبر
على الجوع والتواضع على التكبر
والطاعة على المعصية والجحادة
على الفرقة اعطاه الله تعالى
عيش السعداء وموت الشهداء
وشفاة الانبياء ويتيسر الحسنة
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من حسن اسلام المرء ترك

١٠٢

٢٧١

مالا يعنيه .

المعجم المفهرس، ج ١، ص ٢٧١ (به نقل از ابن ماجه - فتن
١٢، مؤلف: حسن الخلق، ٣، كلام ١٧، ترمذی - زهداً)

بدین صورت :

” من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه “ مصباح
المهدية، ص ١٧٩، التصفية في احوال المتصوفة، ١٠٩،

١٣١.

قال صلى الله عليه وسلم:

من اكل الحلال اربعين يوماً
نور الله قلبه واجرى بينا مع
الحكمة من قلبه على لسانه

وفي رواية هداية الله تعالى
في الدنيا.

٨٤

بعض
قال عليه السلام : اعملوا الفرائض
تكن عابداً وارض بقسمة الله
تكن زاهداً وازهد في الدنيا
يجبك الله وازهد فيما في ايدي
الناس يجتوك .

٦٤

به این صورت :

عن سهل بن سعد الساعدي ، قال اتى النبي
صلى الله عليه وآله وسلم رجل . فقال يا رسول الله
لأني على امر اذا عملته احبني الله و احبني الناس .
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :
ازهد في الدنيا يجبك الله وازهد فيما في ايدي
الناس يجتوك ؛ (ابن ماجه ، ص ٧٥٢) .

و نیز المجمع المفهرس ، ج ١ ، ص ١٧٠ . (به نقل از همین تأليف) .

قال عليه الصلوة والسلام
في مجلسه : السلام عليكم يا ائمة
و اخواني في اخر الزمان فقال
عمر رضي الله عنه كيف يكون

هَذَا أَنَا مِنْ أَصْحَابِكَ فَهَمَّ
 إِخْوَانُكَ فَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ: أَنْتُمْ رَأَيْتُمُونِي وَتَسْمَعُونَ
 وَمَرَّاتٍ عَلَيْكُمْ الْوَحْيُ وَجَاهَدْتُمْ
 مَعَكُمْ حَتَّى دَخَلْتُمْ فِي دِينِي فَهَمَّ
 إِخْوَانِي يَعْلَمُونَ بِخَطَايَايَ فِي قُرْطَا
 أَبْيَضٍ وَلَهُمْ أَخْزَنِي مِنْ
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ .

١٢٠

قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
 أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ بَعْضَ أَنْبِيَائِهِ
 أَحْذَرُ أَنْ أَمْتَعَكَ وَتَسْتَعْمِلَ مِنْ
 عَيْنِي فَاصْبِرْ عَلَيْكَ الدُّنْيَا
 صَبْرًا .

٢٥١

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
 سَأَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مُحَمَّدًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 فَقَالَ إِنَّ تَوْمَنَ بِلَّهِ هَمَّ
 وَاحِدٍ وَمَلَائِكَتُهُ فَهَذَا بَابُ
 ثَانٍ وَكُتِبَ فِيهِ هَذَا بَابُ ثَلَاثٍ

ورسله فهذا باب رابع
واليوم الآخر فهذا باب
خامس والقدر خيرة وشره
من الله تعالى فهذا باب
سادس والبعث بعد الموت
فهذا باب سابع .

١٠٧-١٠٦

[قال النبي (ص):] ليت رب
محمد لم يخلق محمداً .
قولوا لا اله الا الله .

٣٠٨

مرصاد العباد، ص ٢٧٥ باين قدار:

”قولوا لا اله الا الله تفحوا“

كثير العلم بلا عمل قليل وقليل
العلم مع العمل كثير .

٢٨٧

كل بدعة ضلالة وكل

ضلالة في النار .

٧٠

المعجم المفهرس، ج ١، ص ١٥٢ (به نقل از مسلم - جمعة

٤٣٠، ابوداؤد - سنة ٥، نسائي - عيدين ٢٢،

ابن ماجه - مقدمة ٧، دارمي - مقدمة ١٤، ٢٣،

احمد بن حنبل - ٣، ٣١، ٣٧١، ٤، ١٢٤، ١٢٧) .

۲۹۹

كَلِمَاتُ النَّاسِ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ.

مرصاد العباد، ص ۱۵. برای آگاهی بیشتر «تعلیقات

آداب»، ص ۳۳۴ (به نقل از احیاء علوم الدین، ج ۱،

ص ۷۴، تمیذات عین القضاة، ص ۶، جواهر الاسرار،

ص ۳۳۳، فیه مافیہ، ۶/۳۰).

۲۹۷

کلمیننی یا حمیرا.

احادیث مشنوی، ص ۲. (به نقل از احیاء علوم الدین، ج ۳،

ص ۷۴، اتحاف السادة المتقين طبع مصر، ج ۷، ص ۳۲۴

طبقات اشافق طبع مصر، ج ۴، ص ۱۶۳، کتاب الاول.

المصوع، ص ۱۰۳).

كنت سمع: بنی ببصر...

لا اله الا الله وحده لا شريك

له له الملك وله الحمد وهو

على كل شيء قدير اللهم لا مانع

لما اعطيت ولا معطي لما منعت

ولا ينفع ذا الجح منك الجح.

۲۷

بافتاوت بیشتر در «احیاء علوم الدین» ج ۲،

ص ۳۰۶.

لا اله الا الله وحده لا شريك

له له الملك وله الحمد وهو
على كل شيء قدير لا حول و
لا قوة الا بالله لا اله الا الله
ولا نعبد الا اياه له النعمة
وله الفضل وله الشناء الحسن
لا اله الا الله مخلصين له الدين
ولو كره المشركون (رواه مسلم
عن عبد الله بن زبير).

۲۱-۲۰

لا اله الا الله وحده لا شريك
له له الملك وله الحمد يحيي
ويميت وهو حي لا يموت بيده
الخير وهو على كل شيء قدير
باکمی تفاوت :

۲۴۴/۳۱

احياء علوم الدين، ج ۲، ص ۳۰۴.

۳۵

لا تجالسوا الموتى.

احاديث مشنوی، ص ۱۵۴ (به نقل از شرح تعرف)

ج ۱، ص ۲۴۳.

لايسعني نبي مرسل ولا ملك
مقرب : لي مع الله وقت ...

لا ينظر الله الى صوركم ولكن
ينظر الى قلوبكم واعمالكم .

۱۸۶، ۸۷

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۷۶ (به نقل از مسلم - بر ۳۲)
ابن ماجه - زهد ۹، احمد بن حنبل - ۲، ۲۸۵، ۵۳۹.

به این صورت :

ان الله لا ينظر الى اجسادكم، صوركم ...
ولكن ينظر الى قلوبكم :

لحوم العلماء ستم من شتم مرض

۱۷۶-۱۷۵

ومن عصى مات .

۲۵۲

لعن الدنيا الا ما اى ما لا بد .

لقنوا موتاكم ان لا اله الا الله

فانها تهدم الذنوب قالوا

يا رسول الله قالها في جيوته

۳۴

قال اهدم اهدم .

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۳۰ (به نقل از مسلم - ج ۲، ۲)

ابوداؤد - ج ۱۴، ترمذی - ج ۷، نسائی - ج ۱۲

... ع، ابن ماجه - ج ۳، ۳۵، احمد بن حنبل - ۳، ۳۴۳.

۹۴

لكل امری ما نوى .

یا کئی تفاوت : "[و اما] له [- کل] - امری ما نوى"

المعجم المفهرس ج ٧، ص ٥٥ (بنقل از بخاری - بدو الحی)
 ایمان ١، نکاح ٥، طلاق ١١، ایمان ٢٣، حیل ١، عتق
 ٦، مسلم - اماره ١٥٥، ابوداؤد - طلاق ١١، ترمذی -
 فضائل الجهاد ١٦، نسائی - طهارة ٥٩، طلاق ٢٤، ایمان
 ١٩، ابن ماجه - زهد ٢٦، احمد بن حنبل - ١، ٢٥، ٤٣،

لکل شیء صقالةٌ وصقال القلب

ذکر الله .

٢٦٤

مرصاد العباد، ص (٢٠٤) ٢٩٥٠ باکی تفاوت :

"ان لکل شیء صقالةٌ وصقال القلب ذکر الله"

لکل شیء معدن و معدن التقوی

قلوب العارفين .

٨٦

لم یرض بقضائی : من لم ...

لم یقبل الله تقائی صلوته

اربعةین يوماً : من اکل لقمة ..

لی مع الله وقت .

٣٠٧، ٢٣٠

اشاره است بحديث معروف : "لی مع الله وقت"

لا یسعی فیہ ملک مقربٌ ولا نبی مرسلٌ ."

احادیث مثنوی، ص ٣٩ (بنقل از اللؤلؤ المصروع ،

ص ٦٦، التصفیة فی احوال المتصوفة، ١٩٥ .

ما من يوم الا وهو يتادى
يا ابن آدم انا خلق جديد
وانا فيها تعمل .

۳۵

المخلصون : الناس ...

۸۱

المراء مع من يحب .

مشكوة ، ص ۲۶ و احاديث مشنوی ، ص ۱۱۵ نقل
از مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۳۹۹ ، با کمی تفاوت که اینجا
جانی "یحب" "احب" آمده است .

المعرفة رأس مالى والعقل أصل
دينى والحب أساسى والشوق
مركبى و ذكر الله انيسى و
التقى كنزى والحزن رفيقى
والعلم سلاحى والصبر زادى
والرضا غنيمتى والفقر فخزى و
الخوف ازارى والحياء رراى
والزهد حرفتى .

۸۵، ۴۴

من اشترى ثوباً بعشرة (دينار)
وفى ثمنه درهم من حرام
لم يقبل الله صلوة مادام

عليه منه شيء.

باکمی تفاوت :

”من اشترى ثوباً بعشرة دراهم في ثمنه درهم
حرام لم يقبل الله صلاة و عليه منه شيء.“

(احياء علوم الدين، ج ۲، ص ۹۰).

و بجای ”دراهم في ثمنه“ درهم حرام، ”دراهم وفيه
درهم حرام“... (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۵۶-۵۷ به نقل

از احمد بن حنبل، ۲، ۹۸).

من اكل لقمةً من الحرام

لم ينظر الله تعالى اليه اربعين

صباحاً.

باکمی تفاوت :

”من اكل لقمةً من حرام لم يقبل له صلاة

اربعين ليلة...“ (احياء علوم الدين، ج ۲،

ص ۸۹).

من بنى مسجداً لله بنى الله

له بيتاً في الجنة.

المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۲۲۱ (به نقل از مسلم - مساجد

۲۵، ۲۴ - مسافرين ۱۰۳ - زهد ۴۳، ۴۴ - بخاری -

صلاة ١٢٠، ابوداؤد- تطوع ١، ترمذى- صلاة ١٢٠،
 ١٨٩، ١٠٤، نسائي- مساجد ١، ٩- تجارات ١، دارمي-
 صلاة ١١٣، احمد بن حنبل- ١، ٢٠، ٥٣، ٦١، ٧٠،
 ٢٤١، ٢، ٢٢١، ٢٩٦، ٣٨٦، ٤١٣، ٤٩٨، ٦٠٦، ٣٢٦،
 ٣٣٧، ٤٢٤، ٤٦١).

١٩

من تشبه بقوم فهو منهم.
 كشف المحجوب، ٥١، ٢٢٩، ٥٤١، التصفية في احوال
 المتصوفة، ٢٥، ٦٣، ١٤١.
 من تقرب الى شبرا تقربت
 اليد ذراعاً من تقرب اليد
 ذراعاً تقربت اليد باعاً.

٢٨٠

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٣٥٤ (ينقل از بخاري- توجيه
 ١٥، ٥٠، مسلم- ذكر ٢٠- ٢٢- توبة ١، ترمذى- روعات
 ١٣، ٤٥، ابن ماجه- ادب ٥٨، احمد بن حنبل- ٢،
 ١٣، ٤٣٥، ٤٨٠، ٤٨٢، ٥٠٩، ٥٢٤، ٥٣٤،
 ٣، ٤٠، ١٢٢، ١٢٧، ١٣٠، ٣٧٣، ٥، ١٥٣، ١٥٥،
 ١٤٩، ٣٥١).

ونيز مرصاد العباد، ص ٢١٢، ٢١٨، ٣٠٣، ٣٣٨،
 التصفية في احوال المتصوفة، ٢٢.

من تواضع رفعه الله ومن
تكبر خذ له الله.

١٥٤، ١٠٤، ٧٩، ٧٧

(و باکمی تفاوت :

من تواضع لله رفعه الله).

التصفيّة في احوال المتصوفة، ٢٢٩، بصورت:

"من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر وضعه الله"

من صلى الظهر بالجماعة كان

له خمس وعشرون صلوة و

سبعون درجة بين درجتين

مسيرة مائة عام في الفردوس.

٥٩-٥٨

من طلب شيئاً وجدّ وجد.

٢٨٦

احاديث مشنوی، ص ٧٨ (ب نقل از مجمع الامثال ميداني)

كشف المحجوب، ص ٥٥، التصفيّة في احوال المتصوفة، ٤٩،

١٢٨، ١٨٠.

من طلبني وجدني ومن وجدني

عرفني ومن عرفني احبني ومن

احبني عشقني ومن عشقني

انا قتلتته ومن قتلتته انا قتلتته.

٢٨٥

بدین صورت :

من احبني قتلته ومن قتلته فانا ديتنه“
احاديث مشنوی، ص ۱۳۴ (به نقل از المنهج النقيج)
ص ۳۹۸.

۱۵۰، ۴۶

من عادی لی ولیاً اذنته.

المعجم النهرس، ج ۴، ص ۱۵۷ (به نقل از بخاری -
رقاق، ۳۸).

احاديث مشنوی، ص ۱۸ (به نقل از جامع صغير ج ۱،
ص ۷۰).

من عرف نفسه فقد عرف

۳۳۴

ربه.

احاديث مشنوی، ص ۱۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۵۴۷ منسوب به حضرت علی کرم الله وجهه و
جزوا احاديث نبوی آمده است، کنوز الحقائق، ص ۹
و مؤلف اللؤلؤ المصوغ، ص ۸۶ (به نقل از ابن تیمیة آنرا
از موضوعات محی شمارد)، کشف المحجوب، ۲۴۷، ۲۵۳،
التصفيقة في احوال المقصوفة، ۱۶۷، ۲۳۹.

من قال في سبيل الله الله أكبر
رافعاً بها صوته كتب الله تعالى
له رضوانه الاكبر ومن

يكتب له رضوانه الاكبر
جمع الله بينه وبين ابراهيم
وساير الانبياء في دار الجلال
وكان ممن ينظره ربه بكرة
وعشياً (عن ابن عمر).

۳۶

من قال لا اله الا الله والله
اكبر رافعاً بها صوته كتب
الله له رضوانه الاكبر جمع
الله بينه وبين محمد و ابراهيم
وساير الانبياء عليهم السلام و
كان ممن ينظر الى ربه بكرة
وعشياً.

۳۲-۳۳

من قال لا اله الا الله ومدّ
بها صوته اسكنه الله تعالى
دار الجلال ويرزقه النظر الى
وجهه .

۲۶-۲۷

من لم يرض بقضائي فليطلب
رباً سواي .

۳۰۰

اشاره به حديثي است :

من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیخرج من
تحت سمانی ولیطلب رباً سوائی . (احادیث مشنوی
ص ۷۷ و ۷۸ باختصار تفاوت، به نقل از جامع صغیر ج ۷،
ص ۸۰ و شرح تعرف، ج ۱، ص ۷۰ و کنوز الحقائق،
ص ۸۹ و جامع صغیر ج ۲ ص ۱۸۰)، التصفیة فی
احوال المتصوفة، ۹۰.

المؤمن ینظر بنور الله . ۳۸۶، ۱۳۳

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۷۴ (به نقل از ترمذی
تفسیر سورة، ۱۵، ۶)، احادیث مشنوی، ص ۱۴،
با کمی تفاوت :

”التقوا فراسة المؤمن فانه ينص بنور الله“
(به نقل از جامع صغیر ج ۱، ص ۸، احیاء علوم الدین،
ج ۳، ص ۱۸۰).

نادی موسی عبید السلام َ
وقال : یارب ای عبادک
اعلم : قال الذی یاءخذ من
علم الناس الی علمه .

الناس کلهم میتون الا
العالمون والعالمون کلهم

ميتون الا العاملون و
العاملون كلهم ميتون
الا المخلصون والمخلصون
على خطر عظيم.

٢٤٥، ١٢١، ١١٣

احاديث مثنوى، ص ٥٣ به نقل از شرح خواجہ
ایوب حدیث نبوی و در آتخاف السادة المتقين،
ج ٩، ص ٣٤٢ منسوب به سهل بن عبد الله تستري.

والمخلصون على خطر عظيم :
الناس كلهم ميتون ...

٥٨

وفي الجماعة رحمة.

به این صورت :

”والجماعة رحمة والفرقة عذاب“

المعجم المفهرس : ج ١، ص ٣٧٠ - به نقل از احمد بن

جنبل ٤، ٢٧٨، ٣٧٥).

ومن لم يعرف قلبه فليس

٥١

بمحب.

يقول الله تعالى انا عند ظن عبدي

بي اذا ذكرني فان ذكرني في نفسه

ذكرته في نفسي وان ذكرني في

ملاء ذکرته فی ملاء خیر

متن (عن ابی هريرةؓ)

۲۲

المعجم الفهرس، ج ۴، ۸۷ (به نقل از بخاری - توحید، ۵)

۳۵، مسلم - توبه ۱ - ذکر ۲، ۱۹، ترمذی - زهد ۵۱، غوث

۱۳۱، ابن ماجه - ادب ۵۸، دارمی - رفاق ۲۲، احمد

بن حنبل ۲، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۴۵، ۴۸۰،

۴۸۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۹، ۳، ۴۱۰،

۲۷۷، ۴۹۱، ۴، ۱۰۶).



فهرست اقوال مشايخ و...

الارادة ان تريد ما تريد
مرادك.

۹۴

الارادة ان يعتقد الانسان الشئ
ثم يعزم عليه ثم يريد

۹۴

(قول ضيئ)

والارادة بعد صدق النية.
الارادة الفراغ لأمر الله والثقة
بوعده الله ودوام قرع باب

۹۳

(قول ذوالنون مصري)

الله.

الارادة مطالبة القلب غذا

۹۳

(قول حكيم)

الروح من طيب النفس.

استكثروا من الاخوان فان

لكل مؤمن شفاعته عند الله

۵۵

(قول ابن عباس رض)

يوم القيمة.

اش حالك اى اى شىء حالك. (قول شیخ محمد بکری) ۴۶۱

اعاذنا الله عن ذلك. (قول خدا داد) ۲۹۴

مشابه این قول از علی سئل است :

”اعاذنا الله وایاکم من غرور حسن الاعمال مع فساد

بواطن الاسرار“ طبقات النصارى (ص ۲۸۳).

افضل الطاعات حفظ الاوقات

وهو ان لا یطلع العبد غیر حده

ولا یوافق غیر ربه ولا یقارن

غیر وقتہ. (قول واسطی) ۵۵-۵۶

مشابه این قول از ابو عبد الله مغزی است :

”افضل الاعمال عمارة الاوقات فی الموافقات“

طبقات النصارى (ص ۲۴۸).

الله حاضرى الله ناظرى الله

معى.

اللهم احشرنى من اهل

المحبة وامتى فی المحبة.

الامور مرهونة باوقاتہا.

امثال وحکم ج ۱، ص ۲۳۵.

ان الله تعالى قال فی بعض

کتابه عبدی یرید و اما ما
نرید و لایکون الا ما ارید.

۹۴

ظاهراً باید به جای کتابه کتبه و به جای مانرید، انا ارید
باشد.

ان لایذخر العبد ولا یعتدرا
ان لایکون بالاعطاء افرح
من الاخذ و یذکر النعمة و
ینسی المعصية.

۹۹

انه قال ثبات اذا صح العبد
مقام التوبة ثم نقل الى مقام
الخوف ثم نقل الى مقام الرجاء
ثم نقل الى مقام الصالحين
ثم نقل الى مقام المریدین ثم
نقل الى مقام المتقين ثم نقل
الى مقام المحبتين ثم نقل الى
مقام المشتاقين ثم نقل الى
مقام الاولياء ثم نقل الى مقام
المقربين.

۹۱

(قول ابی عثمان)

انه قال جميع المروءة في قول الله

عُزُّوْ جَلَّ اَنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

وَالْاِحْسَانِ

٩٩ (قول محمد بن جسيم)

انه قال غداء المريدين في

الطاعات و غداء الزاهدين

في ذكر الثواب و غداء

العارفين في المحبة و المناجاة.

٩٥ (قول ابن عطاء)

انه قال كان يوسف عليه السلام

رأس الفتيان ثم قرأ قوله

تعالى "لَا تَشْرِيْ بِ عَيْلِكُمْ الْيَوْمَ"

٩٨ (قول فضيل)

انه يشير الى معرفته من

غض البصر عن الكل بعد

مشاهدة الحق و معرفته

والعين يشير الى معرفته

من احب عبادة حتى اوصل

الى طاعته.

٥٢ (قول عرفا)

اول مقامات العباد مراعات

حق الله و اخر مقامات الفتوة

رعاية حق المؤمنين.

٥٥ (قول حسن بصرى)

التصوف كله آداب.

ابن قول اذا ابو حفص حداد است كه صورت كامل ان
در كشف المحجوب، ص ٧٤ آمده است.

٧٧ التفكير اساس اصابة الرأى.

٢٥٦ (قول جعفر صادق) التقوى ان تتقى العبد سوى الله.

٤٠ (قول جعفر صادق) التقوى انه لا ترى فى قلبك سوى الله تعالى.

٤١ (قول ابو بكر وراق) التقوى شطر ان شطر علم و صبر العلم كالماء والصبر كالذر فيها حيوة القلب فى الأرض والماء حيوة المخلق.

٤٠ التقوى فى الطاعة يراد به الاخلاص وفى المعصية يراد به الترك والحذر والخلاص.

٤٠ (قول محققين) التوبة صفة المؤمن.

التوبة على ثلاثة اقسام اولها التوبة و اوسطها الانابة و اخرها الاوبة فجعل التوبة بداية والاوبة

نهاية والانابة اوسطهما
من تاب من خوف العقوبة
فهو صاحب توبة ومن تاب
طمعاً في الثواب فهو صاحب
الانابة ومن تاب مراعاةً
للامر لا للرغبة في الثواب
ولا للرهبة من العقاب

٨٩ (قول ابو علي دقاق)

فهو صاحب اوبة
التوبة قصار المذنبين بضاعة
المسيئين ونشاط الصديقين
وسلوة المحبتين ورضا رب
العالمين.

٩١ (قول حضرت علي)

جواهر البرست كتمان الفقر
حتى يظن الناس انه غني و
كتمان الصدقة حتى يظن
انه بخيل وكتمان الغضب
حتى يظن انه مريض وكتمان
الشدة حتى يظنوا انه متنعّم
وكتمان المرض حتى يظنوا انه

صحيح وكتان الاعمال الصالحة
حتى يظنوا انه لن يعمل عملاً
صالحاً.

۱۰۱

۴۶

الحق مؤر.

امثال وحكم، ج ۱، ص ۲۴۲.

۴۳۱

الحففة اولى من الجهر.
(قول قاسم شيخ)
الدنيا في نظرة كالعدم.

۳۰۸

ذنب لا يقاس به ذنب.

این قول ضمن بیت زیر آمده است :

”فقلت وما اذنبت قالت مجيبة

وجودك ذنب لا يقاس به ذنب“

مصباح البداية . ص ۳۷۰.

الزء يشير الى ترك زينة الدنيا

والتزين بزينة التقوى .

۴۳

(قول ابو بكر ورق)

سئل جنيد رحمة الله عليه

ما للمريدين في مجاهدات

الحكايات قل المحكايات جند

من جنود الله تعالى يقوى بها

قلوب المريدين فليل له هل

في ذلك شاهد قال نعم
 قوله تعالى: وكلّا نقص عليك
 من انباء الرسل نثبت به
 فؤادك.

٩٥

سئل المجنيد قدّس سره
 عن المريد قال المريد يتولاه
 سياسة العلم والمراد يتولاه
 رعاية الحقّ لا المريد
 يسير والمراد يطير فسمي
 يلحق السائر الطائر.

٩٦

سئل محمد ابن سليمان رحمه
 الله فقال المريد المستوفى
 والمراد المستوفى.

٩٦

الصبر مفاتيح مفاتيح البركات
 صحبت الاشراق يورث سوء
 الظنّ بالاخيار.

٥٤

٩٧

(قول بشر حافي)

الطاء يشير الى طوابع الحقّ
 اذا طلعت على اسرار خواص
 اوليائه فيكحها (فيحكها) اي يتجاوز

عن فنون ساكنه الاغيار
ويجعلها خالصاً لله الواحد
القهار ولا يساكن ولا ينازل
بل يقهر كل من ساكنه و
يطمس كل من نازله.

٥٧ (قول حسن بصرى)

الطريق الى الله تعالى بعدد
انفاس الخلايق.

٢٩١

امثال وحكم، ج ١، ص ٢٥٦.

بجاء "انفاس" نفوس آتية است.

٧٦ (قول احمد اليوسي)

الطريقة هو العمل بالقلوب.
العاقل يكفيه الاشارة.

٤٣٢، ٤٧

امثال وحكم، ج ١، ص ٥٩.
العبادة ترك العادة والتصرف
توك الرسم.

٢١٩

علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذكر والثناء
وبدنه متعب بالخدمة
والوفاء وصدره مشروح
بالنور والضياء وقلبه

معمور بالشوق والرجاء و
ماله مبذول بالبر والعطاء
واسمه مشهور في السماء و
نفسه متعلق بالآخرة والآل.

٨٥-٨٦

(قول اکابرهم) العلماء غريباء.

(قول اکابرهم) عليكم بتقليل الطعام وتقليل المنام.

٢٨٦

غريم لا يقضى دينه.

الغيرة غيرتان (غيرة) من
الحق على عبدة وهو ان يستر
عن اعين الخلق ويقع له المفا
في اعينهم وغيرة من
العبد في الحق وهو ان يستر
حاله عن ان يعلم احد معرفته
به ومحجته له وشوقه اليه.

٤٩

الغيرة من اخص صفات
الصدّيقين واعمال المتقين.
الفتوة ان تكون خصماً لربك

(قول اهل الرياسة)

٥٣

على نفسك.

٩٧

الفتوة ان يعمل في السر ما لا

يستحي منه في العلانية
الفتوة صدق عند الحفاء
والبذل عند المسكنة.

٩٧ (قول أبو الحسن نورى)

الفتوة رجوع النفس عن
طلب حفظها.

٩٧ (قول سهل)

فجزع يوماً مما حل اليه
فهتف به هاتف اذا
لم تصبر على ضربنا فارتحل
من قربنا فتأدب وعاد من
الشكوى الى الشكر.

٤٩ (قول شيخ مولى)

فقال سهيل رحمه الله :

المستقيم من كان لسانه
مشغولاً في ذكر الله وبنده
في خدمة الله وقلبه في
محبتته وروحه في شوق لقاء
الله (شرح آية : ... ثم
استقاموا).

٧٧

٢٩٣

٢٨٠

في السؤال ذل.

في الصحبة أفة.

قبول الحق من الحق للحق .

به صورت ذیل ،

”قبول الحق من الدين“ (منسوب به حضرت علیؑ)

امثال و حکم ، ج ٢ ، ص ١١٥٧ .

قال نفس محمد عليه السلام في

خدمت الرب جلّ جلاله

وقلبه في محبة الرب جلّ جلاله

ولسانه في ذكر الرب جلّ

جلاله وفؤاده في رؤية الرب

جلّ جلاله ووجهه في سجدة

الرب جلّ جلاله ويده في عطية

الرب جلّ جلاله ورجله في

القيام بين يدي الرب جلّ

جلاله وبدنه في خدمة

الرب جلّ جلاله ودعوته

وهدايته الى الرب جلّ جلاله

فكان من فوقه الى قدمه

مشغولاً بالرب جلّ جلاله لم

يكن فيه حظ لغير الرب جلّ جلاله .

كيف اصورة (آدم - قال)
 دعه حتى اصورة انا لانه
 نظارة الخلق فتصورة بالقدر
 لا بالتي فيها مرجبرئيل عليه
 السلام حتى يخرج من جوهر
 سبعة جواهر فزين معهما وجهه
 وتركب جوهرين في عينيه
 يسمى بصراً وجوهرين في
 اذنيه يسمى سمعاً وجوهر في
 انفه يسمى شماً وجوهر في لسانه
 يسمى كلاماً فزينه كما يستحق
 بنظارة الخلق.

٨٧ (منسوب لجعفر صادق ع)

ما رأيت شيئاً قط إلا ورأيت
 الله فيه.

٢٧٧ (قول شبلي ع)

كشف المحجوب، ص ٤٢٨

٢٥٥، ١٩٩

الملتقى من يتقى من الحلال.
 المجاز قنطرة الحقيقة.

٢٤٧، ٢٤٤، ٢٠٧

اشمال وكم، ج ١، ص ٢٧٠.
 المراعات يودث المراقبة خلوص.

- ٥٥ (قول ابراهيم الخواص) الشتر العلانية .
 المروءة ترك معصية الله
 حياء من الله والمحافظة على
 طاعة الله لوجه الله .
 ٩٩ (قول حكيم) المروءة شعبة من الفتوة
 وهي الاعراض عن الكونين .
 ٩٨ (قول نصرآبادي) المرید الذي يحفظ مراد الله
 فيه .
 ٩٤ (قول ابو بكر واسطی) المرید لا يسكن قلبه آلا في
 اربع مواضع خفي بيته او مسجدة
 او مقبرة او مكان خلوة لا يراه
 احداً .
 ٩٥-٩٦ (قول يحيى ابن معاذ) معدن المشايخ سبعة التوبة
 والارادة والمقتدى والخليفة
 والخواجى والشيخ والمشايخ .
 ٨٩ (قول احمد اليسوي) مقام الخوف النظر والمحاسبة
 ومقام الرجاء الحرص والرغبة
 ومقام حسن الظن الحياء و
 المراقبة ومقام الثقة السكون

والطمأنينة ومقام الرهبة
الحشية ومقام الرضا ترك
الاختيار والشهوة ومقام
التوكل الحول والقوة ومقا
الفقر التذلل والمسكنة و

مقام المحبة الرؤية . (قول احمد اليسوي)
من تعلم حرفاً تأبّد رُفّاً . ١٠٤
٢٨٨

نزدك است به كلام حضرت علي (كرم)
"من علمني حرفاً قد صيوني عبداً" . و:
"من تعلمت منه حرفاً صرت له عبداً"
من شعب الايمان رفع الأذى

من الطريق . ٢٨٠
الممتحن ملعون . ١٤٠

واجب المريد في يد الشيخ كملت
في يد الغشال . ٣٠٩

واعلم ان العباد متفاوتة
في المعرفة قوم عرفوه بالقدرة
فاعتقدوا خوفه قوم عرفوه
بالفضل فاعتقدوا رجاؤه

قوم عرفوه بالكرم فاعتقدوا
 حسن الظن به قوم عرفوه بالوفاء
 فاعتقدوا بصدقهم وقوم
 عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
 الثقة به وقوم عرفوه بالعظمة
 فاعتقدوا بالرهبة وقوم عرفوه
 بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
 وقوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا
 بالفقر عليه وقوم عرفوه
 بالرحمة فاعتقدوا بمحبة
 ... الوجد وهو مهبّ يتأجج
 من شهود عارف مقلق.

١٠٣ (قول اليسوي)

٢٩٤ (قول خداوند)

وحكى عن الشبلي رحمه الله
 انه قرأ بين يدي السري
 قدس سره واذا قرأت القرآن
 جعلنا بينك وبين الذين
 لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً
 قال لاصحابه اتدرون ما هذا
 الحجاب هذا حجاب الغيرة و

٥١.

لا احد اعلم من الله .

ورحيم فللعباد من الرحمة
في الدنيا رتمها وفي الآخرة
حقيقتها .

٤٣

ولا سلام سواه واكرم
اوليائه و بان سباهم
مسلمين وانزلهم دار السلام
واكرمهم بسلام الملائكة
قال الله تعالى ادخلوها
بسلام امنين وسلم عليهم
بلا واسطة .

٤٠

والاواب كثير الذكر
الدعاء جهراً .

٩٠

٤٣٢-٤٣١ ح

الولاية اولى من النبوة .
الولاية خير من النبوة
اي ولاية النبي خير
من نبوته .

٣٢٤

وهذه امثال بالسور الاولى
اقرار للعبد بفناءه وبقاء

سَيِّدُهُ وَالثَّانِي شَهَادَةُ اَنْ
لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بِوَحْدَانِيَّةِ
سَيِّدِهِ وَالثَّالِثُ قَوْلُ لَا اِلَهَ
اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالرَّابِعُ
الْاِيْمَانُ وَالْخَامِسُ الْاِسْلَامُ
وَالسَّادِسُ التَّوْحِيدُ وَالسَّابِعُ
الْيَقِيْنُ .

۱۰۶

يَا رَبِّ اِنِّمْتَ عَلٰى كَثِيْرًا
فَدَلَّنِيْ عَلٰى شِكْرِكَ فَاَوْحَى الْاِلَهُ
لِقَائِ الْبَرِّ يَا مُوسٰى اذْكُرْنِيْ
كَثِيْرًا فَاَنْتَ اِذَا ذَكَرْتَنِيْ
شَكَرْتَنِيْ وَاِذَا نَسِيْتَنِيْ
كَفَرْتَنِيْ .

۱۰۷

يَشِيْر اِلَى بَيَانِ عِلْمِ الْخَلْقِ وَ
هِيَ عَلٰى اَقْسَامٍ فَحَقِيْقَةُ الْعُلُوِّ
لِلْخَلْقِ عِلْمُ الشَّرْعِيَّةِ وَذَلِكَ
اِذَا تَحَقَّقَ الْعَبْدُ اَوْرَثَهُ الْعِلْمُ
بِالْحَقَائِقِ وَعِلْمُ الْعَرْشِ مَعْدَنُهُ
الْمَلَائِكَةُ وَعِلْمُ اللَّوْحِ مَعْدَنُهُ

الخواص والملايكة وعلم المعرفة
 معدنه الاولياء وعلم الذات
 معدنه الانبياء وحقيقته
 العلم بالله معدنه قلب
 محمد عليه السلام لا غير
 لذلك قال الله تعالى : و
 انك لعلى خلق عظيم حيث
 احتملت من حقايق العلوم
 ما لم يحتمل غيرة وخطوب
 بقوله فاعلم انه لا اله الا الله.

(قول عرفا)



فهرست اشعار فارسی و عربی و ترکی

- چون منور بود او ظاهر و باطن، همچو شمع
 مجلس عشاق را بودی ز سوز او ضیا (مولانا سید). ۳۱۲
 کی نمودی پیش او عالم مشال ذره
 از عنایتش خدا داد آمد و کان سنا (مولانا سید). ۳۱۲
 کوچه و بام و هوا جمله پُرنند از خدا (مصرع). ۳۸۳
 یافت جان طالبان از وی جیات جاودان
 زینت اهل محبت بود آن پیر هدی (مولانا سید). ۳۱۲ - ۳۱۳
 بخورده نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را
 خم زلفت بقات محبت می کشد ما را ۲۴۳
 وقت آن شد که می ناب دهی مستان را
 خاقه، همچون من شوریده شیدایان را ۲۳۹

رفت اوزین عالم و گر تو بمعنی عاشقی

۳۱۳ من بگویم نکته تارخ زینت عاشقا (مولانا سید).

از جمال حق چنان نور تجلی یافت او

۳۱۲ ظاهرش بهشیار بود و باطنش مست لقا (مولانا سید).

ای تو افلاطون و جالینوس ما

۳۴۷ ای ددای خزن و هم مانوس ما

ای طبیب درد و علت های ما

۳۴۷ وی ددای هجر و محتضای ما

آنکه بود او خود بعالم منظر لطف خدا

۳۱۲ در دوداغ عاشقان را بود وصل او دوا (مولانا سید).

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها

۳۹۴ هر دم شگفته بر رخ زان خارها گلزارها (جامی).

هین که اسرافیل وقتند اولیا

۱۶۹ مرده را ز ایشان همی باشد حیا

هر که خواهد هم نشینی با خدا

۲۷۲ گو نشیند در حضور اولیا (مشنوی ج ۱۵۸۴)

چشمی که خطا ندید جز عین صواب

۳۳۷ دل کرد سوال و دیده این گفت جواب

- تا بر رخ اغیار نیفتد چشم
۳۳۷ از برگ گل سفید پوشیده نقاب
نه بین شتر بر نوای عسرب
۲۷۴ که چو نش برقص اندر آرد طرب
در دل مؤمن بگنجم ای عجب
۲۹۷ گر مرا جوئی تو در دلها طلب (مثنوی ج ۱ ص ۷۰)
چند روزی که پیش از روز و شب
۳۰۸ فارغ از اندوه و آزاد از طلب
لگد و لوح و خفته شکل دبی ادب
۲۸۲ سوی اومی غیر و اودامی طلب (مثنوی ج ۳ ص ۲۳۶)
گر بجایی رسیده ای دل
۳۰۴ سخن از ماه گوچه جای شهب
تفکر جزایغ دل است ای حبیب
۷۷ چنین گفت با تو حکیم طیب
از اثر صحبت است آنچه درین عالم است
۳۵۹ در نه کجا یافتی بید بهای نبات
سوزشی در جان من از عشق اوست
۳۵۰ هر چه جز حق است باقی جلد سوخت

- آنکه اندر صف نزدیکان نشست
 ۲۹۶ راز می گویم بگوشتش پست پست
 گفت پیغمبر که حق فرموده است
 ۲۹۷ من بنگم هیچ در یالا و پست (مثنوی، ج ۱، ص ۷۰۱)
 جوز را در پوستها آوازهاست
 ۲۹۵ مغزو و روغن را خود آوازی کجاست (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۵)
 پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
 ۲۷۰ بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است
 عشق اصطرباب دیدار خداست
 ۲۴۲ علت عاشق ز علتها جداست
 زلف روی که لایق مردست
 ۲۷۸ اشک گلگون و چهره زرد است
 از مقلد تا محقق فرقه است
 ۲۴۴ کین چو داؤد است و آن دیگر صد است (مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۸)
 رقص چرخ و انجم از ساز من است
 ۲۹۶ قدسیان را صیحو ز آواز من است
 هر که او در عشق صادق آمد است
 بر سرش معشوق عاشق آمد است
 ۴۵۱/۱۹۳

- در نو میدی بسی امید است
 ۴۲۴ (نظامی گنجوی) پایان شب سیه سفید است
 ۲۹۶ سماخ آسان بود بر صوفی گرم
 ۴۴۰ چو آتش هست جوشیدن چکار است
 ۴۴۰-۴۴۱ بخشنده جان جمال روزی کند
 ۲۹۲، ۱۴۱، ۱۲۸ مجبور شوی وصال روزی کند
 ۲۸۲-۲۸۱ (مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۶) از ترس خدا اگر کنی ترک حرام
 ۲۵۰ روزی ده تو حلال روزی کند
 ۲۷۴ گر ترا سنگی زند معشوق مست
 ۲۵۰ به که آری از دگر گوهر بدست
 ۲۷۴ در طلب زن دانا تو هر دو دست
 ۲۵۰ کین طلب در راه نیکو رهبر است
 ۲۷۴ ناله کم کن ای خدا داد تو ز فقر و نیستی
 ۲۵۰ زن که بوی میل او از قصر رضوان خوشتر است
 ۲۷۴ شتر را چو شور و طرب در سر است
 ۲۵۵ اگر آدمی را نباشد خزا است
 ۲۵۵ ناگرفتن درم زوجه حرام
 ۲۵۵ بهتر از بذل کردن درم است

- گر کرمی بر او تقوی رو
۲۵۵ ز آنکه تقوی سر همه کرم است
- ما با وجود سنگ ملامت سلا متیم
۲۴۴-۲۴۳ زیرا که سنگهای ملامت حصار ماست
- گوشه چشمی که مستثنا شوم ز ابنای جنس
۴۱۹/۲۸ سگ که شد منظور نجم الدین سگان را ستر است
- این تکلفهای من در شعر من
۲۲۰ کلمینی یا خمیرای منست
- تواضع ز گردن فرازان نکوست
۴۹ گداگر تواضع کند خوی ادست
- آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست
۲۸۹ اصل دانش این بود بگذار پوست
- چون ترا این پاسبانی شد صفت
۴۳۲ عشق زود در آید ترا هم معرفت
- عشق صورت نیست عشق معرفت
۲۴۴ هست شوق بازی حیوان صفت (عطار)
- یک قدح بی رنج مخموری کی است
۷۴-۷۵ مهرگی را زخم خاری در پی است

جوش نطق از دل نشان دوستی است

۲۹۹ (مثنوی، ج ۴، ص ۵۹۵).

بسگی نطق از بی الفتی است

۳۱۱

یک جذب ز حق آمد و دل برد بغارت

مجنون چه کند کین کشش از جانب یلی است

۳۵۶

عقل میگوید که این آسودگی است

عشق می شنوید که این آلودگی است

چون کمال دانشم نادانی است

۴۴۷، ۱۸۱

چاره کارم همه حیرانی است

عاشق که شد که یار بحالش نظر کرد

۲۴۸

ای خواجه در نیست و گرنه طیب است

نال با درد از دل برده گی ست

۲۴۳

نال بی درد از اندر دگی ست

۳۸۲

(مصرع) گرد نعلین ره روان رهت

اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا

۳۰۸

چه عیش است که در ملک جان تبانیست

گر عمل با علم تو بمرنگ نیست

جبه و دستار دانشمند نیست

خ. ل:

۲۸۸، ۱۰۴

(امیر حسینی) گر عمل با علم تو پیوند نیست

- مرد را در دیده اینجا غیر نیست
 ۲۵۵ ز آنکه اینجا کعبه بی و دیر نیست
- حرف قصوف ادبی بیش نیست
 ۱۵۴، ۷۹ بی ادبی شیوه درویش نیست
- دفر صوفی که صوت و حرف نیست
 (باکی تفاوت،)
 ۴۲۹ مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۰.
- جز دلی اسپید، بچون برف نیست
 ۲۰۸ گردلت با ذکر تو هم رنگ نیست
- ذکر تو بر قلب تو جز رنگ نیست
 (لمؤلفه)
 هر که آید گویند بر چه خواهد گوی خواه
- های و هوی حاجب دربان برین درگاه نیست
 ۳۹۳ دانستی در عین نادانی است این
- منطق الطیر سلیمان نیست این
 ۲۹۵ بجد و جهد کس عاشق نگردد
- که عشق ایمان بود ایمان عطائی است
 ۴۳۲ سخن بلند شد اکنون بلند می گویم
- که خاطر مبهوای بلند بالائی ست
 ۳۰۴ هر لحظه ازو بگوشه تنهایی
- صد راحت هست هرگز آزاری نیست
 ۱۹۸ (جانی)

- بهنزد کتاب در جهان یاری نیست
 ۱۹۸ (جائی) در غمگده زمانه غمخواری نیست
- علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
 ۲۹۰ هر که خواند غیر ازین گردد خبیث
- برنج اندر است ای برادر چو گنج
 ۱۴۸ نیاید کسی گنج نابوده رنج
- دین شکم بی هنر پیچ پیچ
 ۲۷۵ صبر ندارد که بسازد پیچ (عطار)
- مرغان چمن به سر صبا می
 ۱۵۰ خوانند ترا به "العتلا می"
- بدین امید های شاخ در شاخ
 بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ
 ن: خ:
- کرمای تو مارا کرد گستاخ
 ۴۵۸۱۰۱۲۴ هر که مارا خوار دارد شاد و برخوردار باد
- هر که مارا رنج دارد راحتش بسیار باد
 ۳۲۵ آتش عشقت کاندنی فسمم
- جوشش عشق است کاندنی فساد
 ۳۵۰ (مثنوی، ج ۱، ص ۱)

- آتش است این بانگ نای نیست باد
 ۳۵۰ (مثنوی ج ۱ ص ۱) هر که این آتش ندارد نیست باد
 هر کسی در راه ما خارا کند از دشمنی
 ۳۲۵ هر گلی از باغ عمرش بشکند بنجار باد
 بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
 ۲۹۴-۲۹۳ باد دستان هر که در افتاد بر افتاد
 ۲۰۰ من بی تو دی قسار نتوانم کرد (مصرع)
 قطب جهان سید احمد
 ۱۵۷ یا حضرت شیخ مسد (۹)
 گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه
 ۲۱۰ بین تمت مردان سفید نتوان کرد
 وصل اعدام اگر توانی کرد
 ۱۴۸ کار مردان مرد توانی کرد
 در نه سزاوار خداوندیش
 ۴۵۸ کس نتواند که بجای آورد
 بنده همان به که ز تقصیر خویش
 ۴۵۸ عذر بدرگاه خدای آورد
 هر که دیو از کوبیدان و ابرد
 ۲۶۰ بی گشتش یابد او را خورد (مثنوی ج ۴ ص ۱۵۸)

- ۴۳۶ هر آن کمتر که با همتر ستیزد
چنان افتد که هرگز بر نخیزد
از مدرسا شور و تباهی خیزد
۲۹۷ و از لقمه وقف دل سیاهی خیزد
در کنج خرابه گداوار نشین
۲۹۷ و الله که ازین مرتبه شاهی خیزد
۲۷۶ و آن خود بجز از خدا نباشد (مصرع)
بیزارم از آن دل که درو درد نباشد
۲۴۴ هر کس که برسد ز بلا مرد نباشد
خدمت ترا بگمزه کبریا کشد
خ. ل:

۳۰۲۱۷۰۱۵۲

همت ترا...

- عشق آمد علم تو مجول شد
۳۵۷ عشق آمد عقل تو معقول شد (لمؤلف)
از منطق حکیم و اشارات بوعلی
۲۰۰ بنمود رخ نیتود دل را شفا نشد
کز لطف تو پیچ بنده نوید نشد
۲۸۱ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

- صوفی با صوفی در جنگ شد
۲۹۲ قاضی از اصلاح ایشان نگذشت
هیچکس از خوشتن چیزی نشد
۱۸۷/۱۴۴ هیچ آهن خنجر تیری نشد
لطف بکدام ذره پیوست دمی
۲۸۱ کان ذره به از هزار خورشید نشد
عاشقانی که صرقت معشوق اند
۲۲۶ به ز عثمان و به فاروق اند
غیمتی شم برای شمع وصل پروانه
۴۳۱ که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند
۱۹۵ کام برخسته دران حقه نمان ساخته اند (جامی)
بر لطافت که نمان بود پس پرده غیب
۱۹۵ همه در صورت خوب تو بیان ساخته اند (جامی)
آن نه بالاست نهالی ست که از روضه قدس
۱۹۵ بتماشا که عشاق روان ساخته اند (جامی)
غافل مرو که مرکب مردن مرد ترا
در سنگ لاج بادیه پیا بریده اند
(خ. ل. : غافل منشین ...)

- زهر فراق یار به دم کشیده اند
 ۲۵۸ زان زهر زهرهای شیاطین دیده اند (المؤلفه)
 نو میدهم مباش که زندان درد نوشت
 ناگه بیک خروش بمنزل رسید اند
 خ. ل.:
- نو میدهم مباش که زندان باده نوشت
 ۴۰۷، ۲۸۰ ناگه بیک خروش بجایی رسیده اند
 دانی که عاشقان چه بلاها کشیده اند
 ۲۵۸ خون در پیاله کرده و دم در کشیده اند
 طوطی شیرین مقالی تا بچند
 ۲۷۱ باشی اندر حبس مرغان پان بند
 من کیمن یلی ویلی کیست من
 ۳۵۹ بر زبانم نام یلی تا بچند
 آسمان بار امانت نتوانست کشید
- قرع فال بنام من دیوانه زدند
 ۵۴ (دیوان حافظ: ۷۸) عاشقان بر چند مشتاق جمال دلبرند
 ۲۴۸ دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشقان ترند
 غلام همت آن عارفان با کرم
 ۲۵۴ که یک صواب نبینند صد خطا بخشدند

۴۵۸-۴۵۷/۳۰۶

۲۶۵

۳۷۴

۳۷۴

۲۴۴

۲۹۶

۳۰۴

۳۳۱

شد روی دوست قبله ما کو امام شهر
تا در نماز خویش بما اقتدا کند
تو در میان هیچ نه هر چه هست دوست
هم تو "است" گوید و هم خود "بلی" کند
گو لطف تو ام بنده نوازی نکند
با خود کرم تو کار سازی نکند
شک نیست که آب جلد دریاها
یک جامه معصیت نمازی نکند
حسنی است بی نهایت و لطیفست بی دریغ
بنگام فرصت است که قاسم گری کند
هر که دور افتاد بالخت تزنند
می کنم آگاهش از بانگ بلند
خیال روی تو هر پارسا که قبله نساخت
بمه عبادت وی را گناه می خوانند
آسمان سجده برد پیش زمینی که در او
یک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند
کامران از دور نامت بشنوند
تا بقعر تار و پودت در روند

(مثنوی ج ۴، ص ۳۶۸) ۱۷۹/۱۶۰

(خ. ل : اولیا از دور ...)

- دیگر آنرا وعده فرود بود
- ۳۰۲ عاشقانرا تقدیم اینجا بود (عطارد)
- ۲۶۰ گرگ حق در آن زمان گیرا بود
- کز رمرگر شیشک تنها بود
- پیرداند آنچه در خاطر بود
- ۳۰۹ چونکه بر اسرار حق حاضر بود
- تو ز پنداری که این آسان بود
- ۲۰۸ کمترین کاریش ترک جان بود
- متحد بودیم با شاه وجود
- ۳۰۸ حکم غیرتیت بکلی محو بود
- عشق را با کافری خویشی بود
- ۳۰۴ کافری خود عین درویشی بود
- ۱۷۳ عاقبت شیرزاده شیرشود (مصرع)
- گاهی دیون پرده عزت نهان شود
- ۲۴۷ گاهی هزار پرده بدر عیان شود
- ۲۵۸ از محبت تلخها شیرین شود (مصرع)
- علم باید تا عمل گنجی شود
- ۶۹ در زبانی دانش عمل رنجی شود

- علم اگر بر دل زند یاری شود
 علم اگر بر تن زند ماری شود
 ۲۸۸ روزی که چشم انداختم بر چستی و چالاکیش
 ۲۵۰ گفتم که این قلاشش و شس سرخیل زندان می شود
 ای خیالست در دلم شور آورد
 در ریاضت هر زمان زور آورد
 ۳۰۱ باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید
 ۲۸۲ سه نشان بود ولی را ز نخست آن معنی
 که چو روی او ببینی دل تو باد گراید
 ۳۲۸ دویم آنکه در مجالس چو سخن کند ز معنی
 همه را ز بستی خود بحدیث می رباید
 ۳۲۸ بیم آن بود معنی ولی اخف عالم
 که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید
 ۳۲۸ آنچه پنهانی کند مرد مرید
 او عیان گردد به نزد پیر دید
 ۳۸۷ ور شما ابن جامه را اهل آمدید
 در خصوصت از سر جمل آمدید
 ۲۹۲ خدای که بالا و پست آفرید
 زبردست هر دست دست آفرید
 ۲۰۴

- طفل هفت روزه ره هفتاد ساله بود
 ۳۶۱ زان روی که آئینه بود قلب مرید
 و تقوی الله خیر الزاد زخرا
 ۶۲ و عند الله لا اتقی مزید
 و لیست اری السعادة جمع مال
 ۶۲ و لکن اتقی هو السعید
 گر شما اسرار دان ده شوید
 ۲۶۳ آنکمان بر حرف من آگه شوید
 بنده را خود باختیار چکار
 ۳۱۰ چشم در اختیار پیر بدار
 بدو نان ده تو این مردار غدار
 ۲۵۱ که هم سگ را بشاید داد مردار
 هم ازو بشنو سخنها آشکار
 ۳۰۶ هم بدو ماند وجودت پایدار
 ۲۵۲ انبیا بودند سرغوغای کار (مصرع)
 برگ درختان بنزد نظر هوشیار
 ۲۹۱ هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار
 ۱۴۵ نفس پیلان جتنی باز ایتار لار (مصرع)

ایچکان لار عشق شرا بین نفس و هوا دین اوتارلار

۴۴۹

یوق یوق خطایش ایش ایش دلی میک جان ایشار سا جارلار

۳۲۰

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار

دوست رسد پیش دوست یار بنزدیک یار

۳۳۴

او بما از مایسی نزدیک تر

داند آن کس کوز خود دارد خبر

۱۸۷

تا نافتد بر تو مردی را نظر

از وجود خویش کی یابی خبر

۲۸۳

زاهدان از مرگ هملت خواستند

عاشقان گفتند فی فی زود تر

۲۰۷

چو منصب تعلق بود ای پسر

تعلق حجابت بود سر بر (ملولف)

عارف عشقی جان موکیندا علم تار تپا

اونساکیز منیک قوق عالم غلغل بوبور (احمد الیسیوی)

خ. ل.:

عارف عشقینک ...

۲۴۲، ۱۸۶

اوسنکیز ...

ایران لارینیک نظری کل کازوش ساکل بولور

اقانک کل کل بولای بولغالی منظور

۱۵۹

- بو خدایا د اولد دیا اول نیزک دور جاودان
 ۲۳۹-۲۴۰ جانی اول جانان ساری باریک جانی جان ایتر
- ۳۶۰ (مصرع) قرش همه لطف گشت و لطفش همه قمر
 واجب آمد ترک لایعنی آرز
- ۲۶۱ (المحرزه) آنکه لایعنی بود آنرا گداز
 قاضی ایشان را بکنجی برد باز
- ۲۹۲ گفت صوفی خوش نباشد چنگ و ساز
 شیخ گفتش عهد دارم من که نیز
- ۲۵۵ غیر حق نستائم الا پیچ چیز
 در زمین و آسمان و عرش نیز
- ۲۶۷ (مثنوی ج ۱ ص ۷۰) من بکنج تو یقین دان ای عزیز
 ۴۵۲ (مصرع) جان دین کیچ مای ایش بتاس
 مقصود دل خود از تو جوید همه کس
- ۲۸۳ (جامی) جامی از تو همین ترا جوید و بس
 و عند الدرس والقاضی
- ۳۱۸ کذلک والذکر کالدرس
 از زندگیم بندگی تو ست هوس
- ۲۸۳ (جامی) برزنده دلان بی تو حرام است نفس

بر روی جلواکم نشین ای جان من، همچو مگس

۳۲۷

بر روی آتش چرت زن پزانه و شای پچ کس

حاصل آن آمد که یاری جمع باش

۳۱۲

(مثنوی ج ۲، ص ۱۵۸)

همچو بت گم از حجر یاری تراش

چون که آن یک قطره برب آیدش

۲۴۴

تشنگی بر تشنگی افزایدش

پیری که بود باده فروشی کارش

۴۵۷، ۲۹۱

ره جو بحریم خلد خوش آثارش

گر در حرش باز نیسانی باری

۴۵۷، ۲۹۱

خود را برسان بسایه دیوارش

دل که دلبر دید می ماند تویش

۲۹۹

(مثنوی ج ۵، ص ۵۹۵)

بلبل گل دیده کی ماند خمش

چون سخن رفتی حقیقت بر زبانش

۲۹۹

ز آتش قلبش خبر دادی بیانش

سرزن سرمیزن ای مرد خوش

۲۶۵

ترک کن این کار وین درکار کوش

ز خای میزند این قلوبان جوش

۲۶۵

که خام آواز دارد پنجه خاموش

- رونی بر جانب مقصود خویش
- ۲۷۲ جاکنی در کعبه مطلوب خویش (جائی؟)
- ۳۲۷، ۲۸۱ مادر تور خود کنیم و تو در تور خویش (مصرع)
- چو با آب فرو می زبرد حکمت چیست
- ۴۴۴ شمرش آید ز فرو بردن پرده خویش
- تا نگردی از خودی خود خلاص
- ۳۱۵ کی شوی در راه حق تو مرد خاص
- پروانه دار گشتن صوفی ز بهر چیست
- ۲۹۷ تا جان فدای دوست کند حالت سماع
- دید که آید ز تماشای باغ
- ۲۷۵ بی گل سرین بسر آرد دماغ (عطار؟)
- بقدر شغل خود باید زدن لاف
- ۱۸۵ که کنجشکی نتاندرفت بر قاف
- خوش نباشد دامن یوسف بکف
- ۲۴۴ زار نالیدن چو یعقوب از اسف
- تو ندانی خاطر و اسرار حق
- ۳۰۹ دامن او گیر تا دانی سبق
- بی عنایت حق و خاصان حق
- ۱۵۹، ۱۰۱ گر ملک باشد سیاحتش ورق (مشنوی ج ۱ ص ۵۰)

- عشقش ز دفتر حکیم بود نیک هم سبق
۱۹۸ دل در خیال یار بود چشم در ورق
- ۳۱۱ ای خیالت شور آرد در دلم غوغای عشق
دمدم دیوانه گوداندم را سودای عشق
- ۳۱۸ سلام المرء فی الحتام جل
و فی الاسواق فی وقت اشتغالک
- ۳۴۴، ۱۰۹ معشوق زد از میکده ام بانگ تقال
داد از می عشقم قدحی مالا مال
- ۳۴۴، ۱۰۹ از درد سر خرد شدم فارغ بال
برداشتم افغان بقاضای وصال
- ۲۴۴ خوش نباشد گنج قارون در بغل
خویش را در مفلسی کردن مثل
- ۲۸۸ خنڈہ دیواست بی دانش عمل
(امیرین؟) سخرۂ شیطان بود مرد جدل
- ۳۵۹ ده منیرم هر لیلی تا یکی
هر چه جز لیلی برون کردم زدل
- ۴۳۲ پاسبانی کن بسی در کوی دل
زانکه دزدانند در پس لوی دل

- ز منطق مکن نطق کاندرد دو گیتی
- ۲۰۱ نشد حل از اشکال او چیه مشکل (جائی)
- ۳۱۵ خاک شو خاک تا بردید گل (مصرع)
- کیم فی کورسانک خضر پیل
- ۱۲۹ هر تون فی کورسانک قدر پیل
- عقل میگوید که این تنگ است نام
- ۳۵۶ عشق میسوزد که این جام است خام
- گونداند حال پخته چیه حنام
- ۱۵۸-۱۵۷ پس سخن کوتاه باید و السلام
- در بقای او شوی فانی تمام
- ۲۷۲ باقی و جادید مانی و السلام (جائی)
- آه ازان روزیکه دیدم بس گرفتار تو ام
- ۲۴۷ ناله و افغان کنان بر حال خود زار تو ام
- ای خدا کمترین غلام تو ام
- ۳۳۰ بنده بندگان نام تو ام
- بالا شه حسی وجود بودم یکچند
- ۳۴۳ گرگ آمد و خر درید و از غم رستم
- پای کوبان بسرکوی تو مجنون رفتم
- ۳۵۸، ۳۴۸، ۳۳۴ خبرم نیست که چون آمدم و چون رفتم

نیست در لوح دلم جز الفت قامت یار

۳۱۳

(دیوان حافظ: ۱۱)

چه کنم؟ حرف دگر یار نداد استادم
کیست فی آنکس که گوید دبیرم

۳۵۰

من نیم جسر موج دریای قدم
نادیده رخت عمری سودای تو ورزیدم

۳۵۱

فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم

۲۴۷

(مصرع)

ز بهرانش بدیدم آنچه دیدم
برای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست

۳۰۷

چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم
توجه کرد روح مرشد دین

۳۱۲

(قاسم شیخ)

بسوی عرش در ماه محرم
بهشت عدن که آدم بگندمی بفروخت

۲۷۳

(کمال خجندی)

اگر وصال تو نبود بر نیم جو نخرم

۳۸۹

(مصرع)

بچنگ هر چه افتد می نوازم
اگر پرسند تاریخ و فاش

۳۱۳

(قاسم شیخ)

بگو ای دل برفقه قطب عالم
جواب چهره جان می شود غبار تم

۲۹۳

(دیوان حافظ: ۱۷۳)

خوش آن زمانکه ازین چهره پرده برکنم

- ای خدایا د صبر کن غاش نشین در کنج فقر
 باشد آن کان ماه دو گوید که ممانت شوم
 ۲۸۹ کار از دستم برفت و از پای هم
- گر کنی مطفی شوم بر پای هم
 ۳۲۲ سترسیت درین سینه کلب محرم آن نیست
- گر سر برد ستر تو با کس نگشایم
 ۲۴۸ نمی پرسی ز احوالم که چونی
- پیشان روزگارم با که گویم
 ۲۵۷ ز احوال غریب خود پرسی
- اسیر بند و زندان با که گویم (المؤلفه)
 ۲۵۷ شبها گذرد که دیده بر هم نزنیم
- تا پای برون زهر دو عالم ننهیم
 ۲۹۲ زنجیر در سرای شاهی مائیم
- ضدوق جواهر الی مائیم
 ۱۳۳ از ماه گرفته تا باهی مائیم
- با این همه نور در سیاهی مائیم
 ۱۳۳ دل محبت خدا روح روان
- صاحب شوق و ذوق در همه آن
 ۷۷

- آن یار که در زمان هجران
 هم بر سرست آن حسد ادا ن
 ۲۷۴ (لمؤلفه)
- غیرقم با تو چنان است اگر دست دهد
 نگذارم که در آئی بنیال دگران
 ۳۷۰، ۲۴۹
- مستقیم آن بود بدان که زبان
 ذاکر حق بود درین دوران
 ۷۷
- مردم از گفتن نه بیند جز زیان
 دانش اندر دل بودنی در زبان
 ۲۸۹ (امیر حسینی?)
- گر کسی گستاخی دیوانگان
 خویش را سوزند چون پروانگان
 ۲۷۴
- اگر خواهی که گردی از مجتبان
 بزودی گیر پیری را تو دامان
 ۳۲۱
- غریب و ناتوان در کوی هجران
 همه واصل بتو ما غرق حشرمان
 ۲۵۷ (لمؤلفه)
- بر چه یخشی پزیمان
 بر چه بغدادی پزیمان
 ۱۲۹
- هر چه او گوید چنان گردد چنان
 چون بگوش مرغ جان آید صدان ارجی
 ۲۹۶ (مصرع)
- این قفس بشکستن و سوی تو بریدن توان

- گنج در ویرانه خود کردی نمان
 ۳۳۷ این همه غوغا گفتندی در جهان
 مرد را فراق مقنع داشت
 ۲۹۲ به بود زینسان مرقع داشتن
 ۴۳۳ هر کجا دل میکشد ناچار میباشد بدن (مصرع)
 در بحر محیط غوط خواهم خوردن
 ۲۸۵ یا غرق شدن یا گمری آوردن
 دل ز پر گفتن بمیبرد در بدن
 ۴۲۹ گرچه گفتارش بود دودِ عدن
 خیز جامی بال همت باز کن
 ۲۷۱ سوی و کرامتیت پرواز کن (جانی)
 ۳۰۵ نیست در من جنبشی از ذات من
 دوست در من دهم جنبش فکن
 بی تکلف چون در آید رد مکن
 ۲۹۵ حال مستان را بجمل خود مکن
 یک نظر سوی من غمخواره کن
 ۳۲۲ چاره کار من بیچاره کن
 یار پیلان چول لارد ابوسام چول دیام
 ۳۱۶ یار سیز بوستان ابوسام چول دامن

من کیم لیلی و لیلی کیست من

(مصرع) (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۲) ۲۴۷۰۱۲۶

رفت پیش بوعلی آن پیره زن

۲۵۵

کافه زد بر دین بستان ز من

۳۰۷

ز اقلیم عدم نهاد می هرگز قدم بیرون (مصرع)

دنیایک بوز لسون

۴۵۹

آخر تینک قور لسون

می بسوزم گر نمی گویم سخن

۲۹۹

این سخن چون آب در آتش کمن

روز و شب چون اسیر بند و حزن

۳۳۰

میدوم در رکاب یار قسرن

گر شما هستید اهل جنگ و کین

۲۹۲

این لباس از سر بیندازید همین

توزنی بشنو حکایت های او

۸

و ز فراق و ز شکایت های او

خوب رویان آئینه خوبی او

(مثنوی، ج ۶، ص ۶۰۸) ۲۴۵-۲۴۴

هر شت پرتو مطلوبی او

کار آسان نیست در درگاه او

۶۲

خاک می باید شدن در راه او

- ۳۵۷ (مؤلفه) جمل عشقش به بود از علم تو
حسرت آرد عقل تو هم علم تو
- ۳۵۶ منا چون کوه راسخ بوده تو
همه اهل زمین خود سوده تو
- ۱۲۱ از من بگوی عالم تفسیر گوی را
تا در عمل نکوشی نادان مفتری
- ۳۰۱ پیر باید راه را تنها مرو
از سر علمیا درین دریا مرو
- ۳۲۶، ۱۶ (کلیات شمس (۵): ۴۱) ترا گویند "زرقاقی و سالوس"
بگو "بستم دو صد چندان" دمی رو
- ۳۸۳ (جائی) نام تو که خاموشی نمی شاید ازد
برسینه در فتوح بگشاید ازد
- ۳۸۳ (جائی) فریاد همی کنم باد از بلند
تا همچو زبان گوشش بیاید ازد
- ۳۲۶، ۱۶ (مولانای روم) و گراز خشم دشنامت دهندت
روان شو خوش دل و خندان دمی شو
- ۳۵۷ (دخ. ل: اگر از...)
عقل گوید جبه و دستار کو
عشق گوید خانه و خنجر کو

اولیا را هست قدرت از اله

۱۷۱ (مثنوی ج ۱ ص ۴۵) تیر جسته باز گردانند ز راه

چون روحی دارد آنجا اشک و آه

۲۴۳ (عطار) بنده دارم این متاع اینجا بگاه

جان بر کف دست است مرا پیش تو ای شاه

۱۶۹ العبد و مافی یده کان لمولاه

ای خدا داد فکر کن بهم در سر غوغای عشق

۲۷۰ (خدا داد) در میان خلق فکرش خوش بجان انداخته

ای خدای داد صبر کن در عشق او مردانوار

۲۶۵ (خدا داد) سز مردانزانی بی جز زبان انداخته

چیزم از حد گذشت و حیرتم بسیار بشد

۲۹۷ چون کنم حسرت مرا هر دم فرون تر ساخته

غیرتش چون غیر را بگذاخته

۵۱ دوست را با وصل خود بنواخته

زار نال ای دل که از کوشش جدا افتاده

۳۰۰، ۲۷۱ پیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده

منزلی اصلی فراموش شده

۲۷۲ (جائی) گریه غریب هم آغوش شده

از دیده بسی فرق بود تا بشنیده

۲۹۸

بشنید که بشنیده بود نادیده

تشنه را اگر ز دریا قطره

۲۴۴

بر دل آید بلکه بر لب قطره

اولیا را هست قدرت از آنکه

آب را جاری کنند ز امر آنکه

(مصرع اول: مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۳۱۷-۳۱۸

جلوه بنشست و صوفی ره نیافت

۳۲۹

چل چلی بهتر بود زان جلجله

گوید نگار من چو زبیران کنم گله

۲۸۱

ان تائت ما بشاء انا اتیک هروله

شرف نمک کلاه همه

۳۸۲

ای را که من و آنکه همه

۴۱۰

(مصرع) مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

تو درین ره مرد عقد و حل نه

۲۵۵

چند بینی غیر اگر احوال نه

تا نگوئی از تکلف دست و پای

۲۹۵

ز آنکه این فسق است در راه خدای

- می عشقتش دهد گرمی و مستی
 ۲۵۳، ۴۵ دگر افسردگی و خود پرستی
- ۳۴۳ گر از چشم دوری بدل حاضری
 ایک حضوری علیک مرادی
- ۳۴۳ مرید تو ام ز آنکه جان را مرادی
 ایک استادی علیک اعتمادی
- ۳۷۴ گز نه فضلت دستگیر ماضی
 دای بر ما ز آنکه رسوایی بدی
- ۲۵۳ اگر مجنون نه می زین جام خور دی
 که او را در دو عالم نام بردی
- ۳۷۲، ۲۲۸ ای وقت تو خوش که وقت ماضی (مصرع)
 چون تو مقبول سلیمان آمدی
- ۲۷۸ هر چه گویم بیشتر زان آمدی
 تو بعلم ازل مرا دیدی
- ۴۲۰، ۲۳ عیب من دیدی و تو بخردی
 تو بعلم آن و من بعیب همان
- ۱۷۵ رد مکن چونکه دیده بخسیدی
 خود می کشی قاسم را خود تعزیه داری (مصرع)

- چه خوش باشد که بعد از انتظاری
 ۲۴۸ بامیدی رسد امیدواری
 ازان خوشتر چه باشد در دو عالم
 ۲۸۵ که ناگاہی رسد یاری بیاری
 وقت شد کز دوستان یاد آوری
 ۲۷۲ رخت سوی منزل اصلی بری (جانی)
 چیست دانش آنکپی بیرون بری
 ۲۸۸ تا بدانی کز همه نادان تری (امیرحسینی)
 کعبه و دیرتوئی دیر کجا کعبه کجا
 ۲۵۶ نیست غیر از تو کسی غیر کرامی شمری
 این در کمال صورت آرایش جهانی
 ۲۰۶ وان در کمال معنی آسائش ضمیری
 نندگشته مرده از لطف بسی
 ۳۲۲ چشم بر لطف نهاده هر کسی
 دادیم تر از گنج مقصود نشان
 ۴۲۹ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی
 یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشی
 ۱۰۵ ترسم که نگاه می کند آگاه نباشی
 ۳۹۴ لذت می شناسی بخدا تا بخشی (مصرع)

- ای رسولی که هزاران چو بلال حبشی
 ۱۵۵ فی عبودتکم کل غلات و دلی و نقی و عشی
- لیس فی قلبی سوی یسای شی (مصرع)
 ۳۵۹ تعلق حجابست و بیجا صلی
- چو پیوندها بگسل واصلی (ملولف)
 ۲۰۷ پیره زن فی الحال گفت ای بطل
- از کجا آورده این احولی
 ۲۵۵ دیگران از خم می مستند و من
- مست بلی ام نه خم دیدم نه می
 ۳۵۹ من که بیهوده شدم بسیار گوی
- و از شمایک تن نشد اسرارجوی
 ۲۶۳ باوی از خود یک دل و یک و شوی
- بلکه خود را محوسازی او شوی (جائی)
 ۲۷۲ پیر باید تا درین دریا روی
- ورنه بی ملاح غرقش می شوی
 ۳۰۱ مرد قاضی ام نه مرد معنوی
- زین مرقع شرم میدام قوی
 ۲۹۲ قیل و قالت ره نداند هیچ سوی
- معرفت حاصل کن ای بسیار گوی (امیر حسینی ع)
 ۲۸۸

- ۳۵۸ سخن بسیار دانی اندکی گوی
یکی را صد مگو صد را یکی گوی
- ۳۰۷ دو دهان داریم گویا، بچوئی
یک دهان پنهان بایلهای وی
- ۳۸۴ پیری که ز چشم مست او مست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی
- ۴۵۷، ۳۸۴ پیری که بیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای وی پست شوی
- ۳۲۵، ۳۲۱ یاری که بیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی
- ۲۰۶ جز در جمال ایشان یارب امان نیابم
یارب تو بخش ما را از ما زما امانی
- ۲۰۶ خوش آنکه وارها نه ما را ز ما جوانی
روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی
- ۲۷۸ مرا در عشق تو جسمی و جانی
کشیده پوستی بر استخوانی
- ۲۴۸ عاشقینک کز کج جپانی
اینک ایجر ایور مینک جانی

- عشق آمدنی بود نه آموختنی
 ۲۴۹ زینهار که بی یاد خدا دم نرفتی
 گوشش تواند که همه جسم وی
 ۲۷۵-۲۷۴ نشنود آواز دف و چنگ و نی (عطار)
 رو بر در دلبر نشین کان دلبر خرگاہی
 ۲۸۶، ۱۰۵ یانیم شبی آید یا وقت سحر گاہی
 سر رشته دولت آئی
 ۷۶ شوق است ترا اگر بخوابی
 شہاگذرد که دیدہ برہم نرفتی
 ۲۳۸، ۶۲ تا پای برون زہر دو عالم ننی



فرست نام کسان

ابراہیم شیخ بن محمود شیخ ۳۹	آخون: ترکستانی
ابراہیم صدہ، مولانا ۲۳۴	آخون کلان: تاشکندی
ابلیس: شیطان	آدم (ع) ۷۱-۸۶-۸۷-۲۷۳
ابن عطاء ۹۵	آشوبی، مولانا، ۲۱۰-۲۱۱
ابن عمر (رض) ۳۶	آق سولاق، عارف شیخ ۴۲۱
ابن مسعود (رض) ۱۱۶	آنحضرت (ص): محمد (ص)
ابوبکر صدیق (رض)، امیر المؤمنین ۱۸	ابابکر صدیق (رض): ابوبکر (رض)
۳۵، ۴۲-۴۳، ۱۱۹، ۳۱۳، ۳۴۲	ابراہیم (ع) ۳۷-۷۹-۸۱-۲۶۸
۴۵۲، ۴۲۰	۲۶۹
ابوبکر: النساخ ۴۴	ابراہیم (رض)، (فرزند ارجمند نبی اکرم)
ابوبکر: الواسطی	۵۱
ابوبکر: الوراق	ابراہیم ادبیم ۲۱۵
ابوالحسن شیخ (فرزند شیخ جمال الدین)	ابراہیم، خواجہ (خال خواجہ احراء) ۱۴۱
۳۷۸	ابراہیم شیخ (فرزند شیخ عبدالحق) ۱۷۷

ابو الحسن النوری (؟) ۹۷	ابی بکر صدیق (رض): ابو بکر (رض)
ابو الخیر سلطان پادشاه ... ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۷	ابی عثمان ۹۰
۴۱۷، ۴۴۴	ابی الیث، الفقیه ۱۲، ۳۸
ابوداد، امام المحدثین ۲۵-۲۶	ابی ہریرہ (رض) ۲۲-۲۳
ابوزر (رض) ۲۹۲	اجاتی؟ مولانا درویش محمد ۲۰۱
ابوسعید خان ۱۹۹، ۲۲۳-۲۲۶	احرار؟، خواجہ عبید اللہ ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱
۲۵۷-۲۵۸، ۳۶۱	۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰
ابوسلمان: دارابی	۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۳۳۲-۳۳۳
ابوطالب مکی، شیخ ۴۲	۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۰۵-۴۰۶
ابوالعباس ابن الحشاش البغدادی؟	۴۲۶، ۴۴۳، ۴۵۴
شیخ ۵۴	احمد؟، حضرت شیخ سید ۱۵۱-۱۵۶
ابوالفتح: بہادر خان	احمد؟، سلطان العلماء مولانا ۳۶۷
ابوالقاسم، امام ۱۹	احمد؟: سید انا.
ابوالقاسم گرگانی؟ ۴۱، ۴۳، ۴۴	احمد، میرزا سلطان ۱۶۴، ۴۴۲
ابوالحسن شیخ ۲۱۷	احمد صوفی ۲۱۴، ۳۷۶-۳۷۷
ابوالمحمّد (ابو محمد) شیخ ۴۳۷	احمدی؟، صوفی (از مریدان شیخ جمال اللہ؟)
ابوالمحمّد شیخ؟ شیخ زادہ ۳۸۶-۳۸۷	۲۰۹
ابوالنجیب: السہروردی الصدیق	احمدی؟، ملا (شیخ) ۱۷۵
ابو یزید، بستانی ۴۶، ۸۳۰	احمد الیسوی؟، سلطان الطریقہ خواجہ

آقانی: کمال الدین، شیخ	(ابن ابراهیم شیخ) ۳۸، ۳۹-۳۸
الغ شیخ ۴۵	۴۸-۴۴، ۵۰، ۵۹، ۸۵-۸۶، ۱۲۳- ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۸۶
المین بابا، حضرت ۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷	۱۸۹-۱۹۰، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۹۰
امام قلی محمد: بهادر خان	۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۶-۳۳۶، ۴۰۹
امامی، مولانا (ملا) ۱۵۹-۱۶۱	۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۹
امان، مولانا ۱۷۴	ارسلان باب، حضرت ۴۰-۴۱، ۱۳۲
اندقی، خواجہ حسن ۴۱	اسحاق آقا، ۱۴۲-۱۴۳
انس بن مالک (رض) ۹۴	اسحاق باب ۳۹
اوزبیک ۲۱۲	اسرافیل (ع) ۳۰
اوزبیک (از مخلصان درویش شیخ)	اسکندر خان (پدر عبداللہ خان) ۴۲۷
۳۲۲	اسماعیل، بابا ۲۱۴-۲۱۷
اوزبیک، سفناق ۳۵۰-۳۵۱	اسماعیل آقا، حضرت ۱۴۰-۱۴۲
اوزکندی، مولانا شمس ۱۵۴-۱۵۸	اسماعیل شیخ بن موسی شیخ ۳۹
اوزون حسن آقا: حسن...	اصفہانی، مولانا ی ۲۰۴-۲۰۸
ایشک جی صوفی: احمد صوفی	اصولوق حسن آقا: اصول... ۱۳۷
ایوب (ع) ۱۹۰، ۷	افتخار شیخ، حضرت ۴۲۲، ۴۶۰-۴۶۳
بابر، میرزا ۳۷۸-۳۷۹	۴۶۳
باغستانی، شیخ عمر ۳۴۱	افتخار شیخ بن عمر شیخ ۳۹
باقر، امام محمد ۴۲	افلاطون ۲۰۱

البغدادی: ابو العباس	باقی، امیر (حاکم بخارا) ۲۵۴
بغدادی: جنید	باقی بلخی، مولانا ۲۰۵
بغرا خان ۱۳۳	باقی حاجی (مولانا باقی) ۴۱۵، ۲۲۱
بکری، شیخ محمد حسن (ابن شیخ حسن	باقی خان ۳۳۳
بکری مهری) ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۴۲	باقی: شیرانی
بلال حبشی ۱۵۵	بای (نام زن) ۳۹۰
بلخی: باقی	بخاری (امام) ۲۶
بلغاری، شیخ حسن (مرشد ابوبکر شاشی)	بخشایش شیخ ۳۶۲-۳۶۴
۳۴۱	بدر اتا، حضرت ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴-
بنائی، مولانا ۲۲۲	۱۴۵
بولی ۲۰، ۲۵۵	بدر الدجا (ص): محمد (ص)
بولدی صوفی، حفصه (مرید درویش شیخ)	بدرالدین، مولانا: بدر اتا
۳۷۰-۳۷۱	براق خان ۳۲۳-۴۲۱
بهادر خان، ابو الفتح امام قلی محمد ۶	برقی، خواجه عبدالله
بهاء الدین، امیر ۲۴۰	برکنی، مولانا صوفی ۱۹۴، ۳۸۰
بهاء الدین والحق: نقشبنده	بسطامی، ابونیرید
بی بی (همسر خواجه خدا یاد) ۲۱۷-۲۱۹	بشر: الحافی
۲۹۷	بصری: حسن
بی بی محذومه (دختر خدا یاد) ۲۳۰	بصیر: نور الدین

تاشکندی، قاضی میر ۴۰۷-۴۰۸	بیرم شیخ، حضرت ۴۴۵-۴۵۸-۴۶۰
تبریزی، شمس الدین	بیرم عاشق: بیرم شیخ
ترخان، امیر علی ۱۸۸	بیضادی، قاضی ۱۲۰۱-۱۷۰۱۴
ترک: برستم	بیگ خان، شاه ۲۷۰
ترکستانی، شیخ ۴۲۷	بگی، مولانا ۱۹۱
ترکستانی، مولانا درویش محمد آخون ۱۷۶	پارسا، خواجه محمد ۴۳، ۳۲۴، ۲۳۴
۱۷۷	پهلوان آقا ۲۸۳
ترکش دوز، بابا ۳۷۱-۳۷۵-۴۴۸	پیر محمد خان ۳۲۳-۳۲۵، ۴۲۱، ۴۲۲
ترمذی، حکیم	پیغمبر (رض): محمد (رض)
تولک شیخ ۳۷۳	تاج آقا: تاج خواجه
تیم خان ۴۳۶-۴۳۷	تاج خواجه (پسر ارسلان بابا) ۱۳۲
تیمور گورکان، امیر ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۴	تاج الدین شیخ ۱۵۳، ۱۸۸
۴۴۲-۴۴۱	تاج الدین، شیخ ابن شیخ علاء الدین ۳۴
ثنائی، حکیم ۴۹	تاشکندی، آخون کلان مولانا محمد ۳۲۰
جابر ابن عبد الله (رض) ۱۱۷	۴۱۱، ۳۲۱
جامی، مولوی (نور الدین عبدالرحمن) ۱۹۵	التاشکندی، الحافظ سلطان محمد ۱۲
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۸۳	۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷
۳۸۳، ۳۹۴	۳۹۵
جان بابا، مولانا ۴۲۱	تاشکندی، خواجه بابای (متمم توفی) ۵۳

- جان بیخ خان، سلطان ۱۵۳، ۲۰۶
 جان خواجہ، خواجہ (پسر خواجہ محمد یار)
- ۳۲۴
 جان کیدی ۴۱۰
- جانبیل (ع) ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۲۶۸
 جعفر صادق، امام ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۸۵-
 ۸۶، ۹۷، ۲۵۵
- جمال سید (درویش بخارا) ۴۶۳
 جمال الدین، شیخ ۱۶۴-۱۸۴
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱-۲۲۲
 ۲۲۳، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰
 ۳۱۰، ۳۶۵، ۳۷۱
- جنید بغدادی، سید الطائفہ شیخ ۴۳،
 ۶۸، ۹۳-۹۶، ۲۷۴
- جوہری، ۷، ۱۳
 جوہاری، خواجہ ۳۲۴
 جرنی، قطب الکبر، مولانا یعقوب ۳۱
 چنگیز ۱۳۶
- حاجی کہ (۹) بیگ ۳۷۳
- الحادی۔ رک: الحافی
 حافظ، تاشکندی...
- الحافی، بشر ۹۷
 حنیب علی ۴۳
- حقی خواجہ (پسر حکیم آقا) ۱۲۵-۱۲۶
 الحراسی، (الخواص)، ابوالیم ۵۵
 حسن (اتباق ابوالخیر سلطان) ۱۷
 حسن اوزون آقا ۱۳۵-۱۳۸، ۱۴۱
 حسن بصری، ۱۲، ۴۳، ۵۵، ۵۷
 حسن شیخ، ابن اسماعیل شیخ ۳۹
 حسین، امام ۴۲
 حسین، سلطان میرزا ۱۹۲-۱۹۳
 حبیبی، امیر ۲۸۸
- حضرت (ص): محمد (ص)
 حضرت رسالت (ص): محمد (ص)
 حکیم، ۶۶، ۹۳، ۹۹
 حکیم آقا، حضرت ۴۵، ۱۲۴-۱۲۹، ۱۳۲
 ۱۳۴، ۱۴۸
 حکیم ترمذی، خواجہ علی ۱۴۲

حزہ؟، امیر (پرسید امیر کلال) ۴۴۷

حیدر الدین صوفی ۴۲۷

حقیقہ، الامام محمدؒ ۳۹

حیدر بی ۴۴۱

خادمؒ حضرت ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۸، ۱۷۱-

۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳

خادمؒ، بابا (محمد حسین) ۳۷۷

خاقان شید: شاہ بیگ خان

خاوند شاہ؟، شیخ (والد درویش شیخ؟)

۳۳۱-۳۳۳

خجندی، شیخ عبداللہ ۱۴۲

خجندی، شیخ کمال ۲۷۳

خجندی، شیخ مصلحت ۱۳۲

خدا یاد، حضرت ۱۰۰-۱۰۱، ۱۵۳-

۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳-

۱۹۵، ۱۹۷، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴،

۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱،

۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴-

۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۷،

۳۸۸، ۳۹۶، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۹۶-
۴۵۰

خراسانی؟، مولانا ۴۲۶-۴۲۷

خرقانی، شیخ ابوالحسن ۴۲

خرم، میرزا ۴۲۴

خسر و سلطان ۴۰۸-۴۱۰

خضر (ع) ۳۸-۳۹، ۴۱، ۱۲۹، ۲۳۱-

۳۳۲

خلانی ۱۲

خلدی، جعفر ۵۴

خلیل؟، میدان

خواجهؒ، حضرت ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۷

خواجهؒ (خوم؟)، یار صوفی، مولانا ۳۴۹-

۴۲۹، ۳۵۱

خواجه بزرگ: نقشبند

خواجه جان: عبدالحق

خواجه غزیرہ: عبد اللطیف

خواجه کلان ۳۳۷

خواجه کلان: دہ پیدی

خواجه ملا ۳۴۸-۳۵۱

خواجهؒ، حضرت مولانا ۲۳۳-۲۳۵

خوارزمی، شیخ حسین ۱۵۴، ۲۳۵،	دقاق، شیخ ابوعلی ۸۹
۳۵۴-۳۵۳، ۳۷۱	دقیانوس ۱۱۹
خوانی، شیخ زین الدین ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۸،	دولت حاجی، جان ۳۷۰-۳۷۱
۲۳۴، ۲۰۲	ده بیدی، خواجہ سلطان ۳۹۸
خوش محمد، مولانا ۳۲۸-۳۳۰، ۳۵۵،	ذوالنون، شیخ (خلیفہ درویش شیخ)
۳۵۷	۳۲۱
خوشی، بابا ۳۱۶-۳۱۷	ذوالنون مصری ۴۷، ۹۳۰
دادرک، مولانا (از اصحاب خواجہ بزرگ)	رازی، امام فخر الدین ۷، ۱۲
۲۸۴	ربیعہ ابن کعب الاسلمی (رض) ۲۴
دارابی (دارانی ۹)، ابوسلمان ۶۳	رزبر، امیر ۱۷۹
داماد: لطف الله	رسالت پناہی (ص): محمد (ص)
داود (ع) ۸۱	رستم خان ترک ۴۳۰-۴۳۱
داؤد، شیخ ۳۳۴	رسول (ص)، محمد (ص)
داؤد طائی، شیخ ۴۳	رسول الله (ص): محمد (ص)
درویش، شیخ، حضرت ۱۸۳-۱۸۴،	رضا: علی
۱۹۷، ۲۳۸، ۲۸۶، ۳۱۳-۳۳۳،	رنگ ریزی، صوفی ۲۰۹
۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲،	رودباری، شیخ ابوعلی ۴۳
۳۸۷-۳۸۸، ۴۴۵،	روزہ دار، امیر ۳۲۴-۳۲۵
درویش محمد شیخ (مستوفی حقاقت) ۳۵۲	رومی (مولانا ی جلال الدین محمد) عارف

سلطانیه، حضرت: احمد الیسوی

سلطان فارسی (رض) ۲۹، ۴۳

سیلمان (ع) ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۵

سیلمان، شیخ ۱۲

سمرقندی، مولانا محمد یوسف ۱۴۴

سهرودی صدیقی، ابو حفص شیخ شهاب الدین

۲۴، ۴۰، ۴۴، ۷۶، ۸۰، ۱۸۶

۲۴۲، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۴۲

سهرودی صدیقی، ابو النجیب شیخ

عبدالقاهر ۱۷، ۴۴

سہل ۹۷

سمیل ابن عبد اللہ ۶۲، ۷۷

سید (مرید و خلیفہ خدایہ) مولانا

۲۴۱، ۳۱۲

سید (از درویشان ولی) حضرت

۳۸۹ - ۳۹۱، ۳۹۳ - ۳۹۴

سید انا (سید احمد) ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸

۱۴۰، ۱۴۴

سید الطائفہ: جنید

۱۶، ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۷۸

۱۸۶، ۱۹۱، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۷۷

۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۲۶، ۴۲۸ -

۴۲۹

الرودی، مولانا مصطفیٰ ۳۸۷

ریوگزی (ریوگزی)، خواجہ عارف ۱۷۹

زکریا (ع) ۷

زنگی انا، حضرت ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۲

۱۳۶، ۱۴۹، ۱۴۴ - ۱۴۵

زینیقی، مولانا ۴۴

زین الدین، شیخ (ابن شہاب الدین

سهرودی) ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۴۲

زین العابدین، امام ۴۲

سرمست ذفتح اللہ شیخ

سری سقطی، شیخ ۳۴

سعدی، امام علی ۱۴۷

سغنائی، امام ۴۰

سلطان، بابا ۴۰، ۴۳، ۴۷

سلطان الطریقہ: احمد الیسوی

شیخ کلان ۴۳۸-۴۳۹	سیف الله ۱۵۰
شیرانی؟ مولانا ابراهیم ۱۸۷	شاشی؟: العقال
شیرانی؟ مولانا باقی ۲۲۸	شاشی؟ مولانا احمد ۱۴۶
شیطان ۳۳، ۵۵، ۷۵، ۱۱۶	شاه، امیر ۲۳۷-۲۳۸
۱۱۹-۱۲۰، ۲۸۸	شاه بیگ خان شمید ۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰
صادق؟ جعفر، امام...	۳۷۸
صالح؟، خواجه (پسر خدایداد) ۲۳۵	شاهی نوقانی؟ حاجی ۲۲۸
صالح؟ مولانا (از خلفای خدایداد) ۲۲	شبلی؟ ۵۱، ۶۴، ۸۴، ۲۶۶، ۲۷۴
صالحه بی بی؟ ۲۳۶	شهاد ۲۷۰
صدرانا (مولانا صدالدین) ۱۳۵، ۱۳۷	شرف آقا ۴۴۹
۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۶	شریف؟، سید ۱۴۱
صدالدین؟: صد آقا	شمس؟: اوزکندی
صدیق اکبر (رض): ابوبکر (رض)	شمس الدین تبریزی؟ ۱۱۴
صدیقی؟: سهروردی	شمس دیوانه؟ ۴۳۹، ۴۵۲، ۴۵۳
صنع الله؟، امیر نیره ۲۱۲، ۲۴۰	شمس الضحی (ص): محمد (ص)
۳۷۷-۳۷۸، ۴۲۲	شمس؟، مولانا ۴۶۶
صوفی؟، شیخ ۱۹۵	شهاب الملة والدین؟: سهروردی
صوفی؟، میر محمد ۱۷۲-۱۷۳	شهرقی؟، مولانا ۳۶۶
صوفی دانسته؟ حضرت ۳۸، ۴۸، ۱۲۹	شیخ الشیوخ؟: سهروردی

۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۳-۴۲۸، ۴۲۸

۴۳۴-۴۳۸، ۴۴۲-۴۴۴، ۴۵۰

عبدالله بن زبیر (رض) ۲۰-۲۱

عبدالله ابن سلام (رض) ۲۸

عبدالله سلطان: عبدالله خان

عبدالله ابن عباس (رض) ۱۲، ۲۵-

۲۶، ۳۰، ۵۵، ۸۳، ۱۱۸

عبدالباسط، خواجہ ۲۳۶

عبدالمجتبأ ابن عبدالفتاح ۳۹

عبدالحق، شیخ (ابن شیخ خادم) ۱۷۱-۱۷۷

عبدالحق، حضرت شیخ ۱۳

عبدالحق، مولانا ۱۷۴، ۱۷۶

عبدالحق: غجدوانی؟

عبد الرحمن ابن ابزی (رض) ۲۲

عبد الرحمن بن عبدالفتح ۳۹

عبدالرشید، خواجہ (پسر مؤلف لقا)

۱۸۱، ۲۴۰

عبد الستار، خواجہ ۲۳۷

عبدالشمید، خواجہ (پسر خواجہ احرار) ۳۲۵

۱۲۰، ۳۴۴

طالب، شاه ۴۰۰

طالب شیخ ۴۳۳

طاهر، مولانا (از یاران خدایداد) ۳۱۳

طاهر، خواجہ (ملازم ولی عزیزی) ۳۸۴

طاهر شیخ (ابن درویش شیخ، عم مؤلف لقا)

۳۱۹، ۳۲۵، ۳۴۲-۳۴۵، ۴۱۸-

۴۱۹، ۴۲۲

طائی؟: داؤد

طیبی، ابوالحسن ۲۳

عابد: غجدوانی

عارف، صوفی ۳۷۸-۳۷۹

عاشق یوسف، شیخ ۱۲۷-۱۲۸، ۱۴۸-

۱۴۹

عباس (ابن عبدالمطلب) (رض) ۱۳۱

عبدالله، مولانا (پسر شیخ لرو) ۴۱۸

عبدالله، قرق

عبدالله خان (پارند) (شاید یکی نباشد)

۱۵۳، ۲۲۹، ۳۸۴-۳۸۵، ۴۰۴-

عثمان شیخ بن حسن شیخ ۳۹

عجی؟ حبیب

عرآن، علی ۳۵۷

عراقی، فخرالدین ۲۴۵-۲۴۶

عزیز آقا، حضرت ۴۲۲

عشق، شیخ محمد صادق ۳۸۰

عصام الدین، مولانا استاد العلماء ۲۰۲-

۳۶۳، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۶۷

عصمتہ اللہ، استاد العلماء مولانا ۱۵۹،

۱۷۹-۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۱۴

۳۱۸، ۳۸۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۳

۴۲۹

عطار، شیخ فرید الدین ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷

۲۷۴، ۳۰۲

علی موسی رضا، امام ۴۴

عمر (رض)، امیر المؤمنین ۱۸، ۳۱، ۴۳، ۱۲۰

۱۴۸، ۳۲۶، ۴۲۰

عمر شیخ، بن عثمان شیخ ۳۹

عزیزانا (نام زن) ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۳-

عبد الشید، عبد الرشید (پسر موقت لخت)

عبد العلی، امیر ۱۸۸

عبد الغفور، مولانا شیخ ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۶

عبد الفتاح بن الامام محمد حنفیہ ۳۹

عبد الفتاح بن عبد الجبار ۳۹

عبد القاهر، شیخ ۱۵

عبد القاهر، سرمدی صدیقی

عبد اللطیف، شیخ ۳۹۶-۳۹۷

عبد اللطیف، المعروف بخواجه غزیرہ (ابن

خواجه عبد الباسط) ۲۳۶

عبد اللطیف خان ۳۶۴، ۳۸۷-۳۸۸

عبد المؤمن، مولانا ۳۸۹-۳۹۰، ۳۹۳

۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۱-۴۱۳

۴۱۵-۴۱۶، ۴۵۸

عبد الواحد، مولانا ۳۲۶

عبدی، خواجه ۳۷۰

عبید اللہ، خواجه ۴۷

عبید اللہ خان (اوزبیک) ۳۷۹

عثمان (رض) ۴۳، ۳۲۶

فارمدی، شیخ ابوعلی ۱۴	۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵
فاضل شیخ، برادر مؤلف لمحات ۳۷۴	عیسی (ع) ۷۱
فتح الله، خواجہ (ابن خواجہ عبدالباست) ۲۳۷	علاؤ الدین، شیخ (ابن زین الدین) ۳۳۴
فتح الله شیخ، ابن تاج الدین شیخ ۳۳۴	العلوی، محمد العالم الصدیقی (مؤلف لمحات) ۳
فتح الله شیخ، خاندان شاہ الملقب ببر مست ۳۳۳-۳۳۴	العلوی الیسوی، احمد
ابن حبیبہ الله شیخ ۳۳۳-۳۳۴	علی (کرم)، امیر المؤمنین ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۰-۷۰
فخر الدین، رازی	۷۱، ۷۴، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۳۲، ۱۳۸
فرعون ۱۱۹، ۲۰۷	۱۴۳، ۱۴۸، ۲۵۵، ۴۶۲
الفضیل ۹۸	علی، شیخ ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۷۱
قارون ۲۴۴	علی خان ۲۴۳، ۴۲۱، ۴۲۲
قاسم ابن محمد ابن امیر المؤمنین صدیق اکبر ۴۲	علی مجذوب، مولانا ۳۶۹، ۳۷۰
قاسم شیخ، حضرت ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۱	علیا بادی، مولانا نوروز ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴
۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۱۴	غجدوانی، مولانا مابہ ۳۷۵
۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۰، ۳۱۳	غجدوانی، خواجہ عبدالخالق ۱۴، ۳۸، ۴۱
۳۱۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸	۴۵
۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۷۳	غزالی، شیخ احمد ۴۴
۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹	غنی، خواجہ ۳۱۵
	فاروق (رضی)، عمر (رضی)

۳۵۷-۳۶۲	۳۹۲، ۳۹۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۸
قورغانی، مولانا عبداللہ خان، ۳۵۶	۴۶۱، ۴۶۳
۳۵۸	قاسم، مولانا ۳۵۷
قیام، مولانا ۳۷۵-۳۷۵	قاضی: محمود
کاتب، شیخ ابوعلی ۴۳	قاضی، حضرت مولانا محمد ۲۳۱-۲۳۲
کاتب، شیخ زادہ ۱۶۷-۱۴۸، ۱۵۸	قاضی خان، نورالدین ۲۲۹، ۴۰۶-
اکاشغری، مولانا سعد الدین ۱۹۶	۴۰۸
کاظم، موسیٰ	قاضی شاہ ۴۲۳
کبری: نجم الدین	قتم اتا، حضرت ۴۳۲
کبچہ، قاضی ۴۵۴	قراکوی، مولانا خلیل ۲۵۳
کوخی، معروف	قربان دیوانہ، مولانا ۴۳۹
الکرلانی، سید جلال الدین ۲۳، ۲۵	قشیری، امام ۱۴، ۵۶
کرمانی، شیخ اوحید الدین ۲۴۵-۲۴۶	القفال، مولانا ابوبکر شاشی ۳۴۱
کلابادی، خواجہ شاہ ۳۴۴	قلی شیخ، (پیر علم کوئی شیخ) ۳۷۶
کلال، سید امیر ۲۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲	قنبر بابا (غلام خدا یاد) ۲۱۴-۲۱۵
کلان، مولانا امیر ۲۶۹	قنبر شیخ، (پدر خدا یاد) ۲۲۵، ۲۳۰
کمال الدین، شیخ ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۴۳۷	۲۳۵، ۲۵۹، ۳۵۱، ۴۹۹، ۳۶۰
کمالی، خواجہ بابا (ازمیریان جدوف)	قنبر شیخ، (از خلفای خدا یاد) ۲۱۲-
۲۱۱	۲۱۳، ۲۲۳، ۳۲۸-۳۲۹

کمالی؟، خواجہ بابائی ۴۱۶-۴۱۸

کوشانی، مولانا محمود ۳۶۴-۳۶۵

کوفی؟، مولانا محمد ۲۰۲-۲۰۳

کوکی شیخ ۳۷۵-۳۷۶

کیستن قراسلطان (بادشاہ بلخ) ۳۷۴

گرگانی؟، ابو القاسم

گل کار، مولانا خواجہ محمد ۴۳۸

گورگان، تیمور

گورگانی، گرگانی

گیلانی، شیخ عبدالقادر ۲۴۷

گیلانی؟، مولانا محمود ۴۳۰

لطف اللہ داماد، ملا ۱۷۰، ۱۷۷-

۱۷۹

لرد، شیخ ۴۱۸

لیلاکی، خواجہ محمد طاہر ۳۵۴

ماجین، بابا ۴۷-۴۸، ۱۳۰-۱۳۲

مبشر (ص): محمد (ص)

متجاق حافظ، حضرت ۳۵۱-۳۵۵

۳۷۱، ۴۴۸

محب علی؟، مولانا ۳۷۲-۳۷۳

حضرت محمد (ص) ۲، ۶، ۱۱، ۱۸، ۲۰-

۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳،

۵۰، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴،

۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۷،

۸۱-۸۲، ۸۵-۸۹، ۹۴-۹۸،

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۵۵،

۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۴۳،

۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴-۲۵۵،

۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸-

۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۸،

۳۱۱، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۵-۴۲۶،

۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸-

۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳

محمد، مولانا (از درویشان قاسم شیخ)

۳۹۲

محمد، مولانا خواجہ ۳۹

محمد، ملا ۱۵۵

محمد، شاہ ۴۲۶

- محمد ابن حنفیه؟: حنفیه؟
 محمد بن امیر المؤمنین صدیق اکبرؑ ۴۲
 محمد ابن جیم؟ ۹۹
 محمد ابن سلیمان ۹۶
 محمد الناج؟، حجة الحق ۹۷
 محمد حسین، خادم
 محمد صادق؟، شیخ ۳۵۴
 محمد صادق؟، استاد العلماء جید العصر
 فرید الدھر مولانا ۳۷۰-۳۶۷/۱۳
 ۳۸۳، ۴۵۶، ۴۶۱
 محمد طاهر، خواجہ (از اکابر و علماء بخارا) ۳۲۷
 محمد مؤمن شیخ ۳۴۵-۳۷۶
 محمود؟، المعروف قاضی ۳۶۵-۳۶۷
 ۴۳۹
 محمود سرخ؟، مولانا ۲۰۴
 محمود شیخ؟ ابن افتخار شیخ ۳۹۶
 مخدوم زاده؟ ۱۶۹
 مخدوم شیخ؟ ۱۵۲
 مخدوم؟، بی بی ۲۳۷-۲۴۰
 مخلص خان؟، حضرت ۱۴۵، ۳۸۶،
 ۴۵۹-۴۶۰
 مراعی؟، امام ۱۲۹-۱۳۰
 مرجان؟، شیخ ۱۸۰
 مسعود؟، مولانا ۳۶۷
 مسلم؟ (امام) ۲۱، ۲۶
 مصری: ذوالنون؟
 حضرت مصطفیٰ (ص): محمد (ص)
 مصطفیٰ؟، مولانا ۱۸۰
 مصطفیٰ عارف؟ (ابن جنید بغدادی)
 ۳۳۴-۳۳۵، ۳۷۵
 منظر؟ (شرح مشکوٰۃ) ۲۶
 معروف کرخی؟، شیخ ۴۳-۴۴
 معقل ابن یسار در سن ۳۵
 مغربی؟ شیخ عثمان ۴۳
 مفتی، ملا عبد الرحمن؟ ۱۷۵
 مقبول شیخ؟ ۲۶
 مقبول شیخ؟ ابن منصو شیخ ابن مخدوم شیخ ۱۵۲

مکی: ابوطالب

ملا: خواجہ (داماد خواجہ اصرار) ۱۸۰

ملا: عزیزان: مولانا عزیزان

منصور شیخ ابن خذوم شیخ ۱۵۲-۱۵۳

۱۸۸-۱۸۹

مودود، شیخ ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۸

حضرت موسیٰ (ع)، ۹، ۳۳، ۸۱، ۷۱

۲۷۶-۲۸۳، ۲۷۷

موسیٰ (ابن جعفر)، کاظم، امام ۴۴

موسیٰ شیخ بن یونس شیخ ۳۹

موصل، شیخ ۴۹-۵۰

مولانا عزیزان، خواجہ ۲۱۶، ۲۴۷

۳۴۹، ۳۶۲، ۳۹۵-۳۹۷

۴۲۳-۴۲۴، ۴۲۸

میانکالی، مولانا پایندہ ۴۳۷

میانکالی، مولانا شاہ حسین ۴۵۳-۴۵۴

میدانی، سید الاتقیا سید امیر خلیل

۲۰۳-۲۰۴، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۹۰

۴۳۴

میر سید، آقا ۳۷۳

میرک شاہ، سید (مجدوب علی) ۳۳۱

میرماہ شیخ ۴۱۲، ۴۲۲

میریم صوفی ۲۲۸

ناصر الدین ۱۵۱

نائی، بابا صوفی ۲۱۹-۲۲۰

نبی (ص): محمد (ص)

نبیره: صنع الله

نبیره: یوسف

نجم الدین کبریٰ ۱۳۴

نماف، حاجی ۴۰۳-۴۰۴

النساج، جہ الحقی محمد ۲۶۳

نسفی، شیخ الامام الہمام نجم الملک والدین

۱۲

النصر آبادی ۹۸

نقشبند، خواجہ بہاء الدین ۱۳۹

۱۴۲-۱۴۴، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۸۳

۴۳۲، ۲۸۵

نمود ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۰۷، ۱۱۹

النوادی (نودی) امام ۱۴، ۳۶، ۳۸

حضرت نوح (ع) ۱۱۰۷	۴۵۴، ۴۷
النور (النوری؟) : ابوالحسن	حضرت یارون (ع) ۱۰
نور، مولانا ۴۱۵-۴۱۶	یارون، میرزا ۴۰۴-۴۰۵، ۴۲۵
نورالدین : عبدالله خان	یارون شیخ : ابن اسحاق باب ۳۹
نورالدین بصیر، شیخ ۳۳۶-۳۴۰	بدیه، بی بی ۲۳۶
نورالهدی (ص) : محمد (ص)	همدانی، خواجه یوسف ۴۱، ۳۹
نوروز : علیابادی	هبة الله : شیخ ابن فتح الله شیخ ۳۳۴
نوقانی، مولانا محمد حسین ۳۸۸	یحییٰ ابن معاذ ۷۴، ۹۵-۹۶
نووی : نوادی	الیسوی : احمد
الواسطی، ابوبکر ۵۵-۵۶، ۹۴	حضرت یعقوب (ع) ۵۰، ۲۴۴
واشی، امیر ۲۳۷	یعقوب : چرخ
واعظ، مولانا شیخ ۲۴۲	حضرت یوسف (ع) ۵۰، ۹۸-۹۹
الوراق، ابوبکر ۶۱، ۶۳	۲۴۴
ولی، حضرت مولانا ۱۰۰، ۱۶۱-۱۶۲	یوسف : عاشق
۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۴، ۳۲۶	یوسف، مولانا ۳۳۲-۳۳۳
۳۴۴-۳۴۵، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۶۲	یوسف، همدانی
۳۷۹-۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۴-۴۱۲	یوسف نبیره، مولانا ۴۱۵، ۴۵۴
۴۱۵، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۵۹	حضرت یونس (ع) ۷
یاشم، خواجه (از فسر زندان خواجه ابرار)	یونس شیخ، بن یارون شیخ ۳۹

فهرست نام کتاب ها

خواشی موافقت از مولانا ابراهیم ^{۱۸۷}	آداب : شرح ...
الدرر : تفسیر ...	احقاف از امام ابوالقاسم ^{۱۹۰۷}
رساله ذکر جبر از صاحب "تحقیق" ^{۲۶}	بستان از امام الخوای ^{۳۶}
رشحات ^{۱۶۵}	البستی : تفسیر ...
روضه العلماء ^{۳۶}	تمتة از امام نوای ^{۱۴}
شرح آداب (شرح مولانا باقی ^{۲۰۵} لحنی)	تحقیق از صاحب رساله ذکر جبر ^{۲۶}
شرح مشکوة ^{۳۸}	تفسیر البستی ^{۳۶}
شرح مشکوة از طبیبی ^{۲۳}	تفسیر بیضاوی ^{۱۴۰۸}
شرح مشکوة از سید جلال الدین کرانی ^{۲۵، ۲۳}	تفسیر الدرر ^{۳۷}
شرح مشکوة از منظر قدس سره ^{۲۶}	تفسیر کبیر فخر الدین رازی ^{۱۲۰۷}
شرح مصابیح از غفالی ^{۱۲}	تفسیر کواشی ^{۱۲}
شرح مواقف ^{۲۰۱}	تفسیر المذکر : المذکر
شمسیه ^{۳۸۰}	تلویح ^{۱۰}
	تنبيه الغافلین ابی الیث ^{۳۷-۳۸}

محقق الخزانة ۳۶	صحاح از جوهری ۱۳۰۷
المذاکر: تفسیر...	صحیح مسلم ۲۱
مشکوٰۃ ۲۳، ۲۶	صرف ہوائی ۴۲۸
مصابیح ۱۲	عوارف از سروردی ۲۴۲
مطلع ۱۹، ۷	قادی تاتارخانیہ ۳۶، ۲۵
مناقب حضرت شیخ نورالدین بصیر	قادی الحجۃ ۳۷
۳۳۵ - ۳۳۶، ۳۳۸	قدسیہ (رسالہ) از خواجہ محمد یار ساہ
مثنوی معنوی از مولانا روم ۱۸۶، ۱۷۸	قرآن ۱۸، ۲۵، ۳۷، ۵۱، ۷۳، ۰
۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۷، ۴۲۸، ۴۲۹	۲۸۱، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۷۳، ۳۸۳
لطایف القشیری ۳۶	۴۱۹ - ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۶۲
لحات من نفحات القدس (از محمد عالم	قصیدہ از مولانا زینتی ۴۴۰
صدیقی علوی ۷، ۶۴، ۷	قوت القلوب از شیخ ابوطالب مکی ۴۲
نفحات الانس (از جامی) ۳۸	کتاب مجموعۃ ایشان (بیرم شیخ) ۴۵۸
نہایہ از امام سہبائی ۷، ۴	کشاف ۱۳



فهرست نام‌های ها

۲۳۱-۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۸-۲۵۹	آفرینکنت (= تومان آفرین کنت)
۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۱۰،	(قندی: آفرینکنت) سمریه: (۱۳۸۰)
۳۲۳-۳۲۴، ۳۲۷-۳۲۸، ۳۳۰-۳۳۳	۴۷۰
۳۵۵-۳۶۶، ۳۶۷، ۳۹۴، ۳۹۸-	اترار ۱۳۰
۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۲۴-۴۲۵	اتراک ۱۹۸
۴۲۵-۴۲۶، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹-	اخی ۲۳۳
۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۶۳،	اسپیجیاب ۱۴۲-۱۴۳
بدخشان ۳۸۱	اشتنخن ۱۸۲
بغداد ۵۲، ۳۳۴	اقان ۱۴۸
بلخ ۳۳۱، ۳۷۴، ۴۲۸، ۴۳۶،	انار سمرقند ۱۸۲، ۴۰۰، ۴۶۳
۴۴۳	اورده سرا ۱۴۴
پادکران ۴۲۷	اوزکینت ۱۵۷
پل علی سید: ۲۰۷	بخارا ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۵۳،
تاشکند ۱۲۶، (۱۳۱-۱۳۲) ۱۳۵-	۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۹

خانقاه... قائم شیخ ۳۹۸، ۴۰۲	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۵۱
خانه کعبه: کعبه	۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۳
خجند ۱۴۲-۱۴۳	۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۱۰-۴۱۲
خزین- ۳۶	۴۲۵، ۴۵۳
خاسان ۵۲، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۶۸	نامکند ۴۳۸
۴۴۱-۴۴۲	ترکستان ۴۱، ۴۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۳۵۱
حزبان ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۳	۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۸۹، ۳۳۰
خوارزم ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۳، ۳۶	۳۳۴، ۳۴۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۳۵
۳۹۶	۴۳۴، ۴۳۹، ۴۵۲، ۴۵۳
دروازه شیخ زاده (سمرقند) ۱۵۶	ترکمان ۱۲۶
دروازه فیروزه (سمرقند) ۴۲۱	شرقند: سمرقند
ده بیدا ۳۹۸	چول ذوق ۳۱۶
سبز ۱۴۲، ۱۷۲	حجاز ۴۶
سرپل ۲۵۹، ۳۵۳	حرم شریف: کعبه
سغد آفرینکنت ۴۶	حصار ۱۷۱
سغد شرقند: سغد سمرقند	خانقاه... حافظ متباق ۳۵۴
سغد سمرقند ۱۴۶، ۲۰۹، ۲۲۳	خانقاه.... درویش شیخ ۳۷۲
۲۳۶، ۳۶۰	خانقاه... خواجه ۲۲۲-۲۲۳، ۲۴۲
سغد کلان ایرمو ۲۳۱	۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۸

شماره ۳۷	سلطان رباط ۱۶۴
بشیر از (از قرای سمرقند) ۳۳۴	سمرقند ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴
عراق ۱۲۹، ۳۱۷	۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶
علیا باد ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۲، ۲۸۶	۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰
۲۸۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۵	۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴
۲۸۸، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۷۱	۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۷
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۲	۲۸۷، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۵
۴۲۸، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸	۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰
غار حرا ۸۱	۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴
غارنا ۱۶۹	۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۸
غزیر ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳	۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۰
۳۱۲، ۲۸۶، ۲۵۸، ۲۵۳، ۲۳۶	۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۵
۴۴۵، ۳۵۳	۴۳۸، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸
نجدان ۲۵۰، ۲۰۹	۴۶۰، ۴۶۳
نیشی ۳۵۵	سیکون، دریای ... ۱۳۷، ۴۲۳
فانوق ۳۷۱	سید آهو ۳۴۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸
فرکت ۱۳۲	سیرام ۱۴۰، ۱۴۲
فذل رباط ۲۸۳	سوخاری ۴۴۲
فیز طائی ۲۲۷	سونانجی ۴۶۰

کوشاب ۳۶۵	قچاق، دشت ۳۷۹، ۳۷۸
کوفین ۲۸۴، ۱۷۵، ۳۹۰، ۳۹۴	قراکول ۳۶۵
کوه فرق ۲۳	قرشی ۲۶۸، ۱۸۳، ۴۴۲، ۴۴۳
کومش کینت ۱۴۶، ۳۵۵	قرشیک ۴۰۵
کوبک، دریای ... ۱۷۵، ۳۱۶، ۳۶۲	قراقتان ۲۱۳-۲۱۲
کوی بوستان خان ۱۹۹	قزاقیه ۲۲۷
کویک ۱۴۵	قلعه ۳۵۴
کوی محمد جب ۱۶۳	قوی ۴۶۳
ماوراءالنهر ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۹۳، ۱۹۵	قیز طای ۲۶۶
۲۱۲، ۲۶۸، ۲۵۲، ۳۷۱، ۳۷۸	کرمینه (کرمینه - ن. ک. تارتخ بخارا:
۳۷۹، ۳۹۷، ۴۴۳	۴۳۳ (۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۴،
مجلسه دروازه کینتی (تاشکند) ۳۲۰	۲۱۶، ۲۳۰، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۹،
مجلسه خواجه کفشیر (سمرقند - منزل خواجه	۳۱۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۵،
احرار) ۳۶۶	۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۹،
مدرسه چانیه (سمرقند) ۱۹۸	۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۲،
مدرسه شاه بیگ خان (سمرقند) ۳۶۶	کعبه شریفه ۴۵-۴۶، ۲۵۵-۲۵۶،
مدرسه میرزا (سمرقند) ۱۷۶، ۲۰۰	۳۴۳، ۳۶۹-۳۷۱، ۴۱۰، ۴۲۴،
مربینه (منوره) ۳۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۴۶۱	۴۶۳
۴۶۱	کنجشک خانه ۱۶۲

مزار است بخارا ۲۵۹	منزل ... خواجه باشم ۴۵۴
مزار ... خواجه احراز ۳۶۷	منقستان ۳۶۴-۳۶۳، ۳۵۲
مزار ... خواجه احمد الیسوی ۴۱۳، ۴۰۹	منکشتلاق ۳۵۱
۴۲۳	میانکال ۲۲۹، ۲۲۷، ۱۹۸، ۱۸۲
مزار خواجه باشم (پسر خواجه احراز) ۳۳۳	۳۵۴-۳۵۳، ۳۴۴، ۲۸۳، ۲۵۹
مسجد جامع امیر تیمور گورگان (سمرقند)	۴۱۲، ۴۰۱، ۳۹۴، ۳۸۷
۱۵۴	میر عمر ۴۲۲
مسجد جامع تاشکند ۳۲۰	شف ۴۳۶
مسجد جامع برآه ۱۵۷	نور ۳۴۹
مسجد کبود (سمرقند) ۳۹۹، ۳۴۰	نوقا که ۳۴۴
مسجد مقطع سمرقند ۱۷۸، ۱۶۰	برآه (برآت) ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۵۷
مصر ۴۶۲	۲۳۴، ۲۲۲، ۲۰۹، ۱۹۷
مکه (مکره) ۳۷۱، ۳۶۹-۳۶۸، ۳۷	بری : برآه
۴۶۳-۴۶۱	هند : هندوستان
منزل ... خواجه احراز ۳۶۶	هندوستان ۳۳، ۳۰۷، ۴۶۳



مآخذ و منابع و اختصارات

منابع و اختصاراتی که در پیشگفتار و فهارس کتاب از آن ها بهره گرفته شده است.

آداب المریدین

تصنیف: ضیاء الدین ابو النجیب السهروردی (م ۵۵۴۳. ق).
ترجمان: عمر بن محمد بن احمد شیرکان با تصحیحات و استدراکات:
نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی، تهران، ۱۴۰۴. ق/ ۱۳۶۳. ش.

احادیث مثنوی

از بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹. ش).
مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷. ش.

احوال و آثار میر سید علی همدانی

تألیف دکتر محمد ریاض.

چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد، ۱۴۰۵ھ ق

احیاء علوم الدین (جلد دوم)

تصنیف الامام ابی حامد محمد بن محمد الغزالی (م ۵۰۵ھ ق) و بذیلہ
کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار. فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار:
للعلماء زین الدین ابی الفضل عبد الرحیم بن الحسین العراقی المتوفی ۸۰۶ھ ق.
چاپ المکتبۃ التجاریۃ الکبریٰ، مصر.

ادبیات فارسی

تالیف: چارلز امبروز استوری (۱۸۸۸-۱۹۶۷ م)
چاپ لندن، ۱۹۲۷ م.

استوری جلد دوم: ادبیات فارسی

امثال و حکم (جلد یکم)

از علی اکبر دهنخدا (۱۲۹۷-۱۳۷۵ھ ق).
چاپ مؤسسہ چاپ و انتشار امیرکبیر، تهرآن، ۱۳۳۹ھ ش.

ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الطنون عن اسامی الکتاب
و الفنون. (جلد ثانی).

تألیف اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم البابانی، صلاً و ابخداوی
مولداً و مکنناً.

طبع بعناية وكالة المعارف الجلیله، ۱۹۴۷م / ۱۳۶۶ هـ. ق.

بخاری شریف : الصحیح البخاری ...

تاریخ بخارا

تألیف : ابوبکر محمد بن جعفر النر شخی (۲۸۶ - ۳۴۸ هـ. ق).

ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی.

تلخیص محمد بن زفر بن عمر.

تقییح و تحشیه : مدریس رضوی.

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱ هـ. ش.

تاریخ مشایخ چشت

تألیف خلیف احمد نظامی.

چاپ دارالمؤلفین، اسلام آباد، (افست از چاپ ۱۹۵۲ م).

تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی (جلد یکم)

از سعید نفیسی (م ۱۳۴۵ ه. ش).

کتابفروشی فردوسی، تهران، ۱۳۴۴ ه. ش.

ترجمه رساله قشیریہ

از ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری (م ۴۶۵ ه. ق).

با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ه. ش).

چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ ه. ش.

التصنیفۃ فی احوال المتصوفۃ (صوفی نامه)

تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی (م ۵۴۷ ه. ق).

به تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی.

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ ه. ش.

تعلیقات "عمروہ"، عمروة...

دیوان حافظ

بالتصحیح و سه مقدمه و حواشی و تجمعه و کشف الالبیات باهتمام سید ابوالقاسم
انجوى "شیرازی" انتشارات جاویدان علمى تهران، ۱۳۴۵ هـ. ش.

سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار (ج ۲)
تألیف: شیخ عباس قمی.

چاپ دارالمقتضی، بیروت، چاپ افست مروی (از چاپ دارالمقتضی،
بیروت، ۱۳۵۵ هـ. ق).

سمریه

تألیف: ابوطاهر سمرقندی (زندۀ ۱۲۵۱ هـ. ق).
بکوشش: ایرج افشار.

انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۳ هـ. ش.

سنن ابن ماجه

تألیف: امام ابو عبد الله محمد بن یزید ابن ماجه الربعی القزوی

(م ۲۷۳ هـ. ق).

چاپ مطبعه عمده المطابع... مولوی محمد حسین، دہلی، ۱۲۷۳ هـ. ق و

چاپ نور محمد، کراچی .

الصیح البخاری

از امام ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ھ ق) .
چاپ نور محمد، کراچی .

طبقات انصاری : طبقات الصوفیہ

طبقات الصوفیہ

تقریرات : خواجہ عبد اللہ ہروی (ربیع چہارم قرن پنجم) .
مقابلہ و تصحیح : دکتر محمد سرور مولائی .
انتشارات طوس، تہران، ۱۳۶۲ ھ ش .

العروة لاہل الخلوۃ والجلوۃ

تصنیف : احمد بن محمد بن احمد بیابانکی معروف بہ علاء الدولہ سمنانی
(م ۵۷۳ ھ ق)

بہ تصحیح و توضیح : نجیب مایل ہروی .
انتشارات مولیٰ، تہران، ۱۴۰۴ ھ ق / ۱۳۶۲ ھ ش .

القرآن الحکیم مع ترجمہ و تفسیر جلدی (جلد اول و دوم) .

ترجمہ و تفسیر مولانا عبد الماجد دریا بادیؒ (م ۱۳۹۷ھ ق) .
تاج کمپنی میسٹر، کراچی، ۱۳۶۹ھ ق / ۱۹۵۰م .

قندریہ

انتخاب کنندہ (در سال ۱۹۰۹م) : ملا عبد الحکیم سمرقندیؒ .
بکوشش ایرج افشار .

ناشر کتابخانہ طہوری نهران ، ۱۳۳۵ھ ش .

قوت القلوب فی معاملتہ المحبوب و صف طریق المرید الی

مقام التوحید . (جلد یکم)

لشیخ ابی طالب المکیؒ (م ۳۷۶ یا ۳۸۶ھ ق) .

چاپ دار صادر، مصر (از روی چاپ ۱۳۱۰ھ ق) .

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون (جلد ثانی)

تألیف مصطفی بن عبد اللہ الشہیر بحاجی خلیفہ و بکاتب حلبی

(۱۰۱۷-۱۰۶۷ھ ق)

بتفصیح و تعلیق حواشیہ ... محمد شرف الدین ...
 طبع بعناية وكالة المعارف الجليله ... ۱۹۴۳ م / ۱۳۶۲ هـ . ق .

کشف المحجوب

از ابو الحسن علی بن ابی علی بن عثمان الجلابی الجویری الغزنوی لاهوری
 (م میان سالهای ۴۷۱ - ۵۰۰ هـ . ق .)

به تفصیح و التبین ژوکوفسکی .

لنین گراد ، ۱۹۲۶ م . چاپ افست تهران ، امیر کبیر یا مقدمه
 محمد عباسی ، ۱۳۳۶ هـ . ش .

کلیات شمس یا دیوان کبیر

از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی (م ۴۷۲ هـ . ق .)
 (جزء پنجم)

با تصحیحات و حواشی : بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ هـ . ش .)
 انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ هـ . ش .

فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد دوم)

نگاشته : احمد منزوی .

چاپ مؤسسه فرهنگی منطقه ۱ تهران، ۱۳۴۹ هـ. ش.

لمحات

چاپ تاشکند: (اطلاعاتی بر مبنای) تائمه آقای محمد اقبال مجددی.

موضوع ۸/۸/۱۹۸۴ م.

لمحات چ ح: لمحات ... چاپ حاضر

مثنوی (با کشف الابیات)

از مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی (م ۷۷۲ هـ. ق).

(به خط خوشنویس میر خانی).

چاپ اسلامیه تهران، ۱۳۷۴ هـ. ق.

مرصاد العباد

از نجم الدین ابوبکر محمد بن شاهادر بن انوشیروان رازی (م ۷۵۴ هـ. ق).

معروف به دایره.

به اهتمام: دکتر محمد امین ریاحی.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ هـ. ش.

مشکوٰۃ المصابیح

از شیخ ولی الدین محمد بن عبد اللہ خطیب تبریزی (تألیف ۷۳۷ھ ق).
چاپ ایچ - ایچ - سعید کمپنی، کراچی.

مصباح الہدایۃ و مفتاح الکفایۃ

تألیف: عز الدین محمود بن علی کاشانی (م ۷۳۵ھ ق).
بالتصحیح و مقترنہ و تعلیقات مرحوم استاد جلال الدین سہائی.
انتشارات کتابخانۃ منسائی، تہران، ۱۳۶۵ھ ق. (چاپ دوم).

معجم مفردات الفاظ القرآن

للعلامة الراغب الاصفهانی؟
تحقیق: نذیم مرعشی.
چاپ مطبعۃ التقدم العربی، ۱۳۹۲ھ ق.

المعجم المفہر للآفاظ الحدیث النبوی

عن الكتب الستة وعن مسند الدارمی و مؤطا مالک و مسند احمد بن
حنبل. رتبہ و نظمہ لقیف من المستشرقین و نشرہ: الدكتور أ. ی. و.
فسنک (الجزء الاول)

چاپ مکتبه بریل فی مدینه لیدن، سنة ۱۹۳۶ م.

الجزء الثاني، ۱۹۴۳ م.

الجزء الثالث، ۱۹۵۵ م.

الجزء الرابع، ۱۹۶۲ م.

الجزء الخامس، ۱۹۶۵ م.

الجزء السادس، ۱۹۶۷ م.

المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم

وضع محمد فؤاد الباقي.

دار مطابع الشعب (بيروت)، ۱۳۶۴ هـ / ق. ۱۹۴۵ م.

مفردات: معجم مفردات ألفاظ القرآن

مناقب الصوفية

تصنيف: قطب الدين ابو المظفر منصور بن اردشير العبادي المروزي

(م ۵۴۷ هـ).

بامقدمة، تصحيح وتعليق: نجيب مايل هروي.

انتشارات مولی، تهران، ۱۴۰۳ هـ / ق. ۱۳۶۲ هـ. ش.

نامه آقای محمد اقبال مجددی - لاهور، مؤرخه ۸/۸/۱۹۸۴ م.
(اطلاعات لمحات چاپ تاشکند از همین نامه اخذ شده است).

نسخه ها ۲: فهرست نسخه های خطی فارسی

نقیسی ج ۱: تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی (ج ۱).



